

پروفیسر محمد رفیق



پروفیسر محمد رفیق

پروفیسر محمد رفیق

فهرست مندرجات (شماره‌های ۷-۱۲ سال هجدهم، غیر - اسفند ۱۳۷۱)

۲۹۹. به یاد مجید ادب
قلمرو زبان فارسی
۳۰۶. تاجکستان و خط فارسی
۳۱۳. سخن‌های چیکار - رنگه‌های پیوند محبت‌نگی
۳۱۵. شعر امروز افغانستان
۳۲۱. نمونه‌ای از سروده‌های شاعران دوشه
۳۲۲. شعر فارسی در هند و افغانستان
۳۲۳. هم‌سنگ
- شعر
۳۲۴. نمونه‌ای از اشعار محیط طباطبائی، به‌گانه زیستن (پرویز دهانی)
- تحقیقات ایرانی
۳۲۸. ساحتنام لفظی زواره
۳۳۱. سان و بهمان
۳۳۳. تکمیل الحان منسوب به یازده
۳۳۷. وصف بر حسیه مسرعه
۳۴۲. مشکک حسن
۳۴۷. برزگو و منافع دایو
۳۵۱. یادداشت درباره شعر حافظ
- باب کتاب
۳۵۵. رمزشناسی اسامیها و تصوف ایرانی (محمدجعفر مجین‌فر) از سخن‌ها (عبدالرضا سالار بهزادی) چند کتاب در زمینه زبان و ادبیات فارسی به زبان چینی اعظم اختیار
- یادواره
۳۷۷. ارومیه گیلان در نهضت جنگل
۳۹۳. داون، کشورز، بهمانی
- خاطرات
۴۱۰. خاطرات سید محمد رموی
۴۱۳. خاطراتی از محمد مستوفی الممالکی
۴۰۵. یادای از ابوالقاسم آزاد مرغی
۴۰۹. سیاحتنامه ایران در اسناد محرمانه وزارت عداوت بریتانیا (بخش هشتم)
۴۱۷. جنگ روس و ژاپن به روایت ایرانیان (بخش دوم)
۴۲۹. مقصود ولادت نغزلان تاریخ آژاک در روزها
- اسناد و مدارک
۴۳۵. سندی از رفتار اداری و اخلاقی داور (ا. ا. متصلی) در گذشت مظلوم‌ترین شاه (عین السلطنه) - گوشه‌ای از تاریخ کتابخانه مجلس شورای ملی (احمد شعبانی) نامه منتخب‌السادات جندی به ملک‌الشعرا اسد علی خان (دواد) مدارکی درباره عارف قزوینی - طهیرالدوله و حرّی داور در کرمانشاه (اسماعیل نواب صفا)
- مؤلفان
۴۶۴. مؤسسه مطالعات آسیای مرکزی و عربی - شاهنامه نسخه سعادت - یادگارهای فرهنگ‌ی محلی میوی - مشرق زمین و معنای تاریخ
- طنز و شوخی
۴۸۴. ساز شکفت (میرزا یون توشی) هائس تحریرهای حقوقی (حسرو شاهانی) لقب فروشی (محمد حرمت‌نای)
- نامه‌ها
۴۸۸. نامه‌هایی از قاسم هاشمی‌نژاد - حسن شایگان - محمد حسین غضنفری - عارف نوشاهی - احمد داتسی - اسماعیل احمدپور - سعید فرورش - حسرو معینی - محمد روشن - عزت‌الله فولادوند - موجهر ستوده
- یادبودها
۴۹۷. درگذشت دکتر بهرام فروشی - دکتر محمود حسینی - جهانگیر سرتیلبور - سید حسن - حسن نسکری - حسین سانی
معرفی کتابهای تازه
۵۰۲. معرفی کتابهای تازه چاپ ایران و کتابهای ایران‌شناسی چاپ خارج از کشور
- ایرج افشار
حسب برجیان
ایرج افشار
چنگیز بهلولان
لایق شیرعلی - عبید رحیب - زلفیه عطای
واصف باختری - محمد صدوق
محمود آگامی
محمد محیط طباطبائی
محمد محیط طباطبائی
دستان سینا
محمود روح‌الامینی
وانگه‌ای دان (جیبی)
عمی عدلی
میهان افشاری
مجید، مجوز
ایرج افشار
ابوالفضل حسینی
هاشم رحب زاده
رحم‌عبدالله انضمام

آینده

مجله فرهنگ و پژوهش‌های ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)
بنیاد گرفته در ۱۳۰۲ به صاحب امتیازی دکتر محمود افشار
(سه ماه یکبار)

هیچگونه پیوستگی و بستگی اجتماعی، مالی و غیر آن به
هیچ بنیاد و مؤسسه و سازمانی ندارد.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

(از سال پنجم - ۱۳۵۸)

ایرج افشار

مهر - اسفند
۱۳۷۱

سال هجدهم
شماره ۲-۱۲

خواهشمندیم به یاد آوری مربوط به
وجه اشتراک در صفحه بعد توجه فرمائید

یادآوری

- از مشترکان گرامی که هنوز وجه اشتراک سال ۱۳۷۱ را نپرداخته‌اند خواهشمندیم بدهی خود را بفرستند.
- وجه اشتراک سال ۱۳۷۲ نسبت به سال گذشته افزودگی دارد. از مشترکان گرامی انتظار داریم هرچه زودتر با ارسال وجه ما را یاری دهند.

ایران: ۱۱۰۰۰ ریال - دانشجویان ۸۰۰۰ ریال - مؤسسات ۱۳۰۰۰ ریال
آمریکا، استرالیا، ژاپون: ۲۵۰۰۰ ریال (هوایی)
اروپا و آسیا: ۲۰۰۰۰ ریال (هوایی)
خارجه با پست زمینی: ۱۵۰۰۰ ریال

- مقاله‌هایی چاپ خواهد شد که به صورت ماشین شده فرستاده شود یا به خط نسخ و کاملاً روشن (غیرشکسته) باشد.
- دفتر مجله در کوتاه کردن مقاله‌ها و ویراستاری ضروری آنها آزادست.
- خوشنویسی و طراحی: محمد احصائی - روی جلد بهرام افشار
- هیچ مقاله‌ای زودتر از یکسال از زمان رسیدن آن چاپ نخواهد شد.
- نقل مطالب این مجله منحصراً با اجازه دفتر مجله یا نویسندگان مقاله مجاز است.
- همه مطالب و نوشته‌های بدون امضاء از مدیر مجله است.
- معرفی کتاب منوط به دریافت دو نسخه از کتاب است.
- چاپ عکس اشخاص در مجله و روی جلد دلالت بر تجلیل ندارد، برای دیدن است.

کمک‌های موقوفات دکتر محمود افشار

- ۱) واقف شمالی، محل دفتر مجله آینده را که رقبه‌ای است از موقوفات دکتر محمود افشار یزدی - از سال ۱۳۵۸ کمک به امکان انتشار مجله به رایگان در اختیار دفتر مجله قرار داده است.
- ۲) موقوفات مذکور مطابق و قنامه و بنا بر نیت و عمل واقف ارسال سیصد و پنجاه دوره از مجله را خریداری کرده‌اند و مراکز ایرانی‌شناسی و کتابخانه‌هایی که وسیله ترویج و تبیین زبان فارسی هستند فرستاده است.

□ پخش تکفروشی توسط دهنام، تلفن ۸۹۳۹۲۱

□ حروف چینی: میناق □ لیتوگرافی: بزرگمهر

□ چاپ و صحافی: بهمن

چهارهزار نسخه ازین دفتر در پایان زمستان ۱۳۷۱ انتشار یافت

کتابفروشی تاریخ (به مدیریت بابک افشار)

خیابان انقلاب، روبروی سینما دیانا، ساختمان فروردین، طبقه دوم.

تلفن ۶۴۰۶۲۲۶

به یاد «محیط ادب»

پس از درگذشت «محیط ادب»* (سید محمد محیط طباطبائی) در لابلای تیرگیهای حافظه‌ام به جستجو پرداختم تا بدانم از چه زمان با آن استاد دانشمند آشنا شده‌ام. البته بطور مبهم در خاطریم بود که در سالهای ۱۳۲۴ به بعد که به کتابخانه مجلس شورای ملی می‌رفتم گاهی در دفتر دکتر تقی تفضلی معاون کتابخانه آقای محیط را می‌دیدم و در قبال پرسشهایی که از ایشان می‌کردم با لطف و محبت جواب می‌گرفتم. اما چون به جستجوی ورق پاره‌نامه‌های گذشته پرداختم یادداشتی از ایشان یافتم که در پاسخ نامه مورخ ۳۰ مرداد ۱۳۲۷ من است.

پس برایم محقق شد سه چهار سال پیش از این نامه بوده است که در کتابخانه مجلس به دیدارشان رسیده‌ام و میزان آشنایی به جایی رسیده بوده است که به خودم اجازه داده بودم نامه‌ای در عالم خامی به ایشان بنویسم و انتظار پاسخ داشته باشم. این است آن نامه و یادداشت:

تجربش - باغ فردوس - ۲۷/۵/۳۰

آقای طباطبائی، مدیر محترم مجله محیط، دانشمند محترم و گرامی

بنا به وعده عکس مرحوم پرنس ملکم خان را تقدیم کردم. لطفاً چنانچه مورد نیاز نیست به حامل مرحمت فرمائید. در ضمن استدعا دارد درباره این موضوع چند سطر برای جهت اطلاع مخلص مرقوم دارید: مترجم حاجی بابا کیست و در چه سالی و از چه زبانی ترجمه کرده است. معروف است که دو نفر حاجی بابا را ترجمه کرده‌اند. یکی دیگر آن است که آیا بطور مشخص و معین بدون اینکه آب درز آن برود شیخ روحی کرمانی مترجم است یا خیر. در هر حال منتظرم چند سطر در این باب مرقوم داشته به گماشته مرحمت دارید.

ارادتمند صمیمی - ایرج افشار

متن یادداشت مرحوم محیط به زیر آن چنین است:

چون فرستاده عجله داشت درحاشیه به عرض جواب می‌ادرت ورزید. اتفاقاً این چهره از ملکم را ندانستم و خیلی متشکر هستم. اما مترجم حاجی بابا به عقیده این بنده در ابتدا مرحوم میرزا حبیب اصفهانی معروف به دستار در اسلامبول آن را از روی ترجمه فرانسه به فارسی نقل کرد و بعداً محمدحسن خان اعتمادالسلطنه هم بدین کار پرداخته. اما نمی‌دانم تمام کرده است یا نه؟ اما آنچه معروف به ترجمه روحی است و در هندوستان بجاپ رسیده گمان می‌کنم همان ترجمه میرزا حبیب باشد که با روحی و میرزا

* عنوان مجموعه مقالاتی است که از دوستان مرحوم محیط طباطبائی برای «معا» به ایشان گردآوری شد و با همکاری مرحوم حبیب یغمایی و دوستان دانشمند دکتر سید جعفر شهیدی و دکتر مه‌ساز ابراهیم بستانی پاریزی به چاپ رسید و به اهتمام دبیرخانه هدایت ادبی کتابخانه‌های عمومی کشور که در آن وقت در عهد کفایت آقای علی اصغر سعیدی بود بخش شد.

آقاخان در اسلامبول محشور بوده است.

اما ترجمه دومی که در هند بچاپ رسیده ترجمه‌ای است [که] میرزا اسدالله خان شوکت‌الوزاره از روی همان ترجمه روحی برای کتابفروشی در هند انتحال کرده است و ترجمه‌ای که حبل‌المتین چاپ کرده باز در اصل همان ترجمه میرزا حبیب است که به نام روحی معروف شده و تصرفاتی در عبارات آن از طرف مؤیدالاسلام و یک نفر شیرازی که در حبل‌المتین کار می‌کرده شده است. البته این موضوع محتاج به تفصیل و ایتان دلایل است. مختصراً نوشته شد که مورد استفاده سرکار باشد. و ققکم الله تعالی.

در آن اوقات من به مناسبت مطالعه نسخه خطی سفرنامه حاجی پیرزاده موجود در کتابخانه مجلس و اشاره پیرزاده به ترجمه حاجی بابا توسط میرزا حبیب متوجه شده بودم که حق میرزا را از میان برده‌اند و همه جا ترجمه حاجی بابا از شیخ احمد دانسته شده است. ناچار به تحقیق از این و آن، از جمله مرحوم محیط برآمدم و مقاله‌ای نوشتم که در همان سال در مجله جهان نوه چاپ شد.

نامه دیگری که از مرحوم محیط یافتم (مورخ ۲۲ اسفند ماه ۱۳۲۹) مشروح‌های است که از هندوستان به من نوشته است. این نامه پاسخ نامه‌ای است که شرح حال ایشان را خواسته بودم تا در کتاب هتر فارسی معاصره چاپ کنم و نسبت به خدمات تحقیقی ایشان که از قدمای محققان در شمار بودند حق‌گزاری شده باشد. تا برایشان این تصور عارض نشود که نویسنده جوان ناپخته‌ای همان ظلمی را به ایشان کرده است که دانشگاه تهران در دعوت ناکردن از ایشان در تدریس رواداشته بود و همواره مرحوم محیط بحق خود را از بسیاری از استادان و مدرسان دانشگاه فاضلتر و جایگاه واقعی خود را در آنجا می‌دانست.

در یقانه‌ای ایشان موقمی رسید که کتاب مذکور به پافشاری ناشر (مرحوم حسن معرفت) چاپ و نشر شده بود (تهران ۱۳۳۰). ناچار در صفحه آخر یادآوری شد متأسفانه سرگذشت آقای محیط طباطبائی به دست نرسید. چون محیط طباطبائی در این نامه کوتاه سرگذشتی از خویش نوشته است که تاکنون نشر نکرده‌ام و آگاهیهای خوبی را دربردارد آن را در اینجا به چاپ می‌رسانم تا یادگار مکاتباتی میان ما محفوظ بماند.

ضمیمه یک قطعه عکس

۲۳ اسفند ۱۳۲۹

دوست ارجمند آقای افشار، چندی است نامه شما را زیارت کرده‌ام. ولی به مناسبت در دست نداشتن عکس نتوانستم زودتر جواب بدهم.

اینجانب در دهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۰ مطابق با سال ۱۲۸۱ در قریه کوهستانی گزلا از قرای مغلای اردستان بدینا آمده‌ام و دوره طفولیت راتا سن بیست و دو سالگی در قصبه زواره اردستان زندگی کرده‌ام. از سال ۱۳۰۲ شمسی به بعد در تهران به بهانه تحصیل و سپس به عنوان کار سکونت داشته‌ام. درسی که به کار دنیا و آخرت بخورد نخوانده‌ام. مدرسه‌ای که قابل باشد ندیده‌ام. سه سالی عنوان محصلی شعبه ادبیات دارالفنون و مدرسه حقوق را داشتم. ولی اگر اندکی به خواندن و نوشتن آشنائی دارم ربطی به مدرسه ندارد. پیش خود شکسته بسته قدری فارسی و عربی و فرانسه و انگلیسی و خیلی کم آلمانی یاد گرفته‌ام. تالیفی که قابل باشد ندارم. چند جزوه و رساله در برخی موضوعات به هم پیوسته‌ام که غالباً میل به چاپ آنها را نداشته‌ام. مقداری مقالات در مجلات و جراید نوشته‌ام که فعلاً بکفاره تحریر آنها دور از وطن در هندوستان بسر می‌برم و ریاضت می‌کنم تا باشد تأثیر آنها از ذهن عوامل مؤثر برطرف شود. کارم معلمی بوده ولی هرگز به خوی معلمین متخلق نبوده‌ام بلکه بیشتر به روش اهل قلم رفته‌ام. ولی اثری صحیح از قلم من خارج نشده است. بطور کلی عمری به بطالت گذرانده ولی خدا را

شکر که حق کسی را ضایع نکرده‌ام و اگر خدمتی انجام نداده مرتکب کار زشتی هم نشده‌ام.

با تجدید ارادت و احترام

محمد محیط طباطبائی

۱۳۲۹/۱۲/۲۳

محیط دانشمندی بود که زیاد می‌دانست و در رشته‌های گونه‌گون تاریخی و ادبی توغل و تجسس کرده و بسیار کتاب و نسخه دیده بود و حافظهٔ وسیع و علاقهٔ سرشارش موجب می‌شد که در هر گونه موضوع ادبی و تاریخی با هر کس که اهل بود به مذاکره و مباحثه می‌پرداخت. خوشبختانه مردی بود که حوصلهٔ بازگویی مطالب نوشته و بازجویی در مباحث نادانسته داشت. پرستندگان جوان را که چهل و چند سال پیش من از آن قبیله بودم با مدارا و بی‌شماتت و در نهایت فضل‌گرایی می‌پذیرفت و گوشه‌هایی از مشکلات را برمی‌گرفت و به راهنمایی پرستنده می‌پرداخت. او معلمی کرده بود و می‌دانست که چه باید گفت و تا چه حد باید شنید. معلم واقعی بود.

اتکاء محیط به گنجینه‌ای از خواننده‌ها و دانسته‌های زیادش بود و به همین ملاحظه معمولاً از ارائهٔ دقیق و روشن مدارک و مآخذ دوری می‌جست. معتقد بود که چون ناقد سخن و مورد وثوق است ضرورتی ندارد در معرفی مراجع و مستندات خواننده را دقیقاً آشنا سازد. شاید معتقد بود که جوینده خود باید از سرنخهایی که او به دست می‌دهد به دنبال مآخذ برود.

محیط در همان سالهای میان ۱۳۲۳-۱۳۲۷ به مانند بسیاری از دانشمندان و فضلاء کشور به میدان سیاست هم وارد شد و به مبارزهٔ سیاسی دست زد. معروف بود که از علاقه‌مندان بر مثنی سیاسی سید ضیاءالدین طباطبائی است. به هر حال آنچه مسلم است از کسانی بود که با سیاست و حرکات چپ روان در ایران مخالف اصولی بود. او به اتکای سوابق تاریخی که از تخصص در مثنون و اسناد به دست آورده بود می‌دانست که هماوایی با شوروی چه عواقبی در پی خواهد داشت.

مقالاتی که از او در زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فکری در آن سالها در روزنامهٔ اطلاعات و جراید دیگر چاپ شده است گواهی صادق است بر این نظر.

محیط در آن اوضاع و احوال مجلهٔ محیط را تأسیس کرد. از نخستین دورهٔ آن که ماهانه و به قطع رقیعی بود و از شهریور ۱۳۲۱ منتشر شد فقط سه شماره انتشار یافت. مندرجات این سه شماره بیشتر جنبهٔ ادبی و تاریخی دارد. وقایع ۱۷ آذر ۲۱ موجب تعطیلی همهٔ روزنامه‌ها از جمله محیط شد. محیط بار دیگر از شهریور ۱۳۲۶ بطور هفتگی نشر شد، ولی بیش از چهارده شماره انتشار نیافت. این بار مجلهٔ محیط سیاسی و اجتماعی بود و در آذر ۱۳۲۶ به خاموشی گرائید.

محیط مقاله‌نویسی را سالها پیش از نشر مجلهٔ محیط تمرین کرده بود. شاید از سال ۱۳۰۶ به بعد است که در روزنامه‌های معروف مثل شفق سرخ و ستارهٔ جهان و ایران و... به مقاله‌نویسی تاریخی و ادبی پرداخته. سلسلهٔ مقالات او دربارهٔ محمد بن زکریای رازی، اعزام محصل به اروپا همین وقت شهرت گرفت و دقت نظر محیط و توانایی و شایستگی او را در کار پژوهش‌های ایرانی خوب نمود.

تجربهٔ محیط در مجله‌نویسی از سال ۱۳۱۷ آغاز شد. درین سال مدیریت مجلهٔ رسمی وزارت فرهنگ که ابتدا «تعلیم و تربیت» نام داشت و سپس، آموزش و پرورش نام گرفت به محیط واگذار شد (از شمارهٔ ۶/۵ سال هشتم). محیط تا پایان دورهٔ نهم مدیریت آن بود. مقالات محیط دربارهٔ کوشیار گیللی و زبان آذربایجان که در آن مجله منتشر شد برای او آوازه‌ای از نو پیش آورد.

به تکرار باید گفت که محیط نیروی دماغی و ذوقی و پژوهشی خود را در مدت پنجاه سال در مقاله‌نویسی و خطابه خوانی گذارد. از جمله سخنانی که سالها هر هفته در برنامهٔ «مرزهای دانش» رادیو گفت طبق فهرستی که آقای منصور نامدار ترتیب داده بود و مرحوم محیط سالها پیش به من سپرد شماره‌اش از چهار صد و نصدت درمی‌گذرد. این گفتارهای شنیدنی برای مستمعان رادیو گنج بیش بها بود.

محیط گزافه گو و بی پایه گو نبود و طبعاً آنچه می‌گفت ذهنهای عموم را متوجه مباحث تاریخی و ادبی و گذشته ایران می‌کرد و فایده بخش بود. فهرست همه مقاله‌هایی که محیط در طول مدت قریب به هفتاد سال نوشت توسط برادر فاضل و گوشه‌گیرش آقای فنا توحیدی (مقیم زواره) گردآوری شده است و حق آن است که یکی از مراکز علاقه‌مند به کتابشناسی آن را به چاپ جداگانه برساند. ضمناً باید امید داشت مقاله‌های آن شادروان به همت فرزندش آقای میراحمد محیط طباطبایی که با عالم معنوی پدر آشنا شده و در این سالها بیشتر دریافته بود که پدرش چه نیتی دربارهٔ مقالاتش داشت دسته بندی و گردیده‌یابی شود و همانند مجموعه‌های مربوط به فردوسی و شاهنامه، خیام و خیامی، روزنامه نگاری، سید جمال‌الدین اسدآبادی، مفهوم دولت در تاریخ ایران که درین چند سال اخیر به چاپ رسیده است به چاپ برسد.

تردید نیست که محیط مخصوصاً از مطلعان کم نظیر در تاریخ دورهٔ قاجار بود. پژوهشهایی که او دربارهٔ میرزا منکرم خان و به تناوب و تناسب دربارهٔ سید جمال‌الدین اسدآبادی عرضه کرد گویای آن است که از ابتدا متوجه دقائق و مباحثی بود که بعدها موضوع نوشته‌ها و گفتارهای بیشتری از دیگران شد. محیط دارای روحیه‌ای تازه‌یاب و بدعت پرداز و نکته‌گیر بود. غالباً با مطالعه در نوشته‌های معاصران می‌کوشید برگرفته‌های آنان تکمله‌ای و نادره‌ای عرضه کند. شاید همین خصیصه موجب شده بود که از آغاز گام نهادن در پهنهٔ ادبی مردی مستقل باشد. نتیجه آن شده بود که پیوستگی با گروه‌های فرهنگی و ادبی پیدا نمی‌کرد و احياناً با ادبای مشهور چون ملک‌الشعرای بهار به معارضهٔ قلمی می‌پرداخت. محیط نه با گروه ادبای مشهور هفت هشت نفری (دهخدا و سعید نفیسی، عباس اقبال، رشید یاسمی، علی دشتی و...) گرمجوشی داشت و نه با «رعبه» آمیزش و همسخنی. حتی در انجمن‌های ادبی هم مشارکت دائمی نداشت. البته راه یافتن او به دانشگاه به سبب خندقی بود که به دور دانشگاه کننده شده بود و طبعاً هر زمان که محیط بر تألیف و تصنیف از مشاهیر دانشگاهیان خورده می‌گرفت اینان بیش از پیش از او محترز می‌شدند. محیط می‌دانست که بر اغلب مدرسان رشتهٔ تاریخ (مگر اقبال) از ابتدای تاسیس آن، برتری دارد و دامنهٔ اطلاعات تاریخی او و تسلطش در منابع و مآخذ گسترده‌تر از بعضی دیگر است. تردید نباید کرد که اگر او به دانشگاه راه یافته بود این دانشگاه بود که از فضل و دانش محیط بهره‌وری می‌یافت. زمانی که پرفسور فضل‌الله رضا ادارهٔ امور دانشگاه تهران را در عهده گرفت و کوشش داشت تا از فضایی خارج از دانشگاه دعوت کند - اگر اشتباه نکنم - امکان آن را پیش آورد که محیط هم به تدریس بپردازد و آقای دکتر عباس زریاب رئیس گروه تاریخ با علاقه‌مندی پیشقدم دعوت از ایشان شد، ولی مرحوم محیط پذیرفتن آن دعوت را دبر شده دانست.

اینکه گفته شد که محیط به دنبال بدیعه‌یابی بود مثلاً هست. از آن زمره است نظریه‌ای که دربارهٔ خیام و خیامی عنوان کرد و چندین مقاله در آن باره نوشت و مجموعهٔ آنها را دو سه سال پیش به چاپ رسانید. محیط کتاب بسیار می‌خواند. ذهنی کجکاو داشت. همیشه جویای دیدن نسخه‌های نادر و یافتن موارد شاذ و نازه بود و می‌کوشید خوانندگان را با تازه‌هایی آشنا کند که بیوند فرهنگی با معارف ایرانی دارد. بطور مثال او به هنگامی اقبال لاهوری را به ایرانیان معرفی کرد که کمتر کسی نام آن سراینده را شنیده بود. سبب آن بود که محیط به ژرفی متوجه این قضیه شده بود که برخاستن یک شاعر بزرگ خوش سخن فارسی زبان در هندوستانی که به زور تمهیدات و قدرت سیاسی انگلیس، زبان فارسی در آنجا رو به افول رفته بود برای آیندهٔ زبان فارسی اهمیت دارد. ناگزیر آشنا ساختن ایرانیان به سروده‌های چنان شاعر نغمه‌گفتاری که بیرون از مرز کشور به یاد جوانان عجم، غزل می‌پرداخت ضرورت دارد. خوب می‌دانست که باید این گونه مظاهر و مبنای فرهنگی مرتبط با فرهنگ فارسی را نگاهبانی کرد. پس کاملاً مناسب داشته است که علی‌اصغر حکمت به هنگام تصدی وزارت امور خارجه محیط را به نمایندگی فرهنگی ایران به کشور هندوستان تازه استقلال یافته فرستاد. محیط دو سه سالی در آنجا خدمت کرد همانطور که چندی هم در شامات و عراق آن وظیفه را برعهده داشت.

بی‌گمان محیط به زبان فارسی عشق می‌ورزید و ماندگاری فرهنگ ایرانی را در بقا و پایداری این زبان می‌دانست. او حوزه‌های مختلف قلم و زبان فارسی را خوب می‌شناخت و درباره‌ی گذشته‌ی تاریخ و زبان و مردم و سیر فرهنگ ایرانی در آن سرزمینها آگاهیهای ژرف و پهن‌آور داشت. نوشته‌هایی که او درباره‌ی اهمیت زبان فارسی و مسائل و مشترکات فرهنگی افغانستان و تاجیکستان با ایران دارد همه مربوط به سالهایی است که ادبای آن کشورها آزادانه نمی‌توانستند با همدلان ایرانی خود مرواده داشته باشند. ولی محیط چند بار در جراید و مجلات به این موضوع پرداخت و نظر خود را نوشت. حتی چکامه‌ای خطاب به همزبانان خود سرود که شانزده سال پیش آن را در مجله‌ی راهنمای کتاب چاپ کرده‌ام. مقاله‌هایی که او درباره‌ی همین جنبه از زبان فارسی و پیوند فرهنگی ایران با همسایگان فارسی زبان دارد اگر در این هنگام گمراه‌آوری و چاپ شود کتابی سرشار از اطلاعات ادبی و یادگاری از پیش روشن محیط درین مباحث و مسائل خواهد بود و برای تاجیکان و همه فارسی‌زبانان آن سوی خاوران خواندنی است.

محیط به شرکت و همکاری در انجمنها و مجامع و کنگره‌های علمی و تحقیقی علاقه‌مند بود و طبیعی بود که همه زمانها از او خواسته شود در چنان محافل شرکت کند. باید گفت که در اغلب کنگره‌های اساسی ادبی و علمی عضویت یافت. هزاره‌ی فردوسی، خواجه نصیر طوسی، خلیج فارس، ناصر خسرو، دقیقی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، شاهنامه (بندرعباس)، ایران‌شناسی، و از جمله از سومین دوره‌ی کنگره‌ی تحقیقات ایرانی با شور و شوق و دلخواهی شرکت می‌کرد و به مناسبت مقام علمی و شیخوخت و دبستگی و پیوندش غالباً عضو کمیته‌ی مشورتی بود و از زمره‌ی دو سه نفری بود که اگر کنگره در شهرستان تشکیل می‌شد هزینه‌های آمد و رفتشان را کنگره فراهم می‌کرد و می‌پرداخت. از آن جمله دو بار مرحوم مهندس ناصح ناطق این اختیار را به من داد که برای سه نفر می‌تواند بلیت تهیه کند. ولی کسی نباید آگاهی بیابد. اکنون این نکته را نوشتم که یادی از ناصح هم شده باشد. مناسبت دارد نامه‌ای از او که پیش از پنجمین کنگره‌ی تحقیقات ایرانی (اصفهان) نوشته است آورده شود:

... آقای افشار حفظ‌الله حافظه من النسیان و محفظه من النقصان اوالفقدان - تذکارتی جدید جناب عالی دابر بر مطالب صورت خطابه‌ی مجلس بزرگداشت مولانا دیروز رسید. در صورتیکه روزاقل برگذاری بزرگداشت قائم مقام اصل مصحح و مضبوط آن را در سالون زیرزمین کتابخانه به شما تسلیم کردم و سه روز بعدش فتوکپی آن را هم بنا به درخواست این جانب مرحمت فرمودید. متأسفانه فتوکپی را کسی که نامش را به یاد نمی‌آورم از من گرفت که ببیند و پس بدهد. او گرفت و رفت و نامش هم از حافظه به در رفت. لذا دیشب و امروز مجبور شدم به کمک اوراق پراکنده‌ای که از قبل برای تهیه‌ی خطابه مزبور یادداشت کرده بودم دوباره آن را بنویسم و بفرستم تا این صورت از متن را در جزو خطابه‌ها چاپ کنید و در صورتیکه متن سابق را پیدا کردید برای مخلص پس بفرستید تا ضبط کند. یقین داشته باشید اگر چنین حجمی از مطلب تحریری را برای روزنامه‌ی اطلاعات که دست درخواست نوروزانه دراز است تهیه و ایفاد می‌کرد دست کم پانزده هزار ریال دستمزد تحریر عاید می‌گردید. ولی اینک که بدون هیچگونه نظری و انتظاری آن را دوباره نوشته و ارسال می‌دارد خواهش می‌کند: اولاً بیک فتوکپی از آن برای بنده تهیه کنید و ارسال فرمائید که اگر اصل مفقود شد صورت در دست باشد. ثانیاً دستور بفرمائید گم نکنند زیرا می‌ترسم مثل «هر دوئی سه دارد» مصداق و مورد جدیدی پیدا کند. ثالثاً در صورت امکان کتاب متون حروفیه چاپ کلیمان هوار از اوقاف گیب را برای مراجعه‌ی اینجانب با رسید خودتان امانت گرفته و ارسال بفرمائید که پس از یک هفته برمی‌گرداند. رابعاً چون وسیله‌ی مادی مسافرت به اصفهان برای شرکت در مجلس تحقیقات ایرانی فراهم نیست امید دارم مخلص را حفاً معذور دارند. البته این کار برای کسانی که مؤسسات عمومی مخارج رفت و آمدشان را می‌پردازند هم قال است و هم نشاء، ولی یرمی کسانی که باید خرج آن را بر کسبه‌ی خالی خود تحمیل کنند عمل بی‌فایده است که تحمیل زایدی بر وضع

زندگانی روزمره است، از اینکه مطالب مختلف را در یک کاغذ به شیوه متقدمین درج کردم می‌بخشید که نویسنده هم از عهد متقدم به یادگار مانده است. در خاتمه سلامت شما را طالبم.

محمد محیط طباطبایی

این نامه به خوبی یادآور آن است که مرحوم محیط با چه مناعت طبعی عمر را در خدمت فرهنگ گذرانیده و با چه سختی‌های مادی، اما همیشه محکم و بی‌اعتنا زندگی را به سر آورده است.

محیط در کنگره بین‌المللی خاورشناسان، سالی که در پاریس منعقد می‌شده، هم عضو هیأت اعزامی ایران بود. یکی دیگر از محافل علمی که او در آن عضویت داشت انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی وابسته به کمیسیون ملی یونسکو در ایران بود. او در این انجمن که ده دوازده سال برقرار بود بطور منظم و مرتب شرکت می‌کرد.

محیط در سالهای بیکاری اداری و بازنشستگی ساعات فراغش را در کتابخانه‌های مجلس و مدرسه عالی سپهسالار و ملی ملک و ملی تهران می‌گذرانید و بعد از ظهرها که کتابخانه‌ها بسته بود سری به کتابفروشیهای تهران، ادب، ابن سینا و دانش می‌زد، می‌نست و با همدندانهای خوبش به مذاکرات ادبی می‌پرداخت. در این سالهای اخیر بیشتر به کتابفروشیهای خیام و مستوفی و منوچهری سری می‌کشید.

محیط از شناسندگان و دلباختگان نسخه خطی بود و چندی هم از گروهی بود که برای کتابخانه مجلس نسخه‌های خطی را ارزیابی می‌کردند.

در مدت هشت سالی که کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران به برگزاری مجامع و جلسات ادبی و بزرگداشت ادبا و فضیلتی گذشته اقدام می‌کرد (۱۳۵۰-۱۳۵۷) لزوماً وظیفه خود می‌دانستم که از مرحوم محیط استدعا کنم آن مجالس را با سخنان سودمند و گرم خود دلپذیر کند. تا آنجا که به یادم هست در جلسه‌های مربوط به عباس اقبال، امیرکبیر و دارالفنون، ملک الشعرای بهار، مولانا، قائم مقام فراهانی، صائب و... سخنرانی ایراد کرد.

محیط با مجله‌های یغما و راهنمای کتاب همکاری قلمی داشت. برای مجله‌های دیگر هم مقاله می‌نوشت و گاهی هم که مطلبی از دیگران را نیازمند توضیح می‌دانست به ایراد اطلاعات نو می‌پرداخت. این نامه او نمونه‌ای است از آن رویه:

... عجله راهنمای کتاب!

در شماره اخیر آن مجله مقاله‌ای به قلم آقای دکتر ابراهیم باستانی استاد دانشگاه تهران درج شده است که نسبت به برخی از افراد مرحوم و نامرحوم در آن اظهار تعلق خاطری کرده‌اند. در صورتی که تنها مرامورد عنایت قلمی قرار داده بودند از نصیح و توضیح صرف نظر می‌کرد، ولی در آن میان نام کسانی هم رفته که چشم و دست ایشان بسته زندان خاک است و کسی به دفاع از حیثیت ایشان بر نمی‌خیزد. بدین نظر توضیح واره‌ای در این باره تلوا می‌فرستد و انتظار دارد در اولین شماره مجله امر به درج فرمایند. با اهدای دعای خیر و برکت.

محمد محیط طباطبایی ۱۳۵۰/۹/۲

دانش بسیط و کثرت نوشته‌های محیط چند بار موجب شد که دوستان و بعضی از مراکز فرهنگی کشور به ادای احترام نسبت به او بپردازند. در اینجا سه باری را که من از آن آگاهم به یاد می‌آورم. هنگامی که دانشگاه تهران تصمیم کرد به احمد آرام، محمد پروین گنابادی، دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی، فرنگیس شادمان، دکتر غلامحسین مصاحب، حبیب یغمائی دکترای امتحاری بدهد تا نوعی حق شناسی نسبت به آنان شده باشد (ازین حیث که نتوانسته بود بطور رسمی و مستقیم از آنها بهره‌دوری کرده باشد) در جلسه‌ای که در دفتر رئیس دانشگاه (دکتر هوشنگ نهاوندی) تشکیل بود نام مرحوم

محیط جزو اسامی شایستگان دریافت این عنوان قید شده بود، ولی چون یکی دو تن از شرکت‌کنندگان معترض بودند موضوع فقط درباره مرحوم محیط مسکوت ماند. چون این کار نازوا موافق با مصلحت فرهنگی نبود به کمک دکتر هوشنگ نهاوندی دانشگاه ملی پذیرفت به نشانه حق شناسی جامعه علمی کشور، به مرحومان جلال همایی، محمد محیط طباطبائی و محمد تقی مصطفوی عنوان دکتری افتخاری بدهد و چنین شد.

دیگر بار، نخستین جایزه آثار ملی به منظور تقدیر از خدمات محققان و دانشمندان ایرانی و خارجی از سوی انجمن آثار ملی در سال ۱۳۵۷ به مبلغ یک میلیون ریال برای مجموع تحقیقات و خدمات و آثار محیط طباطبائی به ایشان تعلق گرفت.



دیگر بار در همان سال مجموعه مقالاتی از نوشته‌های ادبای کشور که به پاس سالیهای دراز خدمات تحقیقی محیط به نام محیط ادب به چاپ رسیده بود در مجلس دوستانه فرهنگی توسط مرحوم دکتر علی اکبر سیاسی به ایشان اهدا شد.

شاید آخرین حق شناسی کشور نسبت به مقام علمی محیط انتخاب ایشان به عضویت فرهنگستان زبان و ادب ایران در سال ۱۳۶۹ بوده است.

من در مدت نزدیک به پنجاه سال از مرحوم محیط طباطبائی بسیار آموختم و همیشه وجود مغتنم او را گنجینه‌ای از دانش ایرانی و سودمند برای ایران می‌دانستم. اکنون هم شادی روان او را از درگاه پروردگار خواستارم.

تاجیکستان و خط فارسی

حبیب برجیان
(نیویورک)

تاجیکستان و خط فارسی

جمهوری فارسی زبان تاجیکستان که در نیم قرن اخیر با خط سیریلیک زندگی کرد اکنون در صدد است، به خط فارسی بازگردد. برای این منظور یک دوره پنج ساله انتقال را تدارک دیده است. الفبای سیریلیک آمیزشی است از الفباهای لاتینی و یونانی که چند قرن پیش برای زبانهای اسلاوی ابداع شد. الفبای سیریلیک تاجیکستان جرح و تعدیلی است از این الفبا بمنظور انطباق با زبان فارسی و عبارت از سی و نه علامت است و طوری وضع شده است که هر علامت فقط به یک لفظ دلالت کند و هر لفظ فقط به یک علامت. به عبارت دیگر این خط آنطور که نوشته می شود همانطور هم خوانده می شود و در اصطلاح زبانشناسی تابع قواعد فونتیک است. شکل علامات الفبا ثابت است و برحسب جای حرف در کلمه تغییر نمی کند لذا چاپ خط سیریلیک آسانتر از چاپ فارسی است.

جمهوری تاجیکستان که میان رودهای سیحون و جیحون واقع است و مساحتی برابر استان فارس و پنج تا شش میلیون جمعیت دارد، مولود تفکیکی است که دولت نوبیناد شوروی برحسب زبان در مستملکات روسیه در آسیای مرکزی به اجرا درآورد.^۱

دولت شوروی از همان بدو استقرار در آسیای مرکزی با هدفی دوگانه به یک سلسله اصلاحات جسورانه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مبادرت کرد تا هم تفاوت مدنی مردم این ناحیه با مردم اروپایی شوروی را از میان برداشته و از اقوام گوناگون ساکن شوروی یک ملت واحد یکپارچه بوجود آورده باشد، و هم بمنظور توسعه قلمرو نفوذ مادی و معنوی خود در کشورهای آسیایی و افریقایی، ارزش و توسعه جمهوریهای آسیای مرکزی برای این کشورها سرمشق ساخته باشد.

۱- آسیای مرکزی در استعمال رایج اصطلاحی است نسبتاً جدید و به منطقه افغانستان و ترکستان شرقی (ترکستان چین) و ترکستان غربی (ترکستان روس) اطلاق می شود. ترکستان شرقی همان استان مختار سین کینگ چین و وطن ترکان لوبنور است و شهرهای کهن کاشغر و ختن در آنجا است. ترکستان غربی در مشرق بحر خزر است و به جمهوریهای متحد (درجه اول) قزاقستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان، ترکمنستان و جمهوری مختار (درجه دوم) قره‌قالبختان تقسیم شده که بجز تاجیکستان زبان همه از شعب مختلف توکی است. در ترکستان غربی ناحیه واقع در جنوب راست آب جیحون ملورالاننهر یا خرزود خوانده می شود و تا نوزده ساله نام مطابقت دارد. در تفکیک ترکستان روس به جمهوریه، بجز زبان که اساس تفکیک بود ملاحظات دیگر نیز دخالت داشت. مثلاً نواحی عمده فارسی زبان چون سمرقند و بخارا و فرغانه و سرخان دریا به جمهوری ازبکستان واگذار شد. با اینکه دولت شوروی هرگز توضیحی نداد، می توان حرکت پان توریسم را در این مرزبندی مؤثر دانست و تیراستدلال کرد که اگر این نواحی به ازبکستان منسب نمی شده ازبکستان از احراز مقام جمهوری منتهی شده که شرطش هم مرزی با حداقل یک مسکنت خارجی بوده محروم می ماند.

در این میان اصلاح و تغییر خط اقوام آسیایی که مسبق به سابقه بود^۱ باز مطرح شد و در چند مرحله با اجرا درآمد. نخست خط زبانهای ترکی نظیر ازبکی و قزاقی و قرقیزی اصلاح شد، بدین شرح که برای بعضی الفاظ که علامت در الفبا نداشت علامت وضع شد. سپس در طول چند سال همه الفباهای عربی بنیاد، اعم از فارسی و ترکی، به الفبای لاتینی تغییر یافت. چندی بعد در هران شوروی با این استدلال که کودکان با آموختن زبان خود به خط سیریلیک زبان روسی را آسان تر یاد می گیرند، اقوام ساکن در شوروی را به پذیرش خط سیریلیک راغب کردند و این خط تا امروز باقی است. تاجیکستان طی سالهای ۴۰-۱۹۲۹ خط لاتینی و از آن به بعد خط سیریلیک را برای نوشتن فارسی بکار برد. تنها دو جمهوری گرجستان و ارمنستان مشمول تغییر خط نشدند.^۲

از اسناد و قرائن تاریخی چنین برمی آید که تاجیکستان در مقابل هیچ یک از دو مرحله تغییر خط مقاومت چشمگیری از خود نشان نداد.^۳ نگاه دیده می شود که بعضی از شوروی شناسان در تأکید بر اعتراض مردم آسیای مرکزی به تغییر خط شواهدی می آورند.^۴ این شواهد همگی ناظر بر اعتراض خفیفی است که با مرحله دوم تغییر خط یعنی تغییر خط از لاتینی به سیریلیک از برخی جمهوریهایی ترکی زبان دیده شد. بی میلی این جمهوریهایی به اخذ خط سیریلیک از این جهت بود که یگانگی الفبا با الفبای لاتینی ترکیه را خواهان بودند، نه اینکه با اصل تغییر خط مخالف باشند کمالاتیکه در پی ترکیه و قفقاز از مرحله اول تغییر خط استقبال کرده بودند. اعتراض جمهوریهایی ترکی زبان به جایی نرسید زیرا حرکت پان تورانیسم که در دهه بیست در اعتلا بود در اواخر دهه سی دیگر نشهای آخر را می کشید. (اکنون در برخی از این جمهوریهایی زمزمههایی دایر بر بازگشت به خط لاتینی به گوش می رسد). اما تاجیکستان که خود مورد تعرض حرکت پان تورانیسم بود و علاقه خاصی به وحدت با ترکیه نداشت، میان دو خط لاتینی و سیریلیک تفاوتی نمی دید لاجرم با هر دو یکسان برخورد کرد. شواهد متعددی بر استقبال تاجیکستان از تغییر خط در دست است. با یک نظر به آثار ادیبان طراز اول تاجیک چون صدرالدین عینی و عبدالسلام دهاتی، معلوم می شود که این ادیبان نه تنها زبان به اعتراض نگشودند، بلکه در ذکر محاسن خط جدید داد سخن دادند.^۵ فحوای نوشته های ایشان طوری نیست که بتوان در اصالت عقایدشان شک کرد و هنگامی که مخالفت نکردنشان از روی اجبار و اضطرار بود اینگونه در محظوظ قرار گرفته و بناچار با وضع موجود دستاز شدند، برعکس، نوشته هایشان حکایت از این دارد که این ابداع را به فال نیک گرفتند و با چشم رضا و مرحمت پذیرا شدند. صدرالدین عینی درباره ضرورت و فوریت تغییر الفبا چنین عقیده داشت:

به چه اندازه ناگزیر بودن این مسئله را از اینجا باید دانست که ایران، با وجود در زیر حکمرانی شاه و نفوذ مجتهدان بودن، کوشش دارد که الفبای نو را قبول کند. این معنی

۲- برخی از اقوام قفقاز شمالی و کرانه های دریای سیاه و حوضه رلگ مانند آسها و آوارها و جوشها و مولدوآنها و تاتارهای مسیحی در دوره تزاری الفبای روسی را تجربه کرده بودند. این الفبا از طرف سلفان مسیحی ترویج شده بود. در سال ۱۸۷۸ در قفقاز میرزا فتحعلی آهرنرزاده الفبای لاتینی را پیشنهاد کرده بود.

۳- شاید گرجی بودن استالین (و اینکه خط گرجی از خط ارمنی مقتبس است) در این امر بی تأثیر نبوده باشد. ولی درجه بالای آگاهی ملی مردم این دو جمهوری را سبب اصلی معافیت آنها از تغییر خط نباید دانست. گلوزهای دلتبیک که پس از دوره تغییر خط مغلوب شوروی شدند نیز از حکم تغییر خط برکنار ماندند.

۴- رجوع شود به:

P.R. Henev, "Politics and Alphabets in Inner Asia", *Journal of royal Central Asian Society*, 1957, pp 29-51; _____ "Alphabet Changes in Soviet Central Asia and Communist China," *Ibid*, pp 124-136; G. Wheeler, *The modern History of Soviet Central Asia*, 1964, pp 196-7

۵- مثلاً:

W. Kotarz, *Russia and Her colonies*, 1952, p 242

۶- صدرالدین عینی، مجموعه آثار، جلد ۱۱، کتاب دویب، دوشنبه، نشریات عرفان، ۱۹۶۴، ص ۳۴۷، ۳۶۱ عبدالسلام دهاتی، کلیات، جلد ۵، دوشنبه، نشریات عرفان، ۱۹۶۶، ص ۲۲۲، ۲۰۹.

از مکتوب کنسول ایران میرزا کریم خان معلوم است. لیکن اگر ایران این مسئله را حل کرده نتواند عیب نیست، زیرا حالا ایران در تحت نفوذ روحانیان است. اما تاجیکانی که از هر جهت آزاد بوده در هرگونه کوششهای مدنی از جمهوریهای متفق خود یاری مدنی می‌بینند، در این راه سستی به کار بردند، در محکمه تاریخ گنهگار به شمار می‌روند.^۷

حکم عینی قاطع است اما عجیب نیست. عینی نماینده حرکت تاریخی زمان خود بود، زمانی که ملل مشرق زمین تازه از خواب گران برخاسته بودند و برای جبران عقب ماندگی و کاستن فاصله خویش از جهان پیشرفته به تجمده و ترفی روی می‌آوردند و به تجربه‌های تازه دست می‌زدند. اگرچه این تجارب عموماً شربخش بود و منشأ رشد و توسعه گردید، نوعی تجدیدگرایی شتابزده نیز باب روز شد که تنها به اقتباس ظواهر تمدن پرداخت و جز زیان حاصلی نداد. در ایران مواردی نظیر تغییر اجباری لباس، تقلید بی‌رویه آداب فرنگی، لغت سازی ییچا، تغییر نام آشنای بین‌المللی کشور از اینکازات نستجیده و شتابزده دوره مورد نظر است. برخورد تاجیکان با عصر جدید با برخورد ایرانیان کمابیش همانند بود. گاه بی‌پروا، گاه محتاطتر. جنبش «جدیدها» که در میان شهرنشینان آسیای مرکزی زمانی پیش از وقوع انقلاب اکتبر پا گرفته و ریشه دوآئیده بود، بی‌شابهت به جنبش مشروطه ایران نیست. با سقوط امارات بخارا و خیوه و خوفند جدیدها به قدرت رسیدند و به یاری عناصر بلشویک از سنت‌گرایان خلع ید کردند. با بیرون رانده شدن طبقات ممتاز از صحنه سیاست یک دوره خلأ سیاسی بوجود آمد ولی بتدریج نسل جدیدی پابمیدان گذاشت که چون از سویی تجربه نداشت و از سویی دیگر مانعی بر سر راه تجدید نمی‌دید، در مواردی کار را به افراط کشانید. عامل دیگری که قوم کم‌شمار و کهنسال تاجیک را خواه ناخواه به افراط سوق می‌داد عضویت در جامعه نو بنیاد ملت‌های جوان و آرمان‌گرایی شوروی بود که بی‌محابا به تازاندن اسب ترقی و تجدید سرگرم بودند. از این گذشته نظام شوروی تاجیکستان را به پشاهنگی ملل همزبان خارجی بویژه در زمینه فرهنگ ترغیب می‌کرد. همه این عوامل و باب روز بودن تغییر خط درهم آمیخت و مآلاً موجب شد که تاجیکستان به تغییر خط رضایت دهد.^۸

با اینکه با وضع خط جدید در تاجیکستان بسیاری از نقایص خط قدیم^۹ برطرف شد، در عوض به مرور زمان در خط جدید نقایص تازه‌ای ظاهر شد. یکی از نقایص اختلافی بود که در املائی کلمات بوجود آمد. یک وجه این اختلاف ناشی از کثرت لهجه‌های فارسی در ماوراءالنهر است. از آنجا که خط جدید - برخلاف خط قدیم - قابلیت انعکاس کامل تلفظ را دارا بود و هرکس سهواً یا عمداً کلمات را مطابق تلفظ ولایت خودش می‌نوشت، بسیاری کلمات چند صورت مکتوب پیدا کرد. کلمه‌ای مانند چادر را یکی به فتح دال می‌نوشت، دیگری به ضم دال و سومی به کسر دال که صورت اول صورتی است که در ادبیات قدیم آمده، اما از دو صورت دیگر هیچیک غلط محسوب نمی‌شود و در خط فارسی، درست به سبب «نقص» خط، این اختلاف تلفظ به کتاب در نمی‌آید و فرق میان لهجه‌ها پوشیده می‌ماند.

۷- صدرالدین عینی، «دبای نو و لغوی نو»، روزنامه آواز تاجیک، ۱۹۲۷/۱۱۵ به نقل از مجموعه آثار، جلد ۱۱۱، کتاب دوم.

گفتنی است که صدرالدین عینی، بنیانگذار ادبیات نوین تاجیک، خود هرگز نخواست به خطهای جدید تسلط شود و تا آخر عمر همچنان به خط فارسی می‌نوشت و هنوز در تاجیکستان سال‌ها ردگانی هستند که «سواد لاتینی» دارند، یعنی زحمت آموختن خط روسی را، که بعد از خط لاتینی آمده، به خود نداده‌اند و عملاً بیسوادند.

۸- نباید چنین تدامی شود که تاجیکستان هیچ‌گونه مقارناتی در برابر اجتهادات شوروی و خود نشان نداد و بکسر به تسلیم و رضا تن داد. مقارنت بود اما لیه نیز آن بر علیه مظهر تجمده از جمله تغییر خط نبود بلکه هدفهای دیگری را دنبال می‌کرد که از همه مهیتر دفاع از هویت مردم تاجیک در مقابل موج روس‌گرایی و موجودیت تاجیکستان در مقابل حرکت پان‌تورانیسم بود.

۹- هدف این مقاله ورود در بحث نقایص خط فارسی نیست. در این باب فراوان بحث و فحش شده است. برای آگاهی از خلاصه این بحثها رجوع شود به، پرویز نائل حاکم‌ری، زبان شناسی و زبان فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۳.

مثال دیگر حروف واو و یاء مجهول است که تلفظ آن در لهجه‌ها مختلف است و در بعضی لهجه‌ها وجود ندارد. در کلمه «بشاپوره» حرف یاء با مصوت قبل از آن برحسب لهجه چندگونه تلفظ می‌پذیرد. دیگر اینکه برخی کلمات که گاه برحسب مقام آن در جمله و گاه برحسب سلیقه خواننده چند نوع خوانده می‌شود (مانند واو عطف که چهار صورت تلفظ دارد) بهنگام نقل آثار گذشته به خط جدید مشکلی شد، زیرا همه جا روشن نبود که نویسنده کدام تلفظ را در نظر داشته است. یک وجه دیگر اختلاف املا چسبیده یا جدا نوشتن ترکیبات بود، مثلاً اختلافی که در کتابت مال مردم خوره و بر ریش و پشم و «صراحی در دست» پیش آمد این بود که مفردات هر ترکیب را باید جدا جدا یا سرهم یا با خط تیره نوشت. مسئله دیگر که هرگز بدرستی حل نشد این بود که کتابت مصوت‌های کلمات عربی و کلمات مقتبس از زبانهای اروپایی باید مطابق اصل کلمه باشد (تا صورت و معنی تحریف نشود) یا آنطور که اهل زبان تلفظ می‌کنند نوشته شود.

نارساییهای خط جدید در برگرداندن متون نظم آشکارتر شد. من شناس تاجیک عبدالغنی میرزابف در سرسخنی که بر شاهنامه چاپ تاجیکستان نوشته این نارساییها را چنین خلاصه می‌کند:

«معلوم است که الفبای نو تاجیک با وجود خصوصیت‌های خوب از حد زیاد از بسکه [= چون که] الفبای ترانسکریپتیونی نیست. برای عکس گناتیدن [= منعکس کردن] تمام تازکیهای زبان شعر قادر نمی‌باشد. مثلاً حادثه‌های بعضاً در اول و یا میان کلمه‌ها آمدن «ه» دراز، که وزن شعر طلب می‌کند در قاعده‌های املای الفبای پیش‌بینی نشده است، یا خود برای افاده کردن «ه» دراز (واو معروف) علامت خاصی نداریم. منته [(تکیه کلامی است)] این گونه حالتها در وقت به الفبای نو تاجیکی گذراندن متن شاهنامه دشواریهای زیادی را پیش آورد که بر طرف نمودن همه آنها طبیعی است که ممکن نشده»^{۱۰}

بسیاری نقایص و نارساییهای دیگر نظیر آنچه ذکر شد برای خط جدید بر شمرده‌اند که طرح آن در این مقاله میسر نیست زیرا محتاج تفصیل در شرح لهجه‌های ماوراءالنهر است. برای استقصای مطلب می‌توان به نوشته‌های اهل فن رجوع کرد.^{۱۱}

اما با خط جدید با وجود همه نقایص و نارساییهایش آیا باز بهتر از خط قدیم نبود؟ مشکل می‌توان میزانی برای سنجش نقایص خط‌های جدید و قدیم تعیین کرد و به نتیجه‌ای قطعی رسید. ولی درجه اهمیت نقایص خط جدید از اینجا معلوم می‌شود که خود موضوع مباحثات عریض و طویل شد، تا جایی که بناچار خط جدید دوبار مورد حکت و اصلاح اساسی قرار گرفت. بجاست این اصلاحات و علل آن از نوشته زبانشناس تاجیک عبدالستار میرزابف که خود تا این زمان حامی خط سیریلیک بوده است و اکنون نیز بجای احیای خط فارسی اصلاح این خط را می‌خواهد، نقل شود:

«با مقصد اصلاح نقصان و تکمیل قاعده‌های اساسی املای سال ۱۹۴۶ پیرامون مسئله‌های بحثناک آن سالهای ۵۳-۱۹۵۲ در مطبوعات بحث و مناظره آشکارا به وقوع پیوست. آخر سال ۱۹۵۳ پس از جمع بست مباحثه، تحریر نو قاعده‌های املا تصدیق گردید... [در] سالهای ۱۹۷۱-۱۹۵۶ در نوشتن کلمه و ترکیب و عبارتهای

۱۰- شاهنامه، جلد اول (از ۹ جلد)، باهتمام میرزا ترسن زاده، عبدالغنی میرزابف، کدال عینی، بهرام سیروس، طاهر اسراری، دوشنبه، نشریات عرفان، ۱۹۶۴، ص ۷.

۱۱- مثلاً: کفرانی مشترک آکادمی علمها و وزارت معارف تاجیکستان درباره مسئله‌های مدنیت سخن، مقاله غفر جوزدنف، ماهنامه صدای شرق، ش ۴، ۱۹۸۹، عبدالستار میرزابف، «خط مناظره تاجیک اصلاح می‌طلبند، محله ادبیات و صنعت، نوامبر ۱۹۹۰».

سیر شماری [= پر شماری] تصحیفکاری رخ داد. این وضعیت ناخوش در کار تعلیم و مطبوعات و نشریات تأثیر منفی رساندن گرفت. بابت بر طرف نمودن این حالت ناگوار املائی تاجیک در نزد انستیتوت زبان و ادبیات به نام رودکی کمیسیون املا تأسیس یافت. کمیسیون... سال ۱۹۶۷ لایحهٔ تحریر تازهٔ املائی زبان ادبی تاجیکی را ترتیب داد... قاعده‌ها... سال ۱۹۷۲ به حکم قانون درآمد.^{۱۲}

علی‌رغم تجدید نظرهایی که ذکر شد، قانون املائی سال ۱۹۷۲ اصلاحاتی را در آینده پیش‌بینی کرده بود:

«... هنوز به طور قطعی حکم کردن دشوار است، که گویا در تحریر نو همهٔ مسئله‌های بحثناک املا... همه طرفه حل شده باشد. البته، چنین مسئله‌ها به مرور زمان در جریان تعلیم زبان مادری و کار من بعداً نشریات و مطبوعات روشن و ابق گردیده، از نظر دقت گذرانیده خواهند شد.»^{۱۳}

ازاینرو هنوز هم برخی برآنند که به جای احیای خط قدیم، خط جدید را یک بار دیگر اصلاح باید کرد:

«باز بسیار مسئله‌های املائی تاجیک حل طلبند. عموماً قاعده‌های اساسی املائی زبان ادبی تاجیک تحریر جدی می‌خواهند. برای حل درست مسئله‌های بحثناک املائی تاجیک در مطبوعات مباحثهٔ فراخی تشکیل باید کرد.»^{۱۴}

کسانی که به حکم و اصلاح مداوم خط معتقدند گویا به این نکتهٔ اساسی توجه ندارند که خط از مقولهٔ مواضع و قرارداد است که با مرور زمان در میان اهل زبان معمول و پذیرفته می‌شود و در قرارداد اصل ثابت ماندن و تغییر نکردن است، و تغییر و اصلاح حکم فرع دارد. خط نیز چون قانون اساسی و مقررات رانندگی یک کشور اگر تابع قواعد استوار نباشد و بی‌دری مورد تجدید نظر قرار گیرد ایجاد سردرگمی خواهد کرد. دربارهٔ خط سیریلیک باید گفت که ذاتاً معیوب نیست و گرهی ناگشودنی ندارد، گویانکه همین خط را روسها و اوکرائینی‌ها و بلغارها به کار می‌برند بی‌اینکه مجبور باشند هر روز در آن تصرف کنند. راز «حل طلبی» مستمر خط جدید تاجیکستان را باید در نامازگاری این خط با زبان فارسی جست و یافت. پیش از هزار سال است که زبان فارسی در قالب خط فارسی نشو و نما کرده و آنچنان الفتی میان زبان و خط فارسی پدید آمده که جایگزینی خطی جدید را بسی دشوار و دور از صرف می‌سازد. بدیهی است که هر قدر در ساختن و پرداختن خط جدیدی دقت شود و در تطبیق آن با یکی از شیوه‌های رایج تلفظ اهل زبان کوشش بعمل آید، باز بر اثر تطور در گفتار دیر یا زود میان خط و تلفظ فاصله می‌افتد و هر چه بزرگی فونتیک خط فویر باشد این فاصله مشهودتر می‌شود. تغییر یا اصلاح مستمر خط با همهٔ زحمتش جز آب در هاون ساییدن نیست. بدین ترتیب با تغییر خط در تاجیکستان در واقع نقض فرض شد و نیت اصلی که رفع نقایص خط بود اجابت نشد.

دربارهٔ اینکه خط جدید تاجیکستان خواندن و نوشتن فارسی را آسان کرد و موجب ارتقاء سواد عموم شد، سخن بسیار گفته شده است. در تأیید این مطلب به آمار استناد می‌شود، و محو بیسوادی در تاجیکستان - که آمار دولت شوروی بر آن گواهی می‌دهد - به حساب خط جدید گذاشته می‌شود. بر فرض که این آمار درست باشد و هر ابجد خوانی هم با سواد به شمار آید، باز

۱۲. عبدالستار میرزائف، «تجدیدها پیرامون املائی تاجیک»، ماهنامهٔ صدای شرق، ش ۷، ۱۹۸۹.

۱۳. «قراره‌های اساسی املائی زبان ادبی تاجیک» (تحریر سال ۱۹۷۲)، به نقل از عبدالستار میرزائف، «تحریر نو املائی زبان تاجیکی»، ماهنامهٔ صدای شرق، ش ۱۰، ۱۹۷۳.

۱۴. کنفرانس مشترک آکادمی علمها و وزارت معارف تاجیکستان دربارهٔ مسئله‌های معنی‌ت سخن، ماهنامهٔ صدای شرق، ش ۴، ۱۹۸۹.

این استدلال درست به نظر نمی‌رسد. بسیاری ممالک دیگر نیز خطشان را عوض کردند، اما باسواد نشدند. به عنوان مثال ترکیه را می‌توان ذکر کرد که با اینکه زودتر از تاجیکستان به تغییر خط مبادرت کرد و برای توجیه هویت اروپایی خود در محو بیسوادی کوششها کرده، کماکان با مشکل بیسوادی دست به گریبان است. حال آنکه میزان بالای سواد در کشورهای انگلستان و ژاپن و فرانسه که دشوارترین خطها را دارند، مؤید نظر کسانی است که دشواری و آسانی خط را موجب رواج سواد یا بی‌رواجی آن نمی‌دانند.

در مقابل، بعضی که از هرج و مرج در شیوه خط تاجیکستان گلّه‌مندند، کیفیت نامطلوب آموزش فارسی را در مدارس تاجیکستان به مسائلی نظیر خط و املا نسبت می‌دهند: «وضع خط و املا... در مکشهای تاجیکی حالا به همین حالت ناگوار آورده رسیده است، که حتی بعضی تاجیکان معلومات عالی‌دار چون کس چله سواد (= گوره سواد، کم سواد) به زبان مادری انشا می‌کنند».^{۱۵} البته این استدلال نیز منطقی نیست ولی این واقعیت را نشان می‌دهد که اشکالات متعددی که به مرور در شیوه خط بوجود آمده تا حد زیادی آسانی موعود را خنثی کرده است. از موضوع آموزش که بگذریم، نمی‌توان ادعا کرد که ویژگی فونیتیک خطی مانند سیریلیک بطور کلی موجب سهولت در خواندن و نوشتن می‌شود. زیرا عمل خواندن تشخیص یکایک حروف هر کلمه نیست بلکه تشخیص شکل کلمه (چاپی یا دستنویس) است و قرفی نمی‌کند خطی فونیتیک باشد یا نباشد؛ ناچشم کسی طی سالها تمرین به تصویر کلمات معمول زبان انس نگرفته باشد نمی‌تواند آسان و روان بخواند. نوشتن هم همین حکم را دارد و در آن شکل کلمه در یک حرکت رسم می‌شود. و اگر کونه نویسی و تندنویسی مزیتی به شمار آید خط فارسی این مزیت را داراست. البته در مواردی جزئی خواندن و نوشتن خط فونیتیک سیریلیک قدری آسانتر از خط فارسی است. مثلاً خواندن کلماتی که بر حسب تلفظ، معانی مختلف دارند مانند «ملک» و املاهای کلماتی نظیر «ارز، ارض، عرض» آسانتر است. در عوض در خط فارسی بازشناختن کلمات «ارز، ارض - عرض» در خواندن، و املاهای کلماتی چون «نمودن» و «نهفتن» و «آسمان، آسانتر است. اما اینگونه مزایا یا کمبودهای ناچیز خط در قیاس با عوامل اساسی مؤثر در سواد و فرهنگ مردم یک کشور هیچ است و نباید محل کمترین اعتنایی باشد.

با این همه اگر فرض را بر این بگذاریم که تغییر خط در تاجیکستان به سواد آموزشی عمومی کمکی کرد و از این لحاظ فایده‌ای در برداشت، بیدرتنگ این سؤال پیش می‌آید که آیا خط جدید چه زیان کلانی بدنبال داشته که اکنون تاجیکستان حاضر شده از این فایده صرف نظر کند و با برداختن توان گران بیسوادی چند نسل و چشم پوشیدن از نیم قرن ادبیات کتبی، خط قدیم را مجدداً اختیار کند.

تغییر خط در تاجیکستان دو زبان جدی به بار آورد. یکی این که چون تاجیکان تنها صاحبان زبان خود نیستند و ایران و افغانستان را با خود شریک دارند، با تغییر خط پیوند خود را با همزبانان در این دو کشور گسستند و هر گروه از خواندن آثار کتبی گروه دیگری نصیب ماند. از این لحاظ تغییر خط کم از تغییر زبان نبود، چه زبان کتبی است که وسیله عمده ارتباط کشورهای همزبان است و زبان گفتگو وسیله مؤثر این ارتباط نیست؛ زبان کتبی هم بوسیله خط بیان می‌شود. تغییر خط انگیزه‌ای شد برای تغییر نام زبان از «فارسی» به «تاجیکی» زیرا عموم فارسی‌زبانان خط تاجیکی را نمی‌خواندند و دامنه جغرافیایی زبان تاجیکی از مرزهای شوروی تجاوز نمی‌کرد. تفرقه‌ناشی از تغییر خط به قدری کارگر بود که تا پیش از قدمهای اخیر که تاجیکستان در باره اعاده هویت خود برداشت بسیاری ایرانیان حتی نامی از تاجیکستان نشنیده بودند و از رواج زبان فارسی در آنجا پاک بی‌خبر بودند چه رسد به اینکه آثار ادبی

۱۵- بازار نیلوف، «سیر تکامل خط»، دهانه صدای شرق، ش ۱۹، ۱۹۸۱، همچنین رجوع شود به: عدلشتر مرزبید-
«تدبیه» در دوره پراگمته فلسفی زبان تاجیکی، «مختصانه معارف و مدنیت»، ۱۹۸۰/۱۷/۸، ۱۹۸۰/۱۷/۷، ۱۹۸۰/۱۷/۳، ۱۹۸۰/۱۷/۴، ۱۹۸۰/۱۷/۴.

تاجیکستان را خوانده باشند.

زبان دیگر انقطاع و انفصال تاجیکستان از پیشینه فرهنگی خود بود، زیرا با تغییر خط خواندن آثار پیشین برای تسنهای جدید دچار اشکال شد. اشکال در این بود که برگرداندن آثار پیشین به خط جدید نیازمند زمان بود و طی این زمان معرفت چند نسل از گذشته خود رو به سنی گذاشت و واقعیتی که خود اعتراف دارند این است که مردم تاجیک در این شصت ساله نتوانستند به نحو شایسته از میراث مکتوب خویش استفاده کنند.^{۱۶} درست است که نقل متون قدیم به خط جدید از همان ابتدا موضوع کوشش ادیبان تاجیک قرار گرفت، ولی با مشکلات ناگزیری که در ضمن عمل پیش آمدگار به کندی پیش رفت. بعنوان مثال نقل شاهنامه به خط جدید بیش از سی سال بطول انجامید و تازه شاهنامه از آثاری بود که اولویت داشت. شایان ذکر است که انستیتوی خورشناسی آکادمی علوم شوروی در مسکو که یکی از مراکز شناخته شده تحقیقات ایرانشناسی به شمار می‌رود و در سالهای پر بار فعالیت خود بسیاری متون قدیم فارسی را تصحیح و طبع کرده (از جمله تصحیح انتقادی شاهنامه که از معتبرترین جاهای شاهنامه بشمار می‌رود)، هرگز یکی از این آثار را به خط سیریلیک تاجیکی یعنی همان خطی که هموطنان خودش فارسی را به آن می‌نویسند، منتشر نکرده است. همین طور مراکز دیگر تحقیقات زبان فارسی در شوروی، نظیر باکو که آثار نظامی را به خط فارسی طبع کرده، خط جدید تاجیکستان را جدی نگرفتند و در نقل متون کهن به خط جدید او را باری نکردند و این خود گویای شأن و اعتباری است که خط جدید در نزد دیگران داشته است.

خلاصه اینکه تجربه تاجیکستان نشان داد برگرداندن فرهنگ مکتوب ما به خطی جدید که طرفداران تغییر خط در ایران امروزی و پیش پا افتاده می‌پنداشته‌اند، در عمل به این آسانها نیست و بر فرض اینکه از ملتی مقتدر و مجهز ساخته باشد از عهده ما خارج است. اراینها گذشته نگاهی گذرا به فهرست مللی که در دوران معاصر خط خود را تغییر داده‌اند، مانند مالزی و اندونزی و ویتنام و کامبوج و لائوس و فیلیپین و سومالی و چند کشور دیگر افریقایی، نشان می‌دهد که عموماً مللی نوخاسته‌اند و هیچیک صاحب ادبیات وسیع و دیرینه نیستند. در این میان شاید تنها تاجیکستان مستثنی باشد.

بدین گونه، تغییر خط در تاجیکستان نه تنها مسئله تقصیر خط را حل نکرد بلکه به پیوندهای تاریخی و جغرافیایی تاجیکستان سخت آسیب رسانید. علت اساسی تصمیم تاجیکستان به ترک خط کنونی و بازگشت به خط فارسی همین زبانهاست و تحولات اخیر در نظام اجتماعی شوروی را فقط بعنوان راهگشای این تصمیم باید تلقی کرد. اگر جز این تصور شود، این سؤال پیش می‌آید که چرا از جمهوریهای ترکی زبان شوروی تاکنون یکی به «الفبای نیاکان» روی می‌آورده و در این عرصه تاجیکستان یکه تاز میدان است؟ لاجرم تجربه تاجیکستان تجربه‌ای است منحصر به زبان فارسی و لزوماً زبانهای دیگر را که سابقه تاریخی و قلمرو جغرافیایی متفاوتی دارند، شامل نمی‌شود. این تجربه به زبانبار بودن تغییر خط فارسی دلالت دارد.^{۱۷}

۱۶. رجوع شود به: خورشید، عبدالعظیم، «زبان و تمدن ملی»، ماهنامه صدای شرق، شماره ۸، ۱۹۸۸، ص ۱۲۸، «الف و

ب»، ماهنامه صدای شرق، ۱۹۶۸، طاهر عبدالجبار، «محیط زیست و زبان»، ماهنامه صدای شرق، شماره ۸، ۱۹۸۸.

۱۷. دولت دانشمده احمد شیرازی بری غلط‌گیری و برخی زنده‌نویسندگان

اشتراک سال ۱۳۷۲

ایران: اشخاص یازده هزار ریال - مؤسسات سیزده هزار ریال - دانشجویان هشت هزار ریال
خارج: اروپا و آسیا (هوانی) بیست هزار ریال - آمریکا و ژاپن (هوانی) بیست و پنج هزار ریال

سخنی با تاجیکان

در نیمه شهریور کنگره بزرگی در شهر دوشنبه به نام کنگره تاجیکان برگزار شد که در آن عده‌ای از دانشمندان و ادیبان و متصدیان امور فرهنگی و اداری از ایران شرکت کردند. از کشورهای دیگر هم کسانی دعوت شده بودند. تشکیل دهندگان کنگره از مدیر مجله آینده هم از راه لطف خواسته بودند که در آن مجمع شرکت کند، ولی چون این سعادت با او یار نشد پوزشنامه‌ای ارسال داشت که متن آن در اینجا چاپ می‌شود.

۲۱/۶/۱۴

نیابت محترم نخست وزیری جمهوری تاجیکستان

همدلان و همزبانان گرامی

بیگ جوی مولیان نامه دلپذیر همزبانانم را که سراسر یاد آور مهربانیهای تاریخی است در سرزمین تاجیکستان برای شرکت کردن در محفل انس و ادبی تاجیکان آورد و شادم کرد. افسوس سعادت یار نشد تا در آن محفل پرشکوه شرف حضور یابم. گناه بخت من است این گناه دریا نیست. پس از دوست عزیزم دکتر چنگیز پهلوان خواستار شدم این پوزشنامه را بر شما عرضه دارد و خبرهای خوشی از آن جرگه شور و حال دوستانه با خود بیاورد. البته اگر وقتی برای سخن گفتن من گذشته شده باشد ایشان چکیده سخنی را که می‌خواستم در مجلس ارجمند بخوانم از سوی من می‌خواند.

جوهر سختم در آن مبحث این است که میان ادبا و شعرای همزبان این پهنه و آن خطه تبادل شعر و ارتباط فکری همیشه برقرار بود، مگر درین هشتاد سال، در روزگاری که ماهها می‌گذشت تا سخن شاعری از کرانه‌های آمو به چارباغ زاینده رود برسد تذکره نویسان می‌توانستند سروده شاعران بخارا و خجند را به گویندگان عراق برسانند، اما در سالهایی که با چند ساعت می‌شد نوشته صدرالدین عینی را به سعید نفیسی رسانید دیوارهای آهنین خواستاران را از هم جدا می‌کرد. خوشبختانه زمانه وضعی را پیش آورد که می‌توانیم آمد و شد داشته باشیم و به گفت و شنود دمسازی بکنیم و بالاخره در کارهای فرهنگی بهم سازیم و طرح تو دراندازیم.

به نازگی از دو سه تن دانشمندان شما که به دیدارشان شادمانی یافتیم شنیدم در همین مدت کوتاهی که استقلال و هویت فرهنگی خویش را باز یافته‌اید هزار و چند نسخه خطی را که نگاهبانان میراث پدرانمان در روستاها و پناهگاههای دور دست حفظ کرده بودند به شهر دوشنبه آورده و در مرکزی گرد کرده‌اید نامشاقان بتوانند به تجسس و تحقیق علمی در آنها پردازند. من که عمری را درین راه به سر آورده‌ام آرزو مندم چند روزی را به دیدار و بهره‌وری آن بپردازم. باشد که تازه‌های ادبی از آن دیار به شیراز و تبریز برسانم. طبعاً در چنین حالی است که ریگت آموی و درشتیهای آن زیر پایم برینان خواهد آمد.

رگه‌های پیوند همیشگی در مذكر احباب و تذکره نصرآبادی

پیوندهای فرهنگی میان ورارود و درون ایران از قرن‌ها پیش برجای بوده و حتی در روزگاران سخت و ناگوار هم که میان دو خطه به ملاحظات سیاسی پیش می‌آمده وجود داشته و از همدلی و همسخنی سرشار می‌بوده است. نمونه‌اش را می‌توان در قرون دهم و یازدهم هجری یافت که اگرچه میان پادشاهان و خاندان دو سرزمین جنگ و ستیزهای متوالی پیش می‌آمد و یک سرزمین میدان ناخت و تاز سپاهیان هجوم‌کننده دیگری بود، اما از بخارا تا اصفهان و از بلخ تا تبریز پهنه ادبی و فکری ادبا و شعرا و خوشنویسان فارسی زبان و دیگر صنوف فرهنگمند بود و آنان با دلپذیری میراث و زبان یکدیگر را می‌شناختند و درک می‌کردند. شعر صائب تبریزی در ورارود همانقدر خواستار داشت که غزل شوکت بخاری در اصفهان و شیراز.

جستجویی در دو تذکره مذكر احباب و نصرآبادی که فاصله تألیف میان آن دو بیش از یکصد سال نیست ما را به ژرفی متوجه می‌کند که چگونه شعر و ادب فارسی و فکر و ذوق والایی که درین زبان تجلی دارد قلمرو گسترده و همرنگ داشت و ادبا و شعرا ورارود در کناره کوب مرکز ایران و شهرهای جبال و عراق به همان میزان شناخته بودند که شاعران و ادیبان برخاسته از شهرهای این حدود در آن سوی دشت خاوران.

در مذكر احباب تألیف بهاءالدین نثاری بخاری که به سال ۹۷۴ به نام محمد شیانی خان در بخارا تألیف شده است احوال و اشعار عده‌ای از شاعران درون ایران مانند قوام‌الدین نوربخش طرشتی و صفی‌الدین خویش او و امیدی رازی و صفایی کرمانی و مولانا زاده لاهیجی و سرایندگانی دیگر مندرج شده و تصویرهای شاعرانه آنان که مطلوب مردم هم‌زبان در ماوراءالنهر می‌بود در آن ثبت و ضبط مانده است.

در قبال آن در تذکره نصرآبادی که محمدطاهر نصرآبادی اصفهانی به تألیف آن پرداخته فصلی خاص به شاعران «ماوراءالنهر خصوصاً بخارا و بلخ و غیره» اختصاص دارد و در آن تذکره احوال نمونه اشعار پنجاه و شش شاعر آمده است که چند تن از آنها حتی به اصفهان و عراق سفر کرده و در این شهرها با هم‌خیالان خود همسخنی داشته‌اند. حتی میرزا عبدالرحمن که پدرش قاضی بقای بخاری رئیس بخارا بود در عراق سمت محاسب یافت. اگرچه اشعار این گروه از راه دور با پیک و نامه به اصفهان می‌رسیده است نصرآبادی توانسته نمونه‌هایی را در تذکره خویش بگنجاند. از آن زمره است ملا مستفید جلدکی که با صائب نامه‌نویسی داشت و اشعاری که در مدح عبدالعزیز خان سروده بود برای صائب فرستاده بود و به دست محمدطاهر نصرآبادی افتاده بوده است. خوب می‌دانیم که اشعار نغز و لطیف شوکت بخاری به وفور در سفینه‌ها و جنگلهایی که در شهرهای ماگرد آوری می‌شد مشتاقانه نقل شده است. ظاهراً می‌توان گفت جنگ و سفینه‌ای نیست که از قرن یازدهم به بعد نوشته شده باشد و شعری ازین شاعر خوش سخن در آنها نیامده باشد.

بهر تقدیر این گونه پیوند روحی و معنوی چندین قرن میان ادیبان و شاعران دو خطه که کناره‌هایی از قلمرو گسترده زبان فارسی می‌بود وجود داشت. پس تجدید عهدی که اینک پس از هفتاد سال وقفه نادلحواش پیش آمده است باید به فال نیک گرفته شود و در تحکیم آن راههایی را که پیشینیانمان می‌پویندند همچنان ادامه داد.

سخنان من در زمینه شناساندن سهم سخنسرایان ورارود در پیوند فرهنگی ناگسستی میان فارسی زبانان و گسترش دامنه قلمرو زبان فارسی در قرون دهم و یازدهم براساس دو تذکره احباب بخاری و نصرآبادی اصفهانی خواهد بود.

شعر امروز افغانستان *

ما ایرانیان چیزهای زیادی را مدیون مهاجرت ناخواسته گروه بزرگی از مردم افغانستان هستیم. در این میان، مهمتر از همه آن که دریافتیم، و این بار به گونه‌ای گسترده، که چگونه مردم افغانستان را از خود بدانیم و این گوهر گرانها را ارج بنهیم. مردمی که با وجود دشواریهای سیاسی و موانع بسیار در واحد سیاسی جداگانه‌ای به پرورش همان فرهنگ و تمدن سرگردمند که ما نیز به آن عشق می‌ورزیم و به سربلندی آن مفتخر هستیم. مهاجرت ناخواسته از دو سو به ژرفتر ساختن پیوندها انجامید. هرچند که در آغاز نمی‌دانستیم به چه شیوه‌ای دستهایمان را به سوی هم دراز کنیم، اما به تدریج دانستیم که چگونه با هم بزیمیم و به حضور همدیگر خو بگیریم.

همان سان که در افغانستان زبان فارسی همچون زبانی فرهنگی و مشترک به کار می‌رود، در ایران نیز این زبان در بین مهاجران عهده‌دار نقشی دورانساز شده است. زبان فارسی در میان مهاجران افغانستان در ایران نه تنها به صورت زبان اصلی ارتباطی عمل می‌کند، بلکه فراسوی آن همچون ابزار آموزش و انتقال فکر و به ویژه به عنوان زبان تفکر و آفرینندگی به انجام دادن رسالتی فرهنگی - تاریخی می‌پردازد که میزان اهمیت آن شاید هنوز بر نسل کنونی روشن نباشد.

مهاجران موجب شدند که ما زبان فارسی را با آهنگی دیگر بشنویم و لذتهای نازهای در این زبان مشترک بین دو کشور بجویم. یکی از آن لذتها می‌تواند آشنایی با شعر دری در افغانستان امروز باشد که مردم ما از لذت حضور فعال آن محروم بوده‌اند...

شعر معاصر فارسی در افغانستان دستخوش دگرگونیهایی بوده است که بیشتر سخن سرایان ما از کم و کیف آن بی‌اطلاع بوده‌اند. این شعر گرچه همپای شعر معاصر در ایران تحول نیافت اما از تحول درونی و از تأثیر پذیری از شاعران ایران دور نماند. با این حال باید گفت که نه از نظر شتاب با ایران همانندی داشت و نه از نظر شروع و شکل تحول. این نگاه به شعر معاصر افغانستان را نباید همراه با ارزشداوری دانست یا اصولاً با اتکاء به ارزشداوری به سیر تحول آن نگریست. جریانهای فرهنگی در حوزه‌های مختلف حتی یک فرهنگ، به ویژه که اجزاء آن با هم در ارتباط مستمر نباشد، می‌تواند خصوصیات تکاملی متفاوت داشته باشند و هر یک از سرشت ویژه‌های برخوردار گردند. در این دیدگاه، برای فهم هر فرهنگ یا پاره‌ای از یک فرهنگ باید به روش درون فهمی نوسل جست و از دست زدن به داوریهایی که برتری جویی به بار می‌آورند، دوری گزید.

شعر معاصر فارسی در افغانستان گاه در دوری از ایران و گاه در ارتباط با آن بالندگی یافته است و سخن سرایانی به پهنه زبان و فرهنگ غنی فارسی که به یکسان به همه پارسی‌گویان تعلق دارد عرضه کرده است که موجب غرور و سربلندی فرهنگ غنی فارسی است. شعر دری در افغانستان، نه تنها هویت گروه‌های جمعیتی گسترده‌ای را پاس داشته و شفافیت بخشیده است که به سهم خود بر غنای فرهنگ

ادبی حوزه بهنآوری که فراسوی مرزهای سیاسی چند کشور می‌رود، افزوده است. داوری درباره شعر دری در افغانستان کاری است بس دشوار. من فکر می‌کنم که ما هنوز در مرحله آماده‌سازی اسناد بررسمیهای جدی‌تر و ژرف‌تر هستیم....

نظر چند شاعر افغان

در آبان ۱۳۶۹ که به مشهد رفتم، در گفتگویی با چند تن از شاعران و ادیبان افغانستان نکته‌هایی عنوان شد که می‌تواند ما را به درک بهتر نظرهای این عزیزان یاری برساند. استاد فدایی که رئیس انجمن ادبی شاعران مهاجر در مشهد است، گفت: «به هر شعری که فاقد وزن و قافیه باشد، «شعر نو» گفته نمی‌شود و به هر شعری که دارای وزن و قافیه باشد، «شهر کهنه» گفته نمی‌توانیم». به نظر استاد فدایی گرچه اساساً وزن لازمه شعر است، شعر نو شعری است که از نظر محتوا با پدیده‌ها و زمان عصر شاعر پیوندی داشته باشد و شاعر با جامعه خود و با روندی که در همان جامعه در جریان است و حالتی که در جامعه فعلی شاعر دیده می‌شود، رابطه داشته باشد. این همان شعر نو است. به نظر او تنها با استخدام کردن واژه‌ها و کلمات، هر شعری را نمی‌توانیم شعر نو یا کلاسیک بنامیم. موضوع شعر، بنابراین دید، ارتباط پیدا می‌کند با جامعه‌ای که شاعر در آن زندگی می‌کند... از او پرسیدم که، خصوصیات شعر افغانستان چیست و چه نوآوری‌هایی در آن می‌بیند. گفت انسان در حوزه هنر همیشه تشنه نوآوری است، ولی این نوآوری باید به حدی باشد که انسان را از فرهنگ اصیل و سرزمین اصلی دور نسازد. او گفت جوانانی داریم که خواستار نوآوری هستند؛ البته در شرایطی که فرهنگ اصیل و سنتی خود را رعایت می‌کنند و بیشتر مسائل روز یعنی انقلاب را در نظر دارند. جوانانی هم هستند که با ترکیبات نو و واژگان نو سر و کار دارند.

با تجاوز رومی به افغانستان، مضمون شعر معاصر، به میزان درخور توجهی، متوجه بیرون راندن روسها شد. در بین مهاجران عنصر غربت، دلنگی و حس وطنخواهی تقویت شد. هنگامی که روسها افغانستان را ترک کردند، شعر مهاجرت متوجه رویدادهای روز افغانستان و سرنگونی حکومت کابل شد. شعر داخل افغانستان تفاوت‌های درخور توجهی با شعر مهاجرت یافت...

به نظر عبدالکریم تنها شعر امروز افغانستان دو بخش دارد. یک عده مردمی هستند که در افغانستان زندگی می‌کنند و عده‌ای هم هستند که در خارج هستند یا اگر هم در افغانستان هستند، در جبهه‌ها و در مخالفت با دولت به سر می‌برند. به نظر او مردمی که در مقابل دولت هستند با مردمی که در صف دولت هستند اشعارشان با هم فرق می‌کند. کسانی که در مخالفت با دولت به سر می‌برند اگر هم شعر عرفانی می‌گویند باز هم کوشش می‌کنند شعرشان به نحوی از اشکال با انقلاب ارتباط داشته باشد. شعر گروه‌های موافق با دولت تماثل دارد که به نفع دولت باشد و نفع مردم را در نظر نگیرد.

با این حال، استاد عبدالکریم تنها عقیده داشت که گروه ثالثی هم هستند که به میل خود شعر می‌گویند و اشعارشان جنبه حماسی یا غنایی دارد. به نظر او طبیعی است که شعر کسی که در پاکستان زندگی می‌کند یا شعر کسی که در کابل زندگی می‌کند و زیر نظر دولت است با هم فرق می‌کند. عبدالکریم تنها عقیده دارد که شعر در افغانستان از هر نظر رومی به پیشرفت است. او می‌گوید اشعار انقلابی در این سالها اگرچه از نظر شکل، ارزشهای هنری اندکی دارد، ولی از نظر معنا و عمق خیلی غنی‌تر از شعرهایی است که در افغانستان سروده می‌شود. از نظر معنا، غزل بهترین نوع شعر است. شاعران فعلی در قالب غزل، مثنوی هم می‌گویند و بین شاعران مهاجر این کار را رواج داده‌اند.

درباره تأثیر شعرای نوپرداز ایران بر شاعران افغانستان، عبدالکریم تنها می‌گوید از هفتاد سال پیش، حتی پیش از طرزی ما شاعران نوسرا داشتیم. مثلاً سرور گویا و مستغنی. به نظر او در این باره باید از داوری کلی پرهیزت. نمی‌توان گفت که همه شعر نو افغانستان از شعر نو ایران تأثیر پذیرفته است، ولی

البته جوانانی مانند لطیف ناظمی، واصف باختری و لطیف پدram تحت تأثیر شعر نیمايي اند. سپس می‌افزاید من در شعر نو افغانستان حتی یک شعر ندیدم که معنی آن را نفهمیده باشم اما در شعرهای ایران بسیار شعرهایی هست که مرحوم دکتر خانلری می‌گفت سی سال درس خواندم و سی سال درس دادم ولی باز برخی از شعرهای نو را نمی‌فهمم...

آقای صبار، یکی از مهاجران به من گفت اشعار شعرای معاصر افغانستان تشویق مجاهدین است به جهاد. به نظر او شعر یک محرک است و تأثیر عجیبی دارد که مجاهدین را به تشویق می‌آورد بر علیه دشمن. او گفت مردمی که لسان پشتو دارند وقتی شعر دری می‌خوانند یک محبت پیدا می‌شود.

آقای فائق که خود از شاعران است به من گفت وظیفه ما و منظور ما فعلاً این است که پیروزیها و فتوحاتی را که در جبهه‌های جهادی به دست می‌آید منعکس بسازیم؛ چه در زمینه شعر و چه در زمینه نثر. او عقیده دارد که هر شعری که تأثیر بیشتری بر روحیه مهاجران داشته باشد آن شعر بهتر است، چه غزلی باشد، چه قصیده، چه بحر طویل... آقای فائق گفت اشعار موزون در جبهه‌ها بیشتر خوانده می‌شود. مثلاً اشعار موزون استاد خبلی. سپس افزود هر چیزی که دردهای مردم را منعکس بسازد آن چیز خوب است. الان ما احساس می‌کنیم که وحدت ضرورت بیشتر دارد. به همین خاطر می‌کوشیم این ضرورت را در شعر خود و در تشریحات خود منعکس بسازیم.

آقای مصون مسئول شورای جهادی در مشهد نیز همین عقیده را داشت. به نظر او شعر باید احوالات ملت مظلوم افغانستان را به مسع جهانیان برساند. هر شعری که مردم را بیشتر تحریض کند آن شعر بهتر است. مردم ما با شعر نو آشنایی ندارند. شعرهای موزون و مثنوی مؤثر است و در جبهه‌ها کاربرد دارد.

* * *

این نظر ها که در آغاز سیاسی جلوه می‌کنند، در اصل معنای فرهنگی ژرفی دارد و به موضوع مهمی می‌پردازد که بسیار بحث‌انگیز است: کاربرد شعر. اگر این نکته درست طرح نشود می‌تواند به ماهیت شعر آسیب برساند. در ضمن نمی‌توان از دیده دور داشت که کلام موزن دهان به دهان می‌گردد و نیروی تهییج‌کننده بسیار دارد. اگر در جبهه شعر موزون است که مؤثر می‌افتد، پس شعر شاعری که برای جبهه می‌سراید تفاوت می‌یابد با شعری که در حوزه دیگری قد برمی‌افزاید. با این سخن، از بحثهای پیشین هنوز چندان فراتر نرفته‌ایم. اما پرسشی بنیادی که در این جا مطرح می‌گردد این است که آیا شعر ناموزون فاقد اثرگذاری توده‌ای است؟ چرا مردم عادی با شعر نو آشنا نمی‌شوند؟

آشنای چندساله‌ام نهبیک فلاح گفت شعر یعنی احساس. شعرای افغانستان آن چه را که احساس می‌کنند در گفتار خود بیان می‌کنند. امروز شعر در افغانستان همچون جهاد است، مبارزه است، هدف است. شاعران در این وقت تشویق به وحدت می‌کنند و از بزرگان و رهبران انتقاد می‌کنند. شعری که قافیه و آهنگ دارد بر مردم تأثیر می‌گذارد. یا مثلاً شاعران افغانستان درباره آوارگی شعر می‌گویند چون مردم ما آواره شده‌اند. شعر امروز افغانستان تشویق می‌کند که مهاجران استقامت داشته باشند. شعر انقلابی مردم را به وطن دوستی و مقاومت تشویق می‌کند.

آقای عارف نیز معتقد بود که شعر در سنگرها اثر بخشی دارد. به نظر او شعر شاعران افغانستان از هر نظر قابل تقدیر است و دارای قدر. مجاهدین در سخت‌ترین شرایط از این شعرها استفاده می‌کنند. مجاهدین بیشتر از شعرهایی که در رابطه با مسائل روز یعنی جهاد و انقلاب باشد استفاده می‌کنند. شعرهای دری در بین پشتو زبانان خوانده می‌شود. در نقاط پشتو زبان از هر دو شعر استفاده می‌کنند. در حوزه هرات، شعر پشتو کاربرد ندارد و کسی از آن استفاده نمی‌کند.

عبدالکریم تنها گفت فرهنگ زبان دری در افغانستان حاکم است. بنابراین برادران پشتو زبان، به خصوص طبقه باسواد، زبان دری را می‌دانند. فرهنگ دری فرهنگ غنی و حاکم است. پشتو زبانان بیشتر

زبان دری می‌دانند، استاد فدایی هم عقیده مشابهی داشت و می‌گفت شعر دری حتی در نقاط پشتو زبان موفق خود را دارد.

به نظر آقای عاجز، شعر و نویسندگان افغانستان با قلم با دشمن مقابله می‌کنند. خصوصاً آثار استاد خلیلی که خیلی مؤثر است و از نیر مجاهدین کارگر تر افتاده است. حالاکه روسها رفته‌اند شاعران مارژیم فعلی را رژیم دست نشانده خطاب می‌کنند و می‌گویند این رژیم نوکر ترار روس است.

آقای یویا عقیده دارد که در زمان چنگیز وضع ادب رو به زوال گذاشت، اما در زمان تیموریان دوباره اوج گرفت. اختلاط زندگی قبیله‌ای با زندگی ده نشینی وضعی به وجود آورد که روی هنر و ادب تأثیر گذاشت. شعر دوره مشروطیت بیشتر می‌خواست ادبیات کهنسال را زنده بسازد. در دوره مشروطیت، به نظر او، استقلال نسبی پدیدار گشت. اشعار محمود طرزی هم حال و هوای سیاسی دارد؛ اندیشه‌هایی یا خود از تکیه آورده بود. در این زمان هند زیر تسلط انگلیس قرار داشت. در دوره ظاهر شاه تا پایان گرفتن حکومت داودخان، به عقیده آقای یویا از نظر شعری شاهد رشد و پیشرفت هستیم؛ در زمینه اشعار تغزلی، شنایی، عرفانی و اشعار مجلسی استاد خلیلی مظهر این دوره است. بعد از کودتای هفت ثور، ملت می‌خواهد در برابر تهاجم مقاومت کند. در این دوره شعر جنبه حماسی پیدا می‌کند. در این دوره است که شعر استاد خلیلی هم جنبه حماسی پیدا می‌کند. اسلام در شعر افغانستان، به عقیده یویا، روح مطلب است...

عبدالغفور آرزو، شاعر عاطفی و مهربان افغانستان متیم مشهد، می‌گوید تحولات اجتماعی همواره با تحولات شعر توأم بوده است. از آن جا که افغانستان همواره درگیر جنگ بوده است در نتیجه دست آوردهای فرهنگی بریاد رفته است. به قول او، از زمان امیر شیرعلی خان که تحولات اجتماعی محسوس بوده، شعر هم تحول می‌یابد. اوج تحول شعر، بنابراین نظر در ۱۹۱۹ در اشعار طرزی، پریشان، داری و شاعران دیگر دیده می‌شود که در ارتباط با نهضت مشروطیت فرار دارند. با شکست نهضت مشروطیت شعر به بن بست رسید. می‌گوید شعر حالت بازگشت می‌یابد. از ۱۹۱۹ تا شکست دولت امانی را شکست نهضت مشروطیت می‌گوییم، یعنی ظهور حبیب‌الله خان و بچه سقا. از قول خلیلی می‌افزاید هر کاری کردیم بچه سقا حاضر شد تحولات امانی را ادامه دهند. بعد از شکست دولت امانی، شعر هم دچار شکست می‌شود. پس از شکست، باز ذهنی گرابی حاکم می‌شود و شعر به صورت کامل، تغزلی می‌گردد. آرزو در ادامه صحبتش می‌گوید این دوره طول کشید تا دهه قانون اساسی. صباح‌الدین کشککی کتابی دارد در این باره. این دوره، دوره آزادی احزاب است. کشککی این دوره را به نام دهه قانون اساسی یا فرصت طلبی روسها نام گذاری کرده اسم... او می‌گوید شعر نو از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۳ در اوج خود است و شعر منثور هم در همین دوره پدیدار می‌شود:

به اعتباری دیگر، در حال حاضر شعر افغانستان را تقسیم می‌کنند به شعر درون مرزی و برون مرزی. شعر درون مرزی به اصطلاح به سوی «سوچه شدن» یعنی سره شدن می‌رود. شعر فضای جهادی صورت و نجلدی دیگری دارد...

از سوی دیگر بسیاری از شاعران بر این عقیده‌اند که شعر درون مرزی از نظر زبانی قوی شده است. دگرگوئیهای عظیمی که در افغانستان رخ داده است می‌تواند عامل مهمی در این راستا به شمار رود. در واقع شعر مهاجرت در آغاز ادامه سنتهای پیشین است و در برابر هر نوع تغییر مقاومت می‌ورزد تا بتواند هویت خود را پاس بدارد و به عنوان ابزار سنتی ارتباط ادبی کارآیی خود را از دست ندهد...

عبدالله آرزو یکی دیگر از شاعران مهاجر و برادر عبدالغفور می‌گوید خصوصیات شعر مهاجرت را می‌توان بیان دردها، رنجها، بی‌وطنی و غریبی دانست. شعر مهاجران بیشتر از این شرایط تأثیر می‌گیرد. او نیز معتقد است که جهاد افغانستان در اصل علیه بی‌دینی آغاز شد. شعرا به وطن عشق می‌ورزند و از مذهب انگیزه می‌گیرند. در پاسخ به این پرسش که کدام عنصر، وطن یا دین، در شعر شعرا غلبه دارد می‌گوید این هر دو عنصر همچون انگیزه در شعر معاصر به خصوص شعر انقلاب یا شعر جهاد حضور

دارند و نمی‌توان یکی را بر دیگری برتر دانست...

برادرش، عبدالغفور آرزو معتقد است شعر مهاجرت از نظر ساختار به زبانی رسیده است که فرم نویی پیدا کرده است و با شعر قدما تفاوت یافته است. کسانی که به خصوص با افق ادبی ایران آشنایی دارند، در معرض این گذر ادبی فرار گرفته‌اند. گاه دشوار می‌توان اشعار چنین شعری را از اشعار شاعران ایرانی تمیز داد، به ویژه جوانانی که در مهاجرت شعر می‌سرایند به این زبان نو دست یافته‌اند...

لطیف پدram، شاعر جوان و فعال و کوشایی که به تازگی به ایران آمده است و در تحویل ادبی به تأثیر ساختارهای اقتصادی باور دارد، در نوشته منتشر نشده‌ای می‌نویسد شعر معاصر فارسی در افغانستان در قیاس با تحولات شگرفی که در شعر معاصر فارسی در ایران روی داده، تحولی کند را پیمود که مهمترین دلیل آن را باید اقتصاد بسته، سیاست بسته و فرهنگ بسته مسلط بر افغانستان دانست. گرچه او سه عنصر اقتصاد، سیاست و فرهنگ را عامل مؤثری در این تحول کند می‌داند، ولی در عین حال دوست می‌داشت که استقلال آگاهی و شعور شعر از فراز این حصارها می‌گذشت و «شعر معاصر فارسی افغانستان را جزء این ماجرا می‌ساخت. در بزنگاه ماجرا، اما، از سرزمین قاوست صدا برخاست؛ توری دوست عزیز، تماماً خاکستریست». او معتقد است که نخستین جستارها در جهت انحراف از اسالیب قدیم یا بحرمان جامعه در شکل جنبش مشروطه آغاز شد و «در ته آن محمود طرزی و عبدالهادی دلوی، پریشان و بعدها آئینه و قاری زاده، نه با چشم داشت به نیما که با توجه به انحرافهای اندک بغمای جندقی، گامهایی آن سوتر گذاردند»...

* * *

برخی از منتقدان فکر می‌کنند که شعر در افغانستان از رواج مقبولی برخوردار نبوده است و برای اثبات این ادعای خود آمار بی‌سوادی در افغانستان را عنوان می‌کنند. آشنایان به اوضاع افغانستان می‌دانند که این کشور در صدد بی‌سوادی بسیار بالایی داشته است، ولی آیا درست است که از میزان بی‌سوادی بسیار بالا نتیجه بگیریم که هواخواهان شعر در میان مردم اندک بوده است. به نظر می‌رسد که چنین برخوردی راه به جایی نبرد و ما را از دست زدن به نتیجه گیر بیهی درست بازدارد. در کشور خودمان در دورانه‌های اوج شعر فارسی ما همواره با یک توده بی‌سواد روبه‌رو می‌شویم. آمار باسوادان در دوران رودکی، فردوسی، حافظ یار... نباید از آمار باسوادان افغانستان اخیر بالاتر بوده باشد. از این گذشته، همه خوب می‌دانیم که شعر شاعرانی چون فردوسی و حافظ را حتی بی‌سوادان از حفظ می‌خوانده‌اند و پاسدار آن بوده‌اند. به یاد دارم که حتی بی‌سوادان در دوران کودکی ما حافظ را یکسره از بر می‌خوانده‌اند. شمار کسانی که اشعار فردوسی را از حفظ عرضه می‌کردند به مراتب بیشتر بود. به همین خاطر شاید درست نباشد که از راه معیار بی‌سوادی، درباره رواج یا عدم رواج شعر در افغانستان به داوری بنشینیم.

اما تفاوت عمده‌ای که بین افغانستان و ایران وجود دارد این است که در افغانستان، دست کم مبتنی بر مشاهدات من در دوره اخیر، رواج شعر در بین دانش‌آموختگان سطوح مختلف بیشتر است تا در میان دانش‌آموختگان ایرانی. این پدیده در جای خود اهمیت دارد و باید به آن توجه داشت. بسیاری از دانش‌آموختگان ایرانی امروز دیگر با ادب فارسی آن‌چنان که باید الفت ندارند. نظام درسی پیش‌دانشگاهی و دانشگاهی چنان طراحی شده است که در عمل، محصول خود را به تدریج از بنیانهای فرهنگی اش دور می‌سازد. در میان شهروندان افغانستان هر که را دانش آموخته دیدم، صرف نظر از سطح و میزان آن، به گونه‌ای با شعر و ادب فارسی آشنایی داشت. اگر شعر نمی‌سرود، شعر می‌دانست و می‌خواند. این جنبه فرهنگی از زندگی اجتماعی، علتیابی متوخ دارد که از حوصله این گفتار خارج است، اما به هر صورت نباید اهمیت آن را از یاد برد. در ضمن از این وضع می‌توان به این نتیجه رسید که اگر نظام آموزشی قلمرو فارسی به گونه درست و در ارتباط با فرهنگ و ادب ما سازمان بیاید، می‌توان امید بست که ادب فارسی از رواج گسترده‌ای در میان همه فارسی‌زبانان برخوردار گردد.

به شعر معاصر افغانستان انتقاد شده است که از عشق به گونه‌ای دریده سخن می‌گوید و از مضمونهای عشقی به نحوی نادرست بهره می‌گیرد. چنین قصاوتی دربارهٔ بازتاب عشق در شعرهای شاعران افغانستان از دقت برخوردار نیست. با اتکاء به داوریهایی رایج و اخلاق جاری است که می‌توان برخی از احساسات لطیف شاعران را، عشق دریده، نامید و با نگوشت از این احساسات یاد کرد. برای آن که ما بتوانیم گونه‌ای از عواطف را، عشق دریده، معرفی کنیم نخست باید از این اصطلاح تعریف درست و سنجیده‌ای به دست بدهیم و سپس از روی آوردن به معیارهای آسان پسند و سطحی راجع به عشق برای تأیید قضاوت خود بپرهیزیم. در غیر این صورت می‌توان هر احساس لطیف شاعرانه‌ای را با عنوان عشق دریده محکوم کرد و بسیاری از اشعار زیبای شاعران را ناپسند جلوه داد.

هرگونه داوریه دربارۀ شعر معاصر افغانستان بی‌توجه به پدیدهٔ تحول اجتماعی و دگرگونی نحوهٔ زیست می‌تواند به بیراهه برود و به نادرته گرفتن زمینه‌های فرهنگی - اجتماعی شاعران بینجامد. گسترش شهرنشینی در افغانستان در دوران معاصر، هرچند کوچک، بی‌تردید بر احوال و اندیشه‌های شاعران تأثیر داشته است. از این گذشته رواج آموزش نوین و مدرسه، باز هم در ابعادی کوچک، به نوبهٔ خود بر نوع روابط میان شهرنشینان، به خصوص مردان و زنان، تأثیر نهاده است. ارتباط با جهان غرب و به خصوص آمد و شد روشنفکران با روسیه و بسیاری تحولات مشابه، همه و همه جهان فکری شهرنشینان، به خصوص شاعران شهری را دستخوش دگرگونی‌هایی ساخته است که نمی‌توانسته بر نوع احساسات آنان بی‌تأثیر باشد. آشنایی با شعر ایران پس از مشروطیت را نیز باید از عوامل تغییر در شعر افغانستان دانست و تحول بیان احساسی شاعران را از این دیدگاه هم مورد بررسی قرار داد. طبیعی است که با توجه به همهٔ این تغییرات، نوع عشق شاعر و شکل تجلی آن به دنبال دگرگونی پدید آمده در روابط عاشقانه، دستخوش تحول بشود و خوانندهٔ ناآشنا را شگفت زده بسازد. به این خاطر فکر می‌کنم اصطلاح «عشق دریده» دربارهٔ زبان عاشقانهٔ تازه‌ای که در شعر برخی از شاعران معاصر مشاهده می‌شود، اصطلاحی است نادرست.

پنج جایزه به استادان زبان فارسی

دکتر سید جعفر شهیدی استاد دانشگاه تهران، رئیس مؤسسهٔ لغتنامهٔ دهخدا و رئیس مرکز بین‌المللی گسترش و آموزش زبان فارسی وابسته به دانشگاه تهران به دریافت جایزهٔ «اکو» دعوت شد. اما ایشان ضمن نامه‌ای خواستند این جایزه از طرف مرکز بین‌المللی گسترش و آموزش زبان فارسی به «پنج تن از استادانی که سالها برای ترویج و گسترش زبان فارسی کوشیده‌اند و اکنون دوران بازنشستگی را می‌گذرانند هرچند هدیه‌ای ناچیز است ولی چون نشانی از سپاس این بنده و استادان دانشگاه تهران از کوشش این استادان بزرگوار در گسترش زبان فارسی است به شرح زیر تقدیم گردد».

- پاکستان: دکتر عبدالشکور احسن استاد دانشگاه پنجاب، لاهور (هزار دلار)

- ترکیه: دکتر تحسین یازجی استاد دانشگاه استانبول (هزار دلار)

- چین: جان هون بن استاد دانشگاه پکن (هزار دلار)

- مصر: عبدالمنعم حسنین استاد دانشگاه قاهره (هزار دلار)

- هندوستان: دکتر امیرحمن عابدی استاد دانشگاه دهلی (هزار دلار)

نمونه از سروده‌های شاعران دوشنبه

دل تهران

که نشانش بر سیم رخ و دل شیران است
این بزرگی سخن از تو خرد پیران است
از بلندی مقام تو بسا حیران است
که همین روزی ما گردش این دوران است
از بخارا و دوشنبه به دل تهران است
لایق شیری علی

از آزل تا به آبد قسمت من ایران است
همه گویند که ایران چه بزرگ است بزرگ
تاکنون دشمن افزون تو از کینه و رشک
دوستم قیمت همدستی، همبستی دان
ره مهر من و تو داتم از این روز و پگاه

شعر - توانه

کز شعر و از توانه است این منزل یگانه
بنگر به عشق آباد با چشم عاشقانه
در تنگنای دریای، دنیای بیکرانه
از کبر و کینه دور است وز حبله و بهانه
دل را به دل گشادم پرداخته فسانه
حرف کرا به گوشت بگرفته‌ای تو یا نه؟
دلبستگی من شد ایسات کودکانه
ای صبح روز روشن، باز آ مرا به خانه!
عبید رجب

باز آ به منزل من با شعر، با توانه
از عشق دلفروزی کردم بر آیت آباد
تنگش مگیر و گامی بگذار از ره لطف
پر بار از سرور است سرشار از غرور است
بازاره زیر بامش دل گفت و من نشستم
گفتم همی برایت حرف کمی گلو سوز
روز پر از تلاشم دلخسته کرد و دلگیر
من از توام تو از من، مثل دوجان به یک تن

آهوی من

از گرمسوز غصه شو در سایه گیسوی من
همچون نسیم دلگشا باری گذر از کوی من
آخر گریزی تا کجا از ناز و از خادوی من
بالین نرم تو شود یکدم سر زانوی من
از شش جهت آید صدانو عاشق بکروی من!
صحرائی عشق تو شد این قلب من. آهوی من
رفیه عطای

ای بار من رهروی من، ای عشق نونیروی من
از بار حسرت غنچه سان سرد گریبان کرده ام
بستم دل سودائیت با تار زلفان سیه
در هم فشار و رنج ده این شانه ناز آفرین
از صحبت دورویه‌ها، بکرویه شو، بکرویه شو
از آفتاب عشق تو چون سایه بگریزم چرا!

شعر فارسی در هند و افغانستان

تاریخ*

سرود سوکواری سرکن ای خنیاگر تاریخ
که آن یاقوت بیهمنا فتاد از افسر تاریخ
الا یا پاسدار کسوی و خشوران
الا یا پاسبان معبر تاریخ
به پسا بر خیز کساینکه میهمانی تازه در راه است
بدان کابین میهمان هرگز نخواهد رفت بیرون از در تاریخ
غبارش نام اما اخگری از آذر تاریخ
بلی گره نفرازی از تبار برتر تاریخ
الا یا پاسبان معبر تاریخ

فرروزان دار آتشگاه، نام تابناکش را
برافراز این درفش کاویانی را فراز سنگر تاریخ

کابل - ۱۳۵۶

واصف باختری

شرح ناشکیبائی

من کجاء تو کجاء نمی دانی
آتش سی در ذلم چنین سوزد
شعر من شرح ناشکیبائی
تو که باشی به ساحل دریا
از دل زار من توئی غافل
تو کجاء رفته ای بیای جان
سوی ساحل برم سقیه را
دور افتاده ام ز شورشها
از کف من دگر چه می گیری
چشم من از خیال تو گرید

محمد صدیق / ناتنا - هند

هم نمک

سال پیش منظومه‌ای مؤثر از محمدکاظم کاظمی شاعر گرامی افغانی با عنوان «بیا که برویم» چاپ شد. اینک منظومه‌ای که یکی از شاعران گرامی ایران در پاسخ او سروده است به چاپ می‌رسد.

به واژه واژه ایات مولوی سوگند
 اگرچه کودکتان شیشه را حقیر شمرد
 اگرچه یک نفر آمد به دشت نوین کرد
 کنار سفره دو زانو نشست، بد هم گفت
 به نام نی، به سر آغاز سنوی سوگند
 و سرزمین پر از خوشه را حقیر شمرد
 رسید خنده نمود و گذشت نوین کرد
 به زیر لب همه را مرگتان رسد هم گفت

یکی هم آمد و درمان دردمان گردید
 همیشه کوچه بجز خانه باغ هم دارد
 یکی چراغ شب نار و سردمان گردید
 و باغ غیر قناری کلاغ هم دارد

من از شما به خدای جلیل خرسندم
 شما غریب‌تر از کوچه‌های بن بستید
 قبول کن که در این برهه ما محک هستیم
 و یادمان برود اینکه هم نمک هستیم

مکن گلایه که همایه شما در عید
 مکن گلایه که همسایه شما زر داشت
 مکن گلایه، مگوگاه گاه بی صبری است
 مکن گلایه که این کوچه باغ هم دارد

برادری که تفنگک برادرت آنجاست
 من و تو صاحب دریم، همصدا هستیم
 من و تو هردو غریبیم، هردو همدردیم
 من از وجین غلفهای هرز می‌آیم
 دمای آخر من ایر، تفنگتان پر باد

محمود اکرامی (خران)

نویسندگی شماره ۳۰-۳۲



نمونه اشعار محیط طباطبائی

سید محمد محیط طباطبائی عمر فرهنگی خود را در تحقیق می‌گذرانید و مرتبت علمی او بدان زمینه بستگی داشت. او گاهی هم شعری می‌سرود. نخستین نمونه از ذوق شعری او در مجله محیط به چاپ رسیده است. در سالهای کهولت بیشتر به شعر روی آورد و بیشتر غزلسرای می‌کرد و بعضی از آنها را از راه لطف برای درج در مجله آینده می‌فرستاد و چند تا از اشارش در دوره‌های گذشته به چاپ رسیده است.

اینکه که آن دانشمند نامی در گذشته، غزلها و قطعه‌هایی که از آن مرحوم در دفتر مجله مانده است یکجا درین شماره به چاپ می‌رسد تا کسانی که می‌خواهند درباره کیفیت شعر او داوری کنند نمونه‌هایی در دست داشته باشند.

(آینده)

- ۱ -

کز خیال دوزخ و فردوس عقی رسته است
تا کمر بَر خدست ناحق چو اَحَق رسته است
او که در موقع شناسی زیرکی بر جسته است
گر دغم بر خاطر او بی سبب ننشسته است
در تظاهر پیرو این دسته، گه آن دسته است
نیست پیمانی که او ناسنه و نشکسته است!
از همه افتادگان در خفیه دِن بگسته است
دَل به اَرباب ز رُوسیم و سَتَم پیوسته است
رو بروی شُد خویان دَر سخن آهسته است
کسی به یاد مردمی آزرده و دلخسته است

۱۳۶۹/۱۱/۷

آن چنان دل را به مال و جاه دنیا بسته است
دامن از گفت و شنید اهل حق بر چیده داشت
در مجال شادی و غم ناچه بیند سود خویش؟
نان به نرخ روز در هر موگ و شوروی خورده است
دستها در رسته‌ها و وقتی به راه انداخته است
کار مند عصر ز رُین، لیک مُرد عهد نیست
او که دارد بسا بُرگان آشکارا بستگی
رشته وابستگی از خلق و حق بگسته، چون
در میان تُند بویان زهنوردی بساد پای
او که هرگز خاطر جمعی ندیده از محیط

- ۲ -

در عمل نسبت به همدیگر، چه باید گفت و کرد؟
کژیی تأمین خیر از شر، چه باید گفت و کرد؟
خود نمی‌داند در این محضر چه باید گفت و کرد؟
بر سر سجاده و دفتر، چه باید گفت و کرد؟

کس نمی‌داند در این عالم چه باید گفت و کرد
نیکخواهان راه و رسم خیر را گم کرده‌اند
آنکه می‌گوید چنین یا خود چنان باید نمود
زاهدی از شاهدهی پرسید برخوان قضا

در چنین مورد که در بر روی دانا بسته است
لاجرم دست زبان کوتاه مانده از سخن
دورین در پیش روی خود چو سنگر بسته هان!
کارها در روزگار، اینک چنان سردرگم است
با محیط این نکته را وقتی نهادم در میان

جز دعای مردمی ایذر، چه باید گفت و کرد؟
نا نگوید ای پسر! بنگر! چه باید گفت و کرد؟
بشنو از هر سنگ آن سنگر: چه باید گفت و کرد؟
سر نمی داند که با سرور، چه باید گفت و کرد؟
دیدم او را هم نشد باور چه باید گفت و کرد؟

-۳-

خواستم شعری بگویم، طبع من یاری نکرد
عزم سیر بوستان کردم، قدم فرمان نبرد
قصه دیدار سپهر و اختران را داشتم
جان پریشان و پریشانی از آن وضع توان
دل چو کار دین و دنیایم چنین آشفته یافت
تن چنان سرباز جانبازی به پا استاده بود
این قدر دانم که در محدوده گفتار و کار
شاعری کاندربیان نغز و شیوا کم چنو
با محیط از هر دری راندم سخن خاموش ماند

دل تهی از ناله سازم، سینه همکاری نکرد
ساق پا از اشنایق دل طرفداری نکرد
چشم روشن دستبازی با شب تاری نکرد
کاندر آن کس از دلم رفیع گرفتاری نکرد
ترک دنیا خواسته کردن، دین هواداری نکرد
سرکه پیش افتاده بود آهنگ سرداری نکرد
از سخن همچون مخور کس نگهداری نکرد
از زبان فارسی هرگز پرستاری نکرد
ناله جفا را شنید، اما بدان زاری نکرد
۱۳۷۰/۳/۱۵

-۴-

صلای هستی از بود و نبود بر نمی خیزد
فرود از کوهساران بهمن غلطان نمی آید
فرو می ریزد از باد مخالف برگ و بار، اما
نگرسته دیده‌های برخوان یغما اشک می ریزد
زمین سرشار از اشک است و خون چون خون سخاکی
صدای بلبل خواننده خاموش است و از گلچین
گسسته تارطنبور و شکسته کاسه بر لب
در این ماتم سرا چون شد که غیر از شیون و زاری
بجز فریاد نفرین ازدهانی بر نمی آید
به گمراهی در افتادیم و سرگردان شدیم آنسان
پهل! این خرقه فرسوده از هم بگسلد، زیرا
بر آتش نفت می ریزم که تاب از شعله برگیرد
محیط انگشت عبرت برده بردندان گزاین زندان

به صحرای عدم گردد از وجوی بر نمی خیزد
ز چشم چشمه سازان زنده رودی بر نمی خیزد
به دلخواه موافق با بودی بر نمی خیزد
کز این مطبخ سر آهنگ دودی بر نمی خیزد
در آن شورنوا از نسیم و عودی بر نمی خیزد
به پیاس رامش گلین، سرودی بر نمی خیزد
نوا از نای و بانگ چنگ و رودی بر نمی خیزد
درفش روسیاهی یا کبودی بر نمی خیزد
سزاوار جواتمردی درودی بر نمی خیزد
که رهجو را ز رهرو رهنمودی بر نمی خیزد
چنان پوسیده کز بئ تارو بودی بر نمی خیزد
وز این سودای نا معقول سودی بر نمی خیزد
فرازی بر نمی آرد فرودی بر نمی خیزد
۱۳۶۶/۴/۲۶

-۵-

خواستم نظم نوی برپا کنم، اما نشد
در نثار جنگ سرد و کشمکش با نیک و بد
هرچه را دیدم در این دنیای دیرین کهنه بود
در سخن از آسمان و مهر و ماهی بر زمین
در زمبانی گز مکان خود فرو افتاده حق

داستان تازه‌ای انشا کنم اما نشد
برچم صلح و صفا برپا کنم اما نشد
تازه‌ای می خواستم پیدا کنم اما نشد
در میان مردمی غوغا کنم اما نشد
از مقام عقل استعفا کنم اما نشد

در حقیقت حقی استفا کنم اما نشد
دشمنان خلق را رسوا کنم اما نشد
بر جهان از نو خطی املا کنم اما نشد
فکبو نوپرداز را ارضا کنم اما نشد
با شراب خلر تنها کنم اما نشد
کسب ذوق از فطرت برنا کنم اما نشد
با طلسمی واله و شیدا کنم اما نشد
آنچه را گسم کرده‌ام پیدا کنم اما نشد
گوربینم، رام! رام! آویزه‌آوا کنم اما نشد
۱۳۷۰/۹/۹

با وجود آنکه استحقاق حقی داشتم
دوستان چون در مقام دوستی یاری دهند
از مدار خط و ربط عالمی بیرون روم
شعر نو گویم که طبع زنده را راضی کنم
شاعران را بر بساط جام جسم مهمان خویش
چون جوانی را به باد روز پیری داده‌ام
پیر مردانی که خود فرزانه و آزاده‌اند
بر دن افسرده‌ام این آرزو آخر بماند
خال هندو در میان هر دو ابرو، ای محیط!

-۶-

سال نو را خوشتر و بهتر گسزارم
کز درون آن جهانی نو برآرم
که نیارم نقشش رویش را نگارم
وانچه بسی آن در قشاز روزگسارم
کاخزین روز و شیش را می‌سپارم
آرزوی بسازگشش را ندارم
هرچه بوده در غمش اشکی نسارم
زانکه تباب دیدتش را می‌نیارم
باز هم در فکر یار و این دیارم
جز من مسکین که در سودای یازم
پنجه فرو ردگان را می‌شمسارم
روزهای کهنه زیر پا گسزارم
کساندراین راه و روش دیرینه کارم
۱۳۷۰/۱۲/۲۷

آخر سال است و من امیدوارم
مسال رفته عالمی را ساخت ویران
آنچه با خود داشت چندان زشت و بد بود
سال قحط نان و آب و نعمت و دارو
سال جنگ و درد و آشوب و بلاها
سال سرد و سخت و دشواری که بگذشت
آنکسه رفته کاش هرگز برنگردد
بسا دیگر خواستار او نگردم
من که از دشمنان طرفی نیستم
هرکه را بینی به فکر کار خویش است
در هوای آنکه فروردین به راه است
با امید آنکه سالی نو درآید
چون محیط از راه و رایسم برنگردم

-۷-

بر آن راهی که باید رفت، می‌پویم؟ نمی‌دانم
من آن چیزی که باید جست می‌جویم؟ نمی‌دانم
به سوگ فکر و آزادی چرامویم؟ نمی‌دانم
به اشک دیده رنگ آرزو فر شویم؟ نمی‌دانم
پراکنده چو برگ گل به هر سویم؟ نمی‌دانم
در این دنیا همانا برده‌ایم؟ نمی‌دانم
چه بفرستد باب گفتگو گویم؟ نمی‌دانم
۱۳۷۰/۱۰/۱۴

سخن از هرچه باید گفت می‌گویم؟ نمی‌دانم
به هر کس بنگری گم کرده‌ای از بهر خود دارد
در این گیتی که آکنده به سهو و لهومی باشد
جهان بامشت و سبلی چهره گلگون کرد اگر خواهی
در این طوفان وحشت زا که برهم ریخت عالم را
چرا دعوت به بیدار کسی کردی که پندارد
سرمن از محیط و جزو بعت او به درد آمد

-۸-

بیش از این طفره روانیست بر ما برویم
بهتر آن است که امروز نه فردا برویم

ساکه بایست سرانجام از اینجا برویم
دی شد و دیر شد، این آمدن و رفتن ما

کار مفرون به صلاح است که تنها برویم
بی نصیب از نظر فیض تو حاشا برویم
دیده بر راه نشسته که مبادا برویم
دل نمی‌داد رضایت که همانا برویم
همتی کوی که بمانیم به جا یا برویم؟
دل بر آن گشته که ما باید از اینجا برویم
ناگزیریم سراسیمه به صحرا برویم
کاش می‌شد که به صحرا به تماشا برویم
جان به فریاد درآمد که بیانا برویم
۱۳۶۹/۹/۱۶

در گذرگاه عمومی نرسد بیش درنگ
به امید نظری از ره دور آمده‌ایم
آنکه در پیش خود از جمله امیدی می‌داشت
گر کسی بود که میکرد ز ما دلجویی
کاروان رفته و وامانده ز راه سفرم
گر همین است نصیب دل آزده ما
چون از این خانه که ناهل در آن جای گزید
خانه دلگیر و دلم تنگ و از این کنج قفس
بیش از این ناب توقف به جهان نیست، محیط!

- ۹ -

دور از غم و تنویش دل و وا همه باشی!
بر آتش افسروخته جانان دمه باشی
گل باشی و مل باشی به از همه باشی
چون گل سپر تیرنگاه همه باشی!
چون ماه چراغ سر راه همه باشی!
گل باشی و مل باشی به از همه باشی
آتش بزند بردل و جان آه شرارم
از دود دل ایمن گسسته زیبا بنگارم
گل باشی و مل باشی به از همه باشی
جز راه وفاد چه بگویم که نبویم؟
گل بویم و گل گویم و جویم که نجویم؟
گل باشی و مل باشی به از همه باشی
بر دامن کس جز تو نخواهد بگذارم
جز بر رخ تو بوسه چسبنده بنارم
گل باشی و مل باشی به از همه باشی
هر چند که خود همدم و غمخوار محیط است
ای دوست نگاهی! که خدا یار محیط است
گل باشی و مل باشی به از همه باشی

خوش باشی و گش باشی و به از همه باشی!
در محفل یاران چو شبان در ره باشی!
گل باشی و مل باشی و ماه همه باشی!
چون مثل هدف تیرنگاه همه باشی!
گل باشی و مل باشی به از همه باشی
بگذار که از سینه دمی را که بر آرم
بر صفحه نقشی که در اندیشه نگارم
ای دوست سخن از چه بگویم که نگویم؟
به از گلی رویت چه بگویم که نبویم؟
گل باشی و مل باشی به از همه باشی
این دست نیازی که سر آسیمه بر آرم
جز دست تو دست دیگری را نفضارم
گل باشی و مل باشی به از همه باشی
در سینه دلم سخت گرفتار محیط است
افسرده و آزده از آزار محیط است
گل باشی و مل باشی به از همه باشی

۱۳۷۰/۱۲/۲

بیگانه زیستن

انگار زنده‌ایم و نماندیم و نیستیم!
این چرخ پیو گول ندانست کیستیم!
همخانه زیستیم و چه بیگانه زیستیم!
این بس شگفت نیست که هستیم و نیستیم!
هیهای پاسخی نشنیدیم، چپستیم!
پرویز خانقی

دیدنی به جرم خنده در آخر گریستیم!
جانم خرد خرید و جوانی فروخت عمر
آمد به خانه دل من، خانه کرد دوست
مرگ آن زمان رسید که چشم تو خفت و بخت
در پشت این حصار همان راز پُرسشیم



محمد محیط طباطبائی

ساختمان لفظی زواره

در دوره‌های ۵-۱۷ مجله آینده چندین پژوهش از مرحوم استاد سید محمد محیط طباطبائی چاپ شد و دو تحقیق دیگر که از ایشان نزد ما موجودست درین شماره چاپ می‌شود تا دیگر اوراقی از ایشان پیش ما نمانده باشد.

(آینده)

زواره اردستان زادگاه این خسته ناتوان که شهرکی باستانی است یکی از کهنه‌ترین آثار تاریخی و جغرافیائی ایران است که هنوز درون بناهای قدیمی و قابل استفاده و پایدار خود مناره و مسجدی از صدۀ پنجم و مسجد جامعی از صدۀ ششم و گنبد مقبره‌ای بی‌نام و نشان از همان صده و بنای مقبره امامزاده‌ای از صدۀ نهم هجری را حفظ کرده است و قسمت قابل ملاحظه‌ای از دیوار باروی قدیمی صدراسلام را نیز تا پنجاه سال پیش هنوز در پیرامون خود داشت که متأسفانه غفلت و نادانی برای توسعه باغ و خانه‌های مجاور سبب ویران کردن آنها گشت.

نام زواره هم در صورت مضبوط قدیم خود با آنچه در اسناد تازه و مذاکرات امروزه به کار می‌رود، اختلاف ضبط دارد. در صدۀ هفتم آنرا از زواره ضبط کرده‌اند، ولی امروز آنرا زواره بر وزن سواره تلفظ می‌کنند، در صورتیکه تا هشتاد سال قبل چنانکه به خاطر دارم کشاورزان و پیشه‌وران بومی محل آن را زواره هموزن بچاله و نخاله بر زبان می‌آوردند. این نکته نشان می‌دهد که زواره به ضم زا همانا صورت فارسی ذری از زواره پهلوی باستانی است.

صرف نظر از معرفی بیشتر آنچه که در موارد دیگری بارها صورت تحریر و انتشار پذیرفته است بار دیگر به محل وقوع زواره در میان ولایتهای کاشان و اصفهان و یزد در جهت جنوب غربی از دشت پهناور کویر مرکزی ایران واقع شده اشاره می‌کنند که در جوار نواحی نظیر و نایین و برخوار اصفهان کوهپایه اصفهان اتفاق افتاده است.

زواره تابع بلوکه اردستان از اصفهان است و در دو فرسخی شمال شرقی آنجا در دشت صاف حاصلخیزی دور از چشمه‌های آبی قرار گرفته که پس از سیر فرسخها در جلگه از دامنه کوهسار مشرف بر دشت و بیمودن صحراهای خشک خود را به زواره می‌رسانند و آن را مشروب می‌سازند و از این بابت هم موضوع زیست و ایست در زواره را شایسته توجه قرار می‌دهد.

وجود زواره در کنار اردستان نام آن مرکب از آزد و ستان است و در صورت کامل، همه دستان بخش دوم نام را تشکیل می‌دهد شبیه ارتباط میان نام اردستان را با خاندان رستم دستان زابلی در سیستان

وشهنامه به وجود می‌آورد و با تتبع نام زواره برادر رستم هم در این شبهه داخلی می‌گردد و تصور محیط تازه‌ای از جا و مکان برای خاندان زالی زُر مقیم دورترین نقطهٔ خاوری دشت مرکزی فلات ایران در سوی غربی همان دشت برای کسی تولید می‌کند که در نخست تأثیر داستانهای شاهنامه قرار داشته باشد و این همان موضوعی است که برای مردم بومی زواره پیش آمده و زوارهٔ خود را همنام زوارهٔ زابلی برادر رستم و اردستان را هم در پیش خود اَرگِ رستم دستان می‌پندارند و بر این پندار قریهٔ نلک آباد مجاور زواره را به نرک آباد مبدل می‌کنند تا گواه وجود افراسیاب در محل باشد و کشت زار پهناور، شیگرده، یا شیگرده شمال غربی دشت زواره را به نام «شیده» پسر افراسیاب مبدل می‌سازند تا یکی از پهلوانان داستانهای حماسی دیگر را به یاد آورده، ولی با توجه به اختلاف در مشرق ایران زمینه تاریخ مستند با موضوع حماسه و دوری مسافت بوم و براصلی قهرمانان در مشرق ایران هیچ زمینهٔ سیاسی مناسبی برای قبول چنین تصور یا فرضی وجود ندارد. بخصوص در توجه به صورت اشون و اسون مفلوظ عوام محلی بجای اردستان و تجزیهٔ اشون به آء مقلوب از «آءه مخفف «آزده» و سون مخفف بیتان و آنگاه وجود کلمهٔ آس در زبان محلی به معنی آسیای غله و استعمال این اصطلاح در همین مفهوم، کلمهٔ اردستان و در ضمن زواره را هم از بیوستگی با دستان سام و رستم دستان و برادرش دور می‌سازد و به معانی نزدیک بداند نزدیک می‌کند.

وجود محلی در اردستان به نام پراز که در نوشته‌های محلی به صورت عَرَبی «باب الزحی» (در آسیا) هم ضبط می‌شود، رابطه را از رستم دستان می‌برد و به آزد و آسیا می‌پیوندد و ما را از ذکر آنچه عوام محلی در این مورد اندیشیده و گفته و نوشته‌اند بی‌نیاز می‌دارد.

تحریر و انتشار مقاله‌ای به قلم آقای محمود مدیری در شمارهٔ اول سال جاری (۱۳۷۰) از مجلهٔ آینده دربارهٔ زواره که نویسنده گویا در این باب از پیش هم چیزی نوشته بودند و به چاپ رسیده، ولی توفیق مطالعه و مشاهدهٔ آن مرا نصیب نشده است، به اشتباه قبلی خود در تشخیص ریشهٔ کلمه، به اقتباس دیگران از یوستی اشاره کرده‌اند، و در این مقاله به ذکر ریشهٔ دیگری از اصل کلمه هوزوارش و به صورت اوزوارش و اوزواره برای زواره اشاره کرده‌اند که شاید دوری این ریشه هم از حقیقت امرچندان کمتر از کار یوستی نباشد. زیرا اوزواره و اوزوارش مقلوب از زوارش، ریشهٔ لغوی زوارش به معنی گزارش فارسی دری، از تعبیر مفهوم نام زواره به مفهوم زنده و جاندار هم از حیث معنی دورتر می‌باشد، زیرا معانی گزارش شده، و دانسته، و بیان شده، به مفهوم امور معنوی بیش از مفهوم ساختمان مادی و صوری شهر که زواره مناسبت دارد و به ندرت در نامگزاریهای باستانی دیگر می‌توان برای آن نظیری و شبیهی یافت.

بنابراین نویسندهٔ ارجمند مقاله در پیروی از بازتولوم و هوک و کیمتو هم کمتر از پیروی یوستی دستخوش سهو شاید نشده باشند.

اما نام زواره نه با ریشهٔ زیو و زو به معنی حیات و مقول از یوستی مربوط می‌شود و نه با اوزوارهٔ مقاله نویسی مقول از اوزارش ریشهٔ کلمه هوزوارش به معنی گزارش، بلکه به ریشهٔ نامعلومی برمی‌گردد که با موضوع (جو) و جریان آب بیشتر رابطه پیدا می‌کند. مانند زافا اصل رود زاب که در مغرب ایران به رود دجله می‌ریزد و کلمه‌هایی مانند زاول اصل زابل و زاوه و جوبین (مقلوب از زوبین) و زوزن را هم در خراسان به اعتبار موقعیت آنها نسبت به آبهای محلی مجاور خود می‌توان مشتق از آن ریشهٔ مفروض آبی دانست تا زوارهٔ به معنی زنده که برای تسمیه حیوان و گیاه سزاوارتر از نامگزاریهی بنامست و ازوارهٔ به معنی تفسیر و بیان که درخور موضوعی معنوی و فرهنگی بیش از زوارهٔ اردستان است.

علاوه بر آنچه دربارهٔ ریشه‌های احتمالی زواره نگاشته و گفته و پذیرفته و یاد کرده‌اند، در محل جغرافیایی زواره هم دو قریه برای استنباط این مفهوم می‌توان یافت:

یکی آنکه در چند فرسخی جنوب غربی زواره، بر سر راه اردستان ناین، قریه‌ای وجود دارد به نام زُرفُرد که عربیدانهای محلی آن را ظُرفُرد هم می‌نویسند که با پیروزی هیچ مناسبتی ندارد.

زَفْرَقَنْدُ یا زَفْرَقَنْدُ صورت مقلوب از زَوْرَ كُنْدُ و زَبْرَ كُنْدُ است به معنی مکان دست بالا که می تواند ریشه‌ای از زَوْرَ به معنی زَبْرُ در برابر زَبْرُ را برای زواره و زَوْرَه و زَوْرَه فراهم آورد. وجود زَفْرَقَنْد در بخش کوهستانی بالادست مشرف بر خط قناتهای دور دست زواره که از طرف شمال شرقی بسوی جلگه زواره جریان دارد در حقیقت برای وجود خود، محلی از اعتبار پیدا می کند. همین کلمه که در نوشته‌های قدیمی مربوط به صدۀ سیزدهم و چهاردهم هجری به دو صورت زَفْرَقَنْدُ و ظَفْرَقَنْدُ دیده‌ام در تعبیر مردم محلی «دَجُو كُنْدِه» گفته می شود که کلمه «جُو» جای زَفْرَ را در تلفظ می گیرد. بنابراین زَفْرَقَنْدُ مشرف بر قسمت علیای آبیاری زواره که جوی طولانی آن در سمت چپ راه مزبور راتا اردستان متوالیاً می بیناید و سپس از آنجا به بعد از کنار راه اردستان به زواره می گذرد و به نخستین آسیاب از آسیابهای آبی پنجگانه زواره می رسد، آری این همان جویی است که از مغرب زَفْرَقَنْدُ تا زواره در سراسر این فاصله وجود دارد و از نزدیک و دور به چشم رهگذر می رسد و مورد استفاده او قرار می گیرد.

کوم اینکه در جلگه ورامین تهران که بوسیله جویهای آب منشعب از رودخانه جاجرود آبیاری می شود دهبی وجود دارد به نام زَوْرَه وَز که در بر یکی از این جویها ساخته شده و محلی آباد است و مشاهده وضع محلی برای تطبیق صورت ظاهر کلمه با معنی مربوط زمینۀ بسیار مساعدی را نشان می دهد.

برخی از سکنه زواره اردستان که به ورامین رفت و آمد برای کسب و کار و داد و ستد و تحصیل غله دارند برای وجه تسمیه زواره ورامین خواسته اند به حضور خود در آنجا اشاره کنند و از جزء زَوْرَ به معنی بَر یا کنار و طرف که در خود زواره هم کلمه‌ای متداول است غفلت ورزیده اند تا موضوعی دیگری را هم بر موضوع زواره و افراسیاب و رستم اضافه کرده باشند.

وجود کلمه جوباره در شهر اصفهان که در حقیقت شهر جویها یا نهرهای منشعب از زاینده رود است که بر آنجا می گذرد از ترکیب جوی به معنی نهر و باره به مفهوم حصار و بنا ترکیب شده است، زمین را از خلق ارتباطی در میان تام جوباره و وجود کوی یهودی نشین باستانی که در زبان فارسی معمولاً بدیشان جود و جُهود و احیاناً جو هم گفته می شده است، بی نیاز می دارد و در ضمن قرینه دیگری از امکان وجود رابطه‌ای لغوی در میان ریشه زَوْرَ و جَو و بنا را به دست می دهد.

شاید در وجود اسم باستانی شهر بغداد به صورت دَوْرَه هم بتوان نمونه دیگری از این پیوستگی بنا را با ریشه زَوْرَ و جَو در معرض استفاده پژوهشگر قرار داد و دید که در کنار رود دجله از صورت دهی تا شهری و پایتختی را گذرانده است.

عجب است در اخبار مذهبی شیعه دیده‌ام که همین نام زَوْرَه در مورد کوه شمال شهر ری که رود جاجرود از دامنه جنوبی آن بسوی ری و ورامین جریان داشته است به کار برده شده و در مورد توضیح متن خبر آن را با تهران و شمیران خواسته اند تطبیق بدهند و این هم می تواند از گواه دیگر ارتباط جزء زَوْرَ از زواره با مفهوم جوی آب یا نهر گردد.

در این مورد از تصور وجود زواره با زواره و یا زواره نزدیک به اردستان در میان دشت صاف پهناوری که رو به سوی کوبر مرکزی کشیده می شود دور از آب چشمه‌های کوهسار که از نخستین چشمه کوهستان در فاصله بیش از پنجاه کیلومتر فاصله سرچشمه می گیرد و یا چندین چشمه دیگر به تدریج و توالی از دامنه کوهستان مزبور بدان می پیوندند مایه می گیرد و از درون جویی طولانی سرانجام خود را به زواره می رساند و موجبات آبادانی و زندگی انسانی را در آنجا فراهم می آورد، مانند نام زَوْرَ كُنْدُ یا زَفْرَقَنْدُ که خود به صورت جُو كُنْدُ هم در تلفظ عادی وارد است و همچون نام زَوْرَه بغداد خالی از ارتباط

* مسکن است برخی در میان ریشه زَوْرَه زواره بازوی که در پهلوی «زَوْرَه» و رَغان هم گفته می شود بخواهند ربطی بدهند و آنرا با زَوْرَه و زَوْرَه که به معنی صدای گریه و مویه می باشد ارتباطی بدهند، ولی توجه بدین نکته که در میان مورد نسب با معنی کلمه باید ارتباط موضوعی باشد و سر و صدا مکان می خواهد، اما ماهیت آن مفهوم با مکان از هم جداست، بنابراین ارتباط زَوْرَه و زَوْرَه و زوار و زوره چندان درست‌تر از پیوستگی با مواردی که از پیش گفته شد نخواهد بود و همان به که از بحث خارج شود.

با کلمه جُو ندانست که از رودزآب کردستان تا زرقند همه جا مفهوم آب را هم در ظاهر می‌نشانند.
۱۳۷۰/۱۱/۲۵

محمد محیط طباطبائی

بمان و بهمان

گفتاری به قلم خاورشناسی بنام از مجله معروف انجمن آسیائی همایونی انگلیسی به فارسی ترجمه شده و در شماره بهار آینده ۱۳۷۰ انتشار یافت که در موضوع خود کم نظیر به نظر می‌آمد، زیرا در توجیه و تحلیل موضوع از وجوه آسانتر و نزدیکتر به ذهن صرف نظر نمود و به دورترین و بغرنج‌ترین آنها که به نظر خود نویسنده آنها هم بعید می‌آمده مورد استفاده و استناد قرار گرفته است. باید به یاد آورد که عبارت فلان بهمان که غالباً در گفت گوی روزمره و عادی زبان فارسی به کار می‌رود، مرکب از دو کلمه «فلان» و «بمان یا بهمان» می‌باشد که نخست ظاهراً عربی است، زیرا در خطبه‌ای از نهج البلاغه در موردی مشابه، «فلان و فلان» مانند همین «فلان و بهمان» فارسی به کار رفته است و بر قدمت بیش از هزار سال سابقه استعمال آن در زبان عربی دلالت دارد، در صورتیکه به یاد ندارم در نظم و نثر قدیم فارسی موردی برای این استعمال هنوز دیده باشم که فلان و بهمان را با هم در چنین مفهومی به کار برده باشند. بهرحال فلان هم مانند بهمان در زبان فارسی ریشه قدیمی در زبان عربی دارد، ولی در اصول کلمه‌های عربی برای آن ریشه ثلاثی ندیده‌ام که بتواند به مفهوم مبهم آن معنی مناسبی بدهد.

برخلاف فلان عربی بهمان و یا بمان فارسی بخش دوم عبارت، در هر دو صورت خود، ریشه و همانند فارسی شناخته شده دارد و بمان یا ماندن و بهمان یا بهمن قرابت مبنی و معنی دارد. علاوه بر فقدان اصل ثلاثی برای فلان نحوه به کارگرفتن آن در زبان عربی که غالباً بی حرف تعریف استعمال می‌شود جنبه تعریب یا دخیلی آنرا در زبان عربی از زبان غیرعربی به خاطر می‌آورد و این حدس را پیش می‌آورد که ممکن است اصلی فارسی داشته یا هندی باشد مانند پوران و فوران فارسی و هندی به معنی پسران و سرزمین قنوج هند که اصالت آنها در صورت پور قابل تردید نیست، ولی به صرف این شباهت و قرابت، نمی‌توان به آسانی این صورت معرب از آن را کاملاً پذیرفت و نیاز به بحث جداگانه‌ای دارد که از موضع بحث حاضر ماجداست و بدین سبب از آن صرف نظر و به همان بهمان فارسی تیار می‌پردازیم که در املائی این کلمه پارسی ممکن است پای پیوسته به بای کلمه زاید و غیرملفوظ و محذوف باشد، مانند پای پیوسته به فعل امر در بزن و بکوه و این کلمه را هم به صورت بمان شمرد که در پی فلان، تقریباً صورت دعائی و طلب بقای مخاطب پیدا می‌کند و بمان گفته و نوشته می‌شود که بمان در حقیقت همان مفهوم غیر معین شخصیت منظور را مقرون بر دعای خیر و بقا دارد. همچنین می‌توان های بعد از با را مانند های به در بهتر و بهبود و بهمن، های جزو لفظ اصلی و ملفوظ دانست و به صورت بهمان نوشت که در این صورت هم ممکن است جزء مان در بهمان مفید همان مفهوم بقا و ماندن باشد و به افاده معنی وصفی بکند که تقریباً همان مدلول «بمان» به صورت دیگری منظور آمده است.

از دوران کودکی که بیرون از شهرها و با روستائیان و ده نشینان زندگی می‌کردم، این کلمه را به ندرت از آنها هم می‌شنیدم، ولی چنانکه به خاطر می‌رسد، صدای هائی در دنباله بای مکسور، به گوشم نمی‌رسید و تنها یک مد صوتی آن را از زبان همان جدا می‌کرد که تقریباً آن را از حالت امری کامل بیرون می‌آورد.

بنابراین پژوهش در شناسائی ریشه کلمه بهمان باید از اینجا آغاز گردد که بای بهمان آیا مقلوب از

بات و بت پهلوی مفید مفهوم معیت است با مقلوب از وُده و هوی به معنی خوب و نیکو که در فارسی دری صورت به همتای یه را پیدا می‌کند؟ چه در هر یک از دو صورت حذف و معای هاء و وصل آن به با و میم بهمان تفاوت می‌یابد و بالتبع اختلاف مدلول هم از آن به دست می‌آید.

گمان می‌کنم پژوهش در جزء با یا به بهمان برای طراح مطلب آن گفتار ما به اندازه کاوش در صورتهای مختلف مرکب از میم و تون و تقدیم و تأخیر آنها نسبت به یکدیگر برای استخراج معانی از نام مهم و در عین حال مشکل نبوده است، چنانکه سرانجام هم به حد کامل و قاطع موضوع منتهی نشده است و به کمک قلم پردهای اردلخواه بر آن فرو افتاده است.

تصور می‌کنم عطف نظری به بهمن و بهمان به معنی نیک اندیش و نیک خو و خوشخو و بر تحمل آنها در دسر و محبت در تصویر و احتمال صورتهای دور از قبول ذهن برای اینکه ریشهٔ «ن» یا «مان» معلوم الحال را به «نام» منظور بدل سازند و با معانی کنار پژوهش سازگار باشد، برای اظهار نظری به شجاعت بیش از استدلال و منطق احتیاج داشته باشد و این خود همان چیزی است که نویسندهٔ مقالهٔ قبلی را بدان می‌ستاید. موارد استثنه‌هایی که در مقالهٔ مزبور زمینهٔ مساعد از زبانهای سانسکریت و ختنی و سغدی و اوستایی و پهلوی و پارسی در دو صورت میانه و دری، برای این بحث در معرض پژوهش قرار می‌دهد شاید یکایک و جداگانه برای پژوهنده قابل ملاحظه باشد، ولی از ارتباط و اتصال آنها به یکدیگر برای تبلیغ چنین اندیشه‌ای نمی‌تواند شونده و خواننده را راضی و قانع سارده تا آنه نه نامن، ختنی و «ایتمن» سغدی را از حالت «نامنی» به «منی» دری و پهلوی و اوستایی در آورد.

دقت در ساختمان واژه‌های فارسی دری که در طی هزار و سیصد سال ادامهٔ حیات ادبی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی، امروز جای همیشه لهجه‌های بستمز را از زبان پهلوی و خوارزمی و سغدی و ختنی را در قلمرو وسیع فلات معروف به ایران گرفته است، این زبان شیواورسا و شیرین و سُخته را به صورتی از کمال در آورده است که برای تشخیص پایه‌های دیرینهٔ واژه‌های دری در زبانهای کهنه‌تر، نیازی به این تلاشهای دور از قبول ذهن نیست و باید به دلالت خود زبان دری و کیفیت استعمال واژه‌ها در ادبیات پهلوار ایران نظر استفاده افکند تا کوشش برای پیوستن «مان» به «نامان» و «ته نه» به «اته»، و نظایر آن که حکایت از بلند پروازیهای پژوهشگر در فاصله‌های دور دست می‌کند.

در صورتیکه توجه به نزدیکتر بخوبی می‌تواند گریبان ما را از دست چنگال‌های دور و درازی که به سوی آن دراز شده است، بیرون آورد و بهمنی که معنی سخت آن را در بهمن برف کوه و بهمن نرم سازگار آن را در ریشهٔ گیاه موافق مزاج و بازگشت آن را به میانی دیرینه درو هومن یافت، به چنین راه دور و درازی بیفکند که بر آنچه از پیش یا از نزدیک دیده می‌شود پشت پا بزند. امیدوارم این گوشهٔ نظر خود هم چندان دلپسند افتد، ما را از این نشئت بيمورد بیرون آورد.

بهای اشتراک آینده در سال ۱۳۷۲

در سال ۱۳۷۱ چون ششصد صفحه مجله منتشر شد مبلغ ششصد تومان درخواست شد و علاقه‌مندان پرداخت فرمودند.

اما در دورهٔ هجدهم (۱۳۷۲) مجله چهار شماره و حداقل در یک هزار صفحه منتشر خواهد شد. ناچار بر مبلغ اشتراک مجله در سال آینده افزوده شده است.

برای توجه دوستداران مجله عرض می‌شود هم اکنون بهای کتاب که بهیچ وجه دشواریهای اداری متنوع و مخارج بسته بندی و توزیع و ارسال ندارد بر اساس صفحه‌ای ده ریال تعیین می‌شود.

تکمیل الحان منسوب به باربد

در بررسی آثار بازمانده معدودی از شعرای متقدم به نام برخی از الحان دوران باستان بویژه نغمات دوره ساسانی برمی‌خوریم. اسامی الحان مذکور در آثار سخنورانی چون: منوچهری دامغانی، نظامی گنجوی، امیر خسرو دهلوی و تعدادی دیگر از شعرا ملاحظه می‌شود. برخی از فرهنگها مانند برهان قاطع از محمدحسین بن خلف تبریزی نیز بر اثر استعانت از دواوین مذکور آن اسامی را در کتاب قاموس یا فرهنگ ذکر کرده‌اند. یکی از منابع اساسی برای استنباط نام نغمات دوران ساسانی، منظومه خسرو و شیرین نظامی گنجوی می‌باشد. نظامی در مثنوی مذکور چند مجلس از سرود گفتن نکبسا و ساز زدن باربد را ذکر کرده است. این اثر یکی از مراجع پربهای اصطلاحات موسیقی دوران ساسانی بشمار می‌آید. برخی از اسامی که نظامی در جزو الحان دوره ساسانی آورده است امروز هم جزو نغمات ردیف موسیقی سنتی ایران باقی است که در جای خود ذکر خواهیم کرد. نظامی در بند ۴۸ از منظومه سابق الذکر توصیف کرده است که باربد موسیقی دان مشهور دوران خسرو پرویز در حالیکه بریطی خوش صدا در دست داشت وارد مجلس خسرو پرویز شد و از صد دستان (در اینجا بمعنای نوا یا آهنگ) که می‌نواخت، سی لحن یا آهنگ دل‌انگیز انتخاب کرد. ساز بربط که نظامی یاد می‌کند ساز باربد بوده که بعدها به صورت «عوده» درآمده است. کریستن سن خاورشناس مشهور دانشارکی ذکر می‌کند که بیشتر آن الحان یا نغمات قبل از باربد هم معمول بوده است و باربد آنها را گردآوری و در آنها تغییراتی بعمل آورد و این الحان را باید منبع عمده الحان ایران و عرب بعد از اسلام محسوب داشت. (کریستن سن، ترجمه ۱۳۳۲) ابومنصور ثعالبی ابتکار آهنگهای خسروانیات را نیز به باربد نسبت داده است که در زمان ثعالبی (نیمه اول قرن چهارم هجری) نوازندگان در مجالس بزم ملوک و سایر مردمان می‌نواخته‌اند. نام الحان سی گانه مذکور که باربد برگزیده بود در بند ۴۸ منظومه خسرو و شیرین نظامی آمده است. برخی از اصطلاحات آن نغمات در آثار دیگر سخنوران چون منوچهری و امیرخسرو دهلوی نیز یاد شده است. شادروان عباس اقبال آشتیانی بواسطه تتبع در فرهنگها و دیوانهای شعرا اسامی تعدادی از نواهای دوره ساسانی را گردآوری کرده و در مقاله تحقیقی خود زیر عنوان «موسیقی قدیم ایران» در روزنامه کاوه چاپ برلین (آوریل ۱۹۲۶ م.) بچاپ رسانیده است. با توجه به منابع سابق الذکر از قبیل فرهنگهای لغت مانند برهان قاطع و مراجعی که در مورد سی لحن باربد بحث کرده‌اند، لازم بذکر است که استخراج اسامی سی لحن از بیانات نظامی گنجوی مورد اتفاق محققین نیست.

آنهاست که خواسته‌اند نام سی لحن موسیقی را از منظومه سابق الذکر استخراج کنند از گزینشی تعدادی نامها چون نسبت به عدد سی اسامی استخراج شده کسر آمده است، برای جبران کمبود مذکور برخی کلمات را بعنوان الحان مورد نظر تصور کرده و بخیال خود سی نام بعنوان سی لحن باربد ردیف کرده‌اند. محمدحسین بن خلف تبریزی در مورد نظامی گنجوی و ذکر الحان مذکور در خسرو و شیرین گوید: «و چون برای هر یک بیٹی فرمود بنابراین می‌باید سی و یک لحن باشد و حال آنکه سی لحن مشهور است.» (برهان، ج ۲، ۱۳۳۰) صاحب برهان ذکر می‌کند که الحان: آئین جمشید، راج روح و

و بهاری را نظامی گنجوی نیاورده است. (همان مرجع). در اینجا لازم بذکر است که «گیمخروی» را نظامی جزو سی لحن نیاورده است و معلوم نیست صاحب برهان آنرا از کجا نقل کرده است. بنظر می‌رسد منظور صاحب برهان «خسروانی» باشد، چون در جای دیگر گوید «خسروانی لحنی است از مصنفات باریده (برهان، ج ۲، ص ۷۴۸). لازم بذکر است با وجود آنکه ابو عثمان جاحظ (متوفی ۲۵۵ هـ. ق.) در المحاسن و الاضداد و الثعالبی، اختراع خسروانیت را به بارید نسبت داده‌اند، ولی معینا در نظامی «خسروانی» جزو سی لحن بارید نیامده است.

آقای دکتر بهروز ثروتیان در تعلیقات خسرو و شیرین نظامی می‌نویسد: «نظامی از سی لحن برگزیده بارید در هر بیتی به لحنی اشاره کرده است. با شمارش نامهای الحان معلوم می‌گردد از بیست و نه لحن نام می‌برد و به علت کم آمدن نامها تنها دو بیت که با ترکیبی غریب اصطلاحی ساخته است روی آورده، گروهی «مشک مالی» (بیت ۲۲) را و عده‌ای «اورنگ» یا «اورنگی» را لحنی برشمرده‌اند که ظاهراً آن چنان نباید باشد. یابسی از منظومه افتاده است و یا شاعر بیش از این ۲۹ نام به نظم نکشیده است. ترکیب «رامش انگیز» در بیت ۳۳ و حتی «خوش لحنی» در بیت سوم جای دقت و بررسی دارد. (ثروتیان، ۱۳۶۶ ص ۸۹۶).

همانگونه که ذکر کرده‌اند استخراج نام سی لحن از ابیات نظامی خالی از اشکال نیست. کلیه کتابهای موسیقی که خواسته‌اند سی لحن را از بیت‌های سابق الذکر نظامی استخراج کنند «اورنگی» را یکی از الحان بارید تلقی کرده‌اند که مشمول نقص سابق الذکر می‌گردند. صاحب برهان و فرهنگ سروری نیز «مشک مالی» را جزو سی لحن منظور کرده و از منظومه نظامی استخراج کرده‌اند. دو کلمه فوق را که از آن دو نام لحن ساخته و فرض کرده‌اند از دو بیت زیر اقتباس کرده‌اند:

۱- بیت ۹ از بند ۴۸ خسرو و شیرین نظامی

چو نافوسی بر اورنگ آمدی باز شدی اورنگ چون نافوس از آواز

۲- بیت ۲۲ از همان بند:

چو بر مشکویه کردی مشک مالی همه مشکو شدی پر مشک حالی

بجز مسئله ساختگی بودن آن کلمات، اگر پیشنهاد آقای دکتر ثروتیان را برای حیران کمبود دو لحن از سی لحن در نظر بگیریم و کلمات خوش لحنی (در بیت ۳) و رامش انگیز (در بیت ۳۳) از منظومه فوق را بعنوان دو لحن جایگزین الحان ساختگی سابق الذکر منظور داریم، ملاحظه می‌کنیم که در هیچکدام از منابعی که اشاره‌ای به موسیقی دوره ساسانی و الحان آن دوره دارند و همچنین در دیوان شعرا نامهایی مشابه آن نیامده است. بنابراین کمبود فهرست مذکور همچنان بقوت خود باقی می‌ماند.

نگارنده این مقاله با تفحص برای یافتن و استخراج اصطلاحات سی لحن از منظومه خسرو و شیرین نظامی ضمن مطالعات خود به بیتی از امیر خسرو دهلوی که در موسیقی هم دستی داشته است برخوردیم که با توجه به آن و مقایسه با ابیات نظامی می‌توان نام لحن مفقوده را در منظومه خسرو و شیرین نظامی پیدا کرد و فهرست سی لحن را تکمیل نمود. امیر خسرو شاعر نیمه دوم قرن هفتم هجری قمری بوده است. آنچنانکه ادوارد براون خاورشناس مشهور انگلیسی ذکر کرده است امیر خسرو در موسیقی هم مانند شعر هنرمند مشهوری بوده است. بدرامیر خسرو بر اثر حمله مغول از بلخ گریخت و به هندوستان رفت (براون، ترجمه ۱۳۲۷). امیر خسرو در منظومه «شیرین و خسرو» خود در دنباله نغمه سرایی بارید در بزم خسرو و ساختن نوای گنج باد آورد و شادروان مروارید و رفتن خسرو به صحرا چنین می‌سراید:

ز قصر آهنگ صحرا کرد خسرو کشیده بارگه سر سبزه سو

لب شهر و دو مطرب زخمه در رود غبار غم جهانرا کرد سدود

او در بیت‌های ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۵ از منظومه فوق گوید:

جو خندان گشت صبح عالم افروز زمانه داد شب را سزده روز

نماند اندر فلک ز انجم نشانی سه نیلوفر بدل شد گلشنانی

ملک بر وعدهٔ دوشنبه برخاست
 برآمد باز هم برنیت دوش
 حریفان باز جیت و مجنس آرامست
 نوای ارغنون و نغمهٔ نوش
 حال اگر بیت دوم بند ۴۸ خسرو و شیرین نظامی را بابت های فوق (از امیر خسرو) مقایسه کنیم،
 در جایی که نظامی می گوید:

ز صد دستان که او را بود در ساز
 ز خوش لحنی در آن سی ساز چون نوش
 گزیده کرد سی لحن خوش آواز
 گهی دل دادی و گه بستدی هوش

با توجه به موسیقی دان بودن امیر خسرو و آوردن اصطلاح «نغمه نوش» که بقول او توسط باربد در مجلس خسرو پرویز نواخته است و مقایسه با بیت های سابق تذکر نظامی گنجوی ملاحظه می گردد که کلمه «نوش» را که در اشعار هر دو شاعر آمده است می توان با احتمال فوی یکی از الحان باربدی تعیین نمود.

با استخراج اسامی مانوس نر الحان که با تطبیق اشعار امیر خسرو حاصل می آید و با اضافه کردن لحن تازه یافته «نوش» بجای لحن مفقوده در سی لحن آنچنانکه نگارنده استخراج کرده ام اسامی سی لحن برای تصحیح فرهنگ برهان قاطع و سایر مراجعی که ذکر ی از آن بعبان آورده اند در اینجا ذکر می شود:

۱- نوش، ۲- گنج باد آورده، ۳- گنج گاو، ۴- گنج سوخته، ۵- شادروان مروارید، ۶- تخت طاقدیس، ۷- ناقوسی، ۸- حقه کاوس، ۹- ماه برکوهان، ۱۰- مشک دانه، ۱۱- آرایش خورشید، ۱۲- نیم روز، ۱۳- سبز در سبز، ۱۴- قفل رومی، ۱۵- سروستان، ۱۶- سرو سهی، ۱۷- نوشین باده، ۱۸- رامش جان ۱۹- نوروز (با ساز نوروز)، ۲۰- مشکوبه، ۲۱- مهر گانی، ۲۲- مروای نیکه، ۲۳- شبدیز، ۲۴- شب قرخ، ۲۵- قرخ روز، ۲۶- کسبک دری، ۲۷- تخمیرگان، ۲۸- کین سیاوش، ۲۹- کین ایرج، ۳۰- باغ شیرین.

در مورد وجه تسمیه برخی از این الحان روایاتی نقل شده است. برخی از آنها یاد آورد حوادث تاریخی و داستانهای گذشته است که ساسانیان به ذکر آن علاقه وافری داشتند. لحن ۲۸ مربوط به حکایت سیاوش پسر کیکاوس و کشته شدن او و لحن ۲۹ مربوط به داستان ایرج پسر فریدون و کشته شدن او می باشد. هر دو لحن اشاره به انتقام جویی پس از مرگ آنها دارد. برخی الحان مانند: باغ شیرین یا تخت طاقدیس اشاره به قدرت و ثروت خسرو دارد. تخت طاقدیس نام تخت طاقی شکل جواهر نشان خسرو پرویز بوده است که صورتهای بروج و ستارگان را بر آن نقش نموده بودند. الحانی که با نام «گنج» آغاز می شود اشاره به گنجهای خسرو دارد و لحن ۲۳ اشاره به شبدیز اسب محبوب خسرو پرویز دارد. خالد الفیاض شاعر عرب (متوفی ۱۰۰ ه. ق.) داستان هلاکت آنرا به نظم در آورده و ثعلبی هم نقل کرده است. خسرو پرویز گفته بود هر کس خیر هلاکت شبدیز اسب محبوب او را به خسرو بدهد به قتل خواهد رسید. روزی که شبدیز مُرد، میر آخور هراسان شد و به باربد پناه برد. باربد در مجلس خسرو آنچنان نغمه غم انگیزی، سرود که خسرو به هلاکت اسب خود مشکوک شد و گفت مگر شبدیز مرد؟! و باربد پاسخ داد که خسرو خود چنین فرمودند، و با این تمهید نوازده و خود و دیگران را از مرگ حتمی نجات بخشید. نام برخی از الحان یاد آور جشن های می باشد مانند: ماه برکوهان، سروستان، نوشین باده و غیره. در مورد لحن دهم «مشک دانه» آنچنانکه در کتاب المحاسن و الاضداد از ابو عثمان جاحظ آمده است مشکدانه یکی از ندیمه های شیرین بوده است.

درین الحانی که به باربد نسبت داده اند نام دو لحن امروز هم در بین ردیف موسیقی قدیم ایران باقی مانده است. یکی گوشهٔ تخت طاقدیس است که جزو دستگاه نوامی باشد و دیگری گوشهٔ ناقوسی است که در همان دستگاه توسط استادان قدیم روایت شده است. از اینکه ملودی آنها در طول مدت چنین درازی تا چه حد تغییر یافته است اظهار نظر مشکل است. در ردیف موسیقی ایرانی که استاد علیقی

وزیری در اواخر عهد قاجار از نواخته‌های میرزا عبدالله و آقا حسینقلی استادان عصر ناصری بخط نوت نوشت؛ گوشه تخت طاقدیس را که نام یکی از انجان باربیدی را در بردارد بخط نوت نوشت که امروز در دست است. همچنین نوت «ناقوس» نیز که نام یکی دیگر از انجان باربیدی است برحسب روایت دو استاد سابق‌الذکر امروز موجود است.

گزیدهٔ مراجع

- اقبال، عباس. موسیقی قدیم ایران، روزنامهٔ کاود، سال دوم شماره ۴، برلین آوریل ۱۹۲۱.
 امیر خسرو دهلوی، شیرین و خسرو، ناهتمام غصنفر علی‌بیگ، مسکو ۱۹۶۲ ص ۱۱۳.
 براون، ادوارد. تاریخ ادبیات ایران (از مهدی تاجامی)، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، تهران ۱۳۲۷.
 خالقی، روح‌الله، نظری موسیقی، بخش دوم، تهران ۱۳۱۷.
 سینا، ساسان، چشم‌انداز موسیقی ایران، تهران ۱۳۶۹.
 کریستن سن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان، ترجمهٔ رشید یاسمی، تهران ۱۳۴۲.
 کریستن سن، آرتور. نکته‌هایی از موسیقی دورهٔ ساسانیان، مجلهٔ موسیقی تهران دورهٔ سوم شماره ۶ بهمن ۱۳۳۵.
 معروفی، موسی. ردیف موسیقی ایران، تهران ۱۳۴۲.
 معین، محمد، بهرمان قاضی، از محمدحسین بن خلف تبریزی، جلد اول و دوم، تهران ۱۳۳۰-۳۱.
 نظامی گنجوی، خسرو و شیرین یا نصیح و معینات توسط دکتر بهرور تروتیان، تهران ۱۳۶۶.

گنجینهٔ عکسهای ایران

A TREASURY OF IRANIAN PHOTOGRAPHS

همراه با تاریخچهٔ ورود عکاسی به ایران، به کوشش ایرج افشار تهران، نشر فرهنگ ایران، ۱۳۷۱، کاغذ کلاسه، چاپ رنگی، قطع رحلی کوچک بیاضی، ۱۰۴ صفحه مقدمه و ۳۸۴ صفحه عکس با فهرستها و خلاصه‌ای به انگلیسی.
 در دوازده بخش است: پادشاهان - دیوانیان و درباریان - مستوفیان - مبارزان دورهٔ مشروطه - دانشمندان - عشایر و طوایف - زبان - زندگی ایرانی - تجار و پیشه‌وران - مدارس - عمارات و دروازه‌ها - عکاسان و سجع مهر آنان، منتشر شده است.
 بها: سه هزار و پانصد تومان

وقف بر «خمسه مسترقه»

بسیاری از سندها چون قبایله، عقدنامه، فرمان، وصیت‌نامه و وقف‌نامه که به عنوان نوشته و مدرک ملکی، هویتی، تفاخری و خانوادگی بطور خصوصی نگهداری می‌شود، در شمار منبع‌ها و شاهد‌هایی است که در شناخت و پژوهش‌های اجتماعی و فرهنگی گذشته سهمی به سزا دارد. گوشه‌های فراوانی از ضابطه‌ها، ارزش‌ها، سنت‌ها و جشن‌هایی را که به مرور زمان با تغییرهای تدریجی و نامحسوس فرهنگ مادی و غیرمادی به دست فراموشی سپرده شده، در اینگونه سندها می‌توان یافت.^۱

وقف‌نامه‌ها به ویژه شرح و مصرف درآمد موقوفه‌ها، می‌تواند منبع ارزشمندی برای روشنگری این گوشه‌های تاریک و فراموش شده باشد.

وقف کنندگان به عنوان عمل خیر و درآمد موقوفه را برای مصرف‌هایی منظور می‌داشته‌اند که از نظر دینی و اجتماعی و اخلاقی نیاز به آن در جامعه محسوس بوده و برای رفع آن نیازمندی، درآمد سالیانه موقوفه، کمکی پایدار بوده باشد.

ساختن و تعمیر و نگهداری بناهایی چون مسجد، مدرسه، خانقاه، آب‌انبار، کتابخانه، کاروانسرا، رصدخانه، گرمابه، بیمارستان و آسیا از جمله موردهای وقفی است که پس از سالها و قرن‌ها هنوز برجای مانده است.^۲

علاوه بر ساختن بناها، اوقاف سهمی از درآمد موقوفه را به مصرف‌هایی چون آزادکردن اسیران، خوراک و پوشاک به مستمندان و بینوایان، تهیه دانه برای کبوتران و پرندگان مهاجر در فصل زمستان، مهمانی دادن در عزاداریها و جشن‌های مذهبی و ملی اختصاص می‌دادند.

با دگرگونیهای اجتماعی و پیشرفتهای فنی و تکنولوژی، بسیاری از «موارد مصرف درآمد موقوفه‌ها کارآمی خود را از دست داده و امروز جوایگوی نیازمندیهایی که مورد نظر واقف بوده است نمی‌باشد و می‌رود که به دست فراموشی سپرده شود. مثلاً آب‌انبارها که در بسیاری از شهرها و محله‌ها «شاهرگ حیاتی» به شمار می‌رفت و هر روز مردم را کوزه به دست و سبزه دوش از خانه‌ها به سوی خود می‌کشید، با لوله‌کشی آب آشامیدنی، دیگر کارایی و نقش سودمندی ندارد و دیگر این قسمت از وقتنامه‌ها از آن خان‌ها که: «... سبوی و کوزه (ای) که غلامان و کنیزکان و کودکان بشکنند، متولی امینی را در شهر تبریز نصب گرداند تا هرگاه که آن جماعت آب کشند و سیوی ایشان بشکند و از خداوندگان

۱- زنده‌بود، استاد دکتر غلامحسین صدیقی، در درس «جماعیات در ادبیات فارسی» فصلی را به مسائل اجتماعی در مکاتبات و سندها و نامه‌ها اختصاص داد و در جزوه تفریبات این درس، در دانشگاه علوم اجتماعی مراجعه شود.

۲- ... اوقاف مدارس و خانقاه‌ها را هم نام درس هست و هم نواب آخرت، که خزانه وارث بردارد، وزن شوهری دیگر بیارد و آب را دیگری دلق نهد، همه را تاراج کند. آن مدرسه یا حنطه اگر از برای خدا، به به روی و ریا کرده بود تا قیامت نام‌نیکو زنده دارد (راحة تصدور تألیف محمدبن عدنی سلیمان اروانندی نصیح محمد اقبال مؤسسه امیرکبیر ۱۳۳۳ صفحه ۶۱).

برسند، تحقیق کرده، ایشان را آن ابن، عوض دهد،^۱ نمی تواند موردی داشته باشد^۲ و در آینده‌ای نه چندان دور معنی و مفهوم واژگان، آب انار، سیب، کوزه، و شاید، غلام و کتیز^۳ را بایستی تنها در لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌ها جستجو کنند و شکل آنها را در موزه‌ها ببینند.

توجه به سیر تحولی نیاوندیهای اجتماعی از نظر واقفان معاصر دور نبوده و در وقتنامه افشار آمده: «... در آمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات و کمک به مجله» گردد که هدفش «تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی» است.^۴

تنوع و فراوانی موردها و زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و عاطفی مصرف در آمد موقوفه‌ها که از نظر محققان و پژوهشگران دور نمانده است،^۵ در خور تحلیل و پژوهشی مفصل با محالی بیشتر و سدهایی فراوان تر است.^۶ در این مقوله - برای احتراز از اطالة کلام - تنها به بحث درباره وقتنامه حاضر می‌پردازیم.

این موقوفه که در منطقه کاشان،^۷ و شامل یک دانگ و نیم از شش دانگ فوات مزرعه قاسم آباد، از مزارع استرک^۸ با جمیع باغات و اشجار و اراضی و مجاری و منصبات و منقعات و آبار و انهار و قلعه و حصار و استنخ (استخر) و اراضی بازره و دائره، است در سن ۱۳۱۱ هجری قمری (۱۲۶۸ هجری شمسی) بوسیله آقا محمد ولد محمد حسن استرکی وقف شده است.

واقف مقرر داشته که، منافع وقف، همه ساله در برگزاری دو نوع مراسم، مصرف خود که یکی از آن دو جنبه دینی (شیعی) و دیگری جنبه ملی و باستانی دارد و به ترتیب عبارت است از:
۱- پانزده هزار از منافع او را (آنرا) همه ساله به مصرف و روضه‌خانی (خوانی) از اول ماه رمضان الا آخره، در مسجد جامع استرک برسانند.

برگزاری مراسم «روضه خوانی»^۹ از جمله شرطها و موردهای مصرف بیشترین وقتنامه‌ها است.^{۱۰} بدین مسمی که اگر موقوفه جهت تعمیر و نگهداری حمام یا آب انار هم بوده، واقف شیعی مذهب سهمی از درآمد آن را به «روضه خوانی» اختصاص داده است.

در وقتنامه‌ها مقدار روزها یا شبهای روضه خوانی و زمان عزاداری (که معمولاً ماههای محرم و صفر و رمضان است) و مکان مراسم (مسجد، حسینیه یا منزل مسکونی) به دقت و صراحت معین شده

۱- تاریخ مبارک غازی، تألیف رشید نوری، فصل اله، تصحیح کارل یان (Karl Jahn) مضعه سنس، انگلستان ۱۳۵۸ هجری (۱۹۴۰) قسم سوم صفحه ۲۱۴.

۲- این بطوله نیز اشاره‌ای به درآمد موقوفه‌ای در دمشق دارد، که به خریدن ظرف‌هایی اختصاص داده شده که علامان می‌شکنند و استطاعت دوباره خریدن و حدی گزین کردن آنرا ندارند. به سفرنامه این بطوله ترجمه محمد علی موجد، بگه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۹، جلد اول صفحه ۱۰۵ مراجعه شود.

۳- به کتب و پنج وقتنامه، موقوفات ذکر معصود افشار بزدی نشریه شماره ۱۶ آورده ۱۳۶۲ مراجعه شود.

۴- از جمله کتابهای تاریخ اجتماعی برای تألیف مرتضی زاوندی، جلد چهارم بخش دوم فصل هشتم (دبیران موقوفات) و فرهنگ وقف، تألیف ابوسعید احمدین سلیمان، انتشارات سازمان اوقاف ۱۳۵۸ و «بررسی دولتی اداری و آموزشی ربع رشیدی» تألیف محمد مهدی بروشکی، انتشارات آستان قدس رضوی ۱۳۶۵، و مقاله «تحلیلی مردم شناسی از پهنه‌وری بازار کرمان به روایت وقتنامه گنجینه‌خان» از نگارنده، مجله آینده سن پانزدهم صفحه ۲۴۴ تا ۲۵۲، در این زمینه‌اند.

۵- نگارنده پژوهشی در این زمینه در دست تنظیم دارد.
۶- فزونی این سده که صل آن در «دائرة اوقاف کاشان» می‌باشد، بوسیله آقای مرتضی مهدویان کشتانی در اختیار این جات قرار گرفته است که بدین وسیله تشکر می‌نمایم.

۷- Fatark آدمی کوه‌س می از بخش مرکزی کاشان، در ۲۲ کیلومتری باخر کاشان، دارای ۱۱۰۰ نفر جمعیت، شیعی مذهب و زبان مردم آن فارسی است. دارای دو رشته قنات، محصول آن غلات پیه و نوع میوه‌ها نست (فرهنگ جغرافیایی نون جلد سوم، نشرات دائرة جغرافیایی ارتش ۱۳۲۹).

۸- اصطلاح «روضه خوانی» در صل به خواندن کتاب «روضه اللهد» تألیف حسین و محمد گنسی، که ذکر مصائب امام حسین (ع) است گفته می‌شده و به تدریج معنی علم یافته.

۹- عنوان «وقف بر سیدالهدیه» از دوره صفویه به بعد در بیشتر موقوفه‌ها دیده می‌شود. در وقتنامه حاضر بر بیش از یک واقف حقه مصرف در آمد وقف را تعبیر کند. موقوفه را «وقف بر حضرت، حسن آل عبا» سروده است.

است. این مراسم بوسیله و زیر نظر «متولی» (که شرایط انتخابش بوسیله واقف تصریح شده و معمولاً ارشد فرزندان ذکور است) برگزار می‌گردد. در زمان حاضر «سازمان اوقاف» بر اجرای مفاد و قضانامه‌ها نظارت دارد.

۲- ... و بقیه منافع او را (آترا) همه ساله برنج ایتباع نموده، از آخر خمرسه مسترقه به تمام اهالی استرک وضع و شریفه، ذکور و اناث، صغیر و کبیر بالسویه برسانند.^۴
این قسمت از مصرف درآمد وقف که یکی از جشن‌های کهن ایرانی اختصاص یافته موردی نادر و درخور توجه است.

۳- خمرسه مسترقه^۱ با، پنجه، یا «بهیزک»، با «بی نکه»^۲ که به نامهای دیگری نیز نامیده می‌شده^۴ عبارت از پنج روزی است که درگاه شماری ایران قدیم، به دوازده ماه افزوده می‌شد، بدین معنی که: «... هر یک از ماههای فارسی سی روز است، و سال حقیقی سیصد و شصت و پنج روز است. پارسیان پنج روز دیگر سال را، پنجی، و اندرگاهه گویند. سپس این نام تعریب شده و اندرگاهه گفته شد، و نیز این پنج روز دیگر را ایام مسروقه یا مسترقه می‌نامند، زیرا که در شمار هیچ یک از شهور حساب نمی‌شود. پارسیان این پنجه زدییده شده را میان آبانماه و آذرماه قرار دادند (...). و خوارزمیان ایام خمرسه زانده را به آخر سال خوبش ملحق کردند و ابتدای سال را از روز ششم فروردین که خردادماه روز باشد می‌گرفتند.»^۱
ایرانیان این پنج روز را که در شمار روزهای دوازده ماه سال نبود، جشن می‌گرفتند و به شادی و شوخی برگزار می‌کردند و از جمله شوخی‌ها این بود که برای این پنج روز حاکمی را برمی‌گزیدند که دستورهای شگفت و خنده‌آور می‌داد، حکم این حاکم و امیر روان بود و مردم دستورهای او را اجرا می‌کردند و در پایان جشن او فرار می‌کرد و مردم بجهتجوی او پرداخته و اگر بر او دست می‌یافتند، به آزار و اذیتش می‌پرداختند و این فرار و جستجو و آزار نیز جنبه شوخی و سرگرمی داشت.^۲ حافظ که بی‌گمان شاهد این مراسم بوده، به انتخاب «حاکم مسخره» (میرنوروزی) اشاره می‌کند:

سخن در پرده می‌گویم چون گل از غنچه بیرون آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میرنوروزی
ابوریحان بیرونی درباره این رسم می‌نویسد: «... آذرماه به روزگار خسروان، اول بهار بوده است و به نخستین روز از دی، از بهر فال مردمی بیامدی کوسه، برنشسته برخری، و به دست کلاغی گرفته و به بادبزن، خوشبخت باد همی زدی، و زمستان را وداع همی کردی و از مردمان بدان چیزی یافتی و به زمانه ما به شیراز همین کرده‌اند و ضربیت (خراج) پذیرفته از عامل، تا هر چه ستاند، از بامداد تا نیمروز به ضربیت

۱- به معنی پنجه زدییده، وجه تشبیه آن بدزدیده آن است که گوی وزیر یکی از پادشاهان حجه حاصل این پنج روز را از تمام مسائل که به حساب نمی‌آورده (لغت نامه دهخدا).

۲- زردشتیان این پنج روز را بهیزک می‌نامند و مانند سایر روز ماه هر روز نامی دارد که عبارت است از: آهونه دت، آوشته دت، سینه مت، و هوشتر و هشتوبشت.

۳- در زبان صغیری این پنج روز را بی نکه گویند و در نصاب صغیری آمده، شعر: بی نکه را بدین خسه زانده. به آئین هرکس صغیر و کبیر (به واژه نامه صغیری، تألیف دکتر صادق کیا، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۷ پیوست ۳ مراجعه شود).

۴- نام‌های دیگر این پنج روز عبارت است از: فروردگان، فروردجون، اندرگاه، اندرگهان، فنج، پنجک، پنجی، پنجی، پنج روزی، پنجه‌گزیده، پنجه زانده، ایام المسروقه، پنجه کبیه (لغتنامه دهخدا).

۵- ایرانیان بجای نام روزهای هفته، برای سی روز ماه سی نام داشتند، که عبارت است از: اورمزد - ورمین - اردی بهشت - شهرپور - سیندازم - خرداد - آرمداد - دی (به آذر) - آذر - آبان - خور - ماه - تیر - گوش - دی (به مهر) - مهر - سروش - رمن - فروردین - وهرام - رام - به - دی (به دین) - دین - ارد - آشد - آسمان - زابد - عاشره سبت - انارام - گاهشماری زردشتیان هنوز بر این روال است.

۶- آثارالباقیه تألیف ابوریحان بیرونی ترجمه اکبر دانا سرشت، انتشارات اسپرکبیر ۱۳۶۳ صفحه ۶۹ و نیز نگاه کنید به زین الاحبار گردیزی تألیف ابوسعید عبدالرحی بن صادق بن محمود گردیزی، دنیای کتب ۱۳۶۳ صفحه ۵۲۹.

۷- برای اطلاع بیشتر به مقاله «میرنوروزی» امرحوم محمد قزوینی، مجله یادگار سال اول شماره ۳ صفحه ۱۴ و شماره ۱۰ صفحه ۱۵۷ مراجعه شود.

ادامت علی سلام
ت
۱۳۱
و

نسخه

مجلس
مجلس
مجلس

تجدید تواریخ
تجدید تواریخ

کمال

بدانکه غرض ازین ارقام نیست که آنها را گشت کرد بعد آنان تو می بیند اصداستین که

مجلس تبرکات و شکر خیز و حسن خلقه نمودن یکدایم که آنکس که از این مضمون در این کتاب

من نواحی برگشتن پنج ایام است انجماد و در آخر مجاری و صفت است مفرجات آباد و آبادان
در سبب آبادی و در این راه و در این راه و در این راه و در این راه و در این راه و در این راه
چون پیشانی نشانی در آن وقت بر اهتت که سرال عیاید الهی و تقیید ایشان، مقرر اندک
ادرا بر سبب بعد از وضع خارج کار نه بعد از وضع و در خانه از اول ماه رمضان که در آخر

در سبب جامع برگشت با نبرد هزار روز مضاعف او را بر سبب و بقیه مضاعف او را بر سبب
مبلغ ابراج نموده از آن طرفه سترقه تمام امانت برگشت وضع و شرایط ذکر و امانت نموده
با لوسی بر سبب و اولیت و شکر خیز و شکر خیز و شکر خیز و شکر خیز و شکر خیز و شکر خیز
میانست با کجی و کجی و کجی و کجی و کجی و کجی و کجی و کجی و کجی و کجی و کجی و کجی و کجی

یکم فرشته بعد از این و عابد بعد از این و با آنرا این فصل و ایشان با علم و امدان علی
مردود و زیاده است عودت به درشت و عودت به درشت و عودت به درشت و عودت به درشت
و در وقت فرود آمدن فرشته از آسمان بر سرش خود احوال و تصرف است و او را در بعد
فایده است اندین بیرون آید که در بعد از این احوال و تصرف است و او را در بعد

ناید بقیه است ای در الملائک و فرشتگان رسول مقرر کرده شود و آنرا یکی که در وقت
رجب الرضیانی نهم شهر ۱۳۱۱

تجدید تواریخ

دهد و تا نماز دیگر از بهر حویشتن سناشد و اگر از پس نماز دیگر ببیندش سبلی خورد از هر کسی...^۱ از برگزاری مراسم عامیانه «پنجه» و نیز برگزاری مراسم و جشن های عامیانه دیگر چون «چهارشنبه سوری» و «سیزده بدر» سند و اطلاع نوشتاری اندکی درست است. وقفنامه حاضر یکی از سندهای معتبری است که نشان می دهد در صد سال پیش این مراسم بصورت جشنی عمومی که اوضاع و شریف، ذکور و اثاث، صغیر و کبیر، در آن مهیم بودند، در منطقه کاشان برگزار می گردید.^۲ دادن برنج به تمام مردم بهالوبه، نشان می دهد که واقف با این عمل خیر، می خواهد در این شب جشن که احتمالاً مصادف با شب نوروز بوده همگان بتوانند بهترین غذای مرسوم را - یعنی پلو - تهیه نمایند. (باتوجه به اینکه می دانیم، برنج (ثبو) در بسیاری از شهرهای ایران - بویژه شهرهای حاشیه کویر - غذائی تشریفاتی بود و تهیه آن برای عدد زیادی از مردم - حتی سالی یک بار - آسان نبود).

منظور داشتن مهمی از در آمد وقف به برگزاری آئین ها و جشن های کهن ایرانی که در عین حال و به این بهانه کمک و مساعدتی به مردمان تنگدست و نیازمند نیز هست، تنها به این وقفنامه منحصر نمی شود. موردها و وقفنامه های دیگری را نیز سراغ داریم: مرحوم حاجی شمع ابریشمی زنجانی، قسمت مهمی از ثروت خود را وقف کرد تا از عواید آن قنات مریضخانه، دستک، یل و حمام احداث شود و هر سال شبهای عید نوروز پنجاه دست لباس دخترانه و پنجاه دست لباس پسرانه، همراه کفش و جوراب از عواید موقوفه تهیه و به اطفال یتیم تحویل شود و در چهارشنبه سوری هر سال به یکصد خانواده مستحق و آبرومند زنجان که قادر به سؤال و تکلیفی نیستند پول نقد داده شود.^۳

نیز در وقفنامه ربع رشیدی آمده که: «در شبهای سیرکه و شب رغایب و شب برات و شب نوروز که در این شبها، هر شب شمع بنهند که وزن هر یک شش من باشد به تخمین (۱۰۰) و جهت روز نوروز بیرون راتب یومی (صد من نان و صد کاسه آش)، چون در این روز و حقه صدقه زیادت است صد من نان و پنجاه و هشت دینار دانگ تسوی نقد، اضافه شود»^۴

با تغییر تقویم و رواج تقویم رسمی ایران که بموجب قانون مورخ ۱۱ فروردین ۱۳۰۴ هجری شمسی (۱۳۴۲ هجری قمری و ۱۹۲۵ میلادی) برقرار گردید، روز اول سال، روز اول بهار (روزی که خورشید بین ظهر روز قبل و ظهر آن روز، از نقطه اعتدال ربیعی می گذرد) است و شش ماه اول سن هر یک ۳۱ شبانروز و پنج ماه بعد هر یک ۳۰ شبانروز و اسفند در سالهای عادی ۲۹ و در سالهای کبیسه ۳۰ شبانروز می باشد.^۵

با رواج این تقویم و حذف پنج روزی که بصورت زائد در پایان سال می آمد، به تدریج مراسم پنجه، به ویژه تعیین «حاکم موقت» و «میر نوروزی» و «بر نشستن کوسه» بدست فراموشی سپرده شد. شاید آمدن «حاجی فیروزها» در روزهای پایانی سال با لباس فرمز رنگ و صورت سیاه کرده و بارقص و ادعای خنده آور، در بازار و خیابان و پول گرفتن از مردم - که معمولاً با اگراد و بی میلی پرداخت نمی شود - نشانه و بازمانده ای از میر نوروزی در مراسم پنجه باشد و نیز پنج روز تعطیل رسمی نوروز، خود نشانه ای دیگر است.

۱- التفهیم لاوائل صناعة التخمیم تألیف ابوریحان بیرونی، تصحیح استاد جلال الدین همدانی، نشرات انجمن آثار ملی ۱۳۵۳، صفحه ۲۵۷.

۲- آقای خراسانی میانه ای، از فرهنگیان باز نشسته، نس گفتار: ناسی، چهل سال پیش در ایبانه کتلتار مراسم پنجه در پایان بهمن ماه (۲۵ تا ۳۰ بهمن) برگزار می گردید.

۳- مقدمه ای بر فرهنگ وقف تألیف ابومعید احمد بن سلیمان، نشرات سازمان نواف، ۱۳۵۸ صفحه ۴۲.

۴- وقفنامه ربع رشیدی، از رشیدالدین فضل الله بن ابی العزیز بن علی همدانی، به کوشش مجلسی میوی و ایرج افشار، نشرات انجمن آثار ملی ۱۳۵۶، صفحه ۱۶۵ و ۲۱۰.

۵- دائرةالمعارف معاصره، زیر کلمه تقویم.

مشک ختن

همانا که در نازش انشاء من
چو مشکست بی قیمت اندر ختن

ما چینی‌ها اگر مروری در دیوان‌های شعر فارسی بکنیم تعجب خواهیم کرد که مشک ختن بر خلاف چین در ایران چقدر زیانزد و مشهور است! در ایران اصطلاح «مشک به ختن بردن» بمعنی «کار نابجا کردن» بوده است. در ادبیات فارسی حتی از آهوی مشک به عنوان آهوی ختن یاد شده است. ایران از کشورهای مشک خیز نیست، اما از منابع چینی که در دوره سلسله تانگ (۶۰۷-۶۱۸ میلادی) نگاشته شده چنین برمی آید که ایرانیان در دوره ساسانی از مشک استفاده می‌کردند. در مراسم دینی زرتشتی مشک را با عطرهای دیگر آمیخته می‌کردند و سروروی خود را با آن معطر می‌ساختند تا با جسم پاک و خوشبوی به نیایش پردازند.

پس مشک که تا بدین حد از دیرباز مورد پند ایرانیان بوده است چه ماده‌ای است و با ختن چه ارتباطی دارد؟

۱- مشک چیست؟

مشک ماده‌ای است بسیار معطر و گرانبها و کمیاب و در عطر سازی و دارو سازی به کار می‌رود. این ماده از آهوی مشک بدست می‌آید. آهوی مشک از آهوی معمولی کوچکتر است و شاخ ندارد. بدنش برنگ قهوه‌ای، دستها از پاها کوناhter و دو دندان نیش آن کج و از دهن برآمده است. بین ناف و تخمگاه آهوی نر غده‌ای است که مشک ترشحات آن است. مشک تازه برنگ قهوه‌ای مایل به سیاه و به شکل لوزج و خمیرگونه روغنی است. در حالت خشک شده برنگ قهوه‌ای تیره و بشکل ساییده و لخته‌های شکننده درمی‌آید. شکل کامل کیسه مشک (نافه) گرد است و قطر آن به ۳ تا ۵ سانتیمتر و وزنش به حدود سی گرم می‌رسد.

آهوی مشک حیوانی است رمنده و دارای بینایی و بویایی و شنوایی قوی. در جنگل‌های کوهستانی زیست می‌کند و برگ درخت و علف و میوه وحشی می‌خورد. معمولاً روز در نهانگاه می‌خوابد و در صبحدم و غروب به گشت و چرا می‌پردازد. در سرزمین چین سه نوع آهوی مشک موجود است. یکی بنام آهوی مشک اصلی، دوم آهوی مشک اسپس و سوم آهوی مشک جنگلی. آهوی مشک اسپس از همه بزرگتر است و آهوی مشک جنگلی از همه کوچکتر. آهوی مشک اصلی بیشتر در استان‌های شمال شرقی چین زندگی می‌کند، آهوی مشک اسپس بیشتر در استان‌های شمال غربی و جنوب غربی، آهوی مشک جنگلی در استان‌های شمال غربی، جنوب غربی و شمالی و مرکزی چین.

دولت چین برای حفاظت آهوی مشک و سایر حیوانات کمبابت قانونی گذرانده تا مردم به آنها زیان نرسانند. کارشناسان هم موفق شده‌اند در پرورشگاه‌ها آهوی مشک را اهلی کنند.

چین از کهن‌ترین و مهمترین کشورهای مشک خیز جهان بشمار می‌آید. نزدیک به دوهزار سال پیش چینی‌ها از مشک در عطرسازی و داروسازی استفاده می‌کردند. در «شن تونگ بن نسائو جینگ» (Shennong Bencaojing) قدیمترین کتاب داروانامه دنیا که در سلسله هان (از سال ۲۰۶ قبل از میلاد تا سال ۲۲۰ بعد از میلاد) تألیف شده دربارهٔ مشک چنین آمده است: مشک طعم تند و گرم دارد. چیزهای زبانه‌مند و خواب بریشان را دفع می‌کند. داروشناسان دوره‌های بعد اطلاعات بیشتری راجع به مشک بر آنچه در این کتاب آمده افزوده‌اند چنانکه امروز مردم بطور کامل و دقیق آن را می‌شناسند. بغیر از کتاب‌های پزشکی و داروسازی در کتاب‌های تاریخی و جغرافیایی و تذکره‌ها نیز گهگاه مطالبی دربارهٔ مشک نقل شده است.

پیشینیان در چین مشک را به سه گونه تقسیم کرده بودند. نخست آن که در فصل بهار در نافت آهوی (کیسهٔ مشک) انباشته شده، بو اثر دارد و خارش ناشی از آن آهوی با اسم خود مشک را از کیسه دفع می‌کند. بوی و تأثیر این قسم مشک بسیار قوی است و بجایی که فزاده باشد گیاه پیرامون آن نمی‌روید. این بهترین نوع مشک بشمار می‌رفت و قیمت آن با مروراید برابر بود. دوم آن که پس از شکار آهوی مشک، نافت را بریده جدا می‌ساختند. این قسم مشک نیز ممتاز است. سوم مشک بود که از اسپرز و جگر لاشهٔ آهوی مرده بدست می‌آوردند. این ماده نیز بوی خوش می‌داد و کاربرد داشت، ولی عطر و اثر آن کم بود. امروز در چین کارشناسان با روش دیگری مشک را بدست می‌آورند. در پرورشگاه هر سال به هنگام پر شدن نافت آهوی نر از مادهٔ مشک، متخصصان با لاشتک مخصوصی مشک را از کیسه درمی‌آورند. این کار معمولاً هر سال یک تا دو بار در روزهای خنک تابستان انجام می‌شود و به آهوی مشک زبانی نمی‌رسد.

گفته‌اند در باغ سلطنتی سلسلهٔ نانگ آهوپی بنام آهوی مشک روان (ماریج) پرورش داده می‌شد. نافت این آهوی پر از آبی می‌شد از مشک معمولی بویاتر. اگر قطره‌ای از آن را در یک سطل آب می‌ریختند و با آن رخت می‌شستند، آن لباس تا وقتی هم که فرسوده و کهنه می‌شد باز سحت معطر و خوش رایحه بود. اما بعدها از این نوع آهوی مشک ذکری در میان نیامده است.

در زمان قدیم بخصوص در قرن سوم و چهارم میلادی در میان طبقهٔ اشراف کاربرد مشک رایج بود. آنان در زندگی روزانه از چیزهایی مانند بالش، کیسهٔ مشک آگین، مرکب تحریر و بندجامه که با مشک آغشته می‌شد استفاده می‌کردند.

۲- مشک در منابع ایران

به طور دقیق نمی‌دانیم مشک چین در چه زمان وارد ایران شد، اما مدارک تاریخی چینی اشاره کرده است که ایرانیان در دورهٔ ساسانی در مراسم دینی از مشک استفاده می‌کردند. غیرممکن نیست که این مشک را از چین وارد کرده باشند. یکی از مورخان ارمنی در قرن پنجم میلادی نوشته است که مشک از محصولات چین است. با توجه به روابط ارمنستان و ایران در عصر ساسانی، می‌توان گفت که ساسانیان در قرن پنجم نیز مشک چین را می‌شناختند و حتی آنرا از چین به ایران می‌آوردند.

اطلاعات ایرانیان راجع به مشک در کتابهای زیادی دیده می‌شود، مثلاً در رسالهٔ فی اصول الطبیب و المركبات العطره تألیف ابن مندویه اصفهانی در قرن چهارم هجری، عطردامهٔ خلایق، قانون ابن سینا، کتاب الایبه عن حقایق الادویه ابو منصور هروی، ذخیرهٔ خوارزمشاهی تألیف اسماعیل جرجانی، مخزن الادویه تألیف عقربی خراسانی، تسوخنامهٔ ایلخانی تألیف نصیرالدین طوسی و تقریباً همهٔ کتابهای داروشناسی و منابعی که دربارهٔ کالاهای منسوب به شهرها و کشورها نوشته شده. هم چنین در

فرهنگ‌های درسی و عربی هم غالباً اطلاعاتی دربارهٔ مشک آمده است.

از آنجا که آهوی مشک در سرزمین ایران وجود ندارد، ایرانیان تصور دقیقی از شکل آن نداشتند. حتی نمی‌دانستند که آهوی مشک شاخ ندارد. بعضی از نویسندگان حتی شاخ نداشتن آهوی مشک را چنین توصیف کرده‌اند: «شاخ آن سبید و منحنی که بدنایهٔ او می‌رسد و در آن سوراخها دارد که استنشاق هوا به آن می‌کند.» (فرهنگ آندراج، مادهٔ مشک)

مشک را عموماً از دو راه وارد ایران می‌کردند. یکی راه شمالی یعنی از چین (ختا) و ترکستان (آسیای مرکزی) و تبت، دیگری راه جنوبی یعنی از هندوستان و نیپال و کشمیر. مؤلف مخزن الادویه گفته است: «مشک، در کوهستان چین و خطا و تبت و ترکستان و کوه کانکرا که نکرکوت می‌گفته‌اند در قدیم الایام و کوهستان بهرایج و نیپال و مورنگ و رنگ پور و غیره که همه آن کوهستان‌ها بهم پیوسته‌اند بهم می‌رسد و در هر سرحد بلدی و مملکتی و شهری از مواضع قریبه با کوهستان می‌آورند. مثلاً... در بنگاله از کوهستان مورنگ و رنگپور و نیپال و در ایران و خراسان و روم از چین و خطا و تبت هم از راه دریا و هم از خشکی می‌آورند.» ایرانیان مشک چین و ترکستان و تبت را از مشک هندوستان و نیپال بهتر می‌دانستند.

ایرانیان از ملت‌های عطر دوست هستند. آنان در عطر سازی با مشک و در تشخیص ناخالصی و غش مشک تجربه و تخصص زیاد داشته‌اند.

۳- ارتباط مشک با ختن

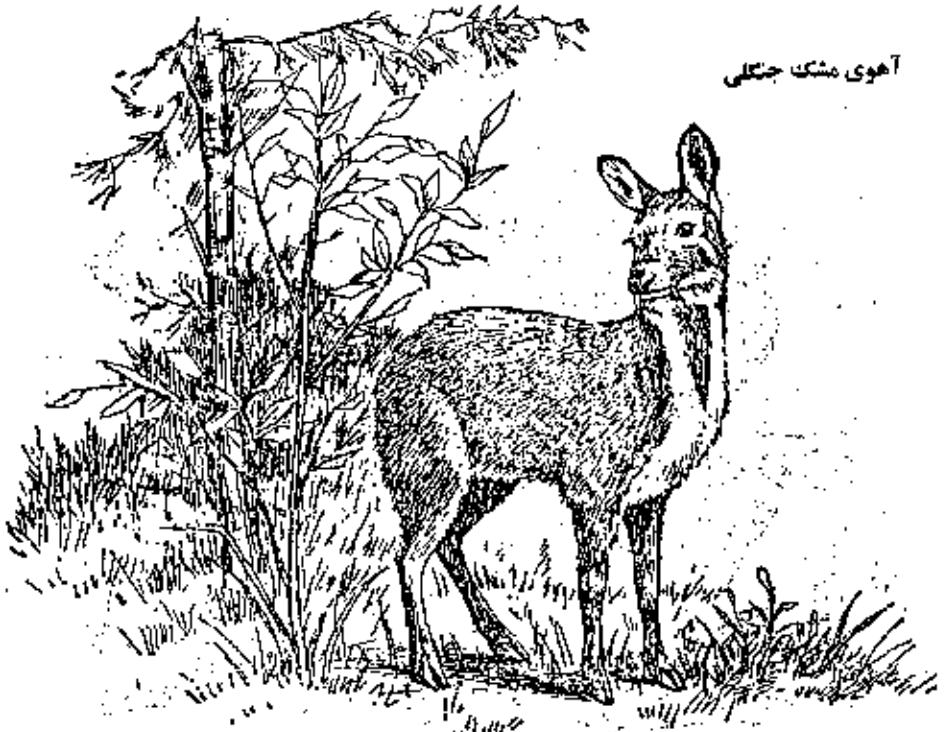
ختن در جنوب غربی استان سین جیانگ (سنجان) واقع است و از دیرباز به صدور بشم و تولیدات ابریشمی معروف بوده است. با آنکه در منابع ایرانی امیناز ختن در داشتن آهوان مشکین و نافع ختن و صدور مشک از آنجاست و همین ارتباط مشک با ختن موجب شهرت آن در دنیای قدیم شده که حافظ می‌گوید: «مزدگانی بده ای خلوتی نافع گشای / که ز صحرای ختن آهوی مشکین آمد.» جای سنگفتی است که در هیچ کتابی از منابع چینی به صدور مشک از ختن و مشک خیزی آنجا اشاره نشده، حتی کتاب تاریخچهٔ ختن (Hejian Xiangtuzhi) هم که حاکم ختن در سال ۱۹۰۹ میلادی تألیف کرده و همهٔ محصولات ختن بطور دقیق در آن ثبت شده خالی از ذکر مشک است.

پس چرا ختن به صدور مشک شهرت یافته است؟

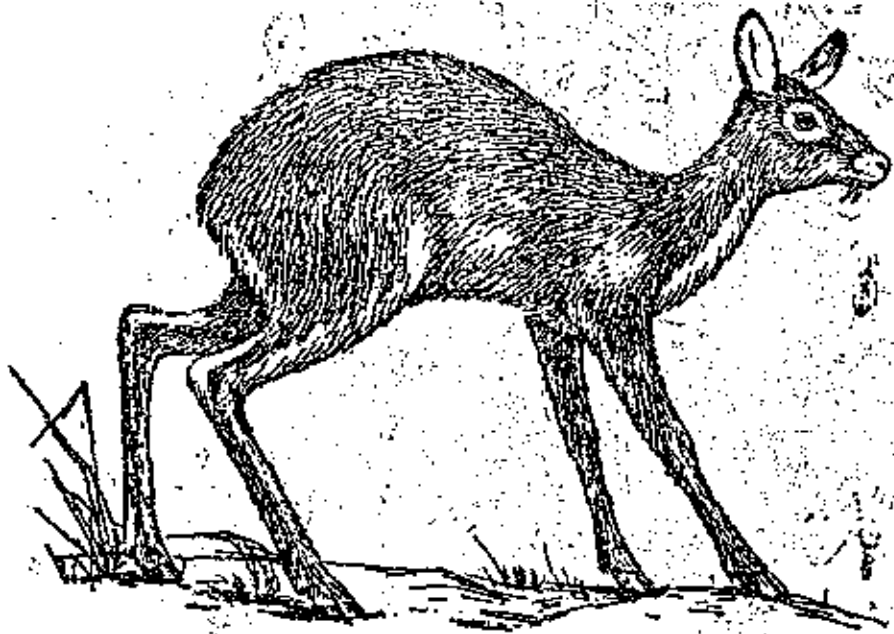
طبق مجموعهٔ حیوانات دارویی چین و «جغرافی شمال غربی چین»، جنگل‌های کوه‌های کونلون (Kunlun) که سرحد استان سین جیانگ (سنجان) و تبت است، از زیستگاه‌های بسیار مهم آهوی مشک است. با وجود اینکه در هیچیک از منابع چینی به مشک خیزی ختن اشاره نشده است، چون ختن در دامنه شمالی کوه‌های کونلون واقع است، غیرممکن نیست که در اطراف آنجا آهوان مشک می‌زیسته‌اند.

اما علتی مهمتر نیز هست. همانطوریکه می‌دانیم از قرن دوم قبل از میلاد به بعد به سبب وجود جادهٔ ابریشم، چین با کشورهای آسیای مرکزی و هند و ایران و روم رفت و آمدی روزافزون پیدا کرده بود. اتفاقاً چند زیستگاه مهم آهوی مشک مانند کوه‌های کونلون (Kunlun)، کوه‌های نان شان (Nanshan) یعنی (Nunshan)، کوه‌های چین لینگ (Qinling) و کوه‌های خه لن (Helunshan) و غیره در اطراف جادهٔ ابریشم به کشورهای غربی چین مانند ایران و روم صادر می‌شد. چون ختن از مهم‌ترین شهرهای جادهٔ ابریشم بود، کالاهای تجارنی معمولاً نخست در این شهر جمع می‌شد بعد به نواحی غربی مختلف صادر می‌گردید. وضع صدور مشک همینطور بود، چون مشک بیشتر از راه ختن وارد ایران می‌شد. ایرانیان آنرا مشک ختن می‌خواندند و کم‌کم گمان می‌کردند که ختن زیستگاه آهوی مشک است.

مشک‌هایی که از نواحی اطراف جادهٔ ابریشم صادر می‌شد اغلب توجه مسافران را به خود جلب می‌کرد. مارکو پولو جهانگرد معروف ایتالیایی در قرن سیزدهم میلادی از راه ختن به شمال چین آمد و در

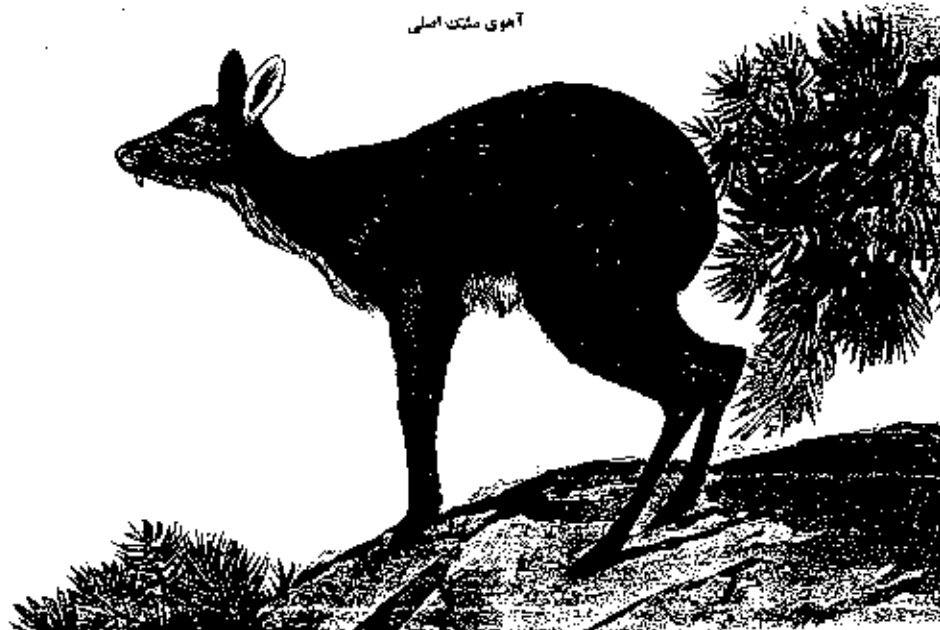


آهوی مشك جنگلی



آهوی مشك اسپي

آهوی مشک اصلی



استان های گن سو (Gansu) و چینگ هایبی (Qinghai) مشک فراوان دیده، آنها پسندید و یک سر و یک پای خشک کرده آهوی مشک را با خود به ونیز برد. علی اکبر خطایی نیز در کتاب خطای نامه از مشک این نواحی تعریف کرده است.

در زمان قدیم مشک چین عموماً بواسطه بازرگانان عطر به کشورهای خارجی صادر می گردید، گاهی نیز به وسیله سفیران به پادشاهان کشورهای دیگر هدیه می شد. مشک ختن مثل دینا و پریشان و چای و دارچین از معروفترین و پسندیده ترین محصولات چین نزد ایرانیان است.

قندیل عمر

در فصل گل، خزان غم انگیز دیده ام
 برپای لخت چرخش سهمیز دیده ام
 یالای سرء و دشته خونریز دیده ام
 از نساودان حافظه سرریز دیده ام.
 انسدن کمنار پیکر پرویز دیده ام
 برگور خویش شمع شب آویز دیده ام
 تنها به خواب، خواب دل انگیز دیده ام
 آری زمانه را چه طرب خیز دیده ام
 من در بهار جلوه پائیز دیده ام
 محمد شفیع

من در بهار جلوه پائیز دیده ام
 دست فشرده را به سربال اسب عمر
 شب تا سحر به یاد دو ابروی یار خویش
 در کهکشان شیرین شب بس زلال شعر
 من ستم زبانی تأسف شب دیز مست را
 قندیل عمر شد تهی از چلچراغ شوق
 جز غم نبود حاصل هفتاد سال عمر
 احساس ناب من همه از شعر احمدی است
 او جلوه بهار به پائیز دیده است

برزکو و مشایخ دایو

برزکو (barzku) به معنی کوه بلند است. این کوه در تالش و لابلاب واقع گردیده، در فاصله حدود سی کیلومتری رضوانشهر و پره سر و دامنه غربی آن تا منطقه اسالم گسترده است.

در پیرامون برزکو و در فاصله نسبتاً دوری از قلّه و آبادی آن چندین روستای کوچک و بزرگ وجود دارد که مهم ترینشان عبارتند از آرده، بون، زندانه، و ناو. این آبادیها در مسیر راه‌هایی قرار دارند که به برزکو منتهی می‌شوند. بر فراز قلّه برزکو - که ارتفاع آن از سطح دریا بیش از دو هزار متر می‌باشد - زیارتگاهی وجود دارد که به (برزکو، برزکو تدبه، برزکو اولیاء، شاهه برزکو، سلطان برزکو) شهرت دارد. این زیارتگاه متشکل از دو اتاقک چوبی ساده می‌باشد که به موازات هم و به صورت شرقی - غربی احداث شده‌اند و پیرامون آن را دیوارهای سنگی احاطه نموده است و در اندرون این اتاقکها، سه تن از مشایخ مورد احترام اهل سنت مدفون می‌باشند که نسب آنها به سلسله مشایخ دایو* می‌رسد.

تنها منبع شناخته شده‌ای که اطلاعاتی درباره مشایخ مدفون در برزکو به دست می‌دهد یک جنگ خنثی متعلق به آقای معراج موسوی - پره سر - می‌باشد و ماجهت هرچه روشن تر کردن موضوع، هم از مطالب آن منبع و هم از اقوال شفاهی بطور جداگانه بهره جسته‌ایم. در این مورد قول کسانی مدنظر قرار گرفته است که نسل در نسل بطور موروثی متولی آرامگاه مشایخ یاد شده می‌باشند و یا خود را از اخلاف آنان می‌دانند.

چنانکه اشاره شد یکی از آبادی‌های نسبتاً بزرگی که در مسیر راه برزکو واقع شده، دهستان آرده است. این آبادی در دامنه کوه و در فاصله حدود ده کیلومتری شرق برزکو قرار دارد. در آرده زیارتگاهی وجود دارد که برخی می‌گویند مدفون شیخ نعمت‌الله ابن شیخ سعدالدین کشمی انصاری و از جمله مشایخی بوده که تغییر مذهب در خاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی را پذیرفته و در زمان شاه ظهاسب اول از خویش رستم خلخال جهت ارشاد پیروان مذهب سنت شافعی، به تالش مهاجرت نموده است. گروهی می‌گویند این شخص دارای شش پسر بوده بنام‌های: جنید، بهاء‌الدین، جمال‌الدین (مدفون در برزکو) نجم‌الدین و ابوالمعالی (مدفون در پره سر) فخرالدین (مدفون در شاندرمن) برخی دیگر پسران شیخ نعمت‌الله را به این ترتیب نام می‌برند: جنید، جمال‌الدین و برزو (مدفون در برزکو) ابوالمعالی مدفون در پره سر، فخرالدین مدفون در شاندرمن و امام مدفون در طولارود. عده‌ای نیز بین این اشخاص و شیخ نعمت‌الله مدفون در آرده نسبتی قایل نیستند.

هم چنین می‌گویند شیخ جنید از داشتن فرزند محروم بوده و از او اشعاری روایت می‌کنند. از جمله دو ترانه زیر که به زبان آذری و یا تالشی اسالمی سروده شده است:

سبشن بنده کسولون بوز آبره بوز
توس مرگی جانم نوزده آمره لوز
(جنید) غافل مین ناگونه مرگی
اجل به آدمی فرض آمره فرض
ترجمه:

بنفشه در کوهاران قدر کشیده است
از بیم مرگ جانم به لرزش آمده است
جنید! از مرگ ناگوار غافل مباش
اجل به آدمی فرض آمده است

*

(جنیدم) ته چرا به باغ و سون
خرده رورنی بگیریه ول به دسون
همه شادین اشستن تازه بهاری
اشته دل هستده فصل زمسون
ترجمه:

جنیدم اباغ و بوستان را برای چه می خواهی
فرزند خرد سالی که نداری ناگجل به دست بگیرد
همه شادند از بهار تازه خویش
امادل تو همچون فصل زمستان است

و اما مطلب مندرج در صفحه های ۴۰-۲۹۹ جنگ متعلق به آقای موسوی با این گفته ها اتفاق و اختلافاتی دارد که ضمن نقل عین آن مطلب در اینجا موارد اتفاق و اختلاف این دو را بر خواهیم شمرد:
«مدفن مشایخ دایو از مرحوم جنت مکان شیخ عیوض بن المرحوم شیخ بدیع الزمان ابن مرحوم شیخ جنید رحمة الله علیهم بدین انواع سمت تحریر یافته بود که شیخ عبدالله در هرات و شیخ احمد با شیخ محمود در کاغذ آن را و شیخ جمال الدین و شیخ بهاء الدین و شیخ جنید در ناحیه گسکرات در محل معروف و مشهور به برزکو شیخ ابوالمعالی در محله جنبه سرای پره سر و شیخ فخرالدین در شاندرمن مشهور به چاله سری و شیخ غیاث الدین و شیخ محمدرضا در غیاث آباد و شیخ مسعود و شیخ نعمت الله کشف الکرامه زاید الوصف و الاوصاف مشهور و معروف به آذربایجان و عراق و فارس و گیلانات از تمام بلاد ایران اعنی شیخ سعدالدین رحمت الله علیه با دو پسرانش شیخ نعمت الله با شیخ فخرالدین و خلف ارشدش شیخ ابوالمعالی در قریه دایو خان انده بیل مدفونند. چون شیخ مرحوم بدین انواع مرقوم فرموده تا یادگار بماند و تاریخ سابقش مطابق هزار و دوست و چهل و پنج».

موارد اتفاق گفته مردم با این (مدفن نامه) در این است که مشایخ مدفون در برزکو جمال الدین، بهاء الدین و جنید می باشند و شیخ ابوالمعالی در جنبه سرا و شیخ فخرالدین در چاله سرای شاندرمن مدفون می باشند و مسقط الرأس اینان در ناحیه خورش رستم خلخال - قریه دایو - بوده و احتمال مهاجرتشان به تالش در زمان سلطنت شاه ظهاسب نیز از لحاظ تاریخی بعید نیست. و اما موارد اختلاف آن گفته ها با سند مذکور عبارت از این است که اگر شخص مدفون در ارده شیخ نعمت الله باشد او فرزند شیخ سعدالدین مدفون در دایو نبوده، پس پدر مشایخ مدفون در برزکو نمی تواند باشد. مگر اینکه آن نعمت الله و پدرش سعدالدین اشخاص دیگری باشند که نویسنده مدفن نامه مذکور به سهو یا عمد از ذکر نام و محل دفنشان خودداری کرده است کاملاً بعید به نظر می رسد. در این مدفن نامه از کسانی بنام نجم الدین و برزو امام نیز یاد نشده است. البته آرامگاهی بنام سید نجم الدین و مشهور به عاشقه سید =

سید عاشق، در پره سر وجود دارد، اما گروهی نیز او را اخلاف سید شرفشاه دولابی به شمار می آورند و بنا به نوشته مرحوم سید محمود شرفی، موسوی های کنونی پره سر از بازماندگان سید نجم الدین مزبور می باشند.

در دنباله مدفن نامه مورد نظر دو قطعه شعر آمده که یکی از آنها به این شرح است:

بنای مسجد دایسوی علیا	به دست میراستاد آن محمد
به دورشاه عادل شاه طهماسب	که طبل عالی اش ببادا مسخلد
ز سوی شیخ سعد ملت و دین	سحب خاندان آل محمد
در ایام خوشی از سال اول	ز عشر هشتمین بود از دهم صد

این شعر حاکی از آن است که مسجد دایو در عهد سلطنت شاه طهماسب به سال ۹۸۰ و از سوی - به دستور - شیخ سعد = سعدالدین ساخته شده است. ۱۲ سال پس از آنکه، گنبد و بارگاه رضوان مکان حضرت شیخ کنفی با سایر مشایخ مدفون در دایو، احداث می گردد، می بینیم که نام شیخ سعدالدین در زمره مشایخ مدفون در آن محل ذکر می گردد و آن گنبد و بارگاه از سوی شیخ نعمت الله ساخته می شود و احداث آن بنا ظاهرأ در فاصله اندکی پس از درگذشت شیخ سعدالدین صورت می گیرد:

ز دنیا شیخ سعد ملت و دین	به سوی خلد رفت و شد مخلد
میباشد ز بهر مرفد او	به زیبای چو قصر خلد گنبد
ز سوی شیخ فاضل نعمت الله	که حق ببادا نگهدارش ز هر بد
بدان سالی که گنبد شد مکمل	دوم سال از نهم عشر از دهم صد

از این دو قطعه شعر چنین مستفاد می گردد که نعمت الله با شیخ سعدالدین نسبت نزدیکی داشته و به احتمال قوی پسری بوده و این شخص در زمان احداث گنبد و بارگاه مرفد والد خویش دوران جوانی را طی می کرده، زیرا لقب شیخ فاضل در مقابل «شیخ کامل» و غیره... معمولاً به اشخاص جوان و پوینده راه کمال داده می شد و بالاخره چنانکه دیدیم نام این شخص نیز در زمره مشایخی آمده است که در گورستان مشایخ دایو مدفون می باشد، اما با وجود این هنوز نباید این احتمال را از نظر دور داشت که مشایخ برزکو فرزندان نعمت الله بن سعدالدین بوده اند و پس از مرگ پدر و یا حتی در زمان حیات او به تالش مهاجرت کرده اند.

نکته دیگری که باز در این باره مورد توجه قرار می گیرد این است که چنانکه دیدیم، نویسنده مدفن نامه مشایخ دایو شخصی بنام شیخ عبوض ابن شیخ بدیع الزمان ابن شیخ جنید بوده و او در سال ۱۲۴۵ زندگی می کرده. مستعد به نظر نمی رسد که شیخ جنید اخیر الذکر همان شیخ جنید مدفون در برزکو و احتمالاً جد شیخ عبوض مذکور باشد و او به سبب داشتن چنین نسبتی مبارزت به نوشتن مدفن نامه مشایخ دایو نموده است. این نسبت از لحاظ تاریخی مورد تأیید قرار می گیرد و در این صورت این پندار که شیخ جنید از داشتن فرزند محروم بوده، نمی تواند قابل اعتنا باشد و چه بسا منشاء آن تحلیل و تفسیری از ترانه جنیدم باغ و بوستان را برای چه می خواهی..... باشد که شعر مثل پیشتر آمد.

برزکو به سبب وجود زیارتگاهی که در قلعه آن واقع می باشد یک مکان مقدس به شمار می رود و در بین اهالی تالش، به ویژه اهلی سنت آن دیار، حرمت خاصی دارد و در فرهنگ عامه آن مردم جای اثر و نام برزکو به چشم می خورد:

شماره مانگه تاو خیلی بلند	شاهه برزکونه دیمادیم منده
هرکس چمه مینه آتش و چینا	دیو و نیش بکسره غمربیه بنده
ترجمه:	
ماهتاب امنب خیلی بلند است	با سلطان برزکو برابر ایستاده است

هر کس در میانهٔ ما آتش برافروزد کبیرش را بسدهد غریب بسند.

هر سال در فصل تابستان - هنگامی که رادهای مستهی به برزکو قابل عبور می‌شود - مردم تالش از نقاط دور و نزدیک، دسته دسته به زیارت برزکو می‌روند و در آنجا طی آداب و ریزهای مراسم زیارت را انجام می‌دهند. دخیل می‌بندند، نذر می‌کنند، توسل می‌جویند، از گلها و گیاهان آنجا و از تربت مزارش به تبین و تیرک و به نیت مداوای امراض و تسکین دردها، مقداری با خود می‌برند. به ویژه از میوهٔ گیاهی موسوم به «تار برزکوه» که می‌گویند دارویی است معجزه آسا برای انواع دردها بخصوص درد گوش. مردم حتی دامهای خود را نیز به زیارت برزکو می‌برند تا از آنها رفع بلا و آفت شود.

وجود زیارتگاه برزکو موجب گردیده است که از دیرباز عده‌ای بی‌اعتنا به انواع مشکلات و محرومیت‌ها از جمله جلوه‌های خشم و قهر طبیعت در فصولی از سال، بی‌آبی قلّهٔ برزکو و دوری راه، در آنجا اسکان یافته و تولیت و خدمتگذاری مرقد مراد خود را بر عهده گیرند. به این ترتیب پس از سپری شدن سالهای منمادی، اکنون در قلّهٔ برزکو و در پایین دست زیارتگاه، دهکدهٔ کوچکی شکل گرفته که نبض جامعه‌ای کوچک در آن می‌تپد. این جامعه همانطور که اشاره شد، متشکل از متولیان و خدمهٔ زیارتگاه برزکو می‌باشد و همهٔ مردان آن ملقب به «صوفی» هستند و اینان که اصلاً از اهالی اسلام می‌باشند از لحاظ سازمان اجتماعی به عضویت ایل تالش و لابل در آمده‌اند و شیوهٔ زندگی آنان به گونه‌ای است که اجتماعشان تقریباً صورت نیمه کاستی یافته است و همگی آنان دارای نام فامیلی «الیرزی» و «خادمی» می‌باشند.

نگهداری تعداد کمی دام، زراعت سبب زمینی و حیوانات، پذیرایی از زوار، گردآوری نذورات، مسرعه‌اش این افراد را تشکیل می‌دهد. صوفیان برزکو در زمینهٔ پاسخگویی به برخی نیازهای اولیهٔ شرعی اهالی تالش و لابل و اجرای پاره‌ای از شعائر و مناسک مذهبی و عرفانی نقش ویژه‌ای دارند که مواردی از آن عبارت است از:

- ۱- هدایت زوار و همکاری با آنها در اجرای آداب و زیارت و خواندن اشعار زیارت.
- ۲- برگزاری نمازجماعت در محل زیارتگاه.
- ۳- ترتیب دادن مراسم شب زنده‌داری با زوار و اهل عرفان و خواندن اشعار عرفانی با آهنگهای ویژه.
- ۴- اجرای مراسم ویژهٔ مولود نامه خوانی در منازل و مساجد به دعوت مردم به مناسبت میلاد حضرت رسول اکرم (ص).
- ۵- اجرای مراسم خاص اعیادی چون قربان و فطر و خواندن دعاها و اشعار ویژهٔ آن اعیاد.

آینده. اخیراً آقای علی عبدلی مؤلف چند کتاب دربارهٔ تالش و زبان آنجا سفری به باکو کرد تا در جلسات علمی کنگرهٔ فرهنگ تالشی شرکت کند و دانشگاه باکو به ایشان درجهٔ دکتری افتخاری به مناسبت کوششهایش اهدا کرد.

صائب و سبک هندی

مجموعهٔ مقالات «صائب و سبک هندی» که یکی از بآخذ اصلی تحقیق دربارهٔ احوال و آثار صائب تبریزی از غزلسرایان نامی ایران و ساکنان آنجا بوده بطور کاملتر - محتوی ۳۵ مقالهٔ تحقیقی در ۶۶۰ صفحه که حاصل تتبع و پژوهش صائب‌شناسان بنام در طول هفتادسال گذشته است با نام «صائب و سبک هندی در گسترهٔ تحقیقات ادبی» به اهتمام و تألیف محمدرسول دریاگشت توسط نشر قطره منتشر شد.

سه یادداشت درباره شعر حافظ

با یاد استاد دکتر غلامحسین یوسفی

نوشته‌ای که پیش رو دارید، شامل یادداشت‌هایی درباره طریق ادب، بیماری و باده از بهای خرقة در دیوان حافظ است و به این امید فراهم آمده است که شاید از برای خوانندگان تازه‌نگین داشته و جهت تکمیل پژوهش‌های دیگران درباره شعر خواجه مفید باشد.

۱. طریق ادب

حافظ در مطلع غزلی که با این بیت آغاز می‌شود:
منم که گوشه میخانه خانقاه من است
دعای پیرمغان ورد صبحگاه من است
می‌گوید:

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ
تو در طریق ادب کوش و گنگناه من است!^۱
به نظر می‌رسد که این بیت با داستان ذیل که از شنوی نقل می‌شود، قابل مقایسه است:

گفت شیطان که: «بما اَعْوَيْتِه
کُرد فعل خود نهان، دیو دنی
گفت آدم که: «ظَلَمْنَا نَفْسَنَا»
او ز فعل حق بُد غافل چو ما
در گناه او از ادب پنهانش کسرد
ز آن گناه بر خود زدن، او بر بخورد
بعد توبه گفتش: «ای آدم! نه من،
آفریدم در تو آن جرم و محن؟
نه که تقدیر و قضای من بُد آن؟
چون به وقت عذرکردی آن نهان؟»

۱- خواجه شمس‌الدین محمّد دیوان حافظ، ج ۱، غزلیات، به تصحیح و توضیح پرویز نائل خنلری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۲ مجلد، ۱۳۶۲-۵۴/۷. (عدد ست چپ شماره نزل در دیوان حافظ مصحح مرحوم خانلری است و عدد سمت راست، شماره بیت مورد نظر در آن غزلی می‌باشد.)

گفت: «نرسیدم، ادب نگذاشتم»^۲

گفت: «من هم پارس آنت داشتم».

هر که آرد حرمت، او حرمت برسد

هر که آرد قند، لوزینه خورد^۳

ظاهراً واژه ادب در بیت حافظ و داستان مذکور با مفهوم و معنایی یکسان به کار رفته است. بر اساس داستان یاد شده، آدم می‌دانسته است که خوردن گندم مطابق با قضای الهی بوده، اما از برای آنکه ادب را فرو نگذاشته باشد، اظهار گنهکاری نموده و توبه کرده است. حافظ هم خطاب به خویش می‌گوید که اگر چه گناه کردن به اختیار ما نیست، اما ادب را رعایت کن و اقرار کن که گنهکاری!

۲. عیاری در شعر حافظ

عیاران به شکیبایی در برابر آزار شهره بوده‌اند.^۴ به گفته «ابن جوزی، هرگاه شهنه‌ها عیاران را به سبب شهر آشوبیهایشان - یا سببهای دیگر - در بند می‌کردند و بر تن آنان نازیانه می‌زدند، آنان در برابر شلاقهایی که بر بدنشان فرود می‌آمد، شکیب می‌ورزیدند و اظهار دردمندی نمی‌نمودند و بر این افتخار می‌کردند»^۵ حافظ در ابیات ذیل به این مضمون تلمیح دارد:

زان طسره پر بیج و خم بهل است اگرینم ستم

از بند و زنجیرش چه غم هر کس که عیاری کند؟^۶

خیال زلف تو یختن نه کار خامان است

که زیر سلسله رفتن طریق عیاریست.^۷

عیاران همچنین به شروی و دزدیهای شبانه شهره بوده‌اند،^۸ به این گونه که شبانگهان جامه‌های سیاه بر تن می‌کردند و با طراری و چابکی خاص خود از راههای بهره به خانه‌ها وارد می‌شدند، دزدی می‌کردند و ماهرانه می‌گریختند. حافظ در ابیات ذیل به این موضوع نیز نظر دارد:

نکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیاری

تخت کساوس بیورد و کمر کیخسرو^۹

۱- ادب نگذاشتم: ادب را فرو نگذاشتم، ادب را ترک نگفتم. ظاهراً در برخی از نسخه‌های منوی، «ادب نگذاشتم» ضبط شده است که در آن صورت نیز مفید همین معنی است.

۲- جلال‌الدین محمد بلخی: مثنوی، دفتر اول، با تصحیح و تعلیقات محسن اسلامی، تهران، انتشارات زوآره، ۱۳۶۰- ص ۷۶ و نیز: مثنوی معنوی، دفتر اول، به سعی و اهتمام و تصحیح رنهولد آلین نیکلسون - ص ۹۱-۹۲. حکایت یاد شده در کتاب مبه‌نامه، هم آمده است. ← مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی: کتاب فیه مناقبه، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، (افست)، ۱۳۶۲- ص ۱۰۱-۱۰۲.

۳- الشی، کامل مصطفی: همبستر میان تصوف و تشیع، ترجمه علی اکبر نهایی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴- ص ۲۸۱-۲۸۲.

۴- ابوالفتح ابن جوزی: تلبیس ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاتوی فراگزلو، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸- ص ۲۷۸- ۲۷۷.

۵- دیوان حافظ، غزلیات - ۱۸۶/۷.

۶- همان - ۲۷/۴.

۷- ← محبوب، محمد جعفر: آئین عیاری، مجله سخن، دوره نوزدهم، شماره نهم، ۱۳۴۸- ص ۷۸۰ و همچنین محبوب، محمد جعفر: امیرارسلان، مقدمه، تهران، انتشارات جیبی، ۱۳۵۶- ص ۲۴-۲۲.

۸- دیوان حافظ، غزلیات - ۲۹۹/۴.

گفتم که: «بر خیانت راه نظر بیندم.»

گفتا که: «شبرو است او، از راه دیگر آید...»^{۱۰}

* * *

سایه افگند حالبا شب هجر

تسا چه سازند شیروان خیال؟^{۱۱}

نگارنده در مورد شیروی در شعر حافظ از سلسله مقالات خواندنی استاد ارجمند آقای دکتر محمد جعفر محبوب که زیر عنوان «آئین عیاری» در دوره‌های نوزدهم و بیستم مجله سخن چاپ شده است و نیز از مقدمه‌ای که ایشان بر «فتوت نامه سلطانی» نوشته‌اند، سود برده است و خوانندگان گرامی را به آنها ارجاع می‌دهد.

۳. باده از بهای خرقه و سجاده

داستانی که از صنایع اوج‌الدین کرمانی در ذیل نقل می‌شود، نشان می‌دهد که در قرن هفتم تنها اوباش و زندان و عیاران برای خوش باشی به خرابات و میخانه نمی‌رفتند؛ بلکه گاهی هوای می و مطرب، برخی از صوفیان ثرائی را هم به سوی این گونه جاها می‌کشانده است:

«حضرت شیخ - رضی الله عنه - چون هنوز در مقام و محل سلوک می‌باشد، شیخ معظم، رکن الدین سجاسی - رضی الله عنه - شیخ را سفری می‌فرماید سفر بعید. حضرت شیخ عزیمت می‌کند و سفر می‌رود و باز زودی عودت می‌سازد. چون به شهر می‌رسد و بر در خانقاه شیخ می‌آید، از خادمان اجازت طلب می‌دارد که به خدمت شیخ رکن الدین - رضی الله عنه - در آید. خادمان چون به حضرت شیخ عرضه می‌دارند، متفعل می‌شود و حدت می‌کند که: ما او را به سفر فرستادیم. چه معنی بدین زودی عودت ساخت؟ چون پامین سخن ما نکرد، چه لایق خانقاه است؟ به خرابات تا برود! خادم بیرون می‌آید و وحشت شیخ و تقریر که فرمود، گفت. خدمت شیخ باز می‌گردد و قرب بیست نفر درویش در خدمت شیخ ملازم می‌باشند، تمام عودت می‌سازند؟ و می‌رود و در خرابات می‌آیند. اهل فواحه می‌گویند که: شیخان آمدند و تمامت خرقه‌ها خواهند فروختن و با ما خوردن... خدمت شیخ با ایشان در سخن می‌آید و به تقریر و بیان مشغول می‌شود و به موعظه و نصایح آغاز می‌کند و بر قدر حوصله و فهم ایشان تقریر می‌کند، چنانکه ندامت و پشیمانی عظیم بریشان ظاهر می‌شود و به گریه و زاری مشغول می‌شوند، می‌آیند و در دست و پای شیخ می‌افتند و توبه می‌کنند...»^{۱۲}

در داستان مذکور این سخن روسپیان خرابات که: «شیخان آمدند و تمامت خرقه‌ها خواهند فروختن و با ما خوردن»، به آشنایی آنان با برخی از صوفیان ثرائی که به خرابات می‌رفته‌اند، دلالت می‌کند و اینکه درویشان بی چیز برای آنکه جامی می‌به کف آرند و می‌خوش باشند، مجبور بوده‌اند که تنها دارائی خود یعنی خرقه یا دلق ملت‌هشان را بفروشند و از بهای آن به مقصود خود برسند. حافظ هم - که حدود یک قرن پس از اوج‌الدین کرمانی می‌زیسته است - در آیات ذیل به این موضوع تلمیح دارد:

فقط چو دست آبروی خود نمی‌باید فروخت

بساده و گل از بهای خرقه می‌باید خرید^{۱۳}

* * *

۱۰. همان - ۲۷۷/۳.

۱۱. همان - ۲۹۶/۵.

۱۲. مناقبت اوج‌الدین حامد بن ابی الفخر کرمانی، از مؤلفات تیسره دوم قرن هفتم، با تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷. ص ۴۴-۴۲.

۱۳. دیوان حافظ، غزلیات - ۲۱۵/۳.

دسی باغم به سر بردن جهان یکسر نمی‌آرزد

به می بفروش دلق نماگزین بهتر نمی‌آرزد^{۱۴}

در خساریات مغان گسر گذر افتد سارم،

حاصل خرقه و سجاده روان در بزم^{۱۵}

ظاهراً طنزی در این گونه ابیات هست و حافظ ضمن اینکه از مضمون مذکور برای بیان احساسات خود بهره جسته. تعریضی هم کرده است به رفتار صوفیان مراشی عصر خود که پنهانی به خرابیات می‌رفته‌اند و از برای خوش باشی، خرقه خود را می‌فروخته‌اند.

حافظ در برخی از ابیات به فروختن سجاده نیز اشاره کرده است:

نیست در کس کرم و وقت طرب می‌گذرد

چاره آن است که سجاده به می بفروشیم^{۱۶}

به کوی می‌فروشانش به جامی بر نمی‌گیرند

زهی سجاده تقوی که یک ساغر نمی‌آرزد^{۱۷}

سجاده نیز از لوازم صوفیان بوده است که آن را بر دوش خود می‌انداختند و به هنگام نماز آن را می‌گسترند و بر آن نماز می‌گزارند.^{۱۸} چنانکه در مناقب اوحدالدین هم ذکر شده است که: «... بعد از لحظه‌ای صوفی می‌آید و جامه‌سبید پوشیده و سجاده بر دوش انداخته...»^{۱۹} و حافظ نیز باز به طنز گفته است:

ز کسوی سبکه دوشش به دوش می‌برند

امام خواجه که سجاده می‌کشید به دوش^{۲۰}

به نظر نگارنده حافظ در ابیاتی هم که در آنها به نحوی از گرو گذاشتن خرقه به جای باده سخن گفته است، به واقعیتی مانند آنچه که در این صحت یاد شد. تعریض دارد.

در پایان این سخن یاد آور می‌گردد که نگارنده هرگز مدعی نیست که در آنچه گفته آمد بی‌گمان مُصِیب است؛ بلکه چشم آن دارد که اگر خطایی بر قلم وی رفته است. لربابِ فصل آن را با نغدهای بخردانه خود ذکر کنند تا او با شعر حافظ بیشتر آشنا گردد.

۱۴- همان - ۱۴۷/۱

۱۵- همان - ۲۲۷/۱

۱۶- همان - ۳۶۹/۲

۱۷- همان - ۱۴۷/۲

۱۸- به بقره، ابوالمخافر بجز: اوراد الاحباب و فصوص الآداب، ج ۴، فصوص الآداب، به تصحیح برج افشار، تهران، انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۸- ص ۹۹-۹۴

۱۹- مناقب اوحدالدین کرمانی - ص ۱۴۵

۲۰- دیوان حافظ، نغمات - ۲۷۸/۵

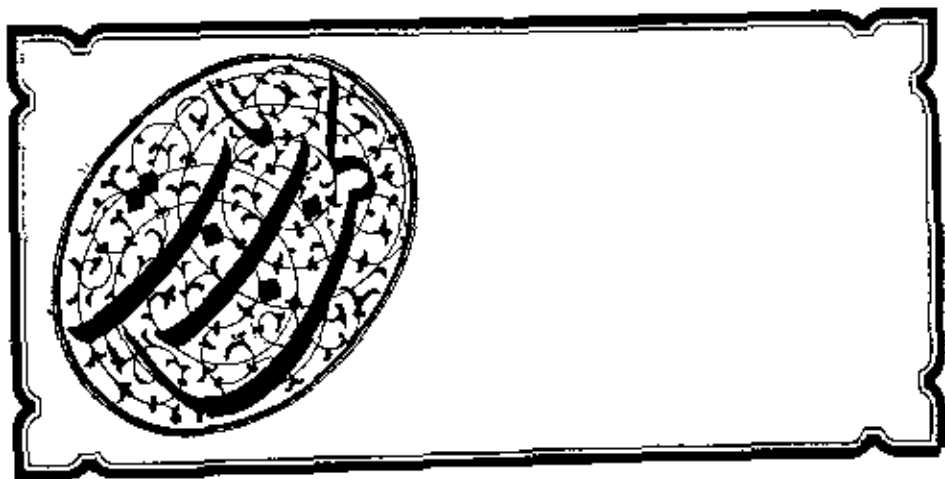
بیت شیروازی شیخ سعدی

در کتاب مشعر تألیف سراج‌الدین خان آرزو که اخیراً در کراچی چاپ شده است این عبارت آمده است:

«مدار تکلم و ترمل تمام ایران و توران بلکه اکثر هند هم بر زبان فارسی است که همه فصحاء بدان تکلم کنند. هر چند زبان عوام هر ملک نفاوت کلی دارد. مثلاً این بیت شیخ سعدی که در گلستان واقع شده:

پسیر هشتاد مسله چینی مکنه **کورمیری (۴)** چینی نی چشم روشن

موافق زبان عوام شیراز است که صرح بعضی الشارحین و معنی اش آن است که پیر هفتاد ساله که جوانی می‌کند کور مادرزادی است که در خواب نبیند چشم روشن را.» (ص ۵۴)



دکتر محمد جعفر معین فر

پاریس

رہزنشناسی افسانہ‌ها و تصوف ایرانی

بہ کارگیری افسانہ بہ طرق مختلف در ادبیات فارسی، چہ در نظم و چہ در نثر، سخت رایج است. بخصوص بزرگان و اندیشمندان صوفی برای بیان افکار عارفانہ خویش و بہ منظور تعلیم و تنہیہ، از افسانہ، با در نظرگیری ارزش رمزی آن استفادہ‌های فراوان کردہ‌اند. افسانہ‌های قدیمی را از نو تاویل نمودہ‌اند و با خود افسانہ‌هایی دیگر را ساختہ و پرداختہ‌اند. من باب مثال افسانۂ مرغ اساطیری سیمرغ را کہ مربوط بہ ایران قبل از اسلام است، عرفان اسلامی، تصوف، اقتباس و از نو تاویل نمودہ است. لفظ سیمرغ یا معادل عربی آن عتقاء وجود اعلیٰ و / یا انسان کامل را تشبیل می‌کند. کثرت آثار بر مبنای این افسانہ آنچنان است کہ ارائه فہرستی از آنها، ولو بہ اختصار، در اینجا ناممکن است. فقط خاطر نشان سازیم کہ در این زمینہ نوشتہ‌های شیخ شہاب‌الدین سہروردی، نظیر عقل سرخ و صغیر سیمرغ، لطیف‌ترین الگویی است کہ می‌توان برای بہ کارگیری مفہوم رمزی سیمرغ تصور کرد. اما مولانا جلال‌الدین مولوی، معلم بزرگ تصوف، اساس تعلیمات خویش را در مثنوی بر نقل افسانہ‌ها و تاویل آنها قرار دادہ است. افسانہ‌ها را یا از دیگران اقتباس می‌کند یا دست بردن در آنها در صورت لزوم، و یا خود آنها را ابداع می‌کند. بدیع‌الزمان فروزانفر در کتاب ہمیش، مأخذ قصص و تشبيلات مثنوی^۱ ۲۶۴ قصہ و تشبیل را مورد مطالعہ قرار دادہ و کوشش نمودہ است مأخذ آنها را در پیش دیگران بدست دہد. بالاخرہ بہ این نکتہ توجہ دہیم کہ شرح حال مشایخ صوفیہ پر است از افسانہ‌های مختلف در رابطہ با شخصیت و درجہ تکامل معنوی و نیروی روحانی آنان کہ اگر جنبۂ رمزی و تاویل عارفانۂ آنها مورد نظر قرار نگیرد عجیب و غریب می‌نمایند.

اخیراً در کتابی تحت عنوان Symbolique des contes et mystique persane (رہزنشناسی افسانہ‌ها و تصوف فارسی^۲)، جمشید مرتضوی مؤلف و مترجم چندین کتاب در خصوص تصوف بہ زبان فرانسہ بعضی از قصص را کہ مشایخ صوفیہ در آثار خود بہ کار برده‌اند بہ فرانسہ ترجمہ و تفسیر کردہ است. او در مقدمۂ کتاب قصد خویش را در تألیف این ہستخبات قصص، توضیح می‌دہد و خاطر نشان می‌سازد کہ این افسانہ‌ها را بر مبنای عناوین مہم تصوف فارسی [هذا بالنسب] (Mystique persane [Sie]) قرار دادہ است و با شرح و تفسیر آنها خواستہ است تصوف را مورد مطالعہ قرار دہد. بہ عقیدۂ او فایدۂ اساسی کارش در تفسیر قصص است کہ بمظور بہتر درک کردن اہداف صوفیانہ است و نشان دادن اینکہ ظاہر سادۂ این قصص در حقیقت پردہ‌ای است کہ ارزش‌های عمیق روانشناسی، فلسفی، کلامی و روحانی را می‌پوشاند. در مورد روش (متد) خود توضیح می‌دہد کہ اساس کارش بر این است کہ معنی رمزی و سری این قصص را در زبانی کہ بتواند قابل فہم غیر متخصص باشد

ارائه دهد، به امید اینکه مطالعه کتابش اجازه تقرب به تمام مباحث مهم تصوف را دهد. در خصوص طرح کتابش چنین خاطر نشان می‌سازد که ایران صوفی گفته‌اند که تصوف در سه کلمه خلاصه می‌شود: شریعت، طریقت و حقیقت، لذا او نیز این تقسیم بندی را برگزیده است. فی الواقع این کتاب به سه فصل نامساوی تقسیم شده است: شریعت، از صفحه ۲۱ تا ۳۲، طریقت، از صفحه ۳۷ تا ۱۵۲، معرفت و حقیقت، از صفحه ۱۵۷ تا ۱۸۲، و هر فصل به چندین بند که بر حسب محتوای قصص دارای عناوینی هستند.

بدین ترتیب باید چنین برداشت شود که هدف اساسی نویسنده کتاب این است که با روشی که مختص خود او است با ترجمه و شرح تعدادی قصص، خواننده فرانسوی غیر متخصص را با اصول تصوف آشنا سازد. اگرچه دلپذیری این قصص البته خواننده را جذب می‌کند، اما سخت بعید است که مؤلف به هدف خویش نائل شود. چه فرهنگی که برای فهم موضوع عمیقی چون عرفان اسلامی لازم است، یا خواندن تعبیرات و تفسیرات مؤلف، علی رغم کوشش او، نصب نوآمخته نخواهد شد. و از سوی دیگر، خواننده آشنا با تصوف و ادبیات ایرانی، پس از یک مطالعه دقیق این کتاب در مجموع بخاطر اشتباهات و اغلاط فراوان آن سخت ناراحت خواهد شد. گویی مؤلف البته با تردستی و اطلاع، خیلی سریع، رساله‌ای دانشگاهی که از جهات بسیار بد راهنمایی شده، تهیه کرده است! شمای از ملاحظات ما:

* در آوانگاری کلمات عربی و فارسی روش صحیح و یک نواختی به کار نرفته است: زنگ (Timbre) و بلندی مصوت‌ها (Voyelles) معمولاً فراموش شده و یک مصوت، حتی در یک کلمه به دو طریق مختلف نگاشته گشته است. فی المثل، کتمان سر ketmān e serr (یا kitmān i sarr) در صورتی که خواسته شود مصوت e بوسیله انگاشته شود،^۱ در صفحه ۱۱ بصورت kitmān-Sirr و زبان دل zabān e del (یا zahān i dil) در صفحه ۱۶۹، بصورت zabān-e-dil داده شده است. رؤیا صادقہ roya sādika (یا roya sādika) و رؤیا کاذبه roya kādeba (یا roya kādiba) در صفحه ۱۰۹، بصورت ruya- e kadhiba و ruya- sadiqa داده شده‌اند.

سرنوشت صامت‌ها (Consonnes) نیز بهتر از این نیست. ش (š) گاهی بصورت sh و گاهی بصورت ch آمده است: مثلاً، شریعت Sharicat، در صفحه ۱۹ بصورت shariat، ولی شیخ Shayx (Šeyx) در صفحه ۱۰ بصورت cheikh ع (c) که معمولاً ضبط نشده است. مثلاً عازف ēāref (یا ēārif)، معرفت ma'arifat (یا ma'arifat) و عرفان 'arfān (یا 'arfān) در صفحه ۱۰، بصورت ārif، irfān, marifat, Arif ضبط شده‌اند. نشانه‌ای در ضبط عین‌الیقین 'ayn ul- yaqīn (یا 'ayn ul- yaqīn) پیدا می‌کند، چه در صفحه ۵۲، سطر ۳ بصورت ayn- ul- yaqin ضبط شده است. اما در همین صفحه، سطر ۲، علم‌الیقین 'ilm ul- yaqīn (یا 'ilm ul- yaqīn) بصورت ilm- ul- yaqin ضبط شده است و غیره. * در مورد مآخذ از هیچ معیاری پیروی نشده است و اغلب بصورت ناقص ذکر گشته‌اند. فی المثل، بدنبال قصصی که از مثنوی مولانا اخذ شده‌اند، تنها پانویسی نظیر مثنوی، کتاب اولی، بدون هیچگونه اطلاعی دیگر، قناعت شده است، جز یک بار، صفحه ۲۳، حاشیه ۱۲، مثنوی، چاپ انتقادی نیکلسون، کتاب ۲، بدون ذکر صفحه.

همانطور که در بالا بیان کردیم، بدیع الزمان فروزانفر مآخذ ۲۶۴ قصه و تمثیل مثنوی را در کتاب پرازشش، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، پیدا و تجزیه و تحلیل کرده است. جمشید مرتضوی که محققاً از کتاب فروزانفر همانطور که باید استفاده کرده است، طوری رفتار می‌کند که گویی این حاصل کار خود اوست! با استثناء یک بار، صفحه ۵۲، حاشیه ۱ که در خصوص ریشه قصه‌ای ارجاع به کتاب فروزانفر، بدون ذکر صفحه، می‌دهد. قبح این عدم رعایت یک اصل ابتدایی که احترام به تحقیقات دیگران است، بخصوص از این نظر بیشتر می‌شود که گاهی منجر به خطاهای فاحش هم می‌گردد. فی المثل، بدیع الزمان فروزانفر در صفحه ۸۲ کتابش ابتدا این بیت مثنوی را می‌آورد:

<p>گویدت این دو است در وحدت شکیست کای حدیث تو بسته را چو کلید من تبیینم از آنچه هست فزون بر فلک مه که دو است چارستی کاحول اوطاق بنگرد جفت است (حدیقه سنایی، ص ۸۴)</p>	<p>گر بگویی احوالی را مه یکیست سپس می افزاید: «ظاهراً مأخوذ است از این قطعه: پسری احوال از پدر پرسید گفتی احوال یکی دو بیند چون احوال از هیچ کس شمارستی پس خطا گفت آنکه این گفته است</p>
---	--

جمشید مرتضوی با بد استفاده کردن از این تحقیق فروزانفر که ذکر می کند، به اشتباه و اختلاط افتاده است. چرا که در صفحه ۷۱ چنین می آورد:

Sana'î [sic., corriger à San'î], dans son hadîqat- al- Haqiqat, écrit: "Si on dit à celui qui louche que la lune est unique, il répondra: pourtant, je la vois deux et je doute qu'elle soit une." Ainsi, un enfant qui louchait demande à son père: "Pourquoi dit- on que celui qui louche voit les choses en double? Moi, je les vois de façon exacte."

که برگردانده آن به فارسی چنین می شود:

سنائی در حدیقه الحقیقه می نویسد: اگر به احوالی گفته شود که ماه یکیست، جواب می دهد من آن را دو می بینم. شک دارم که یکی باشد. چنین است که پسری احوال از پدر خود پرسید: چرا می گویند که احوال اشیاء را دو تا می بیند؟ من آنها را بصورت درست می بینم. و مأخذ در حاشیه چنین است: «حدیقه الحقیقه ابوالمجدالدین آدم سنائی.»

* * *

مثالی دیگر:

در تحقیقش در خصوص یکی از قصص مثنوی، دفتر اول، چاپ تهران، صفحه ۹۵ به بعد، قصه آن بازرگان که به هندوستان به تجارت می رفت، که چنین آغاز می شود:

بود بازرگانی او را طوطی در قفس محبوس زیبا طوطی
بدیع الزمان فروزانفر، صفحه ۱۸ به بعد، بدین عقیده است که «مأخذ این قصه که در قرن ششم شهرت داشته و خاقانی در تحفة العراقرین بدان اشاره کرده و گفته است:

من مرده بظاهر از پی جست چون طوطی کو بمرد واریست
حکایتی است که در تفسیر ابوالفتح، ص ۴۵۹ آمده است. سپس این حکایت را تماماً نقل می کند.

* * *

جمشید مرتضوی تحت عنوان *le silence et la parole* «سکوت و سخن»، صفحات ۸۵ و ۸۶، این حکایت را بد انسان که فروزانفر از تفسیر ابوالفتح نقل کرده است، ترجمه نموده و بلافاصله پس از آن، در متن داخل پرانتز، چنین می آورد: «کتاب تفسیر ابوالفتح و آن را در حاشیه ارجاع می دهد به مثنوی، کتاب اول». بالتبع، این سوء تفاهم پیش می آید که این مولوی است که در مثنوی این حکایت را از تفسیر ابوالفتح با ذکر مأخذ نقل کرده است؛ در حالیکه این فروزانفر است که تصریح می کند که حکایت مثنوی ملهم از حکایت تفسیر ابوالفتح است. بدین ترتیب، جمشید مرتضوی که این حکایت را از روی نقل فروزانفر ترجمه می کند، بدون اینکه از مأخذ خود ذکر می کند، خواننده را در اشتباه می اندازد. اینگونه مسامحات در رابطه با تحقیق فروزانفر در کتاب مرتضوی فراوان است.

* * *

یکی از منابع قصص ترجمه شده بوسیله مرتضوی، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید

تألیف محمد منور است. بر اساس چاپ ذبیح الله صفا، تهران ۱۳۳۲، محمد آشنا ترجمه خوبی از آن به فرانسه تحت عنوان *Les étapes mystiques de Shaykh Abu Sa'id* در سال ۱۹۷۴ در پاریس انتشار داده است. جمشید مرتضوی که محققاً از این ترجمه آگاه است، ذکری از آن در هیچ جای کتابش نمی‌کند و ارجاعش به متن فارسی نیز ناقص است. باراول، صفحه ۲۸، حاشیه ۱:

Muhammad Munawwar: *Asrār- al- Tawhid fi maqāmat Shaykh Abū Sa'id Abūl Khayer Meihani (Le Secrets du Tawhid et les étapes mystiques du cheikh Abū Sa'id)*.

و در جاهای دیگر بعد از ترجمه قصه، در متن، بین پرانتز، یا (Etapes mystiques)، مثلاً صفحه ۴۳، یا (Les Etapes)، مثلاً صفحه ۹۹، یا حتی (Muhannad Munawwar, Asrār- al- Tawhid)، صفحه ۹۲، و مطابق معمول بدون ذکر صفحه!

این ملاحظات را در مورد سایر منابع هم می‌توان تکرار کرد که بخاطر ثقیل نکردن این مقال از بیانشان می‌گذریم. بنابر این خواننده نمی‌باید از این تعجب کند که اگر فی‌المثل در صفحه ۱۷۷ بین پرانتز چنین آمده باشد:

(Shahāb- ud- Din Soharawardī, Le langage des fourmis)

(شهاب‌الدین سهروردی، لغت موران)، بدون هیچگونه توضیح دیگر، محتسلاً نویسنده اهمیتی برای این قائل نیست که خاطر نشان سازد که لغت موران شیخ شهاب‌الدین سهروردی، در سال ۱۳۳۲، به اهتمام سید حسین نصر چاپ شده است و ترجمه خوبی از آن به فرانسه، همراه با توضیحات، در سال ۱۹۷۶ بوسیله هانری کورین انتشار یافته است. اصولاً جمشید مرتضوی حتی وقتی به کتاب خودش هم ارجاع می‌دهد، فکر اینکه کار خواننده را آسان سازد نیست! فی‌المثل، حاشیه ۱، صفحه ۱۰، چنین ختم می‌شود: (Cf. "Le Grand Nom de Dieu") (نگاه کنید به اسم بزرگ خدا، و فقط هنگامی که خواننده به صفحه ۸۸ می‌رسد کشف می‌کند که مقصود نویسنده فصلی از کتاب حاضر است تحت عنوان *Le secret du plus grand Nom de Dieu* (راز بزرگترین اسم خدا!))

باز جای خوشبختی است که ارجاع‌های ناقصی بدین شکل، صفحه ۱۶۵، *Mais, nous dit Mawlānā* (اما مولانا به ما چنین می‌گوید)، بدون اینکه دانسته شود در کجا؟ چه جاهایی دیده می‌شود که کوچکترین اطلاعی راجع به ماخذ نیست. فی‌المثل در مورد قصه‌ای که در صفحه ۱۳۶ تحت عنوان *C'est Toi seul qui sais* (تنها این تویی که می‌دانی)، از این بدتر وقتی است که ماخذ کاملاً غلط است! مثلاً در صفحه ۱۷۰ چنین می‌خوانیم:

Un distique de Mawlānā nous dit:

Il faut excuser le combat que se livrent les soixante- douze communatés

Car, n'ayant pu voir la réalité, ellesont choisi la voie de l'illusion.

که برگردانده آن به فارسی چنین می‌شود:

«بیتی از مولانا به ما چنین می‌گوید:

باید جنگ هفتاد و دو ملت را معذور داشت،

چرا که چون نتوانستند حقیقت را ببینند، راه وهم را برگزیدند.»

پرواضح است که در اینجا مدنظر بیتی است معروف از حافظ و نه از مولوی:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذربنه چون ندیدند حقیقت راه‌آسمانه زدند

که آن را به فرانسه چنین ترجمه می‌کنیم:

Considère la querelle des soixante- douze communatés comme un prétexte.

Car, faute d'avoir vu la vérité, elles ont choisi des sornettes.

* در مورد اصطلاحات فنی و ترجمه آنها و نیز اشتقاق لغات، در اینجا فقط به ذکر چند اشتباه

فناخت می‌کنیم:

در خود عنوان کتاب اختلال بزرگی بین فارسی (persan) و ایرانی (iranien) بیچشم می خورد: Symbolique des contes et mystique persane (رزم شناسی افسانه‌ها و تصوف فارسی). در واقع این افسانه‌ها هستند که «فارسی» هستند، یا بهتر بگوییم به فارسی هستند و نه تصوف که می تواند احياناً «ایرانی» باشد. اصطلاح iranien «ایرانی» ارزشی زبانشناسی، سیاسی و قومی وسیعی دارد که از حد ایران سیاسی امروز می گذرد، و اصطلاح persan «فارسی» ارزشی زبانشناسی دارد در این مجموعه وسیع. این اصل مسلم مورد توجه نویسنده کتاب قرار نگرفته است. در مقدمه، صفحه ۷، حاشیه ۱، چنین خاطر نشان می سازد:

Dans ce livre, quand nous parlons de l'Iran ou utilisons l'adjectif "persan", nous voulons parler du plateau géographique de cette région et de l'Iran historique, comportant l'Iran actuel, l'Afghanistan, une partie de l'Inde, le Pakistan, toutes les républiques musulmanes du sud de l'Union soviétique, une petite partie de la Turquie.

که برگردانه آن به فارسی چنین می شود:

«در این کتاب هرگاه ما از ایران سخن می گوئیم، یا صفت «فارسی» را بکار می بریم، می خواهیم از فلات جغرافیایی این ناحیه و ایران تاریخی سخن بگوییم که ایران حالی، افغانستان، قسمتی از هند، پاکستان، تمام جمهوری‌های جنوب اتحاد شوروی، قسمتی از ترکیه را شامل می شود.»
در خلال کتابش، اصطلاح persan «فارسی» را چون مترادف و هم معنی iranien «ایرانی» استعمال می کند. فی المثل: la mystique persane (تصوف فارسی) صفحات ۱۶، ۱۶۶. les mystiques persan (صوفیان فارسی)، صفحه ۱۶۷. mysticisme persan (تصوف فارسی)، صفحات ۱۶ و ۱۸، و قس علیهذا.

* * *

اصطلاح عربی سماع که در قاموس فنی عرفان اسلامی به کار رفته است، معمولاً از طرف متخصصین به فرانسه به concert spirituel و کنسرت روحانی بازگردانده می شود. فی المثل لویی ماسینیون،^۷ و هنتری کورین.^۸ گاهی نیز آن را به oratorio spirituel «اراتوریو روحانی» باز می گردانند. فی المثل انواتی و گارده.^۹ لذا ترجمه آن به فرانسه به danse et chants des soufis «رقص و آواز صوفیان» توسط مرتضوی، صفحه ۲۵، صحیح به نظر نمی رسد.

اصطلاح فنی شریعت که البته ترجمه اش به فرانسه مشکل است می تواند احياناً به loi religieuse «قانون مذهبی» یا droit religieux «رسوم مذهبی» که در صفحه ۳۱ آمده است. ترجمه صادق به مقدس، صفحه ۱۴۶ تعجب آمیز است.

* * *

اما در خصوص اشتقاق کلمه صوفی (ونه کلمه soufisme «سوفیسم»، بطوری که مرتضوی صفحه ۸ ارائه می دهد، چه این کلمه ایست ساخته شده در فرانسه بر مبنای کلمه صوفی)، مرتضوی عمده مطلب مجویری را با بار تکاب یک اختلال اقتباس می کند. فی الواقع مجویری در کشف المحجوب، صفحات ۳۵-۳۴، عقاید مختلفی را که در این زمینه داده شده است به چهار دسته تقسیم می کند:

۱- مردمان اندر تحقیق این اسم بسیار سخن گفته اند و کتب ساخته. گروهی گفته اند کی صوفی را از آن جهت صوفی خوانند، کی جامه صوف دارد و گروهی گفته اند کی بدان صوفی خوانند، کی اندر صف اول باشند و گروهی گفته اند کی بدان صوفی خوانند کی تولی با صاحب صفة کنند و گروهی گفته اند که این اسم از صفا مشتق است...

بدین ترتیب:

۱- صوفی را از آن جهت صوفی گویند که جامه صوف (بشم) بر تن دارد:

صوف - صوفی.

۲- صوفی را از آن جهت صوفی گویند که در صف اول (در بین اجزاء خدا) قرار دارد:

صف - صوفی.

۳- صوفی را از آن جهت صوفی گویند که تولی به اصحاب صفا کند:

صفا - صوفی.

۴- صوفی را از آن جهت صوفی گویند که صوفی مشتق از کلمه صفا است:

صفا - صوفی.

در اینجا باید توضیح داد که اصحاب (اهل) صفا نام گروهی از مسلمانان فقیر و پارسا است که در زمان رسول اکرم از آنجا که منزل از خود نداشتند، در صفا مسجد او بسر می بردند. هجویری در بابی در ذکر اهل الصفا، در کشف المحجوب، صفحه ۹۷، چنین می آورد که آنان گروهی بوده اند از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین که اندر مسجد وی ملازم بودند و مهیا مر عبادت را و دست از دنیا برداشته بودند و از کتب اعراض کرده بودند... و سپس اسامی بعضی از آنان را ذکر می کند، از جمله بلال و سلمان فارسی.

مرتضوی، صفحه ۸، چهار عقیده فوق را با اختلاط غلط عقیده ۳ و ۴، به سه تقلیل می دهد:
L'étymologie du mot "soufisme" a fait l'objet de beaucoup de discussions. Trois opinions prévalent. Certains voient l'origine de ce terme dans le mot souf, la laine... D'autres, qui rattachent le terme soufi à safâ, la pureté... Quant à ceux qui revendiquent pour origine le mot saf, le rang, c'est en arguant du fait que les soufis étaient toujours au premier rang de la foi et de l'adoration de Dieu.

که برگردانده آن به فارسی چنین می شود:

«اشتقاق کلمه سوفیسم [کذا فی المتن] موضوع بحث های زیادی گشته است. بعضی ریشه آن را در کلمه صوف، پشم، می بینند... بعضی دیگر آن را به کلمه صفا، پاکی، ارتباط می دهند... و آنان که دعوی دارند که ریشه آن کلمه صفا، ردیف، است، دلیلشان این است که صوفیان همیشه در صف اول ایمان و عبادت خدا بوده اند.»

و بلافاصله، در حاشیه چنین توضیح می دهد:

Dans l'étymologie du terme soufi, en parlant de saf (le rang), on fait allusion aux "gens du banc" (Ahl- e- Suffa). Il s'agit de ceux qui occupaient le premier rang dans la mosquée de Médine lors des sermons du Prophète.

که برگردانده آن به فارسی چنین می شود:

«در اشتقاق کلمه صوفی، وقتی صحبت از صف است، اشاره به اهل صفا است که در مسجد مدینه، هنگام خطابه و وعظ پیامبر، در صف اول قرار می گرفتند.»

جالب است که عقیده دیگری را هم در مورد اشتقاق کلمه صوفی در اینجا بیان داریم: بعضی آن را مشتق از کلمه یونانی σοφος، «علم» - صوف که در فیلسوف دیده می شود، می دانند. فی المثل ابوریحان بیرونی در تحقیق مالهند، صفحه ۲۷.

* طرحی که مرتضوی برای کتابش انتخاب کرده است از معیار صحیح برخوردار نیست و بین عناوین فصول و سطوری آنها همیشه رابطه ای مستقیم وجود ندارد. من باب نمونه فصلی که تحت عنوان شریعت از صفحه ۲۹ تا ۳۳ یعنی فقط ۱۲ صفحه آمده است، شامل چند قصه تفسیر شده است با این عناوین: La prière (نماز)، صفحات ۲۴-۲۹، La meilleure des prières (بهترین نماز)، صفحات ۲۸-۲۹، Maître et disciple (معلم و شاگرد)، صفحات ۲۰-۲۸، De quoi faut-il avoir peur (از

چه باید ترس داشت)، صفحات ۳۹-۳۰. La crainte et l'amour (ترس و عشق)، صفحات ۳۳-۳۱. برداشتی چنین سطحی از شریعت سخت شگفت آور است!

* درخصوص ترجمه قصص فارسی به زبان فرانسه، از آنجا که هدف مرتضوی تقدیم متنی ساده و دلپذیر است به خواننده غیرمتخصص فرانسوی، با انتخاب ترجمه‌ای آزاد بدون اینکه الزاماً اصالت متن اصلی کاملاً حفظ شود، ما از بیان ملاحظات خویش در این مورد خودداری می‌کنیم. مع الوصف باید تذکر دهیم که بعضی از نادرستی‌های ترجمه ناگذشتنی است. تنها یک مثال: یک قصه معروف مشنوی، «موسی و شیبان»، در پیرامون برخورد موسی با شیانی ساده است که با خدای خویش در حال سخن گفتن است.^{۱۰} از جمله بدو می‌گوید:

ای فیدای تو همه بزهای من ای بسرایت هیبی و هیبای من
که ما آن را به فرانسه چنین ترجمه می‌کنیم:

Ô, qu'à Toi soient sacrifiées toutes mes chèvres!

Ô, en pensant à Toi, mon "hey-hey" et mon "hey-hā"!

کلمات هیبی و هیبا در حقیقت اصوات تقلیدی (Onomatopées) هستند که شباهت برای هدایت گله خویش به کار می‌برد. مرتضوی، ۱۲۲، این بیت را چنین ترجمه می‌کند:

Ô Toi, que toutes mes heures te soient sacrifiées,

Ô Toi vers qui montent mes gémissements!

که برگردانده آن به فارسی چنین می‌شود:

های تو، همه ساعات (زندگی) من فدای تو، ای تو، که بسویت ناله‌های من برمی‌خیزند،
* بالاخره، دو نمونه از عقاید نادرست و بی‌اساس که در این کتاب دیده می‌شود:

۱- در صفحه ۹، حاشیه ۳، مرتضوی چنین مدعی است که پیدایش خانقاهها در قرن هشتم هجری (۱۴ میلادی) است. چنین عقیده‌ای البته غلط است. فقط کافی است که دو کتاب اسرارالتوحید، در پیرامون شخصیت ابوسعید ابوالخیر (۴۴۰-۲۵۷ هجری قمری / ۱۰۴۹-۹۶۸ میلادی) و کشف‌المحجوب، نوشته هجویری (متوفی در حوالی ۴۷۰ هجری قمری / ۱۰۷۸ میلادی)، که مرتضوی با آنها آشناست، مورد توجه قرار گیرد. در جاهای بسیار در این دو کتاب سخن از خانقاهها است که نشانه قدیم بودن آنها است. گمان بر این است که اولین آثار آنها در حدود ۱۴۰ هجری قمری در رمله فلسطین باشد.^{۱۱}

۲- در صفحه ۱۷، مرتضوی، در توضیح کراماتی که به شیوخ صوفیه نسبت داده می‌شود، خاطر نشان می‌سازد که این افسانه‌ها متعلق به قرن ۹ میلادی هستند و در این عصر، همه جهان در جوی بوده است که حوادث اعجازی و غیرطبیعی عادی به نظر می‌رسیده است. معلوم نیست ماخذ چنین عقیده‌ای کلی و بی‌پایه چیست!

بالتجربه، سخت تأسف می‌خوریم که جمشید مرتضوی، علی‌رغم کوشش و زحمتش، به علت فقدان روش صحیح کار، نتوانسته است کتابی در خور جذب و تمایلیش تقدیم دارد. امید داریم که صورت تازه‌ای از آن، با تجدید نظر کامل، بتواند به فهم تصوف کمک کند.

حواشی

- ۱- در خصوص اسامی سیرخ و تاویل آن توسط تصوف نگاه کنید به:
M. Dj Moïnfar, "Voie d'urgence suprême: anonymat absolu, sans nom et sans indication."
- ۲- بدیع‌الزمان فروزانفر، ساخت قصص و تمثیلات مشنوی، تهران، ۱۳۲۲.
- ۳- Djamshid Mortazavi, Symbolique des contes et mystique persane. Paris, 1988.
- ۴- سیستم آوانگاری (Transcription) در این مقاله مطابق است با سیستمی که در سایر نوشته‌های نگارنده، از جمله کتب Grammaire du persan، دستور زبان فارسی، و دستور زبان عربی، از انتشارات دانشگاه پاریس، ۶۰، به کار رفته است.

- ۵- دیوان حافظ، چاپ قزوینی و غنی، ۱۲۵، چاپ خانلری، ۳۷۴.
- ۶- نگاه کنید به: محمد جعفر معین فر، اصطلاح ساختگی ایران و آریائی، و "L'in néologisme non fondé: Iranu- aryen"
- 7- Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane, 105.
- 8- En Islam iranien, vol. IV, 544.
- 9- Mystique musulmane, 287.
- ۱۰- مثنوی، ۳۴۰ به بعد.
- 11- L. Massignon, Op. cit., 157.

مآخذ

- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد البیرونی، تحقیق مآلهند من مقوله فی العقل او مردوله، بیروت، عالم الکتب، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳ هـ - ۱۹۸۳ م.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، دیوان، باهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران، زوار، ۱۳۲۰. به تصحیح و توضیح پرویز نائل خانلری، تهران، خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، جلد سوم، مشتمل بر مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق، به تصحیح و تحشیه و مقدمه سید حسین نصر، با مقدمه و تحلیل فرانسوی هنری کرین، تهران، محرم ۱۳۹۷ هجری قمری، و نیز نگاه کنید ذیل Sohravardi.
- عطار، فریدالدین محمد بن ابراهیم عطار نیشابوری، منطق‌الطیر، با تصحیح و مقدمه احمد خوشنویس و عماد، تهران، سنائی / امضهان، تأیید، ۱۳۳۶. ترجمه عرس توسط دکتر بدیع محمد جمعه، بیروت، دارالاندلس، ۱۴۰۴ هـ - ۱۹۸۴ م. ترجمه فرانسوی، نگاه کنید ذیل Farid Uddin Attar.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۳.
- محمد بن منور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید مینوی، باهتمام دکتر دبیح‌الله مفاء، تهران، علمی، ۱۳۳۲. ترجمه فرانسوی نگاه کنید ذیل Mohammad Ebn Monawwar.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد بن الحسین البلخی ثم‌الرومی، کتاب مثنوی معنوی، بعد از مقابله با پنج نسخه از نسخ قدیمه سعی و اهتمام و تصحیح رینولدالین نیکسون الیدن، بریل، ۱۹۲۵-۱۹۳۳، چاپ اگست، تهران، علمی، بدون تاریخ.
- معین فر، محمد جعفر، اصطلاح ساختگی ایران و آریائی، آینه، تهران، سال چهاردهم (شهریور - آبان ۱۳۶۷)، شماره ۸ تا ۹، ۲۴۶-۲۴۷.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان بن علی‌الجلالی الهجویری الغزنوی، کشف‌المحجوب، از روی متن تصحیح شده والتین ژوکوفسکی ائین گراد، ۱۹۲۶، چاپ اگست، به اهتمام محمد عباسی، تهران، ۱۳۳۶.
- Anawati, G.-C. et Louis Gardet, *Mystique musulmane. Aspects et tendances- Expériences et techniques*, Paris, Vrin, 1961.
- Corbin, Henri, *En Islam iranien. Aspects spirituels et philosophiques*, Paris, Gallimard, 1971-1972.
- Farid Uddin Attar, *Le langage des Oiseaux*, traduction Garcin de Tassy [Paris, 1863], précédé de Poésie philosophique et religieuse chez les Persans, Paris, Papyrus, 1982.
- Massignon, Louis, *Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane*, Paris, Vrin, 1954.
- Mohammad Ebn Monawwar, *les étapes mystiques du Shaykh Abu Sa'ïd*. Mystères de la connaissance de l'Unique (Asrar al Tawhîd à Maqâmât e al shaykh Abu Sa'ïd), Traduction du persan et notes par Mohammad Achena, Paris, Desclée de Brouwer, 1974.
- Muinfar, Mohammad Djafar, *Grammaire de l'arabe*, Paris, Université de Paris VI, 1973.
- , *Grammaire du persan*, Paris, Université de Paris VI, 1978.

— "Voie d'émergence suprême: anonymat absolu, sans nom et sans indication", in *Singularité. Les voies d'émergence individuelle*, Paris, Plon, 1989, 109-120.

— "Un néologisme non fondé. irano-aryen", in *Le Message de l'Islam*, Téhéran, n° 67 (octobre 1989), 24-27.

— Martazavi, Djamshid. *Symbolique des cortès et mystique persane*, Paris, J.-C. Lattès, 1988.

— Sohrawardi, Shihāboddin Yahyá, Shaykh al- Ishráq, *L'Archage empourpré. Quinze traités et récits mystiques traduits du persan et de l'arabe*, par Henry Corbin, Paris, Fayard, 1976.

عبدالرضا سالاریزادی

از ماهان تا چاهبهار (سفرنامه بلوچستان)

به کوشش محمدرسول دریاگشت، با مقدمه دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی
کرمان، مرکز کرمان شناسی، ۱۳۷۰، وزیری، ۱۷۶ ص.

این سفرنامه، همان طور که استاد باستانی پاریزی در مقدمه با ذکر دلائل و قراینی که جای شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارند، اشاره فرموده‌اند، و خود آقای دریاگشت در مؤخره و نیز چندین بار در حواشی و توضیحاتی که مرفوم داشته‌اند، ذکر نموده‌اند مسلماً و بدون هیچ شکی یادگار سفر سلطان عبدالحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرماست که از ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۹ ه.ق. حکومت کرمان و بلوچستان را بر عهده داشت و در کرمان درگذشت. برخلاف نوشته شیخ یحیی احمدی که برای استاد باستانی (ص ۳۲ مقدمه) و برای جناب دریاگشت (ص ۱۲۸) ایجاد شبهه نموده و هر دو به قول شیخ یحیی استناد نموده‌اند، عبدالحمید میرزا ناصرالدوله، خط تحریر خوشی، نداشت برعکس؛ پدرش فیروز میرزا فرمانفرما خوش می‌نوشت و تمرین خوشنویسی می‌کرد. خط عبدالحسین میرزا فرمانفرما برادر ناصرالدوله فرمانفرما هم از خط ناصرالدوله بهتر و خواناتر بود، چنانکه اگر بک نامۀ دو صفحه‌ای به خط عبدالحسین میرزا را مثلاً در پنج دقیقه بتوان قرائت کرد قرائت همان مقدار دست نویس عبدالحمید میرزا بیش از پانزده دقیقه دقت می‌برد و تازه بسیاری از کلمات را باید به حدس و گمان دریافت! اکثر نامه‌ها و نوشته‌های عبدالحمید میرزا فاقد تاریخ بود. در حالی که عبدالحسین میرزا فرمانفرما در نامه‌ای به زین العابدین خان عبدالدوله دلیل تاریخ‌گذاری نامه‌های خود را در دو محل بعلاوه روی پاکت چنین ذکر می‌کند که اگر در نگاشتن تاریخ در یک جا اشتباه شود و مثلاً ربیع الاول را ربیع الاخر و یا ذیقعدۀ را ذیحجه بنویسند همین اشتباه دوباره و سه باره نمی‌تواند تکرار شود. به عنوان شاهد صحت عرایض درباره خط دو برادر فرمانفرما نمونه‌ای از خط عبدالحمید میرزا و نیز نمونه‌ای از خط عبدالحسین میرزا جهت مقایسه با آن به ضمیمه تقدیم می‌گردد. لذا این سفرنامه که عکس صفحاتی از نسخه خطی آن در کتاب چاپ شده و به خط خوش و منبشانه است، خط یکی از دبیران ناصرالدوله است نه خط ناصرالدوله آنطور که آقای دریاگشت حدس زده‌اند (ص ۱۲۸).

مسئله دیگری که متن سفرنامه صریحاً مشخص نمی‌سازد تاریخ تحریر آن است. استاد باستانی پاریزی و آقای دریاگشت بنابر دلایلی متقن تاریخ تحریر آن را حدود سال ۱۳۰۳ ه.ق. حدس زده‌اند کاملاً صحیح است و نگارنده در این باره علاوه بر دلایلی که استاد باستانی و آقای دریاگشت ارائه فرموده‌اند، دلایل زیر را یادآور می‌شود.

۱- از قرائن چنین پیداست که در زمان تحریر این سفرنامه ابراهیم خان سعدالدوله بمی در قید

حیات نبوده است، چه سعدالدوله تا هنگام مرگش در ۱۳۰۱ ه.ق. حکومت ایالت بلوچستان را علاوه بر نرماشیر و بم و تهرود و راین برعهده داشت و در زمان حیات سخت مورد تکریم و احترام ناصرالدوله بود. اگر در زمان این مسافرت ناصرالدوله، سعدالدوله زنده بود اشاره‌ای به او ناکریم می‌نمود، اما چنین اشاره‌ای در طول سفرنامه به چشم نمی‌خورد، لذا این سفرنامه مربوط به بعد از وفات ابراهیم خان یعنی بعد از سال ۱۳۰۱ است. به همین دلیل این حدس که این سفرنامه طی اولین سفر ناصرالدوله به بلوچستان نوشته شده است (ص ۱۲۹) درست نمی‌نماید، چه به موجب نامه‌هایی که از ناصرالدوله به سعدالدوله در دست است ناصرالدوله در آخرین سالهای حیات ابراهیم خان دست کم یک بار در اواخر ۱۲۹۹ یا ۱۳۰۰ به بلوچستان حداقل تا بمپور مسافرت کرده بود.

۲- پس از مرگ ابراهیم خان سعدالدوله در ۱۳۰۱ ابتدا عباس خان خواهرزاده و داماد ابراهیم خان منصب سر تنبیه و پس از اندک مدتی فرمان حکومت بلوچستان را یافت، اما اجل مهلتش نداد و در همان سفری که برای دریافت حکم حکومت بلوچستان به کرمان رفته بود - حدود شش ماه پس از مرگ ابراهیم خان - در مراجعت از کرمان به بم در بیابان از اسب فرو افتاد و درگذشت و در نتیجه هرگز نتوانست به عنوان حاکم به بلوچستان برود. ابراهیم خان پسر نداشت و تنها صاحب دو دختر بود از دوزن: از زنی کرمانی از طایفه فرقانی بی بی فاطمه را داشت که ابتدا به همسری عباس خان پسر عمه اش درآمد و پس از مرگ عباس خان با زین العابدین خان - سعدالدوله بعدی - ازدواج کرد. وی از عباس خان مادر مرتضی قلی خان سعدالدوله دوم که پس از مرگ زین العابدین خان سعدالدوله در ۱۳۱۹ مدتی همراه با محمدخان سعدالدوله دوم پسر ارشد زین العابدین خان از زن اولش و علی خان اکرم السلطنه پسر ابراهیم خان میرپنجه برادر زین العابدین خان به اشتراک حکومت بلوچستان را داشتند و در ۱۳۲۴ ه.ق. در حین جوانی در راه بلوچستان درگذشت. بی بی فاطمه همچنین مادر علی اکبر خان سالار اسعد (سالار بهزادی) از زین العابدین خان سعدالدوله بود. دختر دیگر ابراهیم خان سعدالدوله گوهر تاج خانم مشهوره به خانم سعدالدوله بود که مادر وی خواهر سلیمان خان عرب عامری - که بعدها بهجت الدوله لقب یافت - یعنی دختر اسحق خان عرب و نوه ابراهیم خان عرب بسطامی بود. گوهر تاج خانم به عقد ازدواج پسر دانی خود یعنی غلامحسین خان شوکت الممالک که بعدها لقب سردار مجلل گرفت و به همان لقب مشهور است؛ پسر سلیمان خان عرب درآمد، حاصل این ازدواج سه فرزند بود: حسین خان افتخار نظام، نصرت خانم - همسر مرحوم علی اکبر خان سالار اسعد (سالار بهزادی) و مادر مرحوم زین العابدین خان و آقاییان ابراهیم خان و عیسی خان سالار بهزادی زید عمرة - و فاطمه خانم که هر سه خواهر و برادر در سال ۱۳۳۷ ه.ق. = ۱۲۹۷ خ. ۱۹۱۸ میلادی در ایبدمی مرگبار آنقلونزا در حیات پدر و مادر در طول یک هفته درگذشتند. ازدواج خانم سعدالدوله و غلامحسین خان سردار مجلل (عامری) به علت اختلاف زن و شوهر یا شکست مواجه شد و پس از چند سالی بدون طلاق از هم جدا شدند. مرحوم سردار مجلل پس از درگذشت پدرش مرحوم سلیمان خان بهجت الدوله در سال ۱۳۲۵ ه.ق. با دختر مرحوم عدل السلطنه اسفندیاری - که در ۱۳۲۶ یا ۱۳۲۷ لقب سردار نصرت گرفت و با همین لقب اخیر شهرت دارد - ازدواج نمود.

پس از مرگ عباس خان، زین العابدین خان عمه زاده ابراهیم خان سعدالدوله (مادر زین العابدین خان دختر عمه ابراهیم خان بود) که در حیات سعدالدوله از سرداران نظامی او و شدیداً مورد علاقه او بود (ابراهیم خان در توشنجات خود زین العابدین خان را همواره بنور چشم مکرّم و یا بنور چشم عزیزتر از جان خطاب می‌کرد) همراه با برادرش ابراهیم خان که در حیات ابراهیم خان سعدالدوله نایب الحکومه بمپور بود حکومت بلوچستان را عهده‌دار شدند. اما چنین به نظر می‌رسد که پس از مرگ فیروز میرزا فرمانفرما در جمادی الثانی ۱۳۰۳ که گویا همواره فرزند خود ناصرالدوله را به تکریم و رعایت احترام و حفظ دوستی سران خاندان بهزادی نصیحت می‌نمود و یا به هر صورت از اواخر ۱۳۰۲ یا اوایل ۱۳۰۳ ناصرالدوله که از نفوذ روزافزون بهزادی‌ها در بلوچستان واهمه داشت و ضمناً از آنجا که جوان

بود و جوای نام و نیز مسلماً تحت تأثیر سعادت‌های بدخواهان فراوانی که بهزادی‌ها در شهر کرمان بین اهل دیوان داشتند (منجمله مرحوم احمد علی خان وزیر متوفی به سال ۱۲۹۵) و می‌خواست هم دماغ بهزادی‌ها را به خاک بمالد و هم به اولیا امور در تهران و نیز به مردم ثابت کند که خود او بدون بهزادی‌ها قادر به حکومت بر بلوچستان و حفظ نظم و امنیت و آرامش در آنجاست، شروع به بدرفتاری و بهانه‌جویی از زین‌العابدین خان و برادرش ابراهیم خان کرده و سرانجام در ۱۳۰۴ و یا اواخر ۱۳۰۳ زین‌العابدین خان را از حکومت بم و بلوچستان عزل نموده و در ۱۳۰۴ پسر عم خود محمدحسن میرزا را که در همان سال برایش لقب حشمت‌السلطنه گرفت به حکومت بم و نرماشیر و ابوالفتح خان ترک که سرنایب قزاق را به حکومت بلوچستان منصوب کرد که نتیجه این انتصاب شورش خطرناک و وسیعی بود که به مدت بیش از دو سال بلوچستان را فراگرفت و چیزی نمانده بود که به انتزاع بلوچستان از ایران منجر گردد، تا بالاخره ناصرالدوله پس از درخواستهای مکرر از زین‌العابدین خان و بالاخره گویا با فرستادن دستمال ابریشمین برای وی و ارسال قرآنی مُهر کرده، با این سوگند که تازنده است و حکومت کرمان را دارد و به قول خودش «تازه حکومت هم نداشته باشد، مختصر اعتباری که در نزد ذات اقدس همایونی... دارد» بلوچستان تحت حکومت زین‌العابدین خان باشد، توانست زین‌العابدین خان را راضی به مداخله در امور نموده و بالاخره آنچه که در تاریخ بلوچستان به «بلوای ابوالفتح خانی» مشهور شد به دست زین‌العابدین خان که در آن هنگام عنوان «سردار بلوچستان» یافت و به کمک و همراهی برادرش ابراهیم خان فرو نشست که پرداختن به آن از حوصله این بحث بیرون است.

غرض از پرداختن اجمالی به تاریخچه حکومت بلوچستان پس از مرگ عبدالدوله این بود که با تطبیق بعضی نکات سفرنامه ناصرالدوله با وقایع آن ایام حدودی تقریبی برای تاریخ نگارش سفرنامه به دست آورد. از وقایعی که بدان اشاره شد می‌توان نتیجه گرفت که نگارش سفرنامه مورد بحث به طور مسلم مربوط به قبل از سال ۱۳۰۴ است زیرا:

الف - در سفرنامه از ابوالفتح خان قزاق با عنوان «یاور» یاد شده است، حال آنکه بنا به روایت همه اسناد و متون تاریخی موجود ابوالفتح خان هنگامی که به حکومت بلوچستان رسید منصب سرتیپی داشت و در آن روزگاران مخصوصاً با توجه به تحولی که ناصرالدوله در حکومت بلوچستان بدان دست زده بود و حتماً باید از آن با عنوان «کودتا» یاد کرد جز آن نمی‌توانست باشد، یعنی ابوالفتح خان ترک و غریبه بجز با منصب حداقل سرتیپی قدرت حکومت بر بلوچستان را نداشت. از آنجا که حتی در آن زمان ابوالفتح خان یاور نمی‌توانست بگردد و ابوالفتح خان سرتیپ شود، لذا این سفرنامه را باید مربوط به حداقل یکی دو سال قبل از سال ۱۳۰۴ دانست.

ب - نویسنده سفرنامه می‌نویسد: «... از اول سال تا حال همه وقت ابوالفتح خان یاور قزاق مأمور جمع آوری رعیت آنجا و حفظ امنیت قصر قند بود.» (ص ۸۱)، و چند سطر بعد نوشته است: «این چاکر ابوالفتح خان یاور قزاق را در اول سال فرستاده به رعیت‌هایی که بودند استمالت نموده...» این عبارات به وضوح دلالت بر این دارند که ابوالفتح خان در آن هنگام حکومت بلوچستان را نداشت بلکه، از سوی ناصرالدوله و به ظن قوی به رغم زین‌العابدین خان و احتمالاً پس از ناآرامی‌هایی که ممکنست پس از بالا گرفتن اختلافات خوانین مکران که خود ناصرالدوله در صص ۸۱-۸۰ بدان اشاره دارد در مکران روی داده باشد، تنها جهت «حفظ امنیت قصر قند» و «استمالت رعیت‌ها» بدتجا اصرام شده بود و این خود دلیل روشن دیگری است که سفرنامه قبل از حکومت ابوالفتح خان در ۱۳۰۴ نوشته شده است.

ج - در جای جای سفرنامه ناصرالدوله بدون ذکر نام به تنقید و مذمت از حاکم بلوچستان - زین‌العابدین خان - پرداخته و از تعدیات وی نسبت به رعایا (ص ۷۷) عدم آگاهی وی از وضع و حال رعیت (ص ۸۱) و غیره، ظاهراً به عنوان «حسب حال» انتقاد نموده است. از این نکته شاید بتوان نتیجه گرفت که سفرنامه مربوط به اواخر ۱۳۰۲ یا اوائل ۱۳۰۳ باشد، یعنی زمانی که ناصرالدوله شروع به بهانه‌جویی از زین‌العابدین خان نموده و می‌خواسته است زمینه مناسب برای کسب موافقت شاه با عزل و

تویض وی را از حکومت بلوچستان فراهم آورد.

۳- نکته مهم دیگری که مشخص کننده تاریخ تقریبی این سفرنامه است اشاره ناصرالدوله به مالکیت ابراهیم خان سعدالدوله در قریه دارزین است. این نکته در درجه اول از نظر شخص نگارنده جالب بود، چه تا به حال به استاد آخرین سندی که اینجانب در این مورد ملاحظه نموده بود (صورت در آمد املاک ابراهیم خان سعدالدوله در سال ۱۲۹۵) وی را تنها مالک دو یا چهار دانگ از قریه دارزین می دانستم؛ اما از نوشته ناصرالدوله چنین برمی آید که در زمان تحریر این سفرنامه هر شش دانگ قریه مزبور در مالکیت ابراهیم خان بوده است و ظاهراً سعدالدوله در شش سال آخر حیات خود دو یا چهار دانگ باقی دارزین را نیز خریده بود. اما آنچه که از نظر تعیین تاریخ این سفرنامه مهم است جریان است که پس از مرگ ابراهیم خان در ۱۲۰۱ به وقوع پیوست. از آنجا که پرداختن به تمامی ماجرا از حوصله این بحث خارج است اجمالاً اشاره می شود که پس از مرگ سعدالدوله، ناصرالدوله با جعل سند (روایتی که در بیم رایج است) یا به موجب سندی که ابراهیم خان در ۱۲۹۷ به فیروز میرزا فرمانفرما سپرده بود (آنچه که از سفرنامه فیروز میرزا استنباط می شود) ویا تلفیقی از هر دو صورت، یعنی از آنجا که سند ابراهیم خان نزد فیروز میرزا - در باب تأمین محلی برای کسری موجب سیاهیان ابراهیم خان و تعهد وی که اگر دیوان قبول نکند خود او بپردازد - سندی خصوصی مشروط و مبهم بوده و ناصرالدوله نمی توانست به آن استناد کند، با همکاری یکی از منشی های سعدالدوله دست به جعل سند به اصطلاح و محکمه پسندی زد (که این صورت سوم به نظر نگارنده صحیح تر و قابل قبول تر می رسد). به هر حال به موجب این سند ابراهیم خان را چهل هزار تومان به دیوان بدهکار نشان می دهند. این مسئله باعث می شود که حدود یک سال و یا اندکی بیشتر تمامی املاک ابراهیم خان در توقیف دولت بوده تا به حساب های دیوانی او رسیدگی شود و سرانجام در ۱۳۰۲ دولت قسمت عمده املاک ابراهیم خان را چون دارزین، ضیاء آباد، نرماشیر، علی آباد، حاجی آباد،... و غیره را بابت بدهی - گویا واهی - او متصرف شده و این املاک به صورت خالصه دولتی در می آیند و بعداً توسط دولت به فروش می رسند. آنطور که از روایت سفرنامه برمی آید در تاریخ تحریر این سفرنامه هنوز تکلیف این اختلاف حساب روشن نشده بود و ناصرالدوله دارزین را ملک ابراهیم خان سعدالدوله ذکر می کند، یعنی به احتمال قوی در اواخر ۱۳۰۲ یا اوائل ۱۳۰۳ هـ.ق.

با مشخص شدن این حدود تقریبی - یعنی از حدود مثلاً رمضان ۱۳۰۲ تا جمادی الاول ۱۳۰۳ - اینکه می توان اولاً با توجه به اینکه در آن روزگاران فصل مسافرت حکام کرمان به بلوچستان همیشه به علت وضع هوا، سه ماهه زمستان بوده و ثانیاً با استناد به متن سفرنامه که در یکی دو مورد اشاره به فصل سال می کند، منجمه می نویسد که پانزدهم جدی = ۱۵ دی ماه در بم بوده (ص ۶۰) سوم دلو = ۳ بهمن را در کوجه کردان (ص ۶۷) و چهل و پنج روز مانده به نوروز = ۱۵ بهمن را در قصرقد (ص ۸۱)، تاریخی که اینجانب آن را تقریباً دقیق تصور می کنم برای این سفرنامه به دست داد، طبق محاسبه تقریبی نگارنده اول دی ماه ۱۲۶۴ خورشیدی برابر بوده است با دوم صفر ۱۳۰۲ یعنی طبق تاریخهایی که در متن سفرنامه ارائه شده است می توانیم فرض کنیم که مسافرت ناصرالدوله حدود هشتم یا نهم دی ماه ۱۲۶۴ خ. = ۱۰ یا ۱۱ صفر ۱۳۰۲ هـ.ق. آغاز شده و حدود پانزدهم اسفندماه آن سال یعنی تقریباً هجدهم ربیع الثانی ۱۳۰۳ به کرمان مراجعت نموده است (البته با این فرض که نویسنده در مراجعت به کرمان با سرعت بیشتری راه می پیموده و از توقف در محال مختلف که قبلاً مورد بازدید وی قرار گرفته بودند - البته اگر از همان راه آمدن بازگشته باشد نه از راه رودبار و جیرفت - خودداری می کرده است). به نظر اینجانب فعلاً تا بدست آمدن نشانه هایی برای تعیین دقیق تر این سفرنامه، تاریخ فوق یعنی اوائل صفر ۱۳۰۳ تا حدود بیستم ربیع الثانی آن سال را می توان تاریخ تحریر این سفرنامه که بدون شک و شبهه به عبدالحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرما تعلق دارد، دانست.

بعد از پرداختن به مسئله هویت مؤلف و تاریخ تحریر سفرنامه نکاتی چند درباره مقدمه فاضلانه

استاد باستانی پاریزی و حواشی و توضیحاتی که آقای دریاگشت در مورد بعضی نامها که در متن سفرنامه آورده شده مرقوم نموده‌اند به نظر نگارنده می‌رسد که اشاره به آنها بی‌فایده نمی‌تواند باشد. پیرامون مقدمه استاد باستانی پاریزی در اینجا با نهایت احترام به توضیح مختصری درباره یکی دو نکته می‌پردازم. یکی در مورد سؤالی است که گویا برای استاد پیرامون تاریخ انتصاب سطوت الممالک هشرودی به حکومت بلوچستان پیش آمده بود (حاشیه ص ۴۳). در پاسخ سؤال یاد آور می‌گردم که میرزا هاشم خان سطوت الممالک هشرودی در ۱۳۱۶ هـ.ق. توسط غلامرضا خان آصف‌الدوله و ابتدا گویا با عنوان نایب‌الحکومه و پس از چندی به عنوان حاکم و جانشین زین‌العابدین خان اسعدالدوله به بلوچستان فرستاده شد. با آنکه می‌ترسم این نوشته بیش از آنچه باید به درازا کشد، اما گفتنی است که آصف‌الدوله به هیچ عنوان نظر مساعدی با زین‌العابدین خان اسعدالدوله نداشت. این امر معلول چند علت بود: اولاً آصف‌الدوله خود با خیلی از منسوبین و بستگان متظرالمقام و متظرالحکومه خویش به حکومت کرمان آمده در نتیجه حکام و امرای ولایات و بلاد همه - یا اکثر قریب به اتفاق آنها - معزول شده و بستگان و کسان خود آصف‌الدوله عهده‌دار حکومت‌های کوچک و بزرگ شدند از جمله برادر آصف‌الدوله یعنی معززالدوله به حکومت بم رسید و منسوب دیگرش هم لقب امیرالملک و هم حکومت سیرجان گرفت و داستان بلالی که اسفندیار خان بجافچی بر سر این امیرالملک آورد از خواندنیهای تاریخ است که در تاریخ وزیری که به اهتمام و تصحیح خود استاد به چاپ رسیده است به شیرینی بازگو شده است. در این میان حکومت بلوچستان که مهترین حکومت‌های ایالت بوده و خود در واقع ایالتی به شمار می‌رفت، نصیب میرزا هاشم خان سطوت الممالک هشرودی شد که به نظر می‌رسد از همه همراهان پرمدعای آصف‌الدوله کم‌ادعتر و اصولاً برای چنان منصب خطیری نامناسب بوده است. علت انتصاب او هم به نظر نگارنده همین خصوصیات اخلاقی او بود. چون آصف‌الدوله با همه نظر نامساعدی که با اسعدالدوله داشت، از میزان قدرت و نفوذ وی در بلوچستان بخوبی آگاه بود و به همین ملاحظه حداکثر سعی خود را در حفظ روابط ظاهری با او به عمل می‌آورد و با وجود آنکه اسعدالدوله از حکومت بلوچستان برکنار بود ریاست قشون گرسیری را بر عهده داشت؛ آصف‌الدوله مکرراً به سطوت الممالک توصیه و تأکید می‌کرد که امور حکومت را با نظر و با مشورت با اسعدالدوله اداره کند؛ از سوی دیگر از آنجا که اسعدالدوله اینک در بم متوقف بود و حکومت بم را معززالدوله برادر آصف‌الدوله داشت.

آصف‌الدوله در این خیال بود که اسعدالدوله به تدریج در بم زیر نفوذ معززالدوله قرار گرفته و در نتیجه کم‌کم زمینه مناسب برای حکومت معززالدوله در بلوچستان فراهم آید. اما اسعدالدوله مغرور، نه فقط به معززالدوله که به خود آصف‌الدوله متکبر نیز شدیداً براعتنایی می‌کرد و همین امر خود بر کدورت بین آصف‌الدوله و اسعدالدوله می‌افزود. گذشته از این مسایل دلیل مهم دیگری نیز برای این عدم حسن ظن آصف‌الدوله به اسعدالدوله وجود داشت: آصف‌الدوله که بعد از قریب به هجده سال حکومت متوالی خاندان فرمانفرما (فیروز میرزا) در ۱۲۹۶ به حکومت کرمان رسید و پس از او دو پسرش تا آغاز سال ۱۳۱۴ - بجز کمتر از یک سال حکومت صاحب‌دیوان - حکومت کرمان را بر عهده داشتند، در ۱۳۱۴ هم بهجت‌الملک - سردار معتضد بعدی - پیشکار عبدالحسین میرزا به نیابت از سوی فرمانفرما حکومت کرمان را در دست داشت؛ به حکومت کرمان منصوب شده بود. از ابتدای ورود خود به کرمان به دلایل متعدد شروع به مخالفت با طرفداران فرمانفرما و کوتاه کردن دست آنها از مناصب حکومتی نمود و از آنجا که وی اسعدالدوله را نیز از طرفداران پروپاقرص و وفادار فرمانفرما تصور می‌کرد، با نظری اعتمادی به او می‌نگریست. مسائل فوق من حیث‌المجموع دلایل مخالف آصف‌الدوله با زین‌العابدین خان اسعدالدوله و انتصاب سطوت الممالک به حکومت بلوچستان به حساب می‌آیند. تذکر نکته کوچک دیگری در اینجا و رفع اشتباهی، که آنهم ناشی از اشتباه علاء‌الملک در سفرنامه‌اش می‌باشد بی‌مناسبت نیست و آن اینکه زین‌العابدین خان اسعدالدوله برخلاف آنچه که استاد

در ص ۴۴ مقدمه ذکر نموده‌اند برادرزاده ابراهیم خان سعدالدوله نبوده، بلکه همانطور که قبلاً اشاره شد عمه زاده یا دقیق‌تر گفته باشیم، توه عمه سعدالدوله و بعداً داماد او بود.

نکته مهم‌تری که تذکرش را واجب می‌شمارم در مورد مطلبی است که اسناد در ص ۴۳ مقدمه بدینگونه عنوان فرموده‌اند: «...البته کوششهای ابراهیم خان بیبی حاکم بم و ایستادگی در مقابل انگلستان هیچ نتیجه نداد...» در این باره لازم به تذکر است که ایستادگی ابراهیم خان در برابر نقشه‌های انگلستان در منطقه بلوچستان نه تنها باعث شد که علیرغم خواست و نظر انگلستان مناطق وسیعی در شرق بلوچستان ایران - یعنی در غرب کلات که در آن زمان تحت‌الحمایه رسمی حکومت هند انگلیس بود و بعداً با نام بلوچستان انگلیس ضمیمه هند انگلیس شد - چون منطقه سرحد که در دست سردار سعید خان گرد عامل رساندن اسلحه و توپخانه انگلیس به آقاخان محلاتی در شورش آقاخان در ۱۲۵۵-۵۶ منطقه پیشین اسفندک، بلیده و غیره که همه مورد ادعای خان کلات بودند به خاک ایران منضم شوند، بلکه در دو مورد خاص شکست‌های سختی نه فقط به نقشه‌ها و مطامع استعماری انگلیس، بلکه به حیثیت و پرستیژ آن ابرقدرت زمان وارد آورده مانع از انتراع بخش مهمی از خاک ایران گردد. لازم به یاد آوری است که ابراهیم خان شدیداً با تجدید رسمی مرزهای بلوچستان که مانع توسعه دامنه فتوحات وی به سوی شرق می‌شد مخالف بود، چه او نیز مانند میرزا تقی خان امیرکبیر و عباس میرزا نایب‌السلطنه حد طبیعی شرقی ایران را رود سند می‌دانست.

نخستین ضربه مستقیم ابراهیم خان به نقشه‌ها و به حیثیت انگلستان در منطقه بلافاصله پس از آنکه هیأت انگلیسی به سرپرستی فردریک گلداسمید ژنرال تلگرافخانه انگلیس در کمیسیون حکمیت مرزی ایران و کلات در ۱۲۸۸ ه. ق = ۱۸۷۱ میلادی بلوچستان را به قصد تهران ترک گفتند صورت گرفت. گلداسمید که دریافت با حضور ابراهیم خان موفق بر آوردن نظریات دولت انگلیس نمی‌شود فیصله کار را با موافقت وزارت خارجه ایران به تهران موکول نمود و در اوائل ژوئن بلوچستان را ترک گفت. به محض عزیمت هیأت انگلیسی، ابراهیم خان منطقه کوهک را که مهمترین منطقه مورد اختلاف طرفین بود و مالکیت آن از اهمیت زیادی برخوردار بوده و متضمن نفوذ و موقعیت مستحکم نظامی حکومت مالک آن از بلوچستان تاسیستان بود و حکم انگلیسی آن را جزو خاک کلات قلمداد کرده و به هیچ روی حاضر به واگذاری آن به ایران نمی‌شد به زور شمشیر به نام ایران تصاحب کرد. در تهران هنگامی که گلداسمید در ماه اوت رأی و نقشه حکمیت خود را تسلیم ناصرالدین‌شاه نمود، ظاهراً شاه و دولت و سفارت انگلیس و هیأت حکمیت هنوز از عمل ابراهیم خان بی‌خبر بودند. شاه در چندین جلسه مکرراً از ژنرال انگلیسی خواهش و درخواست نمود که کوهک به ایران واگذار شود؛ اما گلداسمید هر بار خواهش شاه ایران را مؤکداً رد نمود. (شادروان محمود محمود تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۳، به نقل از گلداسمید). سرانجام هنگامی که انگلیسی‌ها از مآووقع باخبر شدند بدون آنکه اصلاً به روی خود بیاورند (چه اذعان به آگاهی از تصرف کوهک توسط ایران به منزله شناخت دو فاکتوری این تصرف بود) با نمایش کمال سعه صدر حاضر شدند به خاطر شاه ایران مسئله کوهک را عملاً مسکوت بگذارند! اما مؤلفین انگلیسی چون لرد کورزن و سرپرستی سایکس و نیز سنت جان لووت و ایوان اسمیت که هر دو عضو هیأت حکمیت انگلیسی بودند در نهایت انصاف عین جریان را در نوشته‌های خود منعکس نمودند. من جمله سایکس در دهه هزار میل در ایران وجود ابراهیم خان در مسند حکومت بلوچستان را در آن هنگام خوشبینی ایران دانسته است. اما بسیار مهمتر از مسئله کوهک طرحی بود که انگلیسی‌ها چند سالی قبل از آن برای مرزهای شرقی بلوچستان ایران ریخته بودند و فقط به علت وجود ابراهیم خان و توسعه دامنه فتوحاتش به سوی شرق وانضمام بخش بزرگی از مناطق شرقی و جنوب شرقی بلوچستان به خاک ایران به دست این سردار بزرگ ایرانی در اجرای آن نقشه شوم ناکام ماندند.

گلداسمید در مقدمه‌ای که بر کتاب سنت جان لووت و ایوان اسمیت نگاشته فاش می‌سازد که

هنگامی که به عنوان مأمور تلگرافخانه هند و اروپا مشغول شناسایی منطقه بلوچستان بوده، نقشه‌هایی تهیه کرده بود که براساس آنها قرار بوده است خطی که از ... در حدود طول ۵۹ درجه کشیده شده و تا حدود ۵۴ درجه و ۵۰ ثانیه به سمت مغرب امتداد داشته، خط مرزی ایران از حدود سیستان تا قیابوس هند را تشکیل دهد! (محمود محمود تاریخ روابط سیاسی، ج ۳، ص ۹۷۰ به نقل از گلداسمید). مراجعه به نقشه مشخص می‌سازد چنین خطی نه فقط تمامی بلوچستان حالیه، بلکه قسمت اعظم منطقه نرماشیر بم، قسمت اعظم منطقه رودبار جیرفت و نیز بندرعباس را از ایران مترع ساخته، با فاصله بسیار کوتاهی از شرق شهر بم به سمت جنوب غربی امتداد یافته، در شرق بندر لنگه به دریا می‌خورده است! تنها وجود ابراهیم خان در حکومت بلوچستان بود که باعث شد حکم انگلیسی حتی جرأت مطرح کردن چنین طرح مضحکی را که به مراحل پس از فتوحات وسیع ابراهیم خان منتهی بود در خود نیابد. اما مسافانه حتی این سردار بزرگ ایرانی چنانکه درخور و شایسته اوست هرگز از سوی مؤلفین و مورخین خود ما ادا نشده سهل است، بنا بر شیوه خیر مرضیه‌ای که بخصوص در آن ایام رایج بود بسیاری از خدمات بزرگ و درخشان وی نیز به نام حکام کرمان که مسلماً از نفوذ بیشتری در دربار و دیوان برخوردار بودند ثبت گردیده است و آنچه که تاکنون تاحدی باعث روشن شدن حقایق خدمات وی گردیده همان نوشته‌های مؤلفین خارجی و بخصوص انگلیسی است.

ضرورت دیگر ابراهیم خان بر منافع و نقشه‌های استعماری انگلیس در منطقه به فاصله کوتاهی پس از جریان کوهک فرود آمد. بندر چابهار در آن تاریخ قریب به یک قرن بود که از سوی شاه ایران به امام مسقط اجاره داده شده بود (نخستین بار کریم خان که به مراحل حد شرقی قلمرو سلطنتش از خاک نرماشیر فراتر نمی‌رفت چابهار را به اجاره داد، کریم خان به این ترتیب بازیرکی تمام مالکیت خود را بر منطقه‌ای که کوچکترین تسلطی بر آن نداشت به ثبوت رسانید!). اینک در ۱۲۸۸ یا ۱۲۸۹ مدّت طولانی اجاره و تسویق و حمایت انگلیسی‌ها اعراب مسقط را به فکر ادعای مالکیت چابهار انداخته بود. انگلیس تسلط بر این بندر بسیار مهم استراتژیک و تجاری را چه مستقیماً چه توسط امام مسقط که در واقع کارگزار و خادم وفادار انگلیس بود برای منافع و موقعیت استراتژیک خود در منطقه ضروری تشخیص داده بود. ابراهیم خان که بعد از ماجرای کمیون مرزی بیش از پیش به اهداف انگلیس در منطقه بدبین شده بود و نسبت به راه‌حل‌های دیپلماتیک ایمانی نداشت چابهار را با نیروی نظامی متصرف شده، اعراب را از آنجا بیرون راند و بار دیگر انگلیس را در برابر عمل انجام شده قرار داد. شدت ناراحتی انگلیسی‌ها از این اقدام ابراهیم خان را می‌توان از عبارتی که شادروان محمود از گلداسمید نقل نموده دریافت: «... چون در این موقع [هنگام تشکیل کمیسیون مرزی ۱۲۸۸] کمیسر انگلیس دستور برای مداخله نداشت در تعیین حدود سرحدی [چابهار]... اقدامی ننمود. اما دولت ایران از موقع استفاده نموده، [چابهار] را متصرف شد و از طرف خود حاکم تعیین نمود و اعراب را بیرون کرد. ما انگلیسی‌ها این اقدام ظالمانه دولت ایران را ناپسند نمی‌کنیم، چونکه مطابق با عدل و انصاف نیست [!].» [تاریخ روابط سیاسی، ج ۳، ص ۹۷۵].

به دنبال فتوحات کوهک و چابهار توسط ابراهیم خان (که در بسیاری از منابع ایرانی آن زمان و به تبع آنها در اکثر تألیفات جدید این فتوحات به حاکم وقت کرمان نسبت داده شده، در صورتی که حداقل در یک مورد - فتح کوهک - ابراهیم خان حتی بدون اطلاع و در جریان گذاشتن حاکم کرمان و کاملاً خودسرانه دست به آن عمل زد) از طرف ناصرالدین شاه به وی لقب سعدالدوله داده شد و تقدیر نامه‌ای توسط شاه برای وی فرستاده شد که اگر طعمه موش و سوسک نشده باشد هنوز موجود است و استاد باستانی نیز بدان اشاره فرموده‌اند. لذا باید اذعان نمود که فرمایش استاد باستانی کمی بی‌انصافی بوده و ایستادگی ابراهیم خان سعدالدوله در برابر انگلیسی‌ها و نقشه‌های استعماری آنها باعث نجات بخش بزرگی از خاک ایران شد و اگر نبود رشادت و پایمردی این سردار بزرگ ایرانی به احتمال بسیار زیاد اینک خط مرزی جنوب شرق ایران از همان خط ۵۹ درجه شروع و در طول خط ۵۴ درجه و ۵۰ ثانیه

* * *

- - نکاتی که ضرورت دارد درباره متن کتاب گفته شود عبارت است از:
- - نویسنده سفرنامه در نخستین صفحه سفرنامه خود (ص ۵۳ کتاب) به قنات سلسیل کرمان اشاره نموده، این قنات از مستحقات مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله، نیای خاندان ابراهیمی کرمان که از ۱۲۱۸ تا ۱۲۴۰ ه.ق. حکومت کرمان را برعهده داشت می باشد. این قنات در باغ سلسیل مظهر می شود و این باغ با عمارات واقع در آن در میدان ورودی جنوب غربی کرمان که اخیراً به نام خواجوی کرمانی نام گذاری گردیده، متعلق به خانواده سرکار آقا ابراهیمی بوده است.
- - در همان صفحه (ص ۵۳) نویسنده از قریه عرب آباد در نزدیکی ماهان نام می برد. این عرب آباد آن نیست که در حاشیه توضیح داده شده است. عرب آباد مورد اشاره مؤلف سفرنامه همانگونه که از متن سفرنامه نیز به وضوح آشکار است در نزدیکی ماهان و سه گنج ده کوهستانی کوچکی است.
- - در ص ۵۸ متن کتاب از محلی بنام خواجه عسکر در نزدیکی بم نام برده شده است و توضیحی که درباره آن داده شده زائدست و ارتباطی به محل ندارد و همینطورست درباره قریه میرآباد (ص ۶۱) دومین منزل بعد از شهر بم و نهمین منزل از کرمان.
- - مؤلف از مزرعه کوچکی به نام اسپایگان (اگر درست خوانده شده باشد) (ص ۷۵) نام می برد نزدیک ریگو، سه منزلی بمبور به چابهار، ولی اینکه ذیل شماره ۸۳، ص ۱۱۶ توضیح داده شده! شاید همان اسپیکان تابع بم باشد مناسب ندارد.
- - در مورد توضیح ایشان ذیل شماره ۹، ص ۹۹، درباره صورت اصلی و ریشه نام قریه سه گنج (Segos) به نظر نمی رسد که این نام ارتباطی به کج، یا گنج، یا گنج، در سُکران داشته باشد و با ه گنج هم ارتباطی ندارد. ظن نگارنده آنست که صورت اصلی و صحیح نام این قریه خوش آب و هوا در پانزده کیلومتری شرق ماهان همان «سه گنج» (Sekondj) است که کنایه ای از محل ذبح آن می تواند باشد.
- - درباره توضیحی که آقای دریاگشت ذیل شماره ۱۱۶، ص ۱۰۱، درباره زین العابدین خان داده اند باید گفت زین العابدین خانی که مؤلف سفرنامه در ص ۵۴ به عنوان مالک عرب آباد به او اشاره می کند، زین العابدین خان اسعدالدوله داماد ابراهیم خان اسعدالدوله و حاکم بلوچستان نیست و زین العابدین خانی هم که آقای دریاگشت به نقل از جغرافیای کرمان نوشته اند عامل مالیات راوره بوده است نیست (زین العابدین خان داوری نوه میرزا شفیع خان معروف بود) بلکه این زین العابدین خان مالک عرب آباد، همانطور که مؤلف خود توضیح داده است برادر زاده سلیمان خان عرب عامری - بهجت الدوله و از طایفه عرب عامری بسطامی و از نوادگان ابراهیم خان عرب بسطامی بوده است، پس توضیحات زیر بر این شناخت بهتر سلیمان سرتیب (حاشیه شماره ۱۷) مفید تواند بود.
- هر دو سلیمان خان که آقای دریاگشت اشاره فرموده اند - حاجی سلیمان خان سرتیب بهجت الدوله و سلیمان خان یاور - یک نفرند که همان سلیمان خان بهجت الدوله است. سلیمان خان پسر اسحق خان پسر ابراهیم خان عرب بسطام بود که خواهر وی یعنی دختر اسحق خان را ابراهیم خان اسعدالدوله بمی به زنی گرفت. ابراهیم خان برادر زن را در کنف حمایت خود قرار داد و در مدت سی سالی که اسعدالدوله حکومت بلوچستان را برعهده داشت، سلیمان خان همیشه با او و از نزدیکترین و مورد اعتمادترین افراد و بستگان وی محسوب می شد. ابراهیم خان برای قریب به بیست سال فرماندهی ساختوی بمبور مرکز بلوچستان را که پس از فرماندهی و ریاست کل تشون بلوچستان که برعهده خود ابراهیم خان بود مهمترین پست نظامی در منطقه بشمار می رفت به سلیمان خان واگذار نمود. در ۱۲۸۵ که گلداسمید پس از امضاء قرارداد کشیدن خط تلگراف از جاسک به کراچی از طریق جنوب بلوچستان مأمور تعیین خط

سیر سیمهای تلگراف شده، ابراهیم خان که از مخالفین سرسخت کشیدن خط تلگراف توسط انگلیسی‌ها بود و باز شدن پای انگلیسی‌ها آنها بطور رسمی و با اجازه دولت در میان طوایف بلوچ و مناطق بلوچستان ایران را که به تازگی با زور شمشیر و نیروی تدبیر خود او به قلمرو حکومتش منضم شده بودند صلاح نمی‌دانست، در ابتدا سعی کرد با ترسانیدن گلدا سمید و عدم تضمین امنیت او و دیگر مأموران انگلیسی و خطوط تلگرافشان منگی در راه کار و نیز گردش گلدا سمید در بلوچستان بیاندازد؛ اما حریف انگلیسی نیز بیدی نبود که از این تهدیدات بلرزد و ابراهیم خان سرانجام مجبور به گردن نهادن به حکم دولت مرکزی شد و در نتیجه سلیمان خان را که در آن هنگام منصب یآوری (معادل سرگردی در نظام جدید) داشت و فرمانده ساختاری بیپور بود و بیش از هرکسی مورد اعتماد ابراهیم خان بود با سی سوار مأمور محافظت و همراهی گلدا سمید نمود تا در ضمن مراقب اقدامات و تماس‌های گلدا سمید با سرداران و خوانین بلوچ باشد، گذشته از آن سلیمان خان همیشه در مواردی که ابراهیم خان به علل مختلف در محل حاضر نبود به عنوان نماینده وی مأمور پذیرایی و همراهی شخصیت‌هایی که به بلوچستان می‌آمدند بود منجمله در سفر فیروز میرزا فرمانفرما به آن دیار در ۱۲۹۷ که ابراهیم خان به فرونشاندن طغیان پشاگردی‌ها و بهارلوها که در فارس طغیان کرده و به منطقه میناب و کوه‌های پشاگرد رفته بودند مشغول بود. سلیمان خان که در آن هنگام منصب سرهنگی داشت در بلوچستان از طرف ابراهیم خان مأمور پذیرایی و همراهی فرمانفرما بود. سلیمان خان چند سالی بعد سر تیب شد و لقب بهجت‌الدوله گرفت. وی مردی ثروتمند بود و از شخصیت‌های متفکر زمان محسوب می‌شد؛ به عمران و آبادی علاقه فراوان داشت و عمارات عام‌المنفعه فراوان احداث نمود، منجمله آب انباری در بیپور که فیروز میرزا فرمانفرما در سفرنامه خود بدان اشاره می‌کند و کاروانسرا و آب انباری در چهل پایه، سر راه طس به زاور (اینک راه فردوس به زاور) که افضل‌الملک از آن نام برده است. سلیمان خان برادری نیز بنام حاج محمدکریم خان داشت. حاجی سلیمان خان بهجت‌الدوله حدود سال ۱۲۲۴ ه.ق. درگذشت، از وی سه پسر باقی ماند: غلامحسین خان شوکت‌الملک که پس از مرگ پدر ابتدا لقب بهجت‌الدوله یافت و بعد حدود ۱۲۲۹ ه.ق. به سردار مجلل ملقب گردید و بیشتر با حسین لقب اخیر شناخته می‌شود. وی چنانکه قبلاً نیز اشاره شد داماد ابراهیم خان سعدالدوله بود یعنی گوهرتاج خانم مشهور به «خانم سعدالدوله» را که دختر عمه وی نیز بود در عقد ازدواج خود داشت و سپس در ۱۲۲۵ با دختر سردار نصرت اسفندیاری - عدل‌السلطنه آن زمان پسر مرتضی قلی خان وکیل‌الملک دوم - ازدواج کرد. مرحوم سردار مجلل در ۱۲۱۷ شمسی درگذشت. پسر دوم سلیمان خان بهجت‌الدوله، حاجی اسماعیل خان بود که ابتدا شوکت‌السلطان لقب داشت و پس از فوت پدر و ملقب شدن برادر ارشد به لقب پدر شوکت‌الملک لقب گرفت. سومین پسر سلیمان خان مرحوم اسحق خان شوکت نظام بود که در ۱۲۲۷ شمسی وفات یافت.

□ - ذیل شماره ۱۹، ص ۱۰۲، در مورد کوه هزار توضیح داده شده است: «... در رساله سوم بلوچستان (۱۲۸۹) جایی که در یک فرسخی بزمان واقع شده، کوه هزار» معرفی می‌کند؟ کوه هزاره در بزمان بلوچستان است و طبعاً غیر از کوه هزاره در منطقه راین کرمان است.

□ - مؤلف سفرنامه در ص ۵۵ اشاره به «سازده» بسن ممر یکی از قووات می‌کند. «سازده» اصطلاحی محلی در حدود کرمان و بم است و همانطور که مؤلف سفرنامه نیز توضیح داده است منظور از آن رسوبات نمکی است که از آبهای شور باقی می‌ماند. این «سازدها» یا رسوبات نمکی گاهی در مجاری قوواتی که آبشان شور است، به حدی است که موجب مسدود شدن مجاری قنات می‌شود و به همین علت در اینگونه قنات هر چند وقت یکبار - هر سال یا دو سالی یک مرتبه - همانگونه که در قنات دیگر به لای روی می‌پردازند در آنها اقدام به «سازدشکی» می‌کنند. سارد اصطلاحی عمومی است. یعنی تنها به رسوبات نمکی قنات اطلاق نمی‌شود، بلکه متلاً به رسوبات نمکی هم که از تبخیر آب شور در کتری باقی می‌ماند سارد می‌گویند.

□ - در ص ۵۷ متن کتاب مؤلف سفرنامه به یکی از باورهای عمومی مردم منطقه در آن زمان اشاره کرده و می نویسد که «مشهور است دامنه کوه هزار به جبل نهاوند کشیده می شود»، و مصحح ارجمند ذیل شماره ۲۶، ص ۱۰۳ نوشته اند که جبل نهاوند شناخته نشد. ظن قوی آنست که منظور از جبل نهاوند کوههای اطراف نهاوند و منطقه لرستان از سلسله کوههای زاگرس بوده است و در آن زمان عموم مردم کوه هزار و کوههای لاله زار را پیوسته به کوههای زاگرس می پنداشته اند.

□ - در ص ۵۶ متن کتاب نویسنده سفرنامه درباره تهرود می نویسد: «... جنگل از شوره گز هم دارد» و نیز در ص ۶۱ آمده است که «... در عرض راه تک تک درختهای جنگلی دیده می شود، از قبیل: ... شوره گزه در هر دو مورد عبارات به اندازه کافی روشن بوده و به وضوح در مورد یک درخت و گیاه نوشته شده اند. اما مصحح ارجمند ذیل شماره ۲۹، ص ۱۰۴، و نیز شماره ۵۰، ص ۱۰۸، شوره گز را آبادی شوره گز، یا بقول ایشان دهستان شوره گزه بر سر راه بم به زاهدان تصور فرموده اند. شوره گز یا شورگزر درختچه ای است که در بیابانهای بم و نوناشیر و بلوچستان می روید در مقابل گز شیرین یا گرانگین که از صمغ شیرین آن شیرینی گز تهیه می شود. بدیهی است که صمغ این یک شور است. ضمناً شکست ابراهیم خان سعدالدوله در محل شورگزر نه از یاقیان بلوچ که از راهزنان براهویی افغانستان بود و اینها طبق نوشته سایکس در ۱۸۸۱ م (۱۲۹۸ ق) تا حوالی ورامین و نزدیک تهران به راهزنی و غارت مشغول شده بودند.

□ - در ص ۵۷ نام آبادیهای نکور (Nakur) (از دهات منطقه تهرود نزدیک جاده کرمان - بم) و قصرمیان (در حدود ۱۲ یا ۱۳ کیلومتری غرب نکور) نکور و قصرخان آمده است.

□ - در ص ۵۹ امامزاده اسیری بم را امامزاده اکبری خوانده اند. در همان صفحه امامزاده زید را شاید به علت اشتباه در حر و فحینی زیدان نوشته اند که کاملاً واضح است «ان ضحیر اشاره آن و مربوط به دنباله عبارت است.

□ - در ص ۶۱ نام قریه قطب آباد در نوناشیر را خطیب آباد خوانده اند. ضمناً در همان صفحه نام قریه جرجان اشتباه بوده و جرجند (Jorjend) صحیح است.

□ - در ص ۸۶ و شنام (Vashnam) (حدود سی کیلومتری شمال شرقی بندر چابهار) چاپ شده است. در ضمن در همان صفحه از دج نام برد شده که منطقه ای است در شرق پلان مرکز دستیاری و اکنون قراه سردج و زیردج از آن محل حدود چهل کیلومتر از طریق راه فرعی بایلان فاصله دارند.

□ - توضیحی بسیار مختصر درباره بیماری «پیوکه» را که به اشتباه «پیوکه» درج شده (ص ۸۵) خالی از فایده نمی دانم. پیوکه یا پیو (Diyu) بیماری کرم است که در بعضی مناطق بلوچستان و حدود بندرعباس و لنگه بسیار رایج بوده است. در این بیماری ناوولهایی که گویا به شدت ملتفتند و دچار خارش بر روی پوست ایجاد می شود و از این ناوولها سرمک کرم بیرون می آید. سرمک را گویا دور چوب کبریتی می پیچند تا روز دیگر که کمی دیگر از بدن کرم دور همان چوب پیچیده می شود و همینطور تا بالاخره کرم بیرون بیاید. تا آنجا که به یاد دارم در سفرنامه فیروز میرزا فرمانفرما نیز شرحی از این بیماری نوشته شده بود. در فرهنگ معین ج ۱، زیر عنوان پیو شرحی پیرامون آن آورده شده است. هنوز گویا در بعضی نقاط و دهات دور افتاده حدود بندرعباس و بلوچستان گاهگاهی دیده می شود.

جایزه جغرافیایی

آقای دکتر محمدحسین پاپلی یردی استاد جغرافیا در دانشگاه فردوسی (مشهد) و مدیر فصلنامه تحقیقات جغرافیایی به مناسبت تألیف کتاب «کوچ نشینی در شمال خراسان» که به زبان فرانسوی در فرانسه نشر شده است جایزه «ژی. ب. مور» انجمن جغرافیایی فرانسه را دریافت کرد.

چند کتاب در زمینه زبان و ادبیات فارسی به زبان چینی

- ۱ -

ترانه‌های اصواج خشمناک (ترجمه چینی رباعیات خیام)، مترجم باثولی، قطع وزیری کوچک، ۲۷۵ ص، مصور، انتشارات دانشگاه مردم، پکن ۱۹۹۰.

خانم باثولی از راه ترجمه‌های انگلیسی با آثار ادب فارسی آشناست. زبان فارسی نمی‌داند. معلم زبان انگلیسی در مراکز تربیت معلم پکن بوده است و اکنون در شهر تین جین اقامت دارد. شیفته ادبیات فارسی و فرهنگ ایران است.

ترجمه خانم باثولی از رباعیات خیام به نظر سخن شناسان چین از شیواترین و دل‌انگیزترین نمونه‌های ترجمه آثار ادبیات خارجی به زبان چینی است بهمین سبب برای دریافت جایزه بهترین ترجمه سال نیز نامزد شده بود. مترجم علاوه بر ترجمه به تحقیق درباره زندگانی خیام و رباعیات او همچنین ارزیابی و بررسی ترجمه‌های خارجی و چینی رباعیات پرداخته و بخشی را هم به بررسی علت توجه شعر دوستان چینی به رباعیات خیام* و اصولاً رباعی پسندی چینیان از انواع ادبی شعر فارسی پرداخته. ترجمه خانم باثولی براساس ترجمه فیتزجرالد و احیاناً مقایسه با سایر ترجمه‌های انگلیسی رباعیات است. هر رباعی همراه با متن انگلیسی نخست به زبان فاخر کهن چینی و سپس زبان نوین به صورت موزون ترجمه و در صورت لزوم تفسیر شده است.

به صفحه آرائی کتاب بسیار دلسودگی شده. خانم وانگ تیه برای هر رباعی با الهام و برداشت از مضمون یک نقاشی پرداخته است.

- ۲ -

رباعیات خیام، ترجمه جان هون نین، قطع رفص، ۱۲۹ ص، مصور، انتشارات مرکز پژوهش‌های فرهنگ ایران، چاپخانه دانشگاه پکن ۱۹۹۱.

پروفسور جان هون نین استاد ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات و زبان‌های خاوری دانشگاه پکن است. پیش از اینهم داستان لیلی و مجنون نظامی (۱۹۸۳)، داستان‌های دل‌انگیز ادبیات فارسی از خانم زهرا کیا (۱۹۸۳)، بوستان سعدی (۱۹۸۹) و داستان‌های برگزیده از شاهنامه فردوسی (۱۹۹۰) توسط ایشان به زبان چینی ترجمه و منتشر شده است.

ترجمه آقای جان هون نین از رباعیات خیام براساس طریبخانه رشیدی، ترانه‌های خیام هدایت، نسخه فروغی و چاپ شوروی است. البته پس از آنگاه گشتن از با اهمیت بودن چاپ شوروی فقط در ترتیب رباعیات از آن استفاده شده است. دشواری کار آقای جان هون نین در آنست که خواسته است همه رباعیات مشهور را بر مبنای چاپ‌های معتبر به شکل منظوم به زبان چینی برگرداند. ترجمه و رسانی برخی از اشعار و متون ادبی به زبان چینی و بطور کلی زبان‌های خارجی حقیقه دشوار و حتی گاه ناممکن است، تا چه افتاده باشد. به درخواست پروفسور جان هون نین در این کتاب فصلی نوشته‌ام درباره دیگر آثار خیام و ترجمه‌های رباعیات خیام به زبان چینی و زبان‌های دیگر. نخستین بار رباعیات خیام بوسیله گموژو شاعر نامدار و پیشگام ادبیات نوین چین در سال ۱۹۲۴ به زبان چینی ترجمه و منتشر شد و به چاپ‌های متعدد رسید. از آن پس تاکنون بیش از بیست مترجم در چین و کشورهای دیگر به ترجمه

* شهرت خیام در چین باعث آمدن کثیراً رستوران بسیار معتبری به نام «خیام» در پکن گشایش یابد. در چین اصولاً لمگذاری اماکن به نام‌های غیر چینی متداول و مجاز نیست. مگر به لحاظ اهمیت خاصی که باشد.

رباعیات خیام به زبان چینی، پرداخته‌اند.

- ۳ -

فردوسی سالار شاعران، تألیف پن چین لین، قطع رقی، ۲۹۹ ص، انتشارات چون چین، سی جوان، ۱۹۹۰

نویسنده عضو فرهنگستان علوم اجتماعی شانگهای و از علاقمندان و دلباختگان ادبیات فارسی است. آشنایی آقای پن با ادبیات فارسی از راه ترجمه‌های انگلیسی و روسی است. کتاب فردوسی سالار شاعران نخستین کتاب مستقل است به زبان چینی درباره سرگذشت فردوسی و بحث و نقد پیرامون شاهنامه، مباحث عمده کتاب عبارتست از: تحقیقات مقدماتی درباره سرگذشت فردوسی، داستان‌های حماسی ایران، زندگانی فردوسی و بررسی روایات مربوط به سرگذشت او، میراث ادبی فردوسی، مقایسه جهان بینی فردوسی با هتجار نیک و بد در آئین مزدیسنا، آفرینش از دیدگاه فردوسی، هنر فردوسی در داستان پردازی، مقایسه حماسه ملی ایران با دیگر حماسه‌های جهان، تأثیر شگرف شاهنامه در ادبیات شرق و غرب. در پایان کتاب نیز پیوستی است شامل تاریخ باستانی ایران و تازنامه پشتر ادیان، و کیانیان، همچنین نسب نامه پهلوانان باستانی ایران. سپس توضیحاتی پیرامون نگاه شماری باستانی ایران و نامگذاری روزهای ماه.

آقای پن چین پیش از این کتاب‌های قصه‌های کوتاه ایرانی (۱۹۵۸)، برگزیده داستان‌های صادق هدایت (۱۹۶۲ و ۱۹۸۱) داستان رستم و سهراب (۱۹۶۴) مانه کوشک - شامل گزیده داستان‌های ادبیات فارسی (۱۹۸۲) و باغ لاله - شامل برگزیده اشعار فارسی (۱۹۸۳) را به زبان چینی ترجمه و منتشر کرده است. چنانکه اهل ادب چین شتودهام هنر نویسندگی و سخن پردازی و شیوایی نثر چینی آقای پن چین لین بسیار دلپذیر و رغبت‌انگیز است.

- ۴ -

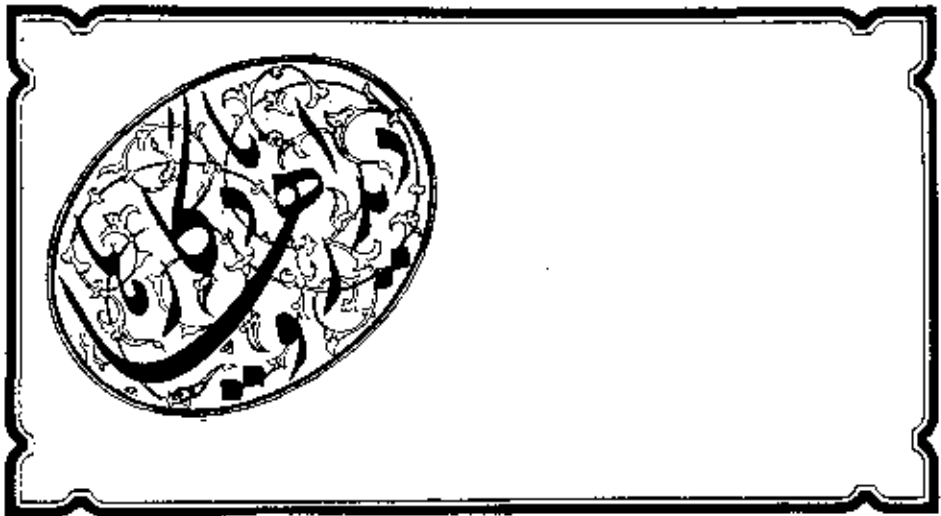
مجله‌نگ عشق (ترجمه گزیده رباعیات کهن فارسی)، انتخاب و ترجمه جان هوئی، انتشارات مرکز پژوهش‌های فرهنگ ایران با همکاری مؤسسه انتشارات لی چیان، قطع رقی، ۱۱۸ ص، مصور، چاپ گوی لین (استان گوان شی) ۱۹۹۲.

ترجمه رباعیاتی است از چهل شاعر بزرگ رباعی سواد آقای جان هوئی از اعضای عالی‌رتبه اداره انتشارات زبان‌های خارجی چین و از فارغ‌التحصیلان قدیمی رشته زبان فارسی دانشگاه پکن است. وی اشعار رودکی (۱۹۸۴)، برگزیده اشعار نظامی (۱۹۸۸)، برگزیده غزلیات فارسی (۱۹۸۸)، رباعیات خیام (۱۹۸۸) و قابوستامه (۱۹۹۰) را نیز به زبان چینی ترجمه و چاپ کرده است.

سپاسگزاری

آقای مسعود مشکین پوش از دوستان فاضل و فضیلت‌پرور لطف کرده سی و چند دوستاندار مجله را در سال ۱۳۷۱ مشترک کرده‌اند و با این همت بلند خواسته‌اند به ماندگاری مجله کمک کنند.

آقای مسعود مشکین پوش شاعر و سخن‌شناس است. هنوز بادم نرفته است. قطعه زیبای و تنها ایشان را که در زمان شاگرد مدرسه بودن (سال پنجم دبیرستان) از کرمانشاه برای حبیب یغمایی فرستاده بود و مرحوم یغمایی چون قدرت طبع و استواری شعر را دید آن را با همین قید که از دانش‌آموزی است در مجله یغما به چاپ رسانید.



ترجمه گریگور قازاریان
با توضیحات دکتر علی فروحی

آرامنه گیلان در نهضت جنگل از خاطرات خاجاطور میناسیان

اینجانب که مدتی است بعنوان یک کار ذوقی به جمع آوری مدارک و مستنداتی درباره زندگی و فعالیت‌های اجتماعی آرامنه گیلان، از بدو ورودشان به این منطقه در قرن پانزدهم میلادی تاکنون مشغول می‌باشم، اخیراً قسمتی از خاطرات مرحوم خاجاطور میناسیان یکی از هم‌زمان و همراهان پیرم خان معروف درباره ارتباط آرامنه گیلان با نهضت جنگل و مرحوم میرزا کوچک خان که در روزنامه آلیک مورخه بهمن و اسفند ماه ۱۳۳۶ به زبان ارمنی به چاپ رسیده بود، توسط آقای گریگور قازاریان به زبان فارسی ترجمه و در اختیار اینجانب گذاشته شد.

نوشته زیر ترجمه این خاطرات است که پس از ویرایش لازم در متن آورده‌ام و اینجانب نیز مطالبی در تأیید و تکمیل آن بعنوان «زیرنویس» اضافه کرده‌ام که از منابع مختلف خصوصاً نوشته‌هایی که تحت عنوان «استاد تاریخی» در روزنامه «ایران کنونی» به مدیریت گریگور یقیکیان در سالهای بعد از شهریور ۲۰ چاپ و منتشر شده است، استفاده نموده‌ام. ضمناً لازمست به این نکته اشاره شود که از جهت حفظ امانت، غلط‌آملاتی و انشائی این نوشته‌ها را نادیده گرفته بهمان صورت اولیه نقل نموده‌ام.

نکته مهم در این یادداشت‌ها وجود روابطی انسانی بین مرحوم میرزا و سران دیگر جنگل با آرامنه گیلان می‌باشد.

در روزهای مشروطیت ایران زندگی می‌کنیم. بعد از تبریز، رشت دومین مرکزی بود که با مناطق اطرافش نقش سرنوشت‌سازی در این جنبش ایفا کرد. عملیات انقلابی در رشت را کمیته ستار متشکل از آرامنه و مسلمانان ایرانی رهبری می‌کردند. اعضای این کمیته عبارتند از:

۱- معزالسلطان (که بعدها سردار محیی نام گرفت و گیلانی بود)

۲- میرزا محمدعلی مغازه (اهل تبریز)

۳- میرعلی اکبر سعید (اهل تبریز)

۴- حسین خان کسمایی (گیلک)

ارزانه‌ای که از طرف حزب داشناکسیون در آن کمیته بودند عبارت بودند از:

۵- بیرم داویدیان (بعدها بنام بیرم خان معروف شد)

۶- نرسس ساناساریان (از حزب داشناکسیون)

۷- والیکوی گرجی (Valico) (که بعدها به کمیته ستار ملحق شد)

هدف اصلی کمیته این بود که تیمهای رزمنده را سازماندهی کند، اسلحه و مهمات فراهم کند،

داوطلب پیدا کند، رزمندگان را تعلیم دهد و غیره. میرزا کوچک نیز بکن مجاهد عادی بود.

در آن روزها کمیته تصمیم می‌گیرد که حاجی خمایی را که یک روحانی ضد مشروطه بود ترور کند. وظیفه ترور به میرزا کوچک محول می‌شود، برای اینکار به او یک اسلحه و سه روز مهلت داده می‌شود که جواب قطعی بدهد. میرزا کوچک سه روز مداوم بیرون از شهر به تمرین مشغول می‌شود، ولی در سومین روز ناگهان ظاهر شده و جواب رد می‌دهد. او می‌گوید، که این کار او نیست، بعدها معلوم می‌شود که بواسطه ایمان دینی‌اش این کار را رد کرده بود. (یک هفته بعد حاجی خمایی بر اثر سکه قلبی می‌میرد) به این ترتیب با وجودی که کوچک از انجام این عمل سرباز می‌زند، ولی بعنوان یک مجاهد رزمنده در گروههای رزمی می‌ماند و در ژانویه ۱۹۰۹ در عملیات فتح رشت شرکت می‌کند. بعدها با گروههایی که به فرماندهی یانوف و Banov^۱ بودند به مارندران رفته و آنجا فتوحاتی انجام می‌دهند. آنها در استرآباد (گرگان فعلی) مغلوب شده، میرزا کوچک مجروح می‌شود به همراه بانوف به کشتی روسی که در بندر گر لنگر انداخته بود پناهنده می‌شوند. روسها همه آنها را خلع سلاح و بازداشت کرده و به باکو می‌برند، در بیمارستان باکو جراحش خوب می‌شود، بعد از مدتی با وساطت کنسول ایران میرزا کوچک و دیگر ایرانیان همراه او آزاد می‌شوند، کوچک به رشت می‌آید و دوباره به گروههای مشروطه طلب می‌پیوندد.

این بار مسئولیتهای سنگینی به وی محول می‌شود تا دسامبر ۱۹۱۱ یعنی روزهای بازگشت ارتجاع [۲۹ نوامبر ۱۹۱۱ میلادی = شهر ذی‌حجه الحرام ۱۳۲۹ هجری قمری تاریخ اکتیباتوم دولت روسیه برای اخراج شومستر از ایران] قوای روس در رشت و تبریز هرج و مرج و رعب و وحشت ایجاد کرده بودند، در این روزها کوچک به همراه همزمانش به بیرون از شهر گریخته و به جنگلهای اطراف پناه می‌برد. قوای روس (تراقها) آنها را تعقیب می‌کنند، کوچک با آنها مقابله و از خود دفاع می‌کند. تعدادی از روسها کشته می‌شوند و کوچک موفق می‌شود قوای روس را عقب براند.

رفته رفته شخصیت کوچک، روستائیان و همگان را مجذوب می‌کند، او معروف می‌شود و به او لقب میرزا کوچک خان را می‌دهند. روستائیان مجذوب او شده، هر روز خیل عظیمی از روستائیان تحت لوای او می‌روند و به این ترتیب، سپاه او، انبوه‌تر می‌شود.

کوچک خان در برابر زمینداران غارتگر مدافع و حامی روستائیان بوده او با مالیات گرفتن از مالکین و حتی در برخی مناطق با مصادره زمینها، احتیاجات سپاه عظیم خود را برآورده می‌کرد. رفته رفته عرصه عملیات گسترده‌تر می‌شود، مقر سپاه را در انبوه‌ترین قسمت جنگل، روستای گوراب زرمخ قرار می‌دهد و در آنجا نشریه جنگل را به چاپ می‌رساند، با این نشریه همگان را به وحدت و اتحاد می‌خواند، به دفاع از استقلال ایران، به اینکه بایستی علیه بیگانگان مبارزه کرد و آنها را بیرون راند، حزب اتحاد اسلام را بنیانگذاری می‌کند [کذا] او بر مبارزاتش علیه روس و انگلیس شدت می‌بخشد. کوچک خان بکن راین هود ایرانی بود که با عملیات ناگهانی‌اش موجب وحشت خیانتکاران می‌شد. عملیات ترور کلابوومن [کربلائی مؤمن با دکوبه‌ای] در این برهه چشمگیر بود. (۱)

او از ثروتمندان اتزلی و تبعه روسیه بود. روز روشن به همراه مستخدمین و نوکرانش هنگامی که از

محل کارش به منزلش می‌رفت ترور شد. بدین ترتیب رفته رفته بر قدرت و هیبت کوچک خان افزوده می‌شود. او نیروهای رزمنده را اطراف خود جمع می‌کند و دولت موقت جنگل در گیلان را به نام اتحاد اسلام تشکیل می‌دهد.

اعضای آن عبارتند از:

میرزا کوچک خان (رئیس دولت)

میرزا حسین خان کسمایی

میرزا [حاجی] احمد کسمائی

محمد انصاری [؟]

[حسین] جودت

اسماعیل خان جنگلی

محمد علی پیربازاری

دکتر حشمت و دیگران

سرپرست تعلیمات رزمی افسر آلمانی به نام گائوک [کذا]

سپاه کوچک خان به سرپرستی و تعلیمات رزمی گائوک برای عملیات پارتیزانی تمرین می‌دید، این سپاه و نیروهای آن رفته رفته شهرت پیدا می‌کنند، آنقدر که توجه آلمانیها را نیز جلب می‌کنند. در آن زمان توسط قوای آلمانی که در باکو بود، برای سپاه کوچک خان کمکهای نقدی فرستاده می‌شود، ولی این کمکها بدست کوچک خان نمی‌رسد و توسط شخص دیگری دزدیده می‌شود که او نیز بعدها از عرصه ناپدید می‌گردد. عظمت و فوت سپاه کوچک خان روس و انگلیس را مضطرب می‌کند، بالاخره در سال ۱۹۱۷ انقلاب روسیه رخ می‌دهد و قوای روس تصمیم به برگشت به روسیه می‌گیرند. به این ترتیب قوای روس همه چیز را رها کرده و به روسیه برمی‌گردند.

اوضاع برای ملت بزرگی مثل روسها خیلی اسفناک بود، سربازان روسی در برخی موارد اسلحه خود را با یک بطری مشروب معاوضه می‌کردند. کوچک خان این فرصت را مغتنم می‌شمارد و به قوای روس که در حال عقب‌نشینی بودند و از جنگلها می‌گذشتند حمله و آنها را خلع سلاح می‌کند. او بدین ترتیب اسلحه فراوانی برای قوای خود فراهم می‌کند. انگلیسیها با دیدن اوضاع اسفناک ارتش روس برای محافظت باکو نیرو و به رشت می‌فرستند و این یک مسئله حیاتی برای انگلیسیها بود.^۱

استقرار انگلیسیها در رشت باعث ناخوشنودی کوچک خان می‌شود و موجب می‌گردد که کوچک خان برای خروج انگلیسیها، از گیلان به عملیاتی دست بزنند. رفته رفته سرنوشت مرگ و زندگی ارمانه گیلان (رشت و انزلی) به عملیات نظامی کوچک خان بستگی پیدا می‌کند. در این روزها شایعاتی مبنی بر حمله کوچک خان به رشت برای بیرون راندن انگلیسیها از این منطقه پراکنده می‌شود. البته خیلی از ما با احتیاط فراوان به این اخبار گوش می‌دادیم. ناگهان یک روز از طرف فرمانده نیروهای انگلیسی به کمیته حزب دانشا کسیون اطلاع دادند که کوچک خان در صدد حمله به شهر است و در وهله اول ارمانه را قتل عام و تاراج و غارت خواهند کرد، لذا ما هر قدر که مهمات و اسلحه بخواهید در اختیار شما قرار می‌دهیم. در صورت حمله شما مقابله کنید تا نیروهای ما به کمک شما برسند. به این مناسبت کمیته گیلان با شرکت رفقای مسئول و دست‌اندرکار جلسه‌ای برپا می‌کند. در این جلسه بعد از تبادل نظر فراوان به این نتیجه می‌رسیم که «حمله کوچک خان» به ارمانه و کشتار ارمانه را باور نمی‌کنیم. باور نمی‌کنیم که کوچک خان نسبت به ارمانه رفتار خصمانه داشته باشد. بالعکس همیشه هوادار ما بوده است و در تبردهای مشروطیت دوش بدوش هم علیه دشمنان جنگیده‌ایم. علیرغم این باور، اگر کوچک خان به ما حمله کند و تعدادی هم کشته بدهیم باز در برابر او جنگ نخواهیم کرد.

در این جریان ترتیبات کار فراهم می‌شود و دستورات لازم برای رفتار صادر می‌شود. اوضاع خیلی نگران کننده بود، ارمانه رشت آن شب را تا صبح بیدار می‌ماند؛ اما خبری از حمله کوچک خان

نمی‌شود. حیرتی را که انگلیسیها به ما داده بودند یک سوء تفاهم تلقی می‌کنیم. دومین شب هم بدین منوال سبزی می‌شود. همگی در حالت انتظار به سر می‌بریم.

در ماه مه ۱۹۱۸ سیده دم ساعت سه بامداد از جانب سنگر انگلیسی‌ها صدای تیراندازی بگوش می‌رسد. این نشانه‌ای بود که کوچک خان حمله کرده است. اندکی بعد از منتهی‌الیه شمال و جنوب شهر صدای تیراندازی و متعاقب آن فریادهای شادی به گوش رسید، شهر از سه طرف مورد حمله قرار گرفته بود. قسمت جنوبی و غربی شهر را کوچک خان فرماندهی می‌کرد، دروازه ورودی شهر در این قسمتها قرار داشت و طبیعتاً انگلیسی‌ها قسمت اعظم نیروهای خود را در آنجا متمرکز کرده بودند. جنگ شدیدی در جریان بود، ازمنه درگروههای کوچک در حالت انتظار بودند. از اوضاع معلوم بود که کوچک خان موفقیت‌هایی کسب کرده است و همه چیز در دست اوست. بعد از دو ساعت انگلیسی‌ها سنگرهای خود را ترک کرده، در بیرون از شهر، محور جاده قزوین، مستقر و منتظر می‌شوند که از قزوین برای آنها قوای کمکی بیاید. شهر فتح شده بود. ساعت شش صبح همه جا خلوت و ساکت بود و گاهگاهی صدای تیراندازی بگوش می‌رسید.

در این بین همسایه مسلمان ما نزد من آمده و می‌گوید که شامیر را (شامیر گاسباریان از اعضای سرشناس حزب ما بود) در منزلش به بهانه اینکه کوچک خان می‌خواهد با او ملاقات کند بیرون کشیده‌اند، اما در بین راه او را با اسلحه خود کشته‌اند، قاتل یک کُرد بوده و حالا هم می‌خواهند سروقت تو بیایند، فرار کن. این فرد را می‌شناختم، دروغگو بود.

این خبر برای من غیر منتظره بود. به مخفی‌گاه مرلیم می‌روم و اسلحه موسین (Mosin) را که از روزهای مشروطیت داشتم به همراه پانصد عدد فشنگ برمی‌دارم و منتظر سرنوشت می‌مانم.^۲ ناگهان تصمیمات کمیته راه به خاطر می‌آورم. هیچ نوع عملیات نظامی، حتی اگر به قیمت جان ما تمام شود، نباید صورت گیرد. اینها که آمده بودند اکثراً از دوستان قدیمی مان بودند... اما چرا شامیر... چرا ما دانشاکنها را... در این افکار بودم که ناگهان صدای کوبیدن دروازه ما بگوش رسید. به پشت پنجره کوچکی می‌روم و از پشت به بیرون نگاه می‌کنم. پانزده مجاهد جنگلی پشت در منتظر جواب بودند. پاسخ دریافت نمی‌کنند و با شدت فراوان به در می‌کوبند، و فریاد خاچاطور... خاچاطور سر می‌دهند. از این سروصدا همسایه‌های مسلمان ما بیرون ریخته و با سربازان به بحث و گفتگو می‌پردازند. کمی بعد، خاچاطوری که درحیاط ما زندگی می‌کرد، با آسودگی خاطر در را باز می‌کند و می‌گوید من خاچاطور هستم چکار دارید؟ سربازان اسلحه‌های خود را آماده کرده و منتظر فرمان بودند، فرمانده آنان می‌گوید که تو را نمی‌خواهیم آن یکی خاچاطور را می‌خواهیم، من این فرمانده را نمی‌شناختم. در روزهای مشروطیت با ما بوده، او می‌دانست که نزد شامیر و من اسلحه هست، پس او ما را لو داده یا توطئه چینی کرده بود.

از بین جمع همسایگان یک نفر سپهبدنام سید محمود، معاون فرمانده راکناری کشیده و از او چیزهایی می‌پرسد. از دور فقط می‌توانم بفهمم که سعی دارند او را قانع سازند. بالاخره این دو نفر داخل حیاط شده و به طرف طبقه بالا می‌آیند. کاری نمی‌شد کرد، بیرون دریاکن ظاهر می‌شوم و آنها را دعوت بیالا می‌کنم. بدون هیچ معطلی به من می‌گویند که نزد تو اسلحه هست آنرا به ما تحویل بده و با ما بیا، که به نزد کوچک خان برویم. نمی‌توانستم کاری کنم، می‌دانستند که نزد من اسلحه هست، ولی چرا از این طریق وارد شده بودند؟ آخر ما دوستان و همکاران مشروطه بوده‌ایم. فرصت فکر کردن نبود، بایستی اسلحه را تحویل می‌دادم، اما همراه آنها رفتن حماقت بود. به آنها می‌گویم که بپله اسلحه دارم؛ اسلحه‌ای که از آنروزها نگه داشتم برای دفاع از من و [کشتن] دشمنان کوچک خان و از آنجائی که دشمن دشمنان ما یعنی کوچک خان آنرا می‌خواهد. آنرا که در اطاق دیگر است بروید و بردارید. اما در مورد آمدن من، به شما می‌گویم که مطمئن باشید، خودم شخصاً فردا خدمت می‌رسم. اما معاون گروه با سماجت می‌گوید که بدون شما از اینجا نمی‌رویم، چهار سرباز را صدایم زند که بیایند و خانه را بگردند،

از بخت بد من پنج تافشنگ ماوزر هم پیدا می‌کنند، حالا دنبال ماوزر و احتمالاً سلاحهای دیگر بودند. بالاخره با تلاش من، سید و همسایه، آنها از جستجو دست برمی‌دارند و مرا با زور از خانه خارج می‌کنند. بیرون از خانه مهاجمین جمع بودند، آنها نه مشروطه طلب بودند و نه از دوستان کوچک خان، همه می‌دانستند که چه بر سر شامیر آمده، بکمک همسایه‌ها سید محمود و مشهدی غلامعلی از رفتن سرباز می‌زنم. مجاهدین خیلی اصرار می‌کنند، بالاخره سید محمود از جیب خود یک قرآن کوچک بیرون می‌آورد و می‌گوید که نمی‌گذاریم خاچاطور را ببرید. او در مقابل روسها از ما دفاع کرده، این قرآن را نزد کوچک خان ببرید... بالاخره صد تومان به سربازها داده، قضیه را فیصله می‌دهیم.^(۲)

بدین ترتیب فقط با من ملاقات!!! نکرده بودند، بلکه سروقت دوستان و آشنایان دیگر هم رفته بودند و برخلاف دستورات کوچک خان ناراج و غارت نیز انجام داده بودند. از خانه‌هایی که به تاراج رفت می‌توان منزل بنیانگذار مدرسهٔ مریم آقای آقاو هوسیان، همچنین منازل اوهان‌ها کویان، تیگران زادوربان، سرکس در سرکسیان و غیره را نام برد. غیر از اینها، برخی را نیز از منازل خارج کرده بعنوان گروگان نزد کوچک خان برده بودند. کوچک خان با مطلع شدن اینکه اینها ارامنه هستند از کنار مجاهدین خشمگین می‌شود، این اسراء را با کمال احترام یک شب نزد خود نگه می‌دارد و روز بعد در کمال امنیت آنها را نزد بستگانشان برمی‌گرداند.

برای اینکه دیگر چنین سوء تفاهم‌هایی رخ ندهد، بفرمان کوچک خان تمامی ارامنه را در مدرسه و خانهٔ آوادیس هوردانائیان جمع می‌کنند و آنها را تحت مراقبت و امنیت قرار می‌دهند.^(۲)

در اینجا لازم است متذکر شوم که در روزهای اول این هرج و مرج، کوچک خان هیچوجه عامل این وقایع بر ضد ارامنه نبود، بلکه گروهی گرد و توک (عشای) که در صفوف کوچک خان رخنه کرده بودند، از هرج و مرج پیش آمده سوء استفاده کرده، علیه ارامنه دست به کارهایی از قبیل کشش شامیر در گاسپاریان (که از رفقای خوب و فعال ما بود) زده بودند. متأسفانه قربانی‌های دیگری هم داشتیم که نام آنها به خاطر نیست، از قبیل ماه تسی - پطروسیان که از ارامنه متولد گیلان است. کوچک خان از واقعه شامیر خیلی ناراحت شد. اما از من خواست مسئله‌ای را که برایم پیش آمده بود فراموش کنم.

سه روز بعد از عملیات فتح رشت کشش ما می‌خواست خانوادهٔ خود را به انزلی بفرستد، در بندر پیر بازار (هفت کیلومتری رشت) قوای کوچک خان به فایز ریخته و جوابا می‌شوند که در آنجا ارمی هست یا نه؟ کرجی‌بان خانوادهٔ کشش را به آنها معرفی می‌کند. این بیچاره‌ها را قوای کوچک خان بعنوان اسیر به جنگل می‌برند.^(۳)

رشت هفت روز تحت کنترل قوای کوچک خان بود، تا اینکه از تزوین قوای انگلیس سر می‌رسد، همچنین چند هواپیمای بمب افکن تعدادی بمب در رشت فرو می‌ریزند؛ جنگ درمی‌گیرد. پس از نبردی سخت کوچک خان شهر را تخلیه کرده و به جنگل می‌رود [برای اینکه از خرابی رشت جلوگیری کند] از سربازان کوچک خان شش نفر عقب می‌مانند. آنها به ارامنه پناه می‌آورند، ما نیز به آنها پناه می‌دهیم و برای اینکه رد آنها گم شود لباسهای آنها را عوض کرده و البسهٔ فرنگی [مشابه ارامنه] به آنها می‌پوشانیم.

انگلیسها در شهر به جستجو و تفتیش می‌پردازند و ارامنه را نیز مورد بازجویی قرار می‌دهند، ما انکار می‌کنیم. همان شب این شش سرباز جنگل را به سه تن از ارامنه می‌سپاریم که به جنگل رفته و آنها را به کوچک خان سپارند، این ارامنه عبارت بودند از: لئون شاهمیریان (داشناک)، هراتون ساقاتلیان (داشناک)، ماکار گوزالیان (از حزب خلق)، و وقتی که سه تن از هموطنان از منی ما نزد کوچک خان رفته و وقایع را برای او تعریف می‌کنند کوچک خان به [حاجی] احمد کسمایی که از ارامنه متفر بود، رو کرده و می‌گوید: حاجی احمد، حاجی احمد، اسیرها همان ارامنه هستند که می‌گفتی؟ در وهلهٔ اول بایستی آنان را پاکسازی کنیم چرا که این ارمی‌ها با انگلیسها، هم‌دست شده و علیه ما هستند. ماجرا معلوم می‌شود پس معلوم می‌شود که اسرار قتل شامیر و گیلاتسیان چه بوده؟^(۴)

در اینجا دو چیز معلوم می‌شود یا خیر فرمانده انگلیسی (از روی دلسوزی بیهوده که نسبت به ما داشت) مبنی بر اعطای کمک تسلیحاتی به ما از طرف انگلیسها بطور تحریف شده‌ای به گوش کوچک خان و رفقایش (مانند حاجی احمد کسمانی) رسیده، یا اینکه فرمانده انگلیسی برای اینکه قوای کمکی به او برسد و در این بین فرجی بدست آورده باشد می‌خواست ما را وارد میدان کرده و در مقابل عمل انجام شده قرار دهد از قبیل چنین اخباری را انتشار داده است، ولی فقط با ما درباره «خطر جنگل» و اعطای اسلحه صحبت کرده بود. کوچک خان بواسطه اینکه سربازانش را سالم به او تحویل داده بودیم نامه تشکر آمیزی به ارامنه رشت می‌نویسد و از کشته شدن چند ارمنی که بدلیل سوء تفاهم کشته شده بودند، عذرخواهی کرده و آنرا به حساب نادانی مجاهدینش می‌گذارد و قول می‌دهد به ارامنه‌ای که از این بابت متحمل خسارت مالی شده بودند، غرامت بپردازد. انگلیسی‌ها رشت و انزلی را اشغال کرده و ورود کشتی‌ها از باکو را که برایشان نفت و بنزین می‌آوردند، تحت کنترل خود درمی‌آوردند. بدین نحو آنها توانستند برای قوای خود سوخت فراهم کنند. کوچک خان به جنگل می‌رود و جنگلهای تمام مناطق گیلان و از جمله اطراف رشت، انزلی و جاده قروقین را تحت کنترل خود درمی‌آورد.

فرمانده انگلیسی‌ها در آن زمان ژنرال تامسون بود. در آنروزها باکو تحت اشغال سربازان عثمانی بود که بسوی قفقاز در حرکت بودند و ارامنه به سردستگی سرگروه هامازاسب (Hamuzasb) و تادوس امیریان با آنها در حال جنگ بودند. بالاخره باکو شکست خورد و مهاجرت ارامنه بسوی ایران (انزلی) شروع شد. هزاران نفر (حدود ۲۰۰،۰۰۰ نفر) سوار کشتی‌ها شده به امید نجات بسوی سواحل ایران حرکت می‌کنند.

[در این زمان] وظیفه بس مهمی به دوش ارامنه گیلان، هبشهای ارمنی انزلی و کمیته مهاجرین سنگینی می‌گردد؛ کار و تلاش شبانه روزی و خستگی ناپذیر شروع شد. [هدف همگی یک چیز بود کمک و یاری به مهاجرین. فقط تعدادی از کشتیها مسافران خود را پیاده کرده بودند که ژنرال تامسون فرمان می‌دهد که کشتیها کسی را پیاده نکنند؛ کشتیها برگردند و گرنه با حمله توپخانه مواجه خواهند شد. وضعیت خیلی اسفبار بود. مردم گرسنه و خسته، مجروح و بیمار و... در کشتی‌ها مانده بودند] چه باید کرد؟ بروند؟ کجا بروند؟ چکار کنند؟... ولی نایستی می‌رفتند... تمام تلاشهای ما برای به رحم آوردن ژنرال بی‌فایده بود.

این مردم ما بودند که به بهای خون آنها بتفصیل متفقین سقوط باکو دیر انجام شد؛ و باز بواسطه همین ارامنه بود که ژنرال توانسته بود بنزین قوای خود را فراهم سازد. فقط یک راه چاره وجود داشت و آن تخلیه مسافران کشتی در مناطقی که تحت کنترل انگلیسی‌ها نبوده (۵) یعنی در اسکله‌های ماهی‌گیری تالش، سفارود و حسن کیاده، ولی این مناطق دور از ما قرار داشتند و در دسترس فوری ما نمی‌توانستند باشند و همچنین فاقد امکانات رفاهی بودند. چاره دیگری نبود، برای اینکه از این مناطق مجوز بگیریم، بایستی قبلاً مسئله را با کوچک خان در میان می‌گذاشتیم، به همین منظور هم هبشی از طرف ارامنه به نزد کوچک خان می‌روند، این هیئت عبارت بودند از: ابراهیم گل خندانیان از طرف دفتر سیاسی حزب دانشاکیسون، مگر دیچ قازاروسیان و نگارنده این سطور از طرف کمیته گیلان این حزب و گریگور یقیکیان از سوی حزب هچاکیان.

کوچک خان به گرمی از هیئت ارامنه استقبال می‌کند، بخصوص وقتی که می‌فهمند این هیئت از سوی مراجع عالیقدر حزب دانشاکیسون هستند. بک رشت مذاکرت با کوچک خان انجام دادیم. کوچک خان نامه‌ای به مسئولین آن مناطق نوشت و نمایندگان ما را به آنها معرفی کرد.

کوچک خان به گمر گجیان و مقامات سئون تالش، کرگانرود و سفارود و همچنین به فرمانده نظامی حسن کیاده (دکتر حنمت) دستور داد که ارامنه مهاجر را بپذیرند و از هیچگونه کمک معنوی دریغ نمایند. به مدد کمک‌های کوچک خان، ارامنه در آن مناطق از کشتی پیاده شده به رشت پناه می‌آوردند. کوچک خان به همه حادستور و هشدار می‌دهد که مهاجرین را غارت و اذیت نکنند و خود به

نوبه خود قول می‌دهد که بیست هزار پوت برنج به ارامنه اهدا کند. برای اینکه ارمنی دوستی کوچک خان [برای خوانندگان روشن شود، قسمتهایی از گزارشات شورای مهاجرین را که در آن از کمک‌های کوچک خان قدردانی شده است در پائین می‌آوریم:

* * *

برای تخفیف اوضاع وخیم مهاجرین، کمیته مهاجرین هیئتی را نزد کوچک خان می‌فرستد و از او خواهش می‌کند که امکاناتی را فراهم آورد تا اوضاع مهاجران بهبود یابد.

۱- در این ارتباط کشتیهای مهاجرین که حق تخلیه در انزلی را نداشتند بنحو سرگردان به نالش و کرگانرود و حسن کیاده می‌رفتند، [ولی چون] مسئولین آن مناطق بدون دستور کوچک خان کاری انجام نمی‌دادند از اینرو نزد کوچک خان رفته و از او خواهش کردیم که امکاناتی فراهم آورد که مهاجرین ما در این مناطق پیاده و به رشت آورده شوند.

در مورد تهیهٔ ارزاق و مواد غذایی هم کوچک خان حاکم بود از او می‌بایست مدد می‌جستیم؛ برای این منظور هم نزد کوچک خان رفتم و از او تقاضای مساعدت کردیم تا ارزاق را به قیمت ارزان بدست آوریم. او موضعی دوستانه و با محبت از خود نشان داد و قول مساعد داد که هرچه از دستش برآید انجام دهد. رفتار محبت آمیز او این بود که در وهلهٔ اول ارامنه را در رشت پناه داد و سپس فرمان و دستورات مقتضی و اقدام لازم را انجام داد.^(۹)

در قبال همهٔ اینها، کمیته مهاجرین علناً و در ملأ عام از اقدامات کوچک خان تشکر و قدردانی می‌کند.^۶

بیانیه منتشر شده کمیتهٔ امور مهاجرین نشان دهندهٔ این است که کوچک خان تا چه حد نسبت به ارامنه حسن نیت داشت.

* * *

کوچک خان حکومت خود را تا اواخر سال ۱۹۲۱ ادامه داد [و سپاهیان او] روز بروز متشکل تر و محبوبتر می‌شدند. در این زمان ارتش او عبارت بودند از کردهای خالو قربان و خالو حیدر با سوار کارانشان. موسیال دمکرات‌های ترک حیدر عمو اوغلی به همراه رزمندگان، احسان‌الله خان که شخصی بود تحصیلکرده، باسواد، آگاه و از دوستان پیرم بوده، سردار محیی گیلانی [کذا؟] و شخصی که در میان همهٔ اینها می‌درخشید دکتر حشمت. به این ترتیب با این افراد کوچک خان حکومت سیاسی و رزمی گیلان را تشکیل داده بود.

در ماه مه ۱۹۲۰ بود که ارتش سرخ وارد باکو می‌شود. سپس از دریای خزر گذشته به بندر انزلی، که در آن زمان تحت اشغال انگلیسیها بود حمله می‌کنند. بعد از مناقشات مختصری انگلیسیها انزلی و رشت را تخلیه کرده به فروین عقب می‌کشند و درهٔ منجیل را بعنوان نقطهٔ استراتژیک برای خود نگه می‌دارند. بلشویکها قبل از اینکه وارد رشت شوند، نزد کوچک خان رفته با او توافقاتی می‌کنند و با قوای مشترک وارد رشت می‌شوند.

از زمان انگلیسیها و حتی بعد از عقب‌نشینی آنها حدود پانصد سرباز قزاق در رشت وجود داشت، کوچک خان و بلشویکها بعد از ورود به شهر به آنها اخطار می‌کنند که خود را خلع سلاح کنند، قزاقها سرباز می‌زنند، و بالاخره آنها به قزاقها حمله‌ور می‌گردند و بعد از سه ساعت مقابله و جنگ قزاقها تسلیم می‌شوند.

قبل از اینکه بلشویکها به انزلی برسند، ثروتمندان ارمنی و مسلمان رشت و انزلی ناراحت و مشوش بودند و همگی سرمایه‌ها به این فکر افتاده بودند که بسوی تهران مهاجرت کنند. بخشی از ثروتمندان

مسلمان از محل دور می‌شوند، اما آرامنه برخلاف تبلیغات حزب هنجاکیان و حزب خلقی آرامنه، به فرامین حزب دانشکسیون مبنی بر اینکه محل سکونت خود را ترک نکنند، گوش داده در گیلان می‌مانند. رفتار و اعمال آرامنه در آن زمان خیلی عاقت اندیشه‌ها بود و کوچک خان و مسلمانان از موضع آرامنه پشتیبانی می‌کردند. خود کوچک خان برخلاف اینکه با بلشویکها توافق داشت از آرامنه و عناصر ضد بلشویک پشتیبانی می‌کرد.

ارتش سرخ در حدود شانزده ماه در رشت و انزلی ماندند. در این مدت برخوردهایی بین ارتش دولتی که از تهران فرستاده شده بود با ارتش سرخ صورت گرفت و رشت دست به دست می‌گشت، اما در تمام این مدت آرامنه موضعی هوشیارانه اتخاذ کرده بودند که باعث خشنودی مسلمانان شده بود. (در این برخوردها فرمانده ارتش روس استراسیتسکی (Strasitzki) بود. تعداد آرامنه‌ای که به قزاقهای درحال عقب نشینی دارو و مواد غذایی می‌رساندند کم نبود. در دوران اخیر روابط بلشویکها با کوچک خان تیره شده البته این وضع از همان ابتدا نیز وجود داشت. کوچک خان مخالف ضبط و مصادره داراییهای [مردم] بود که توسط بلشویکها انجام می‌شد، غیر از این اختلاف ایدئولوژیکی نیز وجود داشت. کوچک خان یک انقلابی ناسیونالیست بود، اما بلشویکها انترناسیونالیست بودند. وضع تا آنجا پیش رفت که متحدین گذشته در مقابل هم قرار گرفتند.

شهر در دست هر دوی آنها بود، شروع به سنگر بندی در نقاط مختلف شهر می‌کنند، جنگ شهر حدود چند روز بطول می‌انجامد، بعد از این مدت برخی از همزمان کوچک خان بطرف بلشویکها می‌روند از قبیل خالو قربان، خالو حیدر، احسان الله خان، حیدر خان عمواوغلی با افرادشان. کوچک خان بالاجبار مواضع خود را خالی کرده و به جنگل می‌رود و از آنجا مبارزه خود علیه بلشویکها را ادامه می‌دهد.^۸

وقایع سال ۱۹۲۱

به فرمان وزیر جنگ رضاخان (رضا شاه بعدی) جنگ از تهران برای بیرون کردن بلشویکها از ایران شروع می‌شود.^(۷) سپاهیان ایران بالاخره رشت را تحت اشغال درمی‌آورند. روسها به انزلی می‌روند. در همین زمان عهدنامه روس و ایران [قرارداد ۱۹۲۱] منعقد می‌شود که به دنبال این معاهده روسها به باکو می‌روند. منطقه آرام است و تهران براوضاع حاکم می‌شود. حمله رضاخان علیه آنهاست که به قول او در هرج و مرج کشاندن کشور دست داشته‌اند شروع می‌شود. تعدادی از این افراد دستگیر می‌شوند و به تهران منتقل می‌گردند. تعدادی نیز به هنگام حرکت روسها به باکو می‌روند. در این میان فقط کوچک خان باقی مانده بود که آنها هم برای دستگیری برنامه‌ریزی شده بود.

بین کوچک خان و قوای دولتی برخوردهایی صورت می‌گیرد. دولت سپاه کوچک خان را خلاف قانون اعلام می‌کند و برای سرش دوهزار تومان جایزه تعیین می‌کند.^(۸) در این زمان کوچک خان واپسین روزهای شکوه و اقتدار خود را می‌گذراند، وقتی خود را از هر طرف تحت محاصره می‌بیند تصمیم می‌گیرد به همراه دوست و فادارش گاگلوک آلمانی از خطه گیلان دور شوند. اواخر دسامبر بود می‌خواهند به طرف خلفال بروند. در نواحی کوهستانی گیلان در ماسوله [؟] دچار برف و بوران و کولاک می‌شوند و یخ می‌زنند. بعد از چند روز روستاییانی که از آن اطراف می‌گذشتند جسد کوچک خان را می‌شناسند و به طمع جایزه سراورا می‌برند و در رشت به نظامیان تحویل می‌دهند. البته جایزه‌شان را هیچ وقت نمی‌گیرند. این خبر مانند برق به رشت و به تمام نواحی گیلان می‌رسد. خبر سنگینی بود. مردم گیلان با سکوت در ماتم فرزند خلقی و انقلابی خود فرو رفته بود؛ خاصه که با جسد او غیر انسانی برخورد کرده بودند، سر کوچک خان در گورستان سلیمانداراب به خاک سپرده می‌شود. از آن زمان به بعد این مقبره برای اهالی رشت به بک مکان مقدس تبدیل می‌شود که برای زیارت به آنجا می‌رفتند.^(۹)

نمی توان اینجایرده خاطرات کوچک خان را پائین کشید بدون آنکه از دکتر حشمت سخنی به میان آورده باشیم.

دکتر حشمت سمبلی از یک انقلابی پاک و مطهر، دارای تحصیلات عالیه فرانسوی بود. اهل طالقان بود. بستگانش هنوز هم در قید حیات هستند. به همراه بیست و پنج تن از همزمانش درحسن کیاده دستگیر شده به رشت آورده می شود. آن روز برای مردم رشت روز عزای سوگواری بود. جمعیت انبوه گرد میدان محل اعدام جمع شده بودند جای سوزن انداختن نبود. مردم فقط درموضع یک تماشاچی نبودند، بلکه آنجا جمع شده بودند تا احترام خود را به فرزند خلق ادا کنند. سکوت جمعیت، سکوت اعتراض بود. سرساعت مقرر او را به میدان می آورند، سوار بر کالسکه به همراه سربازان قزاق طبق خواست او دستها و پاهایش را آزاد گذاشته بودند. در میدان شهر مردم می گریستند بخصوص هنگامی که خطابه خود را شروع کرد. سخنانش را من در آنجا به رشته تحریر در آوردم و اینک خطابه اش:

«هموطنان عزیز، ای ایرانیان، امروز مرا خلق آویز می کنند، امروز شما را اینجا آورده اند که مرگ مرا ببینید، ولی من اینگونه نمی میرم. اطمینان خاطر دارم که روح من همواره با شما و نزد شما خواهد بود، نزد آن ملتی که برایش جنگیدیم. برای آن ملتی که ما آواره شدیم. بخاطر آنهایی که اکنون زیر این ستونها هستیم، من برای آنهایی که آگاهانه زندگی خود را فدای میهن شان می کنند، فدای ارتقاء و رفاه و آزادی آن می کنند مرده نیستم. اشخاصی چون من جاویدان زنده هستند. آنهایی می میرند که هم اینک مرا به دار می آویزند.

قبل از اینکه برای همیشه خاموش شوم، از این صحن مرگ، برای آخرین مرتبه فریاد سومی دهم ای مردم، ای برادران ایرانی، زنده باد نظام مستقل و آزاد ایران، سرنگون باد ارتجاع، نابود باد..... مرگ.....»

انبوه جمعیت مانند سنگ، ساکت و خاموش است. دستمالی ابریشمی از جیبش درمی آورد، قرآن کوچکی با آن پیچیده بود، به روحانی که نزد او ایستاده بود تقدیم می کند و از او خواهش می کند که بعنوان آخرین یادگارش آنرا به مادرش بدهند. عینک قاب طلایی را از چشمانش درمی آورد آنرا به جلادی که کنار او ایستاده بود می دهد و می گوید، این هم مال توه بخشی از من به پاس زحمتی که باید بکشی. بخاطر کشیدن طناب من، خود بالای میز می رود موها و ریشش را شانه می زند. برای آخرین بار با تعظیمی ملایم مردم را بدرود می گوید، با دست خود طناب را به گردن خود می اندازد، با ضربهای، میز را از پای خود خارج می کند، چند لحظه... و بعد همه چیز تمام می شود.

مردم در ماتم و تعجب زده هستند، حکام ذلیل و مغلوب شده اند، جسد معلق در هوا برهمگان حکمرانی می کند بر قلبها، بر روح همگان.

اکنون با نگارش این خطوط خواستم ادای احترامی کرده باشم به انهایی که در روزهای سخت و طاقت فرسا، در مبارزات و جنگها به همراه ما بودند، مهاجرین ما را یاری و ما را پناه دادند.

با احترام به یاد پاک مبارزین و انقلابیون^۱
خاجاطور سیناسیان

توضیحات دکتر علی فروچی

۱- پس از آنتیمونوم دولت روسیه برای اخراج شومستر از ایران (۲۹ نوامبر ۱۹۱۱ م - ذی‌حجه ۱۳۲۹ هـ ق) و ورود قوای روسیه به ایران فعالیت شدید توسط آزادیخواهان در رشت و انزلی صورت گرفت که در نتیجه روس‌ها دوازده نفر، اشخاص زیر را توقیف و تحت‌الحفظ روانه یادکوبه کردند: آقابان حاج آقا خلیل ایردر حاج شریعتمدار رفیع اول آقا سید عبدالوهاب صالح ایلر مرحومین سید صالح و دکتر سید رضا صالح، ا. یوسف حیدر [جریت‌ای]، سعید خان، فتح‌الله خان، دو نفر سوارهای طلشی، وادیگر گرجی، حاجی علی، حاجی اسماعیل، خلیل، محمدباقر گوهرخای (محمدشواعطین تهرانی)، عامل دستگیری حاجی علی فوق‌الذکر در انزلی، کر بلائی مؤمن یا دکوبه‌ای بود که عزیز بیگ صاحب‌صفت قوی روس و حامدته‌ای او را به خانه حاجی علی فرستاده او را دستگیر کردند.

کر بلائی مؤمن (پدر آقابان محمد علی داداشی و مهدی داداش پور) به معتقدی برعکس بهند نام زندگی کافور به شخص بسیار بدذاتی بود... و ایرانی‌ت زاد و شخصی گرسنه و گشنام بود که در یادکوبه به مردم آزاری مشغول و شعل‌اهاشلیش فوج بی‌گری و دروغ‌بگویی از ایران و اوپاش بود در موقع ورود به انزلی در شمار گدایان آن فصبه بود. اینکارهای نامشروع و زورگویی در ادبک زمانی خود را صاحب ثروت بسیار کرد و گریبی از اسگله انزلی را که مورد احتجاج تمام تاجر و اهالی بود ن‌قلدری و گردن‌کلفتی به حیقه تصرف خود درآورد... چون مردم آزاری او از حد گذشته بود و به گریبی هم مالیات بسته، برعمود تحمیل می‌کرد حاجی علی بواسطه غیرت و شجاعتش که داشت علناً با او مخالفت کرده در فکر جلوگیری ارتدیت و اجافات وی بود، به این سبب بغض و عنادوت حاجی علی در دل کر بلائی مؤمن ریشه گرفته، منظر فرصت بود تا تلافی نماید و بالاخره سبب قتل آن مرد صالح و وطنخواه را فراهم کرده، حاجی علی را به چوبه دار فرستاد... (المهدی‌الرزوی آه حاجی علی مذکور مسلماً اهل همدان بود و در زمان استبداد مدنی به کارهای مختلف مشغول بود و چون لیاقت و کدابتی داشته به سرشنگی نوبخانه نایل گردیده سپس چون از وضع حکومت استبدادی متنفر و بیزار گردیده بوده از نشون‌ظاهری استبداد صرف‌نظر نموده به شغل آزاد مشغول شده، در انزلی دکان صرافتی دایر کرده و از راه کسب و تجارت امرار معاش می‌کرده.

حاجی علی که جزو دوازده نفر آزادیخواهان فوق‌الذکر به یادکوبه فرستاده شده بود در آنجا در زندان معروف «هلازاده» زندانی بود، پس از مدتی همراه دیگران به رشت عودت داده شد و در آنجا در یک محکمه فرمایشی که نتیجه آن اعدام و شهادت چهار آزادیخواه پناه‌های یوسف حیدر معاون نظمی رشت و شریعتمدار طلشی و صالح خان و کاظم خان نوسط روس‌ها در رشت (که مدفن آن‌ها در ضلع جنوب غربی بیمارستان پورسیای رشت است) و حاج علی و فیروز در انزلی و تبعید حاج آقا خلیل و آقا سید عبد الوهاب (صالح) بود.

مرحوم حاجی علی مردی بود دنیا دیده و چیز فهم که به اعانت و دهانت مشهور بود، در شب آخر عمر بهیچوجه منوخل و مضطرب نبود و می‌گفت «افتخار می‌کنم که مرا مظلومانه در راه مملکت و استقلال شهید می‌کنند و اطفال یتیم خردسال مرا هر کسی می‌بیند متاسف و متأثر گشته برای وطنخواهی و مملکت دوستی من به روح رحمت می‌فرستد... اگر روس‌ها مرا شهید نکنند دچار وقت دیگری بحکم طبیعت خوام مرد، پس این شهادت و نیکنامی برای من گویا و جان دادن در راه مملکت وظیفه تمام مسلمانان و وطنخواهان است... پس از انقلاب روسیه کر بلائی مؤمن به سزای اعمال خود رسید و ادر انزلی آنروز شد (تذکره به صفحات ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، کتاب «گوشه‌ای از رویدادهای انقلاب مشروطیت ایران» نوشته شادروان محمدباقر گوهرخای (محمدالشواعطین تهرانی) مرکز نشر سپهر، تهران، ۱۳۵۵ خورشیدی).

۲- از یکی از بهترین گیلاس‌شیدم که در همین زمان محافل جنگل، میکائیل - شاعوردیان را (که چهارراه میکائیل و پنج میکائیل در رشت نام از معروف است) توقیف کرده و سواره با خود به جنگل می‌بردند، میرزا که یک خان که با همراهایش مجاور خانه خواهرش (کیلاخانم) در ده اشکن ایستاده بوده بکازه توجه بن سواران می‌شود و میکائیل را می‌شناسد و به سواران به گیلکی می‌گوید که این «ارمنی» براره ما را کجا می‌برید؟ جواب می‌دهند که او را توقیف کرده به جنگل می‌بریم. بلافاصله به آنها دستور می‌دهد که میکائیل را آنجا نکند و از او دلجوئی کرده با احترام همراه مجاهدین دیگر به رشت برمی‌گرداند.

میکائیل شاعوردیان از مظاهر ارمنی رشت بود، خارج‌المقر سیاسیاب بنامیت چهلین روز درگذشت میکائیل شاعوردیان در صفحه دوم روزنامه آتیگ شماره (۷۴۵) ۷۵ مورخ شنبه ۲۴ فروردین ۱۳۴۲ (۱۳ آوریل ۱۹۶۳) درباره او چنین می‌نویسد:
«در روز پنجم مارس در سن ۸۸ سالگی در تهران درگذشت. از اهالی قره‌داغ و ساکن رشت؛ شخصی بود که همه او را دوست داشتند.»

در قره‌داغ متولد شده بود. در مدرسه آرمیان تبریز تحصیل کرده بود و از سنین جوانی در رشت ساکن شده با تلاش و زحمت فراوان برای خود زندگی مرفعی دست و پا کرد و صاحب زمینهای فراوان شد، در روزهای کارخانه روهن زینون احداث کرد. در سنین جوانی به حزب دانشگسین پیوست. سه سال در رشت عضو هیئت امنه بود (معاون عضو علی‌البدن). همیشه از نظر مانی جمع‌اارمنی از کمک می‌کرد. همین اواخر بیست هزار ریال برای ساختن کلیسای رشت اهداء کرد.

۳- در این مورد بی‌نیامیت نیست به نامه زیر که در هفته‌نامه شماره (۱۰۱۵) ایران کنونی می‌مادیریت گردگور بیکیان تحت عنوان «سناد تاریخی» آمده است اشاره‌ای شود:

رشت پنج‌ماری ۲۰ شهر شوال.

حادث جانان مستطاب آذین محترم هیئت اتحاد اسلام دم جلاله‌امالی:

آقایان محترم با کمال احترام عرض می‌نمایم که آن همه رفتار نادرست و خسارتی که از طرف مجاهدین وارد بر یک مشت ارمنه ساکنی که کلیسا (کلیسای تبعه) دولت علیه ایران هستند مسبوقید (مسبوقید) و همه بو (نوع) خوش سوخت (سلوکی) و سلامت به مقصد رسانیدن چند نفر مجاهدین، بی طرف بودی ارمنه را دفعه دیگر سبب (ثابت) و مدخل کرد و دیگر جایه (حق) شک باقی نگذاشت. در خصوص خسارات وارد شده دل تسلائی و امیدواری بود که از طرف آن هیئت مقدس سر و مقرر شود که صورت کلی خسارات را مفصلاً نوشته ارسال نمایند تا اینکه فرآوری داده شود، در این خصوص در موقع خود کسب مستوعبت را عرض نمودیم و در خصوص آزاد بودن راه پیوه بازار - انزلی را از آن هیئت مقدس پرسیدیم، فرموده بودید که راه آزاد است و ارمنه بدون خوف می‌تواند رفت و آمد نمایند. حسب شمر (حسب) (لامر) اجازه دادیم، ولی بسیار متعصب (مناسبت) که حاضر آقایان را مستحضر می‌سازیم که دبروز زن ارمنی با اطفال خود از رشت به انزلی با کوهی بارکاس می‌رفت، در میان رودخانه، نزدیکی دهه برحکم دو نفر مجاهد فقط زن ارمنی با اطفال از کوهی بارکاس آقای سونوری به زبان روسی آنگار رودخانه خارج می‌شوند و بعد از زحمت زیاد تمام هستی را از زن ارمنی گرفته مرخص می‌نمایند. ولی هنوز معلوم نیست زن مربروز با اطفال سلامت بانزلی رسید یا اینکه دست مجاهد دیگر افتاد.

آقایان محترم این سلوک رفتار برایم (برای) هیچ کس خوش آیند نیست و ابداً نتیجه خوبی نخواهد بخشید. در این جهت عرض و استدعا داریم هرگاه بی طرف بودن ارمنه ایران به هیئت مقدس هنوز مدلل نگردیده است، خوب است امر و مقرر فرمایند که این یک مشت ارمنه ساکنی رشت ایالت (ایالت) و اطفال خودشان را برداشته هر نقطه را که صلاح می‌دانند بروند، و بلا (اولاً) این وضع زندگی ممکن نیست. نگفته نگذاریم شاید حرکات تعدادی اشخاص را غیر می‌دهند که پنهان و چپین می‌کنند، لیکن خطر (خطر) آن آقایان متعصبین (معتصبن) می‌سازیم که آن اشخاص خیانت کار چندین زن ارمنه تکلم می‌کنند، ولی ابداً ارمنه نیستند، ارمنه از اولی آخر بی طرف و ابداً خصوصی و زیدی (ضدیتی) بقدمات جنجالی نداشته و نخواهد داشت در آخر احترامات بقیه را تحدید می‌نماییم. زیاده جسارت است.

از طرف نمایندگان ارمنه ساکن رشت عرض شد.

امضاء لایق

کوچک حد وقتی از موضوع باخبر می‌شود دستور می‌دهد آنها را برگردانند، آنها را یک شب با احترام نگه داشته و با امنیت کامل به انزلی می‌برند.

صفت نامی به شرح زیر به یکی از سران ارمنه (مسیو مارکارا نوشته و از ماجرای پیر بازار عذرخواهی می‌کند. (به نقل از صفحه چهارم شماره ۳ (۹۹) هفته نامه ایران کتونی تحت عنوان اسناد تاریخی)

۲۴ شهر شوال ۱۳۲۶

آقای مسیو مارکار دام اقباله العالی

بواسطه عدم انعقاد جلسات هیئت مقدس مرتبه محترمه را مبالغه نمود شرحی از صدمات وارده به آن هموطنان محترم مرقوم رفته بود، مسیوق شدم.

اگرچه بنده همیشه ملت نجیب ارمنه ایران را از اولادان این آب و خاک دانسته و در متفق آن شریک می‌بیند شنب، ولی بعضی اخیر و کسک ن مجاهدین بر بنده فوق تصورات خود را نشان داده و ثابت نمود که آن هموطنان برای ترفنی و تعالی این مملکت معائب و رده بخورد رافروشی می‌نمایند.

نمی‌توانم وحشی‌گری و بربریت بعضی از اراذل مجاهدین را دست به آن هموطنان عزیز انگار کنم، ولی تصدیق می‌کنم که این واقعه محکمی به ایران دوستی شما زده و زنجیر محکمی از اتحاد و صمیمیت بین ما بنا نمود. از واقع اخیر پیر بازار خیلی متأسف شده و باین دردم که مرتکب از ففازیه‌های مهاجری هستند که در موقع حمله به شهر مسلح شده‌اند، با اینحال احکامات سختی صادر می‌شود، که مرتکب را تعقیب نموده پس از دستگیری مجازات سخت بدهند. از همراهی و کسک مجاهدین مریض نمی‌توانم تشکرت معمولی بجا آورم، ولی می‌توانم عرض کنم که تا وقتی که به حول و قوه الهی این جمعیت پیرجا هستند، از ارمنه ایران خصوصاً گیلان حمایت نموده و در صورت تصور حدوث مخاطره بزرگی از ایشان سفاقت نموده و اگر بطرف بنده آمدند در نهایت صمیمیت از آنان پذیرائی نموده و تا آخرین مرحد امکان بحراست ایشان بکوشم.

سلام خالصانه بنده را بعلوم ارمنه مقيم گیلان ابلاغ نمایند.

مهر کوچک

۴- تفر حاجی احمد کسمانی از ارمنه لابد بدلیل وفایت تجاری بوده است، چون ارمنه نیز مانند حاجی احمد به کار تجارت ابریشم مشغول بوده و در امر تجارت برپیش با هم وفایت داشتند، ولی نوشتن نامه زیر به امضای احمد به نمایندگان مجلس عمومی ارمنه خلاف این قضوت را می‌رساند:

علامت شهر و حورنید

نام عبدهضرت سلطان احمد شاه فاجر خدایه ملکه

هیئت اتحاد اسلام - شماره ۶۵۹۵ - تاریخ ۱۴ شوال ۱۳۲۴

آقایان نمایندگان مجلس عمومی ارامنه
مقیمین انزلی دام اقبالهم

مکتوب مورخه ۶ جون ۱۸ آن آقایان تاریخ فوق واصل و از مراتب رقت انگیز و تأسف آور آر کمال بهمت و حیرت رخ نمود، چنانکه تصدیق در بد مقالسی که اخیراً به جمعیت ارامنه وارد شده است نه فقط هیئت اتحاد اسلام از هویت علمین این فجایع بکنی بی اطلاع است. بلکه این گروه افراد و عناصر فاسده جو و معرکه ضرب را بهیچوجه ز خود نداشته و بنام فوا برای قمع و قمع آنرا کوشش و سرود خواهد نمود.

بطوریکه مکتوب قول داده به موجب این نوشته سیر تکلیف آقایان ارامنه بیطرف انزلی مزید التاکید قول می دهیم که همواره به چشم برابری به آنها بنگریم، از هر مسئله ادب و مدنی که از ناحیه برخی از مردمان بی ادب و جاهل نسبت به آنها اعمال شده است جدا مخالفت عمل آمده و از تکرار نظیر آن جلوگیری خواهد شد طبیعی است آنچه خسارت وارد آمده است جبران و تلافی خواهیم کرد

بسیار امید در آینه س نزدیک رفتار و کردار ما محاسن بیست ما در در اوضاع آن ملت نجیب محقق و بتدلیل نماید، چنانکه تمام قوه فول می دهیم که در حفظ شئون و حقوق زندگی شما بکوشیم. بدیهی است آن آقایان نیز از برخی افراد خود که مستقیم یا دست راست ما در حفظ روابط مودت و محبت جلوگیری خواهند نمود.

در خاتمه احترامات صمیمانه را خاطر نشان و در کمال مودت و حسن نیت خود آن آقایان را عرض و خاطر جمع می سازد.

مهر هیئت اتحاد اسلام - حاجی احمد

(به نقل از صفحه دوم شماره ۲۹: ۱۲۵۰) هفته نامه ایران کنونی به مدیریت گریگور بقیگین

در روز پورت ضمیمه شماره ۲۵۱۲ مورخ ۱۶ برج میزان | ۱۲۹۷ | هجری قمری | = | اول محرم ۱۳۲۷ | کتیل حکومت گیلان به وزارت داخله این موضوع تأیید شده است که: «مهاجران در جنگ لاکو به مجازت قتل برای زنده در لاکو به نمانده، با یک سرعت و ضربه ای از آنجا خارج می شوند و طاهر بگانه معبری که برای آنها پرور می آنها است فقط وارد انزلی و رشت است، با آنکه حکومت انزلی با نمایان دولت فحیحه انگلیس مذاکرات کرده و در نهایت جدید ز ورود آنها جلوگیری می کند که چهار چهار فرزند کنشی را که حاضر ارامنه بودند نایع از ورود به انزلی شده عودت دادند، باز فریب پنج هزار نفر تا کنون وارد شده اند و مستقیماً عربی به وزارت جلیله عرض کرده و تقاضای مساعدت و همراهی نموده اند، دور نیست باز به بعضی وسایل عده ای | ای | وارد شوند، مثل اینکه در بندر انزلی که جدا جلوگیری از آنها کردند، یک کنشی به حسن کیاده رفت و ارفتی در در سوواطکه لیاثوف پیاده کرده اند و در دین همه قسم اسباب میبست گذران از حیث منزل و اوراق می خواهند که اسباب توحش اهالی شده اند. تا نظریات عسقه آن وزارت جدید که همواره به صلاح حوثی و آسایش اهالی مملکت است تکلیف این کار را زمین و مرقوم فرماید و آنچه از مهاجرین وارد سرحد شده اند، تمام به وسیله نظامین میان انگلیس خلع سلاح شده، بدون اسلحه وارد سرحد انزلی شده اند. در پاسخ، وزارت داخله به سره ۱۲۱۷۲/۴۰۱ مورخ ۳۰ میزان | ۱۳۲۷ | هجری قمری | به این رپورت فقط به منته و مهاجرین رهی از یادگرمه اشاره شده است که: «تعلیقاتی به اداره ژاندارمری و نظمیه و دب حکومت انزلی داده شده است. در اسری تعلیقات مزبوره بنیاست مساعدت و مواظبت بعمل آورده و نامه مواد آن را رعایت و راپورت های همه را به وزارت داخله اطلاع دهد و مواظبت کامل کند که خلاف نظمی منظور نباشد. منظور است واردین از لاکو به عائد گرجی و زمینی و بلوچیک و بیشتر آدمکنی و شادوت طلب هستند | ۱۹ |. از حالات آنها استعلام و در صورت مطلوبیت اسلحه آنها را توقیف و کاملاً مراقبت شود که رحمتی از این حیث نولیه نشده. املاً این اسناد که جزو نابگانی راکه وزارت کلور در سازمان اسناد منی ایران موجود است است توسط دوست شفیق ویرین جناب آقای دکتر عبدالکریم گلنسی اسناد مورخ و محقق دانشگاه در اختیار پنجاب گماشته شد. سپس به سند اول (رپورت شماره ۱۲۵۱۲) در کتاب بهمت جنگل اسناد محرمانه و گزارش ها، به کوشش فتح له کشاورز، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، چاپ شقایق، تهران ۱۳۷۱، ص ۱۱۳ مرقومده |

۱- نامه ای درین باره به شرح زیر به کمیته مهاجرین ارمی در انزلی نوشت:
محل تشریح و حورشید و تاج گیلان
مرکز تشکیلات نظام می

کمیته مهاجرین ارامنه در انزلی
ز بروز مودت او دولت محترمه که با نظر نیکی بینی نسبت ملت برابر در مرقومه ۱۷/۷ فرموده اند بهیت انسان حاصل شد، بطوریکه برای تحصیل آذوقه و تسهیل آوریگان از خاسان دور فزاده ملت ارامنه در رفقه مزبور نگاشته بودید به اداره جنیله بلدیة انزلی دستور داده شده، «میسوازه آن اداره محترمه شده و از شرمندگی در معیل او مهادن محترم که تاکنون بهیچ وجه دربارۀ نشان ایضای وطنه نشده است بدر آورده و آسودگی خاطر آنان نیز فراهم شود.

امضاء کوچک
(به نقل از صفحه ۴، شماره ۳: ۹۹) هفته نامه ایران کنونی

۷- در این زمان عهدنامه تجارتي فیما بین دولت های روس و انگلیس در ۱۶ مارس ۱۹۲۱ که ترجمه آن بشرح زیر است منعقد می گردد:

جدیدین نکت از اعلامیه سیاسی کبیر مور خارجه شوروی راجع به عهدنامه در باب علاقه تجاری بریتانی کبر و روسیه شوروی که از طرف سیو روبرت هورتنگ وزیر تجارت بریتانی و رفیق کراسین از طرف روسیه در ۱۶ ماه موس (۱۹۲۱) مقصد گردیده است نظر بسایک روسیه با دولت منفقین انگلیس و غیرها از روسیه و مایلند که عهدنامه تجاری مابین خودشان را شرایط مفید تجدید نمایند و این مقصود حاصل نمی شود مگر بخصوص اصل عمومی میان دولت متخاصمین و نیل به صلح عمومی که دارای هفت است و باین زودی انجام پذیر نبوده، عهده انتظار آن شده، عجلتاً معاهده تجاری را بصورت تحلیف در آوردند، عهدنامه آنها چنان که ذکر شد با مضامین رسیدند - و این عهدنامه تجاری به جدیدین شرط بشرح دین مفید است؛ شرط اول که هر یک از این حکومتها که در تشکیل عهد [نامه] تجاری نایبیده شده اند از حرکت دشمنان و اقدامات مخافانه نسبت به همدیگر از تبلیغات رسمی در سرحدات خودشان و غیر از اینها که مورد مابیت قیامین دولت بریتانی و دولت شوروی روسیه است از روی حقیقت و صمیمانه منصرف باشند و لازم است حکومت دولت شوروی روسیه بطریق سیاسی و معاریه با الهه تبلیغات ملل آسیا بر ضد حکومت بریتانی و هندوستان مهیج نشود و خصوصاً این مسئله را در حکومت افغانستان و بریتانی نیز لازم است، این مسئله را در مائیکه که از دولت روسیه منتزع و مستقل شده حفظ کند و آنها را بر محاربه و ضدیت دولت شوروی روسیه متحرک نشود، لازم است اتباع دولت بریتانی که در مسنگت شوروی روسیه متوطنند و نیز اتباع دولت شوروی که در ممالک بریتانی مقیمند بر حسب اجازه به اوطان خود مراجعت نمایند و بفرزین فرخ و متوجه است، شرایط مدرسه در عهدنامه را به آگشتها [نمیدانگان] و وکلای خودشان اشعار و جریا بود آنها را مشارالیه ایزاد خواست شوند، به هر دو طرف مضامین معاهده تجاری لازم است عمل و موافق که ناچار موجب تجدید تجاری شده مانند جمع نمودن مسکو از معیر آنها و غیره کفایت دفع نمایند و مانع تجارت بانکها و سایر تجارت و اهل داد و ستد باشند که دایر شدن دوایر نانگی طرفین موجب پشرفت معده تجاری خواهد شد و تجارت مطلق است، یعنی از ماکولات و ملبوسات و هر چیزی که معمولاً جزء موضوع تجارت می باشد و حتی اسلحه آنها ممنوع نیست که به ممالک طرفین داخل و خارج شود و نیز دانسته شود که این شرایط در معاهده طرفین مفید و موافق تجارت مطلق و جمیع منافع و احسن تجاری شامل است، همچنین هر یک از متعاهدین می توانند با سایر دولتها معاهده تجارت مطلق یا مفید بنویسند تا مابین نخواهد بود.

کشتهای و احساس تجاری بریتانی و روسیه معارض هستند که بدون مخالفت از هیچ طرف با بنادر اسکله های بازگیری داخلی و خارج شوند، هنگام کشتهای متعلق به تجار هم از بریتانی کبیر با شوروی روسیه آزدند که سوگر تجارت وارد و خارج شده و مال التجاره و مهمات خودشان را از هر قبیل بوده باشد بعمرض داد و ستد و مبادله برسانند و حکومت بریتانی با صدور قول می دهد کشتهای شوروی روسیه به هر دریا و بوعاز مانند کشتهای سایر دول داخل و حرکت نماید آزد باشند و احدی حق مخالفت نخواهد داشت، حاکمیت بریتانی و سایر حکومتهای متخاصمین که متغول جمع کردن زمینها، پاک کردن دریاهای منتهیه بخودشان هستند، بر حکومت شوروی روسیه نیز لازم است که اقدام به پاک نمودن دریاهای منتهیه بخود نمایند که کشتهای سلامت و امنیت بر اسکله ها و پلها داخل و خارج شود - حکومت بریتانی واجب است به شوروی روسیه اطلاع بدهد تا طبقه از مواجیل دریا و بندرها و پلها متعلق روسیه که بین و سایر آلات تارویه منصفه دارد تا شروع جمع آوری پاک کردن آنها شود، همچنین حکومت شوروی روسیه واجب است هر جا از دریاهای متعلق به روسیه زمین گذاشته باشد به کبیسونی که برای پاک کردن زمینها تشکیل شده است اطلاع بدهد که هر قدر زمین داشته باشد تمام را جمع نماید - دولت بریتانی اظهار می کند که ما مانع نیسیم، دولت شوروی روسیه برای مخالفت با این خود از سایر دولتها در مراکز عبور آنها زمین گذاشته است، وونی این شعاریه مادر این ماده برای تسهیل ارباب و ذهاب کشتهای تجاری این دو دولت متعاهدین است. (نقل از صفحه ۴ شماره ۲۰ (۱۶۱) هفته نامه ایران کنونی)

پس از اینکه عهدنامه فوق بر اثر سازش تاریخی بین این دو دولت با فدا کردن منافع ملت ایران منعقد می گردید، در مراسم تقدیم استوارنامه و نوشتن نخستین نماینده شوروی به ایران احمد شاه مراعاته قضیه **اسفندآور گیلان** اشاره می کند: حراب احمد شاه به نظر نوشتن نخستین نماینده سیاسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران:

نماینده مختار با نهایت مسرت و حسرتی اعتبارنامه را که مسیو [آقای آلیس آقوی رئیس کبیرهای ملی برای معرفی شما به سمت نماینده مختار جمهوری اجتماعی شوروی متحده کل ممالک محروسه روسیه در دربار ما و دهاند دریافت می نمایم، احساساتی که در دوره زندگی خود نسبت به مملکت ما ابراز داشته و علاقه مندی صدقانه که همواره در همه صلح و منافع ایران بشان داده اید، اسباب امتنان خاطر را فراهم ساخته و ما را مضمن می سازد که همان نوسه و دقت نظر را در انجام وظیفه بر سرگی که بعهده شما محمول شده منظور صواب داشت از استغناء رژیم آزادی در روسیه فوق العاده مسرور و مبدوریم در آینه روابط حسنه بین دولتی بر مبنای محکم استوار گردد و پیش داریم **اقتضیه اسفندآور گیلان** در نتیجه سامی و اقتضیات سف هر چه زودتر حائمه یافته و طوری خواهد شد که سکه به روابط و دایه بین دو ملت وارد آورد آرزو مندیم که معاهده جدید معدن بین ایران و دولت شوروی روسیه موجب افتتاح عصر جدیدی از روابط دولتی گردد و خطر نه همین اطمین خاطر به هیئت دولت خود دستور داده اید که نهایت مساعدت و همراهی را در انجام مأموریت عظیمه شما عمل آورند (به نقل از صفحه ۲۶ شماره ۱۴۲) هفته نامه ایران کنونی).

جی متست نیست که به مطلبی در نایب دولت شوروی از بدو تأسیس به نهانه منافع انقلاب جهانی، منافع ملت های دیگر را به راحتی فدای کرده است. - شماره های بشود:

در سال ۱۹۲۱ لنین در پیخ ترگبار گیلان [نماینده دولت جدید القامیس کمونیستی ارمنستان شوروی آتک بری و ادار سازی دولت شوروی به قدر به شرکتها جهت تغلیه قسطنی و حرک ارمنستان به مسکو رفته است صریحاً اظهار می دارد که: ما معاصر ارمنستان و قارص در کبر هیچ گس، بخصوص با مصطفی کمال [آناتولیک] نخواهیم جنگیم، نماینده ارمنستان که از این اظهارات

لبن مأیوس شده است پاسخ می‌دهد: بدون یک اقدام جدی علیه ترک‌ها، زامه بر ضد رژیم نویند قیام خواهند کرده نشین افغان می‌دازد. در این صورت من ترجیح می‌دهم ارمنستان را در دست بدهم و نگرار می‌کنم که در نظر او «مناقص انقلاب جهانی» بر سر چیزهای بی‌ترتیب دارد. [رنگ به صفحات ۱۹۲ و ۱۹۳ کتاب «ارمنستان، آذربایجان، گرجستان» نوشته سرژ آفاناسیان، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، انتشارات مبین، ۱۳۷۰]

۸. در اینجا بی‌مناسبت نیست که بیابیم ای زاگه در این زمان بر علیه کوچک خان منتشر شده بود یاوریس.

بیانیه

دیدی که خود سخن پروانه شمع را چندان آسان نداد که شب را سحر کند

اهالی گیلان محمود و سیاست‌مداران عالم بدانند تزویر و حیل هرگز در پرده نمی‌ماند، دست طبیعت شخص مکار و حیل‌باز را در هر موقعی مجازات خواهد داد. خیانکار در هر لباسی بیرون نباید عقابند و فطرتش او را مفتضح و بلکه عملیات مفید او را رسوایش می‌نماید. هر قدر شخص در صدد باشد که پاکی خود را به لباسی جلوه دهد، بطن خبیثش ناپاکی او را ظاهر می‌سازد، معلولت و وریش بلند هم باعث پاکی شخص نمی‌شود، شاید انکار نموده که هرچاه کنی خود در نوبت چاه می‌افتد و هر مفتنی باعث رسوائی خود می‌شود. وقتیکه شخص نیش تاب‌ناک و دارای عقابند پاک شد خداوند تبارک و تعالی از هر بلائی آن شخص را ایمن خواهد داشت. خاصه که غیرخواه مسلمین و براه توفی دین مبین اسلام و حفظ ناموس و آبادی وطن عزیز خود نکولند.

گیلانیان مدت هفت سال است این خائن خفار خود را بصورت سلطان بازاری درآورده، جمعیت آزادیخواه پیش مشرق‌الی مغرب را فرا گرفته و برای نیل به مقصود (یعنی مسدود ریاست) خود گامی متوسل به آلمان و عثمانی شده، زمانی متکی به انگلیس و حتی با روسها و ساعش بنین عقد معاهده صلح با میرزا احمدخان آذری و سازش با دولت، موقعی دست بدان رضای آزادیخواه و برادران روسیه زده، در این مدت توقف در جنگل به هزاران شاس و شیوه و رنگهای مختلف درآمده و در همه جا تلف و جیبت خود را ثابت و دولت خویش را معرفی نمود.

وقتیکه تمام در بهای امیدش سته شد لا علاج شده با این یکجمت جمعیت صاف و ساده بر در صلح برآمده، آغاز دوستی را نهاد، چنانچه اهالی گیلان فرد فردشان حاضر و ناظر نه که بر هر یک از پیشنهاداتش شفق بوده و برای امتحان اجرا می‌کردیم، نه هر سازش و رقبتی بود، برای ریاست مسئله خود و انهدام رؤسای این جمعیت نقشه، ریخت، وسیعها برای شخص پرستی خود فراهم نمود. حیلها برانگیخت، بالاخره در مقابل اینهمه تزویر دمی برای هر یک از رؤسای این جمعیت چه در رشت و چه در لاهیجان و انزلی گمترد که بدین وسیله سرکردگان این جمعیت را معدوم سازد. انحصار خصوصی با تنهمه رحمانت و مشفاتی که حیدرحان عمروفلی که خدماتش چه در ایران و چه در آذربایجان اظهار من‌شمسی است، در راه آزادی ایران با این شخص کمک و مساعدت نموده بالاخره در مقابل تلاقی نتیجه‌اش گرفتار شدن در قید اسارت این گرگ به شاس میش است، چون رؤسای این جمعیت عقیده‌شان صاف و بخلوص لبث برای وطن عزیز خودشان و حفظ ناموس گولش می‌کنند، منظورشان نیز توفی و سعادت ایران و ایرانیان و خلاصی از دست اجانب چیز دیگر نیست.

خوشبختانه خوری با دست خود برده تزویر و از روی کار خود برداشت که نزد عموم ملت ایران خصوصاً ملت گیلان خویش را درست مفتضح و رسوا نمود.

ایشک با زبان ساده این جمعیت به تو که کوچک خان هستی خطاب می‌کنم که ای خائن شریعت و بی‌دور از آدمیت و بدی که چطور جدای عالمیان ترا رسوا نمود و پرده از کزات برداشت. طبیعت سده کی و بی‌پاکی ترا ظاهر ساخت، ندان و آنگاه باش که متهم حقیقی عنقریب با این زودی به دست نابیناگان انتقام از تو خواهد کشید و به کفر اعدالت خواهد رساند و نیز هیچ میل عقبیمی در مقابل این جمعیت مقدوس نمی‌نماید بنساید، چه که این جمعیت دارای مسلک و عقیده مثبتی می‌باشد.

زنده باد حقیقت و راستی

زنده باد نظام و مجازات

دایره ناد جمعیت فتنون فاتح ایران - ۱۵ میزان ۱۳۰۰

(۵ خط از صفحه ۵ شماره ۱۷ (۱۱۳) هفته نامه ایران کنونی)

در همین اوقات کوچک خان نامه زیر را به دوستش آقا میرزا آقا عرابی (موسوی عرابی) می‌نوید:

این نامه شش روز قبل از متفرق شدن جمعیت جنگل و یک ماه قبل از شهید شدن مرحوم میرزا کوچک خان نوشته شده است.

نامه میرزا کوچک خان به آقا میرزا آقا عرابی
هوالمعنی

بله ۵ عفر ۱۳۰۰

آقای آقا میرزا آقا دام اقباله

در این موقع که پاره ای از دوستان ما امتحان بی‌وفایی خود را داده و آشکارا و مجرمانه تسلیم دشمن و با مقاصد آن

همراهی می‌دیدند، مرسله شاعر را برایت کرده و حرف‌العده سرور و خوشحال شدم. آری آقای من دولت را در موقع سخت بدید
انتحن نمود و من از این مسئله مسروره که رفتی همراه هیچ وجه نقصی در افکار آنها را نیافته و تا کمال قوت قلب مصمم بودی و
ند کاری هستی. بعد از آن رویه ی که دشمنان ما پیش گرفته‌اند و شما بخوبی می‌دانید، شاید بطور موقت با دالم دانستند
موفقیت حاصل نمایند، ولی نکای شده و همراهان به خودوند دادگری است که بسیاری از این اتفاقات ما را در یرونو نوجبات خود
معافات کرده است. ما نیز از خودوند از هیچکس منتظر نبوده و حتم داریم که توجهات کامله‌اش شامل حال و بزاز و همین ما خواهد
بود. افسوس که مردمان ایران مرده‌پرست هستند و هنوز قدر این جمعیت را نشناخته‌اند نمی‌دانند. پس از بعد ما خواهد فهمید که ما
بودیم چه می‌خواستیم و چه کردیم - معروف که (شعاعه او فقتت عرف) مردم هم منتظرند روزگاری را ببینند که از جمعیت ما اثری
نیان نماند، پس از اینکه نتایج تمخی از سوء افکار و انتظار خود دیدند آموختی که دو دست ندانت سرگرفته قدر و هویت ما را
بفهمند. ملی آقای من امروز در آرزو و غارتگر خطاب می‌کنند، در صورتیکه هیچ قدرتی را جز در راه آسایش مردم و حفاظت مال
و جان و ناموس آنها برده‌انستیم. هرگز نه اتهاماتی را که به نسبت می‌دهند می‌شویم و حکمت را بخداوند خود و حاکم علی‌الاطلاق
و انگار می‌کیم و عدالتاً تحت تقدیرات الهی هستیم تا بسیم مال ما بکجا منتهی خواهد گردید. در خانمه سلامتی و دوام شما را از
خداوند منت ملت داشته، داعیه خالصانه خود را تقدیم می‌دارد. آقای میرزا علی‌چمن را از طرف بنده سلام برسانید. از شما و اطفال
خوردسال شما التماس دعا دارد.

اعضای کوچک جنگلی

۹- سال‌خرد پس از وقوع شهریور ۱۳۲۰ و پایان دیکتاتوری بیست ساله رضاخان، در روز جمعه یازدهم شعبان ۱۳۲۱ مطابق
ششم شهریور ۱۳۲۱ نی‌بی سر میرزا کوچک خان را از خانقاه خلخال به رشت آوردند، در مجاور سر آن آزاد مرد در سینه‌اندازان
رشت به خاک می‌سپارد و نویسد نیکه که در آن زمان سال اول دبیرستان را نگه‌برنده مردم همد بودیم در این مراسم حضور داشتیم و
اینک غالباً مربوط به این مراسم که در هفته‌نامه ایرانی کتونی شماره ۲۶ (۱۱۷)، مورخ ۱۱ شهریور ۱۳۲۱ در زیر آورده می‌شود:

بیکه روح بزرگ

از کسی که هفت سال تمام ندی حقیقت را بگوش عالمیار رسانید، عالمه سلام را به وحدت و یگانگی دعوت می‌نمود، از
کسی که پرچم بیداری این ملت را بدست گرفته در شامگاهان صلاحت و بدستنی این کشور چراغ هدایت و ارشاد و راهنمایی سعادت و
مدتید بود، از کسی که در راه بیداری ملت و عظمت مملکت فد کارها کرده - جان‌سازای ما نموده و عاقبت لایم در راه استقلال کشور
سرداد و دیدگان بر فروغش را به آرزوی دیدار سعادت کشور برای همیشه فروست قدر دانی می‌کنیم. آری از مرحوم کوچک جنگلی
آن مرد شرافتمند آن ایرانی صحیح‌اللس آن سرباز رشید و مین پرست که بیکرش را در بیست سال قبل در عصر حکومت ارتجاع
در دامنه جبال خلخال سرد و بی‌روح یافتند و سعادت فرور توخش و بربریت سرن را مسطور تقرب بارگه بزرگ با فوج نوب و ضعی
بریده به نهران فرستادند و تن می‌سرش را در محلی موسوم به خانقاه میرداند قدر دانی می‌کنیم، هموطنان - دوره وحشت و بیدادگری
به سر آمد، ابرهای مدهش که در ظلمت دوره بیست ساله تحمل مقدرات این کشور سایه انداخته بود ما طریقه حورشید آزادی متفرق
شد دوره لجام گسختگی و مطلق‌النعی و فشار و تضییع حلت چادری رسید. عصر شکوه و دل‌و زحر و حسن و تعبد، کشش و
سربریدن علمداران آزادی خدتمه یافت. اینک ما و وظایب سنگینی که بگردن داریم.

هموطنان! مرحوم کوچک خان قطع و بقیر داشت در راه استقلال مملکت شهید خواهد شد، بهمین جهت همیشه با دوستان و
نزدیکان خود وصیت می‌کرد که در سلیمان داراب رشت و را بخاک بسپاریم، او می‌خواست همیشه با همشهریهای حساس و
فداگوش در تماس بوده و روح پرفروخش دراعلی علیین مرقب و ناظر اوضاع مستطامش باشد.

او می‌دانست که هموطنان گیلانی و داریند و مزد زحمت و جانفشانیش را با برز احساسات ملی و یادآورهای غیر
نلافی می‌کنند. ما بوحیت او عمل کردیم همانطوریکه قلاً سر شرفمندش را از گورستان حسن آباد تهران به گیلان آورده بودیم،
بسک تن می‌سرش را از خانقاه خلخال به رشت آورده و در سلیمان داراب بخاک سپرده‌ایم.

هموطنان - طبقات مختلف اهالی رشت در روز جمعه یازدهم شعبان ۱۳۲۱ مطابق ششم شهریور ۱۳۲۱ چهار بعدازظهر که
روز ولادت سعادت حضرت امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه می‌باشد با خواندن یک سوره حمد به زیارت روح پرفروخش می‌روند
و از بن عنصر پاک میهر پرست و شهید راه آزادی قدر دانی می‌کنند.

مدبوسله از عموم افراد ملت خاصه هم فدایان و هم فکزان آن مرحوم دعوت می‌کنیم شوکت خود را با ما در این تقدیر ملی
ایز کنند تا ما هم سر مرارش هم آوازه شده بگویییم.

لا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله اموالنا بل اعباء عند ربهم یرزقون

هرگز نمیرد آنکه دلت زنده شد بعین

نسبت است به مرجعیده عالم دوام ما

آزادبخوانان گیلان

(به نقل از صفحه ۵ شماره ۲۱ (۱۸۷) عهنامه ایران کتونی)

در باره این مراسم عظمی سلطه سجد فرماندار وقت گیلان نامه زیر را به وزارت کشور ارسال می‌دارد:

وزارت کشور - رشت | به تهران | ۱، نمره ۱۷۹۹۲، مورخه ۱۱/۹/۱۳۲۱.

آزادی خواندن گیلان روز جمعه ششم شهریور مطابق ۱۵ شعبان در سر قبر مرحوم میرزا کوچک کهن که اخیراً در سبزه‌زار در پشت درخت گردیده‌اند مجلس ترحیمی برپا و مردم را تحت دعوت نموده‌اند که سوره حمد خوانده شود، پیشانی‌های لازم به عمل خواهد آمد. مجله (ارک) کتاب نهفتند جنگل، سینه‌دحرمانه و گزارش‌ها، به گوشش متع ناله کنه‌ورور، نشرات سازمان سداد ملی، ص ۱۸۹.

شماره‌های روزنامه آلیک

- (۱): روزنامه آلیک - شماره ۲۶ (۵۹۶۶)، ص ۴. یکشنبه ۲۷ بهمن ماه ۱۳۳۶ (۱۶ فوریه ۱۹۵۸).
- (۲): روزنامه آلیک - شماره ۳۷ (۵۹۶۷)، ص ۴. دوشنبه ۲۸ بهمن ماه ۱۳۳۶ (۱۷ فوریه ۱۹۵۸).
- (۳): روزنامه آلیک - شماره ۳۸ (۵۹۶۸)، ص ۴. چهارشنبه ۳۰ بهمن ماه ۱۳۳۶ (۱۹ فوریه ۱۹۵۸).
- (۴): روزنامه آلیک - شماره ۳۹ (۵۹۶۹)، ص ۲. پنجشنبه اول اسفند ماه ۱۳۳۶ (۲۰ فوریه ۱۹۵۸).
- (۵): روزنامه آلیک - شماره ۴۰ (۵۹۷۰)، ص ۲ و ۴. جمعه دوم اسفند ماه ۱۳۳۶ (۲۱ فوریه ۱۹۵۸).
- (۶): روزنامه آلیک - شماره ۴۱ (۵۹۷۱)، ص ۴. یکشنبه ۴ اسفند ماه ۱۳۳۶ (۲۳ فوریه ۱۹۵۸).
- (۷): روزنامه آلیک - شماره ۴۲ (۵۹۷۲)، ص ۴. دوشنبه ۵ اسفند ماه ۱۳۳۶ (۲۴ فوریه ۱۹۵۸).
- (۸): روزنامه آلیک - شماره ۴۳ (۵۹۷۳)، ص ۴. سه‌شنبه ۶ اسفند ماه ۱۳۳۶ (۲۵ فوریه ۱۹۵۸).
- (۹): روزنامه آلیک - شماره ۴۴ (۵۹۷۴)، ص ۴. چهارشنبه ۷ اسفند ماه ۱۳۳۶ (۲۶ فوریه ۱۹۵۸).
- (۱۰): روزنامه آلیک - شماره ۴۵ (۵۹۷۵)، ص ۴. پنجشنبه ۸ اسفند ماه ۱۳۳۶ (۲۷ فوریه ۱۹۵۸).

چند توضیح

- ۱- در شماره پیش به انشده در این‌گونه‌ای تعدد چاپ مجله به جای چهار هزار، چهار هزار و هشتصد نوشته شده بود.
- ۲- عکس فریدالدوله گلگون پس از این که مقاله صفحه‌بندی شده بود در همدان رسید. اینچنین درین شماره به چاپ می‌رسد.
- ۳- ضمیمه آقای پرویز اذکائی یادآوری کرده‌اند که فریدالدوله گلگون در عکس دست‌جمعی چاپ شده در مقالات تفتی‌زاده نیز هست و آن عکس مربوط به سال ۱۳۰۷ شمسی است که تفتی‌زاده به همدان آمده بود و در گلگون و دیگران آن عکس را انداخته بودند.
- ۴- مقاله دکتر محمود عنایت، همانطور که در آن شماره نوشته شد بلافاصله پس از انتشار کتاب، خانقرا و تألیفات، نگارش یافته است.
- ۵- تفتی صورت دکتر محمد مصدق که در صفحه ۱۳۴ شماره پیش به چاپ رسیده، اثر ضمیمه نشان هم می‌دهد.
- ۶- غزل، گل غریبه سروده محمود علی بهمنی را می‌خوانستیم در شماره گذشته معذراً چاپ کنیم که حیران بد چاپ شدن آن در سبزه‌زار شده باشد. باز فراموش شد. بوزش می‌خواهیم.
- ۷- معرفی فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه به‌منشده در دو صفحه (۲۸۶ و ۲۷۵) آمده است. آنچه در صفحه ۲۷۵ چاپ شده زاندامت و بین مغرب مربوط به مجله مضامین ایرانی افتاده است.

فرهنگنامه کودکان و نوجوانان

شورای کتاب کودکان که سالها پیش به ابتکار تنی چند تأسیس شد و بخصوصاً با نیروی جوانی و همت بنفند و فکر بایدار نوزان میرهادی استواری بافت، کار بزرگی را از چند سال پیش در پیش گرفت و با همکاری گروهی از شیفتگان ادبیات کودکان و نوجوانان به تدوین فرهنگنامه‌ای همه‌جانبه خاص دانش و فرهنگ این گروه اقدام کرد. خوشبختانه نخستین جلد این فرهنگنامه نوآور و دلپذیر و ماندنی چند ماه پیش انتشار یافت و نشان داده شد کارهایی که بی‌ریا از سر دلسوزی و عشق و شور باشد هرچند دشوار بپای عجب دارد، به ثمر رسیدنی است.

این فرهنگنامه که در چندین جلد پایان خواهد گرفت، به سرمایه و همت، نشر ناشران، که دوازده ناشر نامور و سابقه‌مند کشور آن را تأسیس کرده‌اند، به چاپ رسیده است.

این چند کلمه به عنوان خیر انتشار این اثر ارجمید به چاپ می‌رسد پس از اینکه نسخه آن به مجله رسید دربارهٔ مندرجات آن اظهار نظر خواهند شد.

داورى، کشاورز، یغمائی

به دنبال انحلال مدارسى که به سبک جدید در سالهای ۱۳۱۹ قمرى بهمت مرحومان سید مهدى شریف الاطباء و آقا محمود امیر خلیلى و ۱۳۲۷ باکوشش و هزینه شخصى شادروان حشمت‌الممالک دامغانى در شهر دامغان تاسیس شده بود، در سال ۱۳۳۵ قمرى مطابق ۱۲۹۵ شمسى شادروان عبدالحسین ناظم‌التجار سمنانى مدرسه‌اى را در این شهر تاسیس کرد به نام سعادت ناظمیه که از مدارس بنام آن عصر در منطقه محسوب مى‌شد و اثرى مطلوب در تعلیم و تربیت فرزندان و ترویج و توسعه فرهنگ این سامان داشته است. شادروان حبیب یغمائى در یادداشت‌های خود مى‌نویسد:

«دروسى که در مدرسه ناظمیه دامغان تدریس مى‌شد به تحقیق از تحصیلات دبیرستان امروزی برتر بود و این مدرسه بی‌اغراق بر مدارس متوسطه طهران در آن عصر امتیاز داشت. همچنین در یادآورى مدیر و معلمین و اداره کنندگان مدرسه نوشته است: «مدیریت مدرسه را عبدالله یاسائى (صدرالادبای یزدى) بعهدده داشت و او در ادبیات فارسى و عربى و فقه و حکمت و منطق مجتهد بود و در علوم جدید استاد و در شعر فارسى استادى کم مانند، زیرا به عربى و فارسى هم خوب شعر مى‌گفت و هم خوب نثر مى‌نوشت. علی محمد پیمان یغمائى، احمد تیرى و دیگر معلمین آزموده تدریس کلاس‌ها را بعهدده داشتند. ریاست روحانى شهرستان با مرحوم حاج میرزا رضا شریعتمدار دامغانى و عبدالکریم کسرائى حاکم ادب دوست و ادب پرور شهر بود. این افراد فضیلت پرور در تعظیم مدرسه و تشویق شاگردان هم آهنگى و یکدلى تمام داشتند و در واقع محیطى علمى و ادبى بزرگتر از گنجایش شهرى کوچک چون دامغان ایجاد شده بود. برگزیدگان همدرسى دبستانى بهترین دوستانند و مرا از این سعادت بهره‌مندی تمام بود: دکتر على سعادت مرحوم، هدایت‌الله داورى (وکیل دادگستری)، علی اصغر کشاورز (وکیل دادگستری)، عبدالله خسروى (دیپلمات مقیم ایتالیا) از آن جمله بودند و هستند.»



بطورى که نوشته شد مدرسه ناظمیه دامغان تأثیر مهمى در آموزش جوانان منطقه داشته و چهره‌هائى نام‌آور را برای جامعه علم و ادب ایران پرورش داد که از جمله شخصیت‌هائى چون داورى - کشاورز - یغمائى بودند که تحت عنوان سه یار دبستانى در این مقاله به شرح گوشه‌هایی از زندگى شان مى‌پردازیم:

هدایت‌الله داوری فرزند میرزا عبدالجواد در سال ۱۲۷۶ شمسی در روستای زرگرآباد دامغان به دنیا آمد. تحصیلات وی ابتدا در حوزه علمیة دامغان و سپس در مدرسه سعادت ناظمیه ادامه یافت و در این مدرسه با علی اصغر کشاورز و حبیب یغمائی هم‌نشین و هم‌درس شد و دوستی‌شان در نهایت صمیمیت بود و بین آنان مطایبات و اخوانیات متعددی مبادله می‌شد. بعنوان مثال یغمائی در مطایبه‌ای خطاب به او گفته است:

ای هدایت ای جوان محترم ای که بودت یا نبودت مثل هم
(صفحه ۳۴۳ کتاب سرنوشت).

پدر داوری از عارفان پاکباز و محبوب آن سامان بود و شادروان حبیب یغمائی تحت تأثیر مرگ او منظومه‌ای حکمت آموز سروده و به داوری فرستاده که به غیر از دو بیت آن که در صفحه ۳۴۴ کتاب سرنوشت آمده، در جای دیگر به چاپ نرسیده و نسخه آن را خود وی در دست نداشته که شاید بجا باشد متن آن را از دیوان حطی داوری که نزد تنها دختر عزیزش خانم زهرا داوری و داماد ارجمندش آقای زهره نژاد از صاحب منصبان عالی‌رتبه و بازنشسته آموزش و پرورش، محفوظ است نقل نمائیم.



برای نمودن استواری شعر حبیب یغمائی

در مرگ دوست

که نباشد گریستن را سود
 که همین راه بایدت پیمود
 تو دمی دیر و او زمانی زود
 که بخاک اندرون زهم نگشود
 که نگسست تاراش از هم و بود
 هرکه بسینی بزیر چرخ کبود
 که کشاورز آنچه کشت، درود
 هستی انسان شود که اول بود
 سر دانشوران چنین فرمود
 که پس از رفتنش توان بستود
 اهل دل با ادب بگفت و شنود
 واقف اندر مقام وجد و سرود
 نه از او هیچگه تنی فرسود
 نه به خوان لثیم دست آلود
 نه ز دارائیش سرور افزود
 هرچه پیش آمدش فراز و فرود
 دل مردم نه، خاک را بشخود
 از زمین سر زمینیان بخشود
 در ده اندر سرای گیل آندود
 خاک ورزید و هم بخاک غنود
 سر روانش درود بساد درود
 بخش او را و باش از او خشنود

ای پسر رفت اگر پدر مگری
 رفتن خویش را بساز و بدان
 همه باید رویم از پی هم
 هیچ صورت ز خاک بسته نشد
 هیچ منسوج روزگار نبات
 درخیم خاک تیره جای کند
 مرگ را زاده ایم و ناموسی است
 نیست بودیم و باز نیست شویم
 جان ما نیست آگه از این راز
 خرم آنکو به دهر چونان زیست
 پدرت بود مردی آزاده
 سالک اندر طریق معنی و عشق
 نه از او هیچگه دلی آزرده
 نه زمال حرام گنج آکند
 نه ز بسی چیزیش توکل کاست
 روی از راه ایسزدی بتسافت
 عمر بگذاشت در سر برزگوری
 رنج به خود نهاد و هرچه گرفت
 همچو پاکان روزگار بزیت
 آمد از خاک و در نشیمن خاک
 از شناسندگان و راهروان
 بار الها و عمر خطائی رفت

و نیز در ماده تاریخ فوت او فرموده:

کز عارفان تربت پاکش درود باد
 با من سرودش گفت بگو (عرقی جود باد)

عبدالجواد داوری آن رهرو مقیم
 بگذشت زین جهان و تاریخ فوت او

حبیب یغمائی ۱۳۲۰

داوری پس از فراغت از تحصیل به سال ۱۳۰۱ شمسی بر اثر حوادثی ناچار به ترک دامغان و سکونت در تهران گردید و به مقاله نویسی و خبرنگاری علاقمند شد. مدتی با نصرالله فلسفی مدیر روزنامهٔ حیات جاوید همکاری داشت و به سردبیری آن روزنامه رسید. مدتی هم روزنامهٔ شعله را که صاحب امتیاز آن م.ی. تهرانی زاده بود اداره می‌کرد. در شهریور ۱۳۰۲ به سمت رئیس بلدیة دامغان منصوب شد. داوری در تشکیلات عدلیة داور بنا به معرفی عبدالله یاسائی مشغول و مدتی در شاهرود و سپس گرگان و بعد سبزوار به کار اشتغال داشت. پس از بیرون آمدن از عدلیه به وکالت دادگستری پرداخت. پس از شهریور ۱۳۲۰ به مخالفان دولت پیوست و امتیاز روزنامهٔ فروزان را گرفت. در حکومت دکتر مصدق از ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ مدیر روزنامهٔ دهقانان بود و در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۳۰ امتیاز روزنامهٔ انتقاد را گرفت. داوری سالها در سمنان و تهران به شغل وکالت دادگستری مشغول و زمانی که اصلاحات ارضی شروع شد. وکالت اصلاحات ارضی را بهعهده داشت.

داوری آزاده مردی باصفا و مهربان و فعال و راستگو و نویسنده و شاعر بود. اما قدرت نویسندگی او بر شاعریش می‌چربید. چون در این مقال سخن از رفتگان است، از جهت آنکه قدرت طبع وی نموده شود، ابیاتی از یک مرثیهٔ او را که در مرگ و ماده تاریخ وفات شاعرهٔ نامی پروین اعتصامی در فروردین ۱۳۲۰ سروده نقل می‌کنیم:

مگر این فصل یکی بلبل معنی مرده
باغ دلهای عزیزان همگی پژمرده
پاگه تیری زکمانی به نشانی خورده
در شده فرش زمرد بزین گسترده
باد می‌آورد از آن مادر پروین مرده
کس بدوران چو من انجم ز فلک نشمرده
شد بدوران غمش گلشن شعر افسرده

۱۳۲۰

فروردین است و چرا گلشن شعر افسرده
باغ و بستان و بیابان همه خرم شده لیک
گوئی باز قصدا دسته گلی داده به آب
خاطر اهل ادب کلیة احزان شده است
هر زمان خوشه پروین فلک می‌بینم
شد چو پروین بشد از دیده بسی پروینم
داوری خواست چو تاریخ وفاتش از طبع

داوری در دوم بهمن ۱۳۴۹ در تهران درگذشت و در امامزاده عبدالله به خاک سپرده شد. علی‌اصغر کشاورز در مرگ او مرثیه‌ای مؤثر سرود که همراه با یادداشت حبیب یغمائی در شمارهٔ بهمن سال ۱۳۴۹ مجلهٔ یغما به چاپ رسید و لازم می‌داند ابیاتی از آنرا در اینجا نقل کند:

کسروی تمام را تو عذار داوری
بودم جلیس و همدل و همکار داوری
اسال و سال دیگر و پیرار داوری
بودی همیشه یار و مددکار داوری
آنگار وجد و حال پندیدار داوری
از وهم و از تزلزل و پندار داوری
خود نیست صحبت از کم و بسیار داوری
اف باد بر طبع غمدار داوری
مانسب می‌رویم بناچار داوری

رفتی و سوختی دل اخبار داوری
نش سال با تو بر سر یک میز در کلاس
با هم من و تو را چه شب و روزها گذشت
کردی همیشه شاد دل جمع دوستان
بود از لطافت همه را خنده بر لبان
ستوار در عقیده و ایمان ولی بدور
کمتر کسی چو مرگ تو در من اثر گذاشت
ماندم من و حبیب زیاران همکلاس
برنامهٔ حیات بدینسان نوشته‌اند

یغمائی در حاشیهٔ این شعر خطاب به کشاورز گفته بود:

سنده هم رفتی ام پیش از تو که مرا سال بود پیش از تو
اما دیدیم که این پیش گوئی او به حقیقت نیوست، زیرا بطوری که خواهد آمد کشاورز در اردیبهشت ۱۳۵۷ درگذشت، ولی یغمائی در اردیبهشت ۱۳۶۳ دار دنیا را وداع گفت، یعنی درست شش سال بعد. جای تعجب است که در عکس‌های بازمانده از دوران تحصیلی و جوانی آن دو که از نظر خوانندگان می‌گذرد، چنین می‌نماید که کشاورز در سنین بالاتر از یغمائی قرار داشته و در

حاشیه‌عکس دو نفره‌شان کشاورز را در بیست سالگی و یغمائی را در سن ۱۹ سالگی نوشته‌اند، در صورتی که سنین ثبت شده آنان عکس موضوع را ثابت می‌کند.

-۲-

علی‌اصغر کشاورز در سال ۱۳۲۰ قمری در دهکده مایان شش کیلومتری شرق شهر دامغان متولد شد. پدرش مرحوم حاجی رضاقلی مایانی از اعیان و محترمین آن زمان و از مالکین دهکده مذکور و دارای خط نیکو و سواد کامل و اطلاعات دینی و تاریخی بود.

کشاورز تحصیلات خود را از مکتب خانه ده شروع و در شهر دامغان در مدرسه موسویه بفرآگیری صرف و نحو عربی ادامه داده و در سال ۱۳۳۲ قمری وارد مدرسه سعادت ناظمیه شد و با آموختن علوم جدید در سال ۱۳۳۸ قمری برای ادامه تحصیل به مشهد عزیمت و در مکتب آخوند خراسانی و مرحوم ادیب نیشابوری علوم قدیمه را تکمیل و در جلسات بحث آزاد مرحوم ادیب نیشابوری شرکت می‌کرد. مباحثات زیادی از این جلسات را در دفتری جداگانه جمع آوری نموده است.

کشاورز بنا به سفارش شادروان عبدالله یاسائی در زمان مرحوم علی‌اکبر داور با رتبه قضائی به استخدام عدلیه درآمد و سالها در سمت بازرس و ریاست دادگستری و دادستانی در شهرهای شاهرود و سزواری و قوچان و بیرجند و بابل و گرگان انجام وظیفه کرد و پس از چند سال خدمت صادقانه از کار عدلیه فارغ و به وکالت دادگستری در گرگان اشتغال ورزید و برای همیشه در این شهر مقیم شد. کشاورز آزاده مردی مهربان و خلیق و صدیق و راست گفتار بود و در بین مردم از محبوبیتی خاص برخوردار و در نطق و خطابه زبان گویا و گیرائی داشت. از مصاحبت با او حظی عظیم حاصل و از محفوظاتش اطلاعاتی غنی و آئاد و نصیب می‌گردید. حقیر افتخار دارد که چند سال متوالی با این رادمرد شریف و بزرگوار حشر و نشر داشته است. در ملاقاتهایی که با وی در منزل مسکونی بزرگ و با صفایش واقع در کوی کشاورز گرگان، صورت می‌گرفت ساعت‌ها از خاطرات زندگانی مخصوصاً دوران تحصیل در مدرسه ناظمیه دامغان و همکلاسی‌های صمیمی‌اش داور و یغمائی و معلمین صدرالادبای یاسائی و پیمان یغمائی سخن می‌گفت که بازگویی جزئیات آن موجب اطاله بیش از حد کلام خواهد شد. همچنین از انجمن ادبی دامغان که در آن عصر مجسمی از فضلا و شعرا و محیطی مؤثر برای پرورش ذوق و استعداد جوانان بوده، به خوبی یاد می‌کرد.

کشاورز اشعار و نامه‌های متعددی از حبیب یغمائی در دست داشت که مربوط به دوره اقامت و تحصیل حبیب در دامغان و روزگاران بعدی بوده و منحصر به فرد می‌نمود و حتی شخص یغمائی نسخه‌های آنها را نداشت و در جایی هم چاپ نشده است و فقط نسخه یک نمونه از اشعار آن در دیوان عشقی چاپ شیر سلیمی با مطلع:

ای خلیل بزرگوار نجیب به فدای تو یاد جان حبیب

اشتها نام عشقی بچاپ رسیده که نسخه محفوظ نزد مرحوم کشاورز جنبه مطایبه بیشتری داشته و بعضی از ابیات آن با متن مزبور متفاوت بود. کشاورز با عده‌ای از رجال و دانشمندان و ادبا و شعرا معاشرت و مکاتبه داشت. مطایبانی شیرین با مرحومان ذبیح‌الله ناصح، پیمان یغمائی، ابراهیم صهبا شاعر نامی و همچنین هدايت‌الله داور و حبیب یغمائی یاران دبستانی از خود یادگار گذاشت. مخصوصاً نامه‌های یغمائی خطاب به او از شیرینی و طنز و حلاوت و لطف خاصی برخوردار بود، مثلاً کشاورز کتاب حد دروازه را تألیف و جهت چاپ به یغمائی سپرد، نامه‌ای به کشاورز نوشته با این مضمون:

عکس خودت را با آن قیافه نحس ... در کتاب گذاشته‌ای، آن را چاپ می‌کنم و آبرویت را

می‌برم...

کتاب حد دروازه (در موضوع تاریخ و جغرافیای دامغان) بنحوی بسیار نفیس و زیبا بهمت یغمائی

و برادر دانشمندش اقبال یغمائی به چاپ رسید و مورد استقبال عموم واقع شد و در مدتی کوتاه نایاب گردید. مقدمه کتاب بقلم حبیب یغمائی است که در آن برعکس نامه یاد شده از کشاورز تجلیلی شایسته و کامل بعلمی آورده و این مقدمه از نوشته‌های بسیار مؤثر و شیرین شادروان یغمائی محسوب می‌شود. ضمناً این تألیف تنها یادگار چاپی از آثار شادروان کشاورز است که اخیراً با کوشش دختر فاضله‌اش خانم طاهره کشاورز و پسر دانشمندش مجید کشاورز در سلسله انتشارات هیرمند تجدید چاپ شده و مشتاقان را به فیض رسانده است.

مجید کشاورز در نوستدگی و شاعری مشهور بود و بنا به نوشته دختر ارجمندش سه دفتر شعر از او به یادگار مانده که شامل: ۱- غزل و قصیده، ۲- مکتبه و مشاعره با شعر او دوستان ۳- مرثیه که بیشتر اشعار آن راجع به رشادت و جانبازی سرور آزادگان و شهیدان حضرت امام حسین (ع) است که کشاورز عقیده و ارادتی خاصی به آن حضرت داشت و سعی می‌کرد همه ساله در مراسم سوگواری آن امام همام که در دامغان و روستاهای آن مخصوصاً مایان زادگاه او بطریقی خاص برگزار می‌شود شرکت کند. می‌گفت مراسم محرم خیلی از شهرها را دیده‌ام، ولی مراسم دامغان از خیلی جهات بی نظیر و نمونه است. بطوری که می‌فرمود، هر سال مرثیه‌ای در عزا و ماتم آن حضرت سروده و از آثارش تنها همان مرثیه‌ها را قابل یادآوری می‌دانست. کشاورز در مقدمه مجموعه اشعار خود که نزد فرزند پرومندش طاهره خانم محفوظ است می‌نویسد:

«بیاد دارم از سن چهارده سالگی چیزی به شکل شعر می‌ساختم و اصرار داشتم آنرا برای اشخاص بخوانم، ولی بهرور زمان دریافتم که هرچه موزون است شعر نیست، شعر الهامی است که به بی‌قیمت‌ترین شعر می‌رسد و اغلب کسانی که چنین کاری می‌کنند اگر هم نقص بدیعی و عروضی نداشته باشد، شاعر محسوب نمی‌شوند. (مانند من)، هر قدر قدرت شعر شناسیم بیشتر شد به آنچه می‌توانستیم تنظیم کنیم بدین تر شدم، ولی با این وصف حس خودخواهی و حُب حیات که هرگز دارد و من هم دارم مانع از آن گردید که دست از این کار بشویم و همین احساس مرا واداشت که آنچه نظم کرده‌ام بنویسم.»

اشعار و مقالات زیادی از کشاورز در مجلات ادبی ارمغان و یغما به چاپ رسیده، ولی قدرت نویسندگی او به مراتب بر شاعریش برتری داشت. سلسله مقالاتی از شادروان حسین نواب در یغما به چاپ می‌رسید تحت عنوان اصلاح و تغییر خط. راجع به یکی از مطالب این مقالات در شماره آبان ۱۳۴۵، جوابی مستدل و متین به موضوع داده بود که در شماره دهم سال ۴۵ مجله مزبور به چاپ رسید و از نوشته‌های پرارزش او می‌باشد.

اشعاری از کشاورز با خط خودش نزد اینجانب است که در ملاقاتهای حضوری و یا همراه نامه‌هایش به حقیر داده که دارای مضمون‌هایی بدیع و از استحکام شعری برخوردار است. مخصوصاً متوبی در وصف گردکوه دامغان بمطلع:

بسود شیبی نیر و رخشنده ماه کسره افق بر سر نیلی کلاه

که در کتاب صد دروازه به چاپ رسیده و می‌گفت ملک‌الشعراء بهار وصف دماوند را فرموده و من هم در این شعر گردکوه خودمان را توصیف کرده‌ام و خوشحالم که خوب از آب درآمده است.

آثار کشاورز همه خالی از اغراق‌های شاعرانه بوده و کلاً واقعیات را بنظم کشیده و حتی طنزگوئی‌هایش مضمون‌های حکیمانه و عبرت آموز دارد. بعنوان نمونه ابیات زیر:

لعبتی دیدم بروی پیرهن بسته زنجیر طلائی بر کمر

گفتم این زنجیر بر گو بهر چیست؟ ای که رویت هست چون قرص قمر

گفت همه دارم این زنجیر تا بر سر آخور ببندم مرد حمر

کشاورز در اردیبهشت ۱۳۵۷ دار دنیا را وداع و به جهان جاودانی شتافت و ارادت‌مندان خود را در اندوه و ماتم غرقه ساخت، مزارش در امام زاده عبدالله گرگان و از جمله یادگارهای او، دختر ارجمند و دانشمندش خانم طاهره کشاورز است که در زنده نگاه داشتن نام پدر کوشش فراوان دارد. از جمله چاپ

دیوان اشعار وی که خود تشویق به جمع آوری آن کرده، از اهداف اصلی مشارالیه می‌باشد و امید است به پایمردی یکی از ناشران این امر تحقق یابد. انشاءالله.

پس از درگذشت آن شادروان مختصری از شرح حال و مرثیه‌اش توأم با ماده تاریخ بمطلع:

دریفا کشاورز نیکو خصال همان مرد دانا دل بی‌مثال

همراه با عکس او به مجله ارمتان فرستادم که در شماره شهریور سال ۱۳۵۷ با حذف و اضافه‌ای نابجا (بمناسبت اوضاع روز) بچاپ رسیده است. چون در مجله راهنمای کتاب و آینده ذکر خیری از آن بزرگ مرد بیان نیامده، در جستجو بودم که با توسل به یادداشت‌های وی و مطایبات و نامه‌های دوستانش مخصوصاً حبیب یغمائی که تعدادی از آنها را در حضورش دیده بودم، مقاله‌ای متنوع تهیه و تقدیم دارم، ولی ضمن مکاتبه، خانم طاهره کشاورز چنین پاسخ داد که پس از فوت پدر، آقای حبیب یغمائی کتاب خواست که یادداشت‌ها و مکاتبات کشاورز و دوستان را برایش بفرستد تا در مجموعه‌ای بچاپ برسد، و ایشان نیز چنین می‌کند، ولی با تعطیلی مجله یغما معلوم نشد که این یادگارهای ارجمند چه شد و آیا در بین یادداشت‌ها و اوراق بازمانده از جیب موجود است یا از میان رفته؟ خدا عالم است، اما نویسنده افسوس دارد از اینکه چرا آن نامه‌ها و یادداشت‌ها را از طریق شادروان کشاورز در اختیار نگرفته، زیرا تصور می‌کند چنانچه چنین خواسته‌ای مطرح می‌شود، دریغ نمی‌داشتند. همچنانکه حدود هشت دوره مجلات سالهای ۶۱ الی ۱۸ یغمای خود را داوطلبانه به حقیر بخشیدند. آن چه بیش از همه اهمیت داشت همانا اشعار و نامه‌های حبیب یغمائی و هدایت‌الله داوری و سایرین است که حسرت آن را در دل دارم. خداوند متعال آن سه دوست بزرگوار را غریق رحمت بگرداند. انشاءالله.

-۳-

اما درباره حبیب یغمائی سخن بسیار گفته‌اند و من هم در شماره ۴ و ۵ سال ۱۳۶۳ مجله آینده شرحی نوشتم، ولی از خاطرات خود با آن شادروان مطلبی نوشتم. اینک سطورری را به این امر اختصاص می‌دهم:

نام حبیب یغمائی از دوران طفولیت و دانش‌آموزی برای همه ایرانیانی که حداقل در پنجاه سال اخیر با درس و کتاب و مجلات سروکار داشته‌اند، نامی آشنا بوده و هست و طبیعتاً حقیر نیز از این فیض عظیم برخوردار شده‌ام، زیرا نه تنها اشعار حکیمانه‌اش در کتب درسی ابتدائی برایم الهام بخش بوده، بلکه چاپ یکی از عکس‌های او در کتاب جغرافیای تاریخی دامغان تألیف دانشمند گرامی اقبال یغمائی بسال ۱۳۲۷ و وجود این کتاب در خانه ما، هنگام نورق آن، با دیدن عکس بسیار جالب یغمائی (که در شماره فروردین - خرداد سال ۶۴ آینده بچاپ داده‌ام)، مهروی را در قلبم جای داد، تا زمانی که خود با مجله و کتاب رابطه‌ای نزدیک پیدا کردم. بهر حال ارتباط این بنده با یغمائی و مجله یغما از سال ۱۳۴۵ با ارسال مقاله‌ای تحت عنوان «گر دکوه» (گنبدان دژ) دامغان، مندرج در شماره آذر ماه سال نوزدهم شروع شد که چاپ آن مورد توجه و عنایت علاقمندان واقع گردید و در این مورد مرحوم یغمائی ضمن نامه‌ای موضوع را یادآوری و حقیر را به نوشتن مقالاتی این چنین تشویق فرمود. بنده این سعادت را داشتم که چند بار در دفتر مجله یغما بحضورش شرفیاب شدم و از محبت و راهنمایی‌های پدرانه‌اش برخوردار گشتم. اولین بار که به خدمتش رسیدم و خود را معرفی کردم، کم سن و سال بودن حقیر (۲۲ سالگی) برایش غیر منتظره بود و فرمود: «هرگز تصور نمی‌کردم اینقدر جوان باشی».

خواهشمندیم حق اشتراک را هرچه زودتر مرحمت کنید

سید محمد رضوی*

از مرحوم سید محمد رضوی (برادر بزرگتر مهندس احمد رضوی) یادداشتی دربارهٔ سرگذشتش برجای مانده است که نسخه‌ای از آن به لطف آقای دکتر حسین رضوی به دست ما رسیده و به یادگار در اینجا به چاپ می‌رسد. خاندان رضوی در رفسنجان و کرمان از نیکنامی و نامداری بسیار برخوردار و همیشه مورد احترام بوده‌اند. (آینده)

عزیزی از من خواسته است از دوران فعالیت خودم یادداشتی بنویسم؛ شخصیتی در خود نمی‌بینم که چیزی در خاطرم گذاشته باشد مگر کلیاتی اگر حافظه یاری کند...*

بلی ما بچه‌های ۱۵ تا ۲۰ ساله شاهد دورهٔ انقلابی در ایران بودیم. یعنی هنوز در مدرسه‌ها می‌چرخیدیم که سبک سلطنتی مطلق به سلطنتش مشروطه تبدیل شد. مجلس از نمایندگان کشور ایران در مرکز (تهران) تشکیل گردید. در داخل مجلس یک صف تماشاچی بود که بین آنها از شاگردان مدارس نیز حضور می‌داشتند. چندی نگذشت که شاهی مرتجع وارث تخت و تاج شد، مجلس را با توپ خراب کرد، از نمایندگان بعضی را کشت و بعضی را به حبس انداخت و جمعی از آنها از کشور فرار کردند.

این ارتجاع برای ما دانشجویان درسی شد که حکومت مشروطه را باید ملت از بزرگ و کوچک پشتیبان باشند؛ انجمن‌های مخفی تشکیل یافت. دسته‌های مجاهد از اطراف ایران رو به پایتخت گذاشتند. جنگ و خونریزی بسیار واقع شد تا دشمن را مغلوب کردند. این دفعه شاه فرار کرد و حکومت مشروطه برپا شد...

من در این سالها مدرسه‌های تهران را دور زدم و در پایان تحصیلات مدرسهٔ فرانسوی آلیانس را اختیار کردم که برنامهٔ زبان و علوم را متناسب دیدم و پیش‌قدم کافی شد تا جایی که کمیتهٔ آلیانس افتخار معلمی کلاس متوسط را به من داد... و مشغول شدم. یک سال کشید مگر سرنوشت معلمی نبود... آن مدرسه هم با حوادث جنگ اول جهانی برچیده شد و از بین رفت.

گفتم که ملت فتح کرد و حکومت مشروطه برپا شد. اکنون باید کشور ایران را با اسلوب جدید اداره کنند. به این معنی که رئیس دولت هیئت از وزرا با تصویب مجلس انتخاب نماید و هر وزیر وزارتخانه‌ای تشکیل دهد...

اسلوب جدید افراد متجدد می‌خواهد از کجا؟ همین جوانهای مدرسه دیده را باید دعوت کرد؛ دسته دسته وارد خدمت دولت شدیم. قسمت من وزارت دارائی شد که در آن روز مالیه می‌گفتند.

جز قبول خدمت چاره‌ای نبود، اما پس از ورود و شروع کار بزودی دریافتم که مهمترین نوع کارهای دولتی است: زیرا در جمع آوری مالیاتها شما با همه طبقات از مالک و تاجر و کاسب (اصناف) و

* نقطه چنها همه جای نویسندهٔ آن است.

کارخانه داران و بانک‌ها تماس دارید. مردم را آنطور که هستند می‌شناسید و در مورد پرداخت مخارج در همه ادارات دولت نفوذ می‌کنید؛ به این معنی که مطلع می‌شوید و نظارت دارید. چه با اصلاحاتی که از این راه در دستگاه دولت مشروطه روی داد!

مدت خدمت من در امور مالی طولانی و از کوچکترین تا وسیعترین مرحله سیر کرد. خود را در دانشگاهی می‌دیدم که بعهدہ دارم و مدیریت را امتحان بدهم. گذشته از سرعت و صحت امور جاری موارد فوق‌العاده‌ای از قبیل تعدیل مالیاتهای ارضی و یا تقسیم آبهای عمومی انجام می‌شد که مردم را دعاگوی دولت می‌ساخت و این همه بدون هیجان شخصی و از راه تشکیلات مناسب بعمل می‌آمد.

بدیهی است این تربیت اداری و تخصص در رشته‌های امور کشور منحصر به وزارت دارائی نبود. در همه وزارتخانه‌ها افراد و اشخاص برجسته بار می‌آمدند و اولیای دولت یعنی وزرا آنها را زیر چشم می‌گرفته و به هرکار که مقتضی پیشرفت مخصوصی بود می‌گماشتند. من جریان خدمت خودم را برای مثل می‌گویم که چگونه یک مستخدم کشوری در مراحل مختلف سیر می‌کرد...

درباره من دوره کار دارائی منتهی شد به سه چهار سال خدمت در وزارت دادگستری... و کار ثبت عمومی املاک. به این معنی که وزیر دادگستری از دارائی خواسته بود یک نفر که در تعدیل مالیات املاک تجربه عمومی داشته باشد برای ثبت املاک منتقل نمایند. این قرعه بنام من افتاد و گفتند باید اصفهان را زیر ثبت عمومی بیاورم. چند ماه کشید تا من به فواین ثبت آشنا بشوم و تشکیلات کوچکتری را به کار بیندازم تا برسد به آنجا که یک استان را یکدفعه اعلام بدهیم و مالکین آنچه دارند اظهار نمایند... جمع آوری مثلاً یکصد هزار اظهارنامه و رسیدگی به یکایک آنها از نظر مجاورت و صدور و احیانا نقشه برداری و اعلان و انتشار آن در مدت محدود کار آسانی نبود، اما مردم اصفهان که ارزش ملک ثبت شده را تشخیص دادند استقبال نمودند و یک دسته جوانان اصفهانی به اجرای یک امر عمومی بی‌سابقه پس از مشق و تعلیمات در مرکز اداره کمر همت بستند و هر یک در بخشی از استان داد فعالیت دادند.

چندی از انجام این خدمت نگذشته بود که اولیای دولت صلاح دیدند من را به معاونت وزارت فرهنگ (در آنوقت وزارت معارف خوانده می‌شد) بگمارند... احضار شدم و افتخار معرفی... یافتم و رفتم به محیطی که سی سال پیش در آن راه یافته بودم، یعنی محیط مدارس و معاشرت معلمین. اما تعجب نبود که معارفیون من را بیگانه بینند... از اینطرف پس از چند هفته که با امور و جریان فرهنگ آشنا شدم روزی خطاب به آنها گفتم: آنچه امروزه از اهل فضل و علم و ادب داریم همین جمع شما هستید که تشکیلات و تعلیمات را در دست دارید، مگر آنکه جریان امور در ادارات فرهنگی و در مدارس کند بلکه معطل است. آنچه من می‌توانم نمودن راه است که با حسن اداره در این وزارتخانه و سرعت جریان در مدارس کشور شما بتوانید تعلیم و تربیت را بسط بدهید... خوشبختانه جامعه فرهنگی حرف صادفانه من را صمیمانه پذیرفتند و قول همکاری دادند.

پیشرفت کار ما اولیای دولت و معارف پروران را خوشنود و متوجه ساخت، اما بار من سنگین شد زیرا با تغییر ناگهانی دولت کفالت هر وزارت خانه‌ای به معاون محول گردید و همه کار وزارت معارف بهسئولیت من بود... تابستان است و مدارس باید آراسته شوند و معلمین بهرجا گسیل گردند. به علاوه یکصد نفر محصل امتحان و انتخاب گردد و تا از طرف دولت عازم اروپا شوند. با همکاری فرهنگیان موفقیت در هر قسمت حاصل گردید و ادارات فرهنگ نمونه شناخته شدند.

کفالت من پس از تشکیل دولت جدید بازرجاری بود تا دیرتر وزیر جدید معارف معرفی شد و بلافاصله من را به خدمت تازه‌ای گماشتند...

خدمت تازه معاونت در وزارت پست و تلگراف است؛ هیچوقت بخیرالم ترسیده بود که کارم به آنجا یفتند، بخصوص که بی سابقه ابلاغ شد و بی تأمل باید شروع کنم... طولی نکشید که دانستم چقدر مشغول کننده است. دانه کار در تمام سطح کره زمین کشیده است و هر جا فرد و خانواده و ملتی متصدن هست با پست و تلگراف شما ارتباط دارد... هر چند ما در آنوقت از حیث وسعت ابتدایی بودیم، ولی

هیچ ارتباطی را نمی‌توان ندیده و نبوده گرفت، بلکه باید استقبال نمود و توسعه داد... همفکری وزیر وقت تکیه‌گاه من شد. شخصیت و نفوذ او در دولت اسباب یسرفت بود... رؤسای اداره و کارمندان چه در پست و چه در تلگراف ورزیده و مستعد اصلاحات بودند. همکاری کردیم و موفق شدیم... در این خدمت باز دوره طولانی کفالت پیش آمد و فاجعه مرگ وزیر ادای وظایف را سنگین تر نمود و همانا به انتظار یک تغییر و تحویلی بودم، بدون آنکه پیش‌بینی کنم به چه صورت خواهد شد... خیال می‌کردیم همینکه وزیر جدید پست و تلگراف نامیده شود، برایم آسانتر باشد که درخواست مرخصی کنم تا با فراغت برای آینده قوا را تجدید نمایم. اما افسوس!

افسوس که جنگ جهانی دوم شعله‌ور شد و بعید نبود که وضع ما هم دگرگون شود... دولت ایران چندی کوشید تا مگر بیطرف بماند، اما دو قوه متفق خواستند از این راه بهم برسند و روسها از شمال و انگلیسیان از جنوب به خاک ما تجاوز نمودند. امریکائی‌ها نیز عقب نماندند و قوای مهاجم را عملاً تقویت کردند. بحران خطرناکی بود، مگر دولت عاقلانه بیمانی با مهاجمین بست و با تصویب پارلمان آنها را مطمئن ساخت که احتیاجات آنها را مانع نشود بلکه کمک نماید...

در آن احوال فکر مرخصی معنی نداشت و بخصوص در سطح بالا همه باید آماده خدمت باشیم و هر خدمتی که پیش بیاید. چنانکه به من امر شد به یک نقطه دور دست بروم و آذوقه واردین را که اشکالی در آن روی داده بود تدبیری ببندم... سه چهار ماه وقت صرف شد و امتحانی بود و تجربه تازه‌ای حاصل شد.

خوشبختانه اضطراب و نگرانی مردم رفته رفته نشست. وضع جنگ به نفع هم پیمانان ما یسرفت نمود تا جایی که کنفرانسی از سران متفقین در تهران تشکیل گردید... در این وقت رخساره دولت روشن می‌نمود و دیده می‌شد که به پایان بحران نزدیک می‌شویم. اکنون باید به روابط خارجی پرداخت. اروپا هنوز مشتعل است. جایی که به کشور ما متصل و راه جنوب ایران به آن باز است هندوستان می‌باشد. نمایندگان سیاسی در آنجا داریم. یک نماینده تجارتمی هم فرستاده‌ایم و نظر دولت بر این است یک نفر به عنوان نماینده فرهنگی نیز گسیل شود. قضا رامن از این نظر دولت زود مطلع شدم و داوطلب گشتم. سابقه معاونت وزارت فرهنگ مناسبت همچو خدمتی را گویا بود و آخرین افتخار من شد... بدیهی است این مأموریت در حکومت هند پاسمت سیاسی شناخته گردید که منظور دولت ایران بوده و با این سمت بود که من توانستم موضوع مأموریت خودم را در مراکز مهم فرهنگی هندوستان تبلیغ نمایم و نیز در کنفرانسهای شرکت کردم و سخنرانیهای فارسی مناسب از رادیو هند انتشار دادم. فرهنگیان هند روش عارفانه ایران را تحسین می‌نمودند و مأمورین سیاسی خودمان صمیمانه همکاری می‌داشتند. نگفته نماند که چندی پیش از عزیمت من روابط فرهنگی بین دو دولت ایران و هند برقرار شده و زمینه تبلیغ فراهم بود...

سفر هند از مقدمه تا ختم سه سال برشمار سالهای خدمت من افزود. در بازگشت فکر اصولی من (که مستخدمین کشوری باید صف جلور را خالی کنند تا تربیت شدگان از عقب به جلو بیایند) قوت گرفت و بازنشستگی را درخواست کردم. پذیرفتند و مفتخرم داشتند... همتیکه بخود آمدم دیدم در نتیجه قریب چهل سال خدمات ناقابل تن و روانم هر دو احتیاج به تعمیر دارند: بخصوص روان، زیرا آنچه در نیم قرن از علوم و معارف وسعت یافته بود برای من فرصت آموختن در حین خدمت باقی نبود و بنظر من بازنشستگی عمر دوباره دانشجویی است... و چرا در این گوشه خزیدم؟ یکی برای بهداشت تن بود که فرسوده می‌نمود و دیگر برای دور بودن از میدان... چه ممکن بود اگر نزدیک باشم حرص و هوس من را باز به صحنه کار بکشد و در آن تکاپو از یاد آریم! اکنون خوشوقتم که عمر باقی است و از راه دور ناظر ترقیبات کشور و کوشش نسل جوان می‌باشم. من خوب می‌دانم که حجم کار امروز در ایران صد برابر عهد خدمت من است و بهین نسبت است ارزش خدمت جوانان...

خاطراتی از محمد مستوفی الممالکی

محمدخان مستوفی الممالکی فرزند مرحوم حسن مستوفی الممالک که هم شایهت صوری به پدر خود داشت و هم «آقائی» و صفات نیک دیگر پدر را واجد بود دو سال پیش درگذشت و دوستان خود را سوگمند ساخت. به یاد او چند روایتی را که از شنیده‌ام برای نشان دادن علاقه شدیدی که این مرد به حفظ نام و آثار پدر خود داشت ذکر می‌کنم.

محمدخان گفت وقتی که پدرم فوت کرد رضاشاه بعضی از فرزندان آن مرحوم را احضار کرد و بعنوان تسلی خطاب به ماگفت، فکر نکنید پدرتان را از دست داده‌اید، هر وقت کاری داشتید دفتر من به روی شما باز است، می‌توانید مراجعه کنید.

محمد مستوفی گفت حدود پانزده سال داشتم که شنیدم قیم من عبدالحسین اورنگ (شیخ الملک) از وکلای با نفوذ مجلس، خانه پدریمان واقع در چهارراه گلوبندک را فروخته است و باید به خانه تازه‌سازی در ناحیه سلسبیل (خیابان اسکندری کنونی) نقل مکان کنیم. آن خانه نه تنها یادگار پدر ما بود، بلکه از نظر هنر معماری ارزش داشت. در عالم نوجوانی به فکرم رسید از دوست پدرم مرحوم صاحب اختیار استمداد کتم، لذا نوغانی را که آن مرحوم به پدر من یادگار داده بود با جعبه‌اش برداشتم و به خانه آن مرحوم رفتم و گفتم خانه پدریمان را بدون رضایت ما فروخته‌اند، یا خریدار را با این نوغان خواهم کشت، و یا اینکه زیر بار این معامله ناجوانمردانه نخواهم رفت. از روی جنازه من باید وارد این منزل شوند. صاحب اختیار لبخندی زد و گفت جوان این حرفهای بیجگانه چیست؟ متاسفانه کاری از دست من ساخته نیست، معامله‌ای است قطعی و انجام شده است. پس به مناسبت سفارشی که شاه کرده بود به دفتر مخصوص رفتم و به مرحوم شکوه الملک گفتم کار خصوصی دارم. هرچه شکوه الملک اصرار کرد کار شما چیست که شاه را می‌خواهید ببینید طفره رفتم؛ زیرا می‌دانستم اگر از موضوع آگاه شود مانع ملاقات خواهد شد، بالاخره ناچار شد که مراتب را به عرض برساند. اندکی بعد اجازه ملاقات داده شد. شاه با تعجب از من پرسید چه اتفاقی افتاده که به ملاقات من آمده‌ای؟ ماجرا را که گفتم زنگ زد و به شکوه الملک دستور داد هم اکنون شیخ الملک را می‌خواهی و به او می‌گویی هر طور شده است باید این معامله را بهم بزنند و بچه‌های مستوفی در خانه خودشان بمانند. شکوه الملک به اورنگ تلفن زد و طبعاً اورنگ به فاصله کوناهای هراسان به دربار آمد. تا مرادید رنگ از رویش پرید، وقتی بیغام شاه را شنید گفت از دست من کاری ساخته نیست، مگر اینکه به سر پاس مختار رئیس نظمیه بگوئید خریدار خانه را بخواهد و به او اتمام حجت کند. بهمین نحو عمل شد و خریدار خانه طوعاً و کرهاً معامله را اقاله کرد. این خانه در اختیار ورثه مستوفی الممالک ماند و از خانه‌های زیبای دوره مظفری است.

داستان دیگر مربوط به باغ دلگشای رنگ است که شادروان محمد مستوفی می‌گفت بدبختانه قسمتهایی از آن از دست وراثت درآمده بود و مرحوم علی‌اکبر بهمین آن را خریداری کرده بود. تا اینکه پس از فوت مستوفی الممالک، محمد مستوفی با تک تک مالکین تماس می‌گیرد و بهر قسمتی که می‌گویند این باغ را می‌خرد و بهتر از روز اول آن را نگاهداری می‌کند.

داستان میز تحریر مستوفی الممالک هم جالب است. بطوری که شادروان مستوفی نقل می‌کند از اشخاصی شنیده بود که میز تحریر زیبای پدرش در دست تیمور بختیار است. گفت در حیوة قدرت او که رئیس سازمان امنیت بود به ملاقاتش رفتم و پیشنهاد خریدن میز پدرم را کردم. بختیار گفت با وجود روابطی که پدر شما با خانواده ما داشت فروش میز برای من مقدور نیست و در یکی از دهات دوردست بختیاری است، لذا به ازای آن اتومبیل شورلت آخرین میستم را به شما می‌دهم. من هرچه اصرار کردم میز پدرم را می‌خواهم و شما اتومبیل به جای آن به من می‌دهید و این دو با هم قابل قیاس نیست، فایده‌ای نبخشید. عاقبت تیمور بختیار، پس از خروج از ایران به کسان خود اطلاع می‌دهد میز تحریر مرحوم مستوفی الممالک را به فرزند او محمد مستوفی بدهند و این میز دوباره به خاندان مستوفی بازگشت.



درباره صولت‌الدوله قشقائی گفت اودر موقع دفن پدرم به من گفت خیال نکن تو تنها بی پدر شده‌ای، ما هم پس از او بیکس و یاور شده‌ایم، و همان وقت بود که ادیب‌السلطنه رادسر (سرداری) معاونت شهرتانی به مرحوم صولت‌الدوله می‌گوید شما همراه من بیائید. از آنجا او را به زندان بردند. محمدخان گفت زمانی که پدرم در اوائل سلطنت رضاشاه رئیس‌الوزراء شده بود، چون شنیده بود شاه رئیس بلدیة را به علتی سیلی زده است، روز بعد به دربار می‌رود و عصائی به شاه می‌دهد. شاه می‌گوید هنوز آنقدر پیر نشده‌ام که به عصا احتیاج داشته باشم! مستوفی الممالک با وقار همیشگی می‌گوید این عصا را برای آن آورده‌ام که دست خود را در تنبیه کردن متخلفین آزرده نفرمائید.

نگهبان کشور زبان کشور است

یادی از ابوالقاسم آزاد مراغی

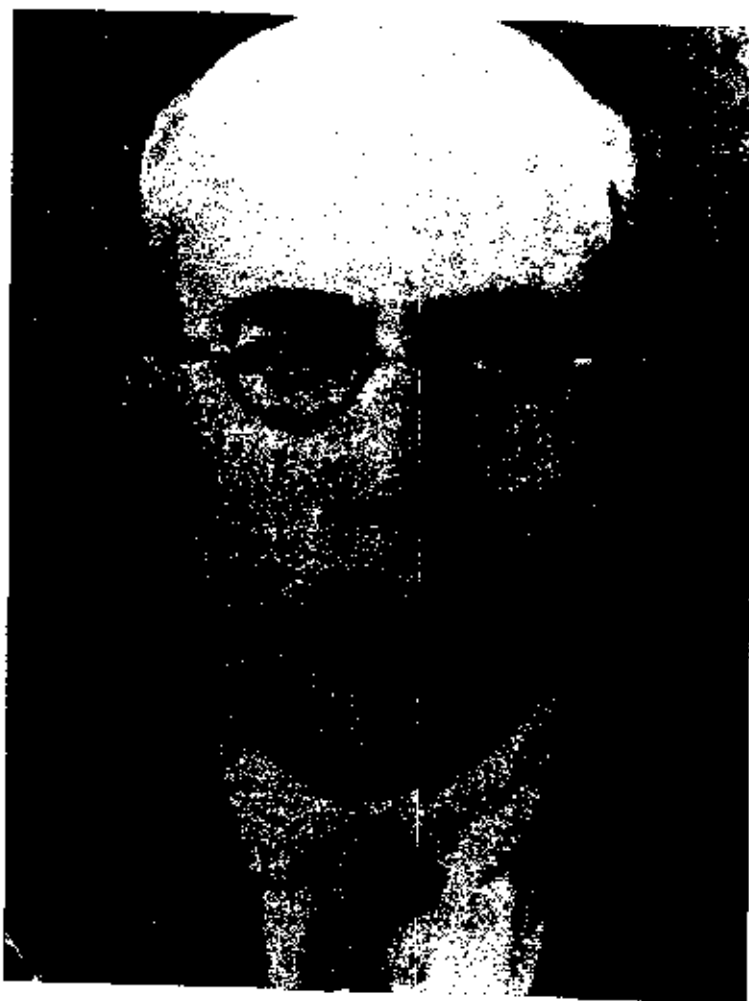
ایامی که دفتر مجله «جهان نو» پانوق هفتگی جمعی از نویسندگان پیشین بود یکی از افرادی که گاهی به آنجا می آمد مرحوم ابوالقاسم آزاد مراغی بود. نشستن و سخن گفتن با او ازین باب که فریفته پارسی نویسی و سره برداری بود تازگی داشت. یکی از کسانی بود که مدت سی سالی از عمر را درین راه مصروف کرده بود، او برای آنکه عقاید خود را منتشر کند و مردم را به فارسی نویسی سره بکشاند مجله ای به نام «نامه پارسی» تأسیس کرده بود. در این مجله که ظاهراً دو سال منتشر شده است کوشش می شد که نوشته ها به فارسی باشد و برابر هر واژه ای که نا آشنا و بر ساخته بود کلمه عربی معادلش به چاپ رسانیده می شد.

تا آنجا که به یادم می آید، چندی هم معتقد شده بود که خط فارسی را باید دگرگون کرد. مرحوم آزاد برای آنکه فارسی نویسی رایج شود و علاقه مندان به آسانی معادل فارسی سره کلمات عربی را بیابند فرهنگی تألیف کرده بود که همسان فارسی و انگلیسی کلمات عربی در آن آمده بود و آرزوی بسیار داشت که مگر روزی به چاپ برسد. نسخه خطی این فرهنگ که دستویس مرحوم آزادست نزد فرزند گرامش آقای دکتر همایون آزاد (پزشک نامور مقیم تبریز) است و حتماً باید روزگاری به یادگار مرحوم آزاد در یکی از کتابخانه های عمومی تبریز بیاید تا ذوق و شوق آن شادروان را آیندگان هم بشناسند.

مرحوم آزاد شعر هم می سرود و از جمله منظومه سرگذشت خودش است. این ابیات نمونه ای از آن است:

شب دوم به گسهاان از مه دی	به سال مهر از «سافره» * ببر پی
به شهر نارگاه** از مام زادم	ندانم چون برین گیتی فتادم...
چو گشتم هبفده ساله فرستاد	مرا سوی نجف آن باب فرجباد
پنج سال در آن شهر به تحصیل علوم دینی پرداخت.	
پس از آن آمدم زانجا به تهران	شدم آموزگاری در دبستان
شدم با چند دانشمند دمساز	نمودم بر فرانسه خواندن آغاز...
دو سال و نیم بودم در تک و تاز	نمودم بیست تومان من پس انداز
شدم برآنکه تا من می توانم	خودم را بر فرنگستان رسانم
ز آب رود سن سیراب گبردم	ازین بزمردگی شاداب گبردم

به ماه بهمن اندر آن زمستان
گسرفتم اشتری را ندلم شتابان
دو هفته راه پیچودم رسیدم
به بانسری یکی کشنی بدیدم
نشستم اندران رفتم به باکو
در آنجا نیز کردم بس نکاپو
به همراه گروهی از بزرگان
به باکردم در آنجا یک دبستان
آزاد مراغه‌ای بعدها روزنامه «آسایش» را نیز منتشر می‌کرده است.



آجر «نظامی»

تاسی چهل سال پیش آجرهای بزرگ چهل سانت در چهل سانت ساخته می‌شد که در بعضی جاها به آن «تخت» گفته می‌شد و در تهران «نظامی». دربارهٔ سبب این تسمیه عین السلطنه سالور در خاطرات خودش نوشته است: «مرحوم نظام‌الدوله، در مسجد گوهرشاد هم تعمیرات کلی کرده من جمله آجر فرش مسجد است که از آن وقت به «نظامی» مشهور شده است. (سال ۱۳۲۴).

روزنامه پارس
شماره ۱۳۵
دو شنبه یکم خرداد ۱۳۰۵
ماه هشتم تازی ۱۳۳۳

با شماره

دو شنبه یکم خرداد ۱۳۰۵ باستانی برابر ۱۷ ماه هشتم تازی ۱۳۳۳



بهای سالانه پیشگی

فرهون

تهران يك تومان

تهران - پاچار

شماره ۱

بیرون تهران ۱۲ قران

انجمن روزنامه یاری
در ایران

سرکار و دارنده

ماهی دو شماره

ورثش نامه حاجی

شرفش میشود

میرزا ابوالقاسم خان

نامه پارس

آزاد مرافقه

پس از یکماه از روزمه

نگهبان کشور زبان

بهای يك شماره

شهنش بهای هر يك

کشور است

تهران هشت شاهی

شماره دو قران است

بیرون ده شاهی

گفتار های سودمند با سیاستگذاری برزقته شده پس داده نمیشود

راز و نیاز با مادر میهن (وطن)

ایران : ای مادر مهربان ! ای نخستین و بهترین کشور های

فرهون برسنج کردن - اداره سرکار - مدیر

ورثش نامه - امتیاز - شهنش برسنج گردش - اشاعت

روزمه برسنج نوزده - تاریخ میهن برسنج بی زن - وطن

سوی من لبه چه رنگی که مگوی
لب لعلی گزیده دم که میرسن حافظ

۱۳۰۱

اشیا ۶۳ زینت‌الاولی ۶۴ اشیا

اشیا + تار . تارک . کرشمه . *Painting and*

نمونه و نشان و صورت . *Painting and*

اشیا + آشکار کردن . آشکار شدن . پراکندن

شهرت (از فرزند پروردگار) شهیدان - فرزندان

فرموده - چو افتاد دشمن دران پای نغز

رسم سندش بشهله نغز . گسترده . گسترده شده

Spreading . *Diffusing* . *Publishing* .

اشباع + سیر کردن . غوراندن

Satisfying . *Satisfying* .

اشتباه + *Satisfying* . گمان . گمان

پیدا شدن - پدید آمدن - پدید آمدن - پدید آمدن

پیدا شدن که گره را بر میرسد . لغزش

Doubtfulness . *Mistake* .

اشتیاق + سختی . دشواری . تنگی

اشتیاق + *Firmness* . *Firmness* .

اشتیاق + آرزو مندی . یو بید

اشتیاق + *Buying and selling* . *Buying and selling* .

اشتیاق + آرزو مندی . آرزو مندی . آرزو مندی

اشتیاق + *Partnership* . *Partnership* .

اشتیاق + *Partnership* . *Partnership* .

اشتیاق + آفرودنگ . آفرودنگ . آفرودنگ

تشنه در . *Inflaming* . *Inflaming* .

اشتیاق + پراختن - سعود سعود فرموده

چند باش با من وان مشغول شرم دارد خوشی بران

تیا واره کار و باره - پسته - سرور باز

Occupation . *employment* .

اشتیاق + شکانگ . ترسیدگی

دویم شدن . واگیری ایکه واژه از واژه

Derivation of one word from another . *Being divided into two parts* .

اشتیاق + گنجین . دربر گرفتن

اشتیاق + *Consisting of* . *Consisting of* .

اشتیاق + *Desire* . *Desire* .

اشتیاق + نام دار شدن . نام آوری . نام آوری

اشتیاق + *Fame* . *Fame* .

اشتیاق + آرزو مندی . یو بید

اشتیاق + *Wishing* . *Wishing* .

اشتیاق + *Wishes* . *Wishes* .

اشتیاق + *Wishes* . *Wishes* .

اشتیاق + *Wishes* . *Wishes* .

اشتیاق + *Wishes* . *Wishes* .

اشیا + تار . تارک . کرشمه .
نمونه و نشان و صورت .
اشیا + آشکار کردن . آشکار شدن . پراکندن
شهرت (از فرزند پروردگار) شهیدان - فرزندان
فرموده - چو افتاد دشمن دران پای نغز
رسم سندش بشهله نغز . گسترده . گسترده شده
اشباع + سیر کردن . غوراندن
اشتباه + گمان . گمان
پیدا شدن - پدید آمدن - پدید آمدن - پدید آمدن
پیدا شدن که گره را بر میرسد . لغزش
اشتیاق + سختی . دشواری . تنگی
اشتیاق + آرزو مندی . آرزو مندی . آرزو مندی
اشتیاق + آرزو مندی . آرزو مندی . آرزو مندی
اشتیاق + آرزو مندی . آرزو مندی . آرزو مندی

اشتیاق + آرزو مندی . آرزو مندی . آرزو مندی
اشتیاق + آرزو مندی . آرزو مندی . آرزو مندی
اشتیاق + آرزو مندی . آرزو مندی . آرزو مندی
اشتیاق + آرزو مندی . آرزو مندی . آرزو مندی
اشتیاق + آرزو مندی . آرزو مندی . آرزو مندی

اشتیاق + آرزو مندی . آرزو مندی . آرزو مندی
اشتیاق + آرزو مندی . آرزو مندی . آرزو مندی
اشتیاق + آرزو مندی . آرزو مندی . آرزو مندی
اشتیاق + آرزو مندی . آرزو مندی . آرزو مندی
اشتیاق + آرزو مندی . آرزو مندی . آرزو مندی

**سیاستمداران ایران
در اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا
(بخش هشتم)**

جواب این سلسله شرح حالها دلالت بر آن ندارد که مجله با همه مندرجات آن موافق است.

۱۲۶- معتمدی، علی

علی معتمدی حدود سال ۱۸۹۷/۱۲۷۶ خ. یا به جهان گذاشت. بسال ۱۹۱۹ وارد خدمات دولتی در وزارت خارجه می شود. در خارج کشور عهده دار دیر سفارت می گردد. در ۱۹۳۳ کاردار سفارت روم می شود. در سالهای ۳۵-۱۹۳۴ رئیس اداره سیاسی و عهده دار امور مربوط به انگلستان می شود. در ژوئن ۱۹۳۶ ریاست اداره اول را بعهده می گیرد.
علی معتمدی مردی فعال و باهوش است. وی از افراد طبقه جوان می باشد. مردی منطقی و باوجدان در کارهای دولتی است. با خواهر نظام خواجه نوری (ظاهراً نظام السلطان) ازدواج می کند. او به زبانهای فرانسه و ایتالیایی حرف می زند. قدری نیز انگلیسی بلد است.

۱۲۸- محسن، سلیمان*

سلیمان میرزا، محسن حدود سال ۱۸۷۵/۱۲۴۵ خ. متولد شد. از تیره شاهزادگان قاجار و از بازماندگان بی شمار فتحعلشاه قاجار است. از دیرزمان بهنگام آغاز حرکتهای مشروطه طلبی از رهبران حزب دموکرات به شمار می رفت، به نمایندگی مجلس برگزیده شد، و به همراه گروه طرفداران آلمان تهران را ترک گفت. در سال ۱۹۱۵ به استامبول و سپس به بغداد رفت. پس از تصرف عراق از سوی نیروهای انگلیسی به ایل سنجابی در مرز عراق و ایران پناهنده شد و در آنجا گروه جاسوسی علیه انگلستان را سازماندهی کرد. در سال ۱۹۱۸ انگلیسیها از سنجابها خواستند او را تسلیم کنند. ولی سنجابها خودداری و از او هواداری نمودند. عاقبت نیروهای نظامی انگلیس او را بازداشت کرده به هند تبعید کردند. به سال ۱۹۲۱ به وطنش بازگشت و به نمایندگی مجلس برگزیده شد و رهبری دسته (سوسیالیست) را عهده دار گردید.

در دوره پنجم دگربار به مجلس راه یافت و لیدر اقلیت مجلس شد. در سال ۱۹۲۳ وزیر معارف شد. با گرفتن این مقام باز از عقاید سوسیالیستی دست برداشت و از این به بعد مظهر اندیشه های کمونیستی در ایران شد و روابطش با هواداران کمونیستها بیشتر گردید، این عمل و جبهه سیاسی او را مخدوش کرد و حزب سوسیالیست بکلی از هم پاشید.
سلیمان میرزا در اکتبر ۱۹۲۷ به مسکو رفت و در همین کنگره هواداران کمونیستها شرکت کرد. از مسکو به برلن و پاریس رفت و در زمستان ۱۹۳۰ به ایران برگشت.

* سلیمان محسن درست است و نام خانوادگی او اسکندری بود. (۱۱)

سلیمان میرزا شخصیتی عوام فریب و سیاستمداری فعال است که ایران نوین به وجود او نیازمند می‌باشد، زبان اروپایی نمی‌داند، از سال ۱۹۳۱ از سیاست کناره گرفت. گفته می‌شود در تهران به مغازه‌داری مشغول شده است.

۱۲۹- محسنی، دکتر احمد (عمادالملک)

دکتر احمد محسنی (عمادالملک) حدود سال ۱۸۸۵/۱۲۶۴ خ. در خراسان متولد شد و در جوانی به تهران می‌آید و در رشته پزشکی به تحصیل می‌پردازد. پیش از جنگ جهانی وی راهی انگلستان و با پرفسور براون آشنا شد. براون از هیچگونه کمک درباره عمادالملک دریغ نکرد. محسنی در انگلستان تحصیلات پزشکی خود را دنبال می‌کند، ولی در این رشته کامیاب نمی‌گردد، ناچار در علوم تربیتی به تحصیل می‌پردازد. وی در ۱۹۱۸ (؟) به ایران بازمی‌گردد و در وزارت جنگ به خدمات دولتی می‌پردازد و رئیس معارف آذربایجان می‌شود، و هنگام سفر به ترکیه در این سمت بوده است تا اینکه پس از برکناری میرزا یحیی خان قراگوزلو از وزارت معارف در ژوئن ۱۹۲۳ عهده‌دار امور این وزارتخانه می‌گردد، ولی در دگرگونی فرهنگ ایران به شیوه جدید توفیقی نمی‌یابد. در سپتامبر ۱۹۲۳ از کار برکنار می‌شود.

دکتر محسنی بعد از این سمت عهده‌دار پست شایسته و ارزنده‌ای نبود تا اینکه در نوامبر سال بعد استاندار کرمانشاه شد. در جولای ۱۹۳۵ از سمت استانداری برکنار و بازنشست شد. دکتر محسنی نسبت به شخص پرگو و با احساسات است. این عواطف برای خودش اهمیت زیاد دارد.

۱۳۰- مصدق، دکتر محمد (مصدق السلطنه)

حدود سال ۱۸۸۵/۱۲۶۴ خ. پا به جهان گذاشت. نواده فرمانفرماست* در پاریس در رشته حقوق به تحصیل پرداخت، و وکیل عدلیه شد. در ۱۹۲۰ حاکم فارس و در ژوئن ۱۹۲۱ وزیر مالیه بود و از مجلس اختیارات برای اصلاح دگرگونی مالیه گرفت، اما در مدت شش ماه که در کار بود موفقیتی به دست نیاورد. با اقدامات تبعیض آمیز وضع مالیه به هم ریخت و تشکیلات وزارتخانه بدتر از پیش شد و معلوم گردید کفایت لازم را برای اصلاح ندارد. در ۱۹۲۲ حاکم آذربایجان و در سال بعد وزیر امور خارجه (مدت چهار ماه) شد. در ادوار چهارم و پنجم و ششم مجلس به نمایندگی برگزیده شد تا اینکه بجهت جبهه گیری با دولت در دوره اخیر، از آن به بعد از وکالت محروم شد. دکتر مصدق عوام فریب و رجلی حراف است. به زبان فرانسه با روانی صحبت می‌کند و در شرایط فعلی از سیاست برکنار است.

۱۳۱- مشار، حسن (مشارالملک)

حسن مشار (مشارالملک) حدود سال ۱۸۷۴/۱۲۶۳ خ. متولد گردید. کار خود را از خدمت در وزارت مالیه شروع کرد و بعنوان یک حسابدار شناخته شد. در سال ۱۹۱۶ وزیر مالیه شد، دگریار در سال ۱۹۱۸ با همین عنوان در کابینه حسن وثوق شرکت جست، سپس وزیر مشاور گردید و تا ژوئن ۱۹۲۰ در این پست باقی ماند. در سال ۱۹۲۱ به هنگام کابینه سید ضیاءالدین طباطبائی، وزیر دربار شد و در همین سال به نمایندگی مجلس در دوره چهارم رسید، ولی بعلت نوظه علیه رضاخان از کار برکنار و

مجبور به ترک ایران و اقامت در اروپا شد. اندکی بعد بیگناهی او ثابت شد، سپس در سال ۱۹۲۴ دگربار به وطن بازگشت و مورد توجه قرار گرفت.

در اوت ۱۹۲۴ وزیر امور خارجه شد و در دسامبر ۱۹۲۴ از کار کناره گرفت. دگربار در نوامبر ۱۹۳۰ وزیر مالیه شد و در آوریل ۱۹۳۰ استعفا داد. علت استعفای او دخالت در امور مالی وزارت دربار بود. وی شخصی باهوش است. هنگام وزارت امور خارجه روابط دوستانه با سفارت داشت. با اتخاذ روش همزیستی و سازگاری مسائلی بین دو دولت را حل و فصل می کرد. مشار مردی با احساس است و بجهت رکنگ گوئی و صراحت میان دوستانش موقعیت خوبی ندارد. در سال ۱۹۲۶ به عنوان پیشکار املاک شاهی در مازندران تعیین گردید و تا سال ۱۹۳۵ فعالانه در این کار خدمت می کرد، بجهت خودداری از واگذاری املاک خویش به شاه مورد بیمه‌ری قرار گرفت و از کار افتاد. گفته می شود در منزل تحت نظر پلیس است.

۱۳۲ - مظفری، حسینقلی (شاهزاده نصرت السلطنه)

دارای نشان G.C.V.O حسینقلی مظفری (نصرت السلطنه) در سال ۱۸۹۴/۱۲۷۳ خ. متولد شد. پنجمین فرزند محبوب مظفرالدینشاه قاجار است. در سفر ۱۹۰۵ همراه شاه به اروپا رفت، مادرش نیز از خاندان قاجار است. مدتی در وین تحصیل کرده است. او با برادرزاده خود آخرین شاه قاجار (احمدشاه) همدرس بود و همراه او به اروپا رفت. روابط و علائق زیاد با شاه دارد.

در سال ۱۹۱۵ والی فارس و سپس والی کرمان شد. تا فوریه ۱۹۱۸ در این شغل باقی بود. در ۱۹۲۰ همراه احمدشاه به لندن رفت. از سوی پادشاه انگلیس در کاخ بوکینگهام مورد پذیرایی قرار گرفت.

در مارس ۱۹۲۱ دگربار والی فارس شد. در اکتبر ۱۹۲۲ در دوران آشفته و بهنگام تعطیل سازمان تفنگداران پلیس انگلیس در جنوب از کار برکنار گردید. از آن بعد وی دوران بازنشستگی خود را در تهران می گذراند و فعالانه در املاک خود در اطراف تهران، بویژه ورامین به کار مشغول است. نصرت السلطنه با کوچکترین دختر نظام السلطنه زناشویی کرده است. از او دو پسر به نامهای

مهدیقلی میرزا و معین الدین میرزا و یک دختر دارد.

او هنگام مأموریت خود در فارس روابط خوبی با ما داشت، به امور مربوطه سامان می داد، شخصاً آدم تودل برو و وارد به ادبیات فرانسه است و از این راه به ترویج زبان انگلیسی کمک می کند. روابط خوبی با سفارت ما دارد و وقتی منافعش ایجاب می کرد مهمانی و پذیرایی باشکوهی از ما می کرد. در نوامبر ۱۹۳۳ بجهت درج مقالات مهم در مطبوعات راجع به وضع قاجارها و انتقاد از خاندان خویش مورد توجه شاه قرار گرفت و با داشتن شخصیت برجسته در دربار قاجار این انتقادات تأثیر زیاد بجا گذاشت.

نصرت السلطنه پس از اقامت در تهران و همکاری با شاه تازه، زنش مورد توجه خاندان پهلوی قرار گرفت و از ندیمان دربار بود. ولی خود او چندان وضع خوبی ندارد.

۱۳۳ - نواب، تقی (معزالدوله)

تقی نواب (معزالدوله) در سال ۱۸۸۲/۱۲۶۱ خ. دیده بجهان گشود. در ۱۸۹۹ داخل خدمات وزارت خارجه شد. در ۱۹۰۸ قسول ایران در باطوم و در ۱۹۱۰ قسول ایران در عشق آباد و

در ۱۹۱۲ کارگزار مشهد و در سالهای ۲۱-۱۹۱۹ ژنرال قنصل ایران در تفلیس می‌شود. مدتی نیز قنصل ایران در هند بود و در ۱۹۲۱ در کابینه سید ضیاءالدین طباطبائی مدت دو ماه وزیر خارجه می‌شد. در ۱۹۳۰ پست ژنرالی قنصلی ایران در سوریه، در سال ۱۹۳۲-۱۹۳۱ وزیر مختاری ایران در عراق، در سال ۱۹۳۵ ریاست کمپانی شرکت روس و ایران در شمال را به عهده گرفت. نواب مردی تنومند و کوتاه قد است. به زبانهای فرانسه و انگلیسی حرف می‌زند، روابط دوستانه با تیمورتاش داشت، اما هنگام سقوط تیمورتاش صدمه‌ای به او وارد نیامد. او متهم به سوءاستفاده از حقوق ویژه گمرگی در سامورتهای خاج است. با اینکه آدم بسیار باهوشی نیست، ولی زندگی کاملاً مرتبی برای خود ترتیب داده است.

۱۳۴- نفیسی، دکتر علی اصغر (مؤدب الدوله)

دکتر علی اصغر نفیسی (مؤدب الدوله) که حال خود را دکتر مؤدب الدوله می‌نامد، به سال ۱۲۵۴/۱۸۷۵ در تهران تولد یافت. تحصیلات خود را در تهران آغاز کرد و در بلژیک و فرانسه در رشته پزشکی پایان برد. در سال ۱۸۹۷ به ایران بازگشت و کار خود را بگونه خصوصی شروع کرد. در سال ۱۹۰۲ دگربار به اروپا برگشت و تحقیقات پزشکی را بمدت دو سال ادامه داد. در ۱۹۰۴ مطب خصوصی در تهران داشت و از باب رجوع پولدار داشت. در ۱۹۰۷ مشاور بلدیة تهران و در سال ۱۹۲۱ رئیس اداره کل صحت و در سال ۱۹۲۷ طبیب و معلم مخصوص ولیعهد تعیین گردید. در سال ۱۹۳۱ به‌مراه ولیعهد ایران و با سمت سرپرست در امر تحصیل او به اروپا رفت. در سال ۱۹۳۶ با ولیعهد از سوئیس به ایران بازگشت و عنوان معلم شخصی ولیعهد را داراست. دکتر علی اصغر نفیسی شخصیتی جافاده و نجیب و بلندپایه است.

۱۳۵- نفیسی، حسن (مشرف الدوله)

دکتر حسن مشرف نفیسی (مشرف الدوله) سومین و کوچکترین فرزند نظام الاطیاست و در سال ۱۲۷۵/۱۸۹۶ خ. پا به گیتی نهاد. ابتدا در تهران به تحصیل پرداخت، سپس در ۱۹۰۹ راهی کشور فرانسه می‌شود و در مدرسه بهانزی، تحصیلات خود را پایان می‌برد. مورسال ۱۹۱۴ به ایران برمی‌گردد، و در وزارت مالیه به خدمت می‌پردازد. اندکی بعد در ریفت صاحب‌تعیان وزارت مالیه قرار می‌گیرد و در سال ۱۹۲۱ رئیس اداره نفتیش بلدیة تهران می‌شود. در سال ۱۹۲۲ دگربار به فرانسه می‌رود. در رشته امور قضایی و حقوقی به مدت دو سال آموزش می‌بیند و در سال ۱۹۲۵ به ایران برمی‌گردد. در وزارت مالیه به خدمت خود ادامه می‌دهد. در ۱۹۲۷ مدعی العموم استیفاف و در سال ۱۹۲۷ عهده‌دار ریاست امور محاکمات تجارت می‌شود. در ۱۹۲۸ در کمپانی نفت ایران و انگلیس بعنوان مشاور حقوقی به کار می‌پردازد، سپس به لندن می‌رود و از سال ۱۹۳۰ ترک خدمت در آن شرکت می‌کند و برای خود دفتر وکالت شخصی تأسیس می‌کند. کار شخصی او بالا گرفته از وکلای سرشناس می‌شود، در سالهای ۳۵-۱۹۳۳ باز به لندن می‌رود.

دکتر نفیسی در سال ۱۹۳۱ با دختر امین‌الدوله (شوهر فخرالدوله) زناشویی می‌کند. به زبانهای انگلیسی و فرانسه حرف می‌زند، شخصیتی سرشناس، با احساس است و اطلاعات گسترده و دقیق از قوانین حقوقی فرانسه و ایران دارد. در بسیاری موقعیتها از نقطه نظرهای خود ما را یاری و کمک می‌کند.

۱۳۶ - نفیسی، سعید

سعید نفیسی کوچکترین برادر دکتر علی اصغر نفیسی (مؤدب الدوله) در سال ۱۸۹۵/۱۲۷۴ خ. در تهران تولد می‌یابد. تحصیلات خود را در تهران آغاز و در فرانسه به پایان برده است. در ۱۹۱۱ به ایران بازگشت و در وزارت داخله بخدمت پرداخت. در سال ۱۹۱۶ به وزارت فوائد عامه منتقل شد و در این وزارتخانه تا ۱۹۲۷ پستهای گوناگونی عهده‌دار گردید. سپس بعنوان استاد زبان و ادبیات فرانسه در مدارس مختلف به تدریس مشغول شد، و با یک روش پسندیده در مطبوعات (روزنامه‌های اطلاعات فارسی و انگلیسی) به کار پرداخت. همچنین فعالانه در ترویج سینمای جدید ایران کوشید. بعد از مدتی بعنوان یک تن‌نویس ارزنده شناخته شد.

از آثار قلمی او زندگینامه رودکی سراینده معروف ایران و فرهنگ فارسی و فرانسه است. هنگام الغاء قرارداد داری از سوی رضاشاه به درج مقالات انتقادی پرداخت. به سیاست دولت انگلیس حمله برد. وی اطلاعاتی هم در زبان پهلوی دارد.

۱۳۷ - نجم، ابوالقاسم*

ابوالقاسم نجم به سال ۱۸۹۲/۱۲۷۲ خ. در تهران دیده به گیتی گشود. به سال ۱۹۱۱ در وزارت خارجه به خدمت پرداخت. در سالهای ۲۴-۱۹۲۰ و همچنین در سالهای ۲۸-۱۹۲۶ عهده‌دار ریاست حسابداری وزارتخانه بود. در نوامبر همین سال وزیر مختار ایران در آلمان شد. در ۱۹۳۵ به پاریس تغییر پست داد و سپس به تهران فراخوانده شد.

نجم شخصی مؤدب و در کار اداری سخت کوشا می‌باشد. ولی مأموریت خارج کشور او بگومگونی در محافل سیاسی پدید آورد. به زبان بیگانه آشنا نیست و تجربه در مأموریت خارج ندارد.

۱۳۸ - نخجوان، محمد (امیر مؤثق)

محمد نخجوان (امیر مؤثق) حدود سال ۱۸۸۲/۱۲۶۱ خ. در تهران متولد شد. پدرش افسر بریگاد قزاق می‌بود. مدتی در تغلیس در مدرسه نظام تحصیل کرده است، هنگام بازگشت به ایران به خدمت بریگاد قزاق درآمد.

در ۱۹۲۲ مدیر مدرسه نظام در تهران بود، بجهت سابقه مشارکت در جنگ گیلان و واقعه میرزا کوچک خان مورد توجه رضاخان قرار گرفت.

در ۱۹۲۸ رئیس ارکان حزب و در سال ۱۹۳۴ وزیر جنگ شد. سال بعد به درجه سرلشکری ارتقاء یافت و در سال ۱۹۳۶ از این پست برکنار شد.

۱۳۹ - نخجوان، احمد

احمد نخجوان حدود سال ۱۸۹۳/۱۲۷۲ خ. در تهران پایه جهان گذاشت. پسر مهاجری از اهل نخجوان قفقاز است.

تحصیلات خود را در ایران و فرانسه به انجام رسانید و در سال ۱۹۱۰ داخل مدرسه دیویزیون قزاق شد. در سال ۱۹۱۳ مأمور سواره نظام ایران بود. در فاصله سالهای ۱۹۱۳-۱۹۲۵ در آذربایجان، کردستان، گیلان خدمت کرده است. در سال ۱۹۲۰ به رضاخان در قزوین پیوست و به حمایت وی در

کودتا شرکت کرد.

در سال ۱۹۲۲ به فرانسه رفت و به مدت سه سال در یک دوره آموزش خلبانی شرکت کرد، در بازگشت به ایران از پاریس تا تهران خلبانی کرد.

در ۱۹۲۷ فرمانده نیروی هوایی ایران شد. در فاصله سالهای ۲۰-۱۹۲۲ سه بار از کار معلق و بیکار شد. در سال ۱۹۳۳ دگریار به فرماندهی نیروی هوایی ایران رسید و تا سال ۱۹۳۶ در این سمت باقی ماند. وی یکی از بهترین خلبانهای کشور است.

نخجوان از سال ۱۹۳۷ در وزارت جنگ به خدمت پرداخت. او به زبانهای فرانسه و روسی آشناست. قهار باز است و بدینجهت هیچ اندوخته‌ای ندارد، با وجود این هیچگاه مشکوک به سوءاستفاده نشده است. به سیاست دلبنگی ندارد. شاه دوست است و به شغل خلبانی و به رشته هواپیمائی عشق می‌ورزد.

۱۴۰ - نیک پی، احمد (منمخ المک)

احمد نیک پی (منمخ المک) سال ۱۸۸۰/۱۲۵۹ خ. در اصفهان تولد می‌یابد. تحصیلات خود را در مدرسه انجمن مسیونرهای مسیحی در اصفهان انجام داد. در ۱۹۰۳ داخل خدمات ارتش شد و در اصفهان، شیراز و بوشهر بخدمت پرداخت. از ۱۹۱۵ نایب‌الحکومه اصفهان بود. در سالهای ۲۰-۱۹۱۹ رئیس امور مالی شد و در این مقام پول زیادی به دست آورد.

در کودتای ۱۲۹۹ از سوی سید ضیاءالدین طباطبائی بازداشت شد و سپس به اروپا رفت و به سال ۱۹۲۴ به ایران بازگشت. بخشی از دزدیهای خود را به دولت داد. در سال ۱۹۲۹ حاکم بندر و خلیج فارس و در ۱۹۲۹ والی کردستان و در سالهای ۳۴-۱۹۳۲ والی مازندران می‌شود. نیک پی به زبانهای انگلیسی و فرانسه حرف می‌زند، در برخوردها مردی دلپذیر به نظر می‌رسد، کلنل هبگ Ttaig قنصل اصفهان درباره او نظر بسیار خوبی دارد.

۱۴۱ - نظام قراگوزلو، حسینقلی (امیر نظام)

حسینقلی نظام قراگوزلو (امیر نظام) حدود سال ۱۸۸۳/۱۲۶۲ خ. پایجهان گذاشت. بزرگوین پسر امیر نظام اخیر، یکی از اعضاء خاندان قراگوزلو، برادرزاده ناصرالملک اخیر است. تحصیلات خود را در انگلستان و اتریش انجام داد و دوره آکادمی نظامی را در وین دیده است. به همراه هیاتی بمدت سه سال در فوج پیاده اتریش خدمت کرده است، صاحب ارثیه بزرگی از پدرش در حومه همدان شد، ولی بعلت توقف طولانی از سالهای ۱۹۲۱-۱۹۲۹ خود را از دست داد. در دولت وثوق‌الدوله (۱۹۱۹) والی کرمانشاه شد. او در این مقام مردم دوست و درستکار و باتقوا بوده است.

در کودتای سوم اسفند ۱۹۲۱ (۱۲۹۹) بجهت ثروت زیاد زندانی شد و برای آزادی خویش بیست هزار تومان پرداخت کرد. وی از این برخورد دچار و اخوردگی و نفرت عجیبی شد و از ایران به اروپا رفت و قصد کرده بود به ایران برنگردد، تا اینکه در دوران اقامت خود در اروپا، در مونت کارلو و دوویل ثروت خود را از دست داد، و چون تیمورتاش در سال ۱۹۲۹ او را در اروپا ملاقات کرد و او را تشویق بازگشت به ایران کرد. وی به تهران آمد و در مارس ۱۹۲۹ بسمت رئیس تشریفات دربار شاه تعیین شد.

در مارس ۱۹۲۰ برای داد و ستد راهی اروپا شد و در دسامبر برگشت. بجهت نیکنامی بهنگام سقوط تیمور تاش مزاحم او نشدند، تا اینکه در ۱۹۲۵ توفیق برکنار شدن از کلر را بدست آورد و بعنوان معالجه به اروپا رفت، در سال ۱۹۳۶ به ایران برگشت و مدت کوتاهی در خدمت دربار بود. امیرنظام قراقرزولو مردی دلپذیر و دوست داشتنی و شیفته فرهنگ غرب است. از گروه تحصیلکرده خوب ایران است. در پاکی و درستی نمونه است. بخوبی به زبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی حرف میزند.

۱۴۲ - نورزاد، غلامرضا

غلامرضا نورزاد حدود سال ۱۸۸۰/۱۲۵۹ در تهران متولد شد. تحصیلکرده ایران است. در سال ۱۹۰۵ داخل خدمات وزارت خارجه شد و عهده‌دار مدارج مختلف سفارت در روسیه گردید. ابتدا دیر اول در ۱۹۲۲، قسول در ۱۹۲۴ و سپس کاردار بود و در سال ۱۹۲۹ رئیس بخشی از وزارتخانه گردید. در ۱۹۳۲ قسول ایران در دهلی شد. غلامرضا نورزاد به زبانهای فرانسه و روسی و زبان انگلیسی حرف میزند. مردی مرموز ولی بی‌زبانی است.^{۱۰}

۱۴۸ - پیرنیا، ابوالحسن (معاذالسلطنه)

... وزیر عدلیه در کابینه سردار سپه (۱۹۲۳) بود و شغل‌های متنوعی در وزارت داخله داشته است. دوبار حاکم یزد و یکبار حاکم همدان شده است. در دسامبر ۱۹۲۷ والی فارس شد، ولی بجهت ناتوانی در سامان پذیری وضع ایلات نافرمان مورد توجه نبود. در جولای ۱۹۲۹ حاکم کرمان شد و یکسال بعد از این پست کنار گرفت. دگربار عهده‌دار همین مقام در آگوست ۱۹۳۳ شد. معاذالسلطنه به فروتنی و درستکاری شهرت دارد. از بستگان نزدیک میرزا حسن خان پیرنیا (مشیرالدوله) است. او در مقام خود از هیچگونه کوشش برای آسایش مردم فروگذاری ندارد و آدم ملاحظه کاری است. در فارس با همه رویه مسالمت آمیز داشت و این رویه موجب تجری طغیان کنندگان می‌بود. مردم معاذالسلطنه را مردی با آزر و مؤدب و نجیب می‌شناسند.

۱۴۹ - پیرنیا، حسین (مؤمن الملک)

حسین پیرنیا (مؤمن الملک) حدود ۱۸۷۵ (۱۲۵۴ خ.) متولد شد. دومین پسر (نصیرالله خان) مشیرالدوله است، تحصیلات خود را در فرانسه انجام داده است. بعد از پایان تحصیلات در ۱۹۰۲ به تهران بازگشت و منشی وزیر امور خارجه پدر خودش شد. در نخستین کابینه پدر ۱۹۱۸ وزیر معارف و در ۱۹۲۰ وزیر مشاور گردید.

^{۱۰} تأسفدانه در صفحه از این اسناد (صفحات ۳۶ و ۳۷) که مربوط به سرگذشت شش تن از حکومتگران ایران است افتاده و با همه کوشش به دست نیامد. از نیمة سرگذشت معاذالسلطنه که باقی است ترجمه می‌شود. (فهرستی)

۱۵۰ - پوروالی، ابوالقاسم

ابوالقاسم پوروالی حدود سال ۱۸۹۶/۱۲۷۵ خ. دیده بجهان گشود. فارغ التحصیل مدرسه علوم سیاسی تهران است. در سال ۱۹۲۱ وارد خدمات وزارت خارجه شد. در سالهای ۲۲-۱۹۲۴ به سمت قاضی اداره محاکمات وزارت خانه بکار ادامه داد. در سالهای ۲۵-۱۹۲۷ دبیر دوم سفارت در بروکسل و در سالهای ۲۷-۱۹۳۷ دبیر اول سفارت در رم شد. در سال ۱۹۳۱ به وزارت تجارت انتقال یافت و بعنوان رئیس بخش واردات بکار پرداخت. در سال ۱۹۳۳ رئیس بخش گذرنامه و تابعیت وزارت خارجه بود و به سال ۱۹۳۴ رایزن در برلین گردید.

پوروالی بزبان فرانسه حرف می زند. مرد کوتاه قد باشخصیت است که او برای اندیشه های خود اهمیت زیادی قائل و در اینراه پابرجاست. ما هرگز نتوانسته ایم به سود خودمان از او بهره گیری کنیم.

۱۵۱ - قراگوزلو، علی رضا (بهاءالملک)

علی رضا قراگوزلو (بهاءالملک) حدود ۱۸۸۰ / تولد یافت. دارای ثروت زیادی درهمدان است. او سالیانی در اروپا زیسته و از مدرسه علوم سیاسی پاریس فارغ التحصیل شده است. در دوره چهارم قانونگذاری مجلس نماینده بود. در سال ۱۹۲۳ به خدمت وزارت دارایی درآمد. در اوایل ۱۹۲۳ از کار کناره جست و در مأموریت دکتر میلیسو به سالهای ۳۲-۱۹۲۹ عهده دار رئیس نظارت برای بانک ملی ایران شد. در تهران، با توجه به مسافرت های پیاپی و مقتضی زندگی می کند. زبان فرانسه حرف می زند شخص دلبزیر با تحصیلات خوب است. ولی دارای کاراکتر قوی نیست.

درخواست دو مؤلف

۱- آقای سید محمد باقر برقی اقم) مؤلف سه جلد تذکره شعرائ معاصر (که از کتابهای ارزشمند بود) به ما نوشته اند کتاب در دست تجدید چاپ است و در هفت جلد چاپ می شود پس نشانی خود را برای شاعرانی که علاقه مندند با ایشان مکانبه کنند اطلاع داده اند: قم - میدان استاد مطهری - شرکت دی قم.

۲- آقای عبدالغفار طهوری مؤسس و صاحب کتابخانه طهوری یاد آور شده اند کتابی در احوال و خدمات ناشران و کتابفروشان از حاج محمدرمضان مؤسس کلاله خاور تا علی محمدی اردهالی نوشته اند که سراسر اطلاعات و خاطراتی است که خود در دوران همکاری به دست آورده اند و خواسته اند اگر کسی تمایل دارد اطلاعاتی بدهد یا ایشان مکانبه کنند. درین کتاب نام و یاد نصرالله سبحی، محمدعلی ترقی، نواله ایران پرست، ابراهیم رمضانی، عبدالرحیم جعفری و دیگران خواهد آمد.

جنگ روس و ژاپن به روایت ایرانیان

بخش دوم / بیان

پیروزی ژاپن

از همان نخستین روزهای جنگ، پس از شیخون ژاپن به پرت آرتور، پیشرویهای ژاپن موج اعجاب و تحسین را در ایران برانگیخت و شرح نبردها و پیروزیهای ژاپن و رفتار و منش ژاپونیا در این جنگ اثری افسانه مانند در یادها و در ادبیات برجای گذاشت. روزنامه‌ها و افکار عامه مردم این روزگار، و آثار نویسندگان از آن هنگام تا امروز سرشار از احترام برای ژاپن و ستایش پیروزیهای اوست. در همان گرم‌گرم جنگ، روزنامه جیل‌المتین در شماره ۱۷ اکتبر ۱۹۰۴ تحسین ژاپن را از زبان و قلم دشمن نقل کرد: «هرگاه نویسندگان روس از ژاپونیا بدگویی نمایند، آخر الامر بی‌شبهه بر اصل مطلب مقر و معترف شوند، چنانکه روزنامه (روسی) نیوریویا، در خصوص حربه حاضر چنین می‌نویسد:

«چه کرده‌اند ژاپونیا تا امروز؟ که اهل عالم جمیعاً از انتصارات و فتوحات آنها قرین دهشت و تعجب‌اند... گویا ناپلیون اعظم... یا اسکندر کبیر یونانی... از عالم اموات ظاهر شده... و جنگهای ژاپونیا و غزواتشان نقل هر مجلس و شمع هر محفل گشته، مگر نه عالم سیاست امروز و آله و حیران اعمال (کورومی) و (اوکو) شده‌اند و آنانرا صاحب مهارت و خیرت نامه در فنون حربیه می‌دانند...»
 هدایت با ملاحظه حال ژاپن و مردم آن در آستانه جنگ با روس و در ستایش پیشرفت سریع این ملت می‌نویسد: «ژاپنی که در مقابل چندکشتی عاجز شد (اشاره به ناوگان مهاجم بقرماندهی پری Perry امریکایی که در آغاز نیمه دوم قرن نوزده ژاپن را وادار به عقد پیمان برای باز کردن دروازه‌هایش بروی ناوگان خارجی کرد) امروز کباده جنگ با روس می‌کشد».^{۲۳}
 آنچه که ذهن عامه و نویسندگان را در ایران به خود داشت و آنها را به تحسین واداشته، بیشتر دو عامل عزم و آمادگی است که این مایه‌ها خود نتیجه آزادی و عدالت و اتحاد است. درباره عزم ژاپن به

مبارزه و پیروز شدن، گویاترین سند در نوشته‌های ایرانیان شرحی است که هدایت از بازیابی هیأت ایرانی به حضور میچی امپراتور ژاپن چند هفته پیش از آغاز جنگ، آورده است: «بموجب دعوتی که از طرف شیندا نائب وزیر امور خارجه برای ۲۵ دسامبر (۱۹۰۳) ساعت ۵/۱۰ شده بود، درب باغ امپراتوری باز بود...»

پادشاه مردی خوش اندام و خوش سیما بود. چشم و ابرو و موی سیاه داشت. بیچیدگی چشم ظاهر نبود. رنگ بشه سبزه تند بود. قیافه جاذم و جاذب داشت.

گفتند هشت سال است که پادشاه در تقاض تصرف روسها پرت آرطور را از قصر خود بیرون نرفته است و آنی از صرافت تدارک بیرون نیست.^{۲۴}

حبل‌المتین در شماره ۱۰ آوریل ۱۹۰۹۵ می‌نویسد: «باری گفتیم نام نیک حیات جاویدست... امروز در عالم نام «میکادوه امپراطور ژاپون بلند است. نام امیرالبحر او توغو، و هکذا نام او یاما و نوژی که براتوره را فتح نمود و اوقو در هر محفل به نیکی برده می‌شود - زیرا در سی سال بقدر سیصد سال ملت و ملک و لشکر را ترقی داده...»

در بیان آمادگی ژاپن، هدایت از گفتگویش با یک خبرنگار ژاپنی در چیفو یاد می‌کند: «شنبه ۱۰ (شعبان)... شخصی ژاپنی ملاقات خواسته بود... ظاهراً خبرنگار بود. مدتی مرا سرتاسر نشانند و از هر در سوالات کرد آنهم به انگلیسی که هم او بد می‌گفت و هم من بد می‌فهمیدم. مقصودش این بود که از تدارکات روس در منشوری چه دیدید. گفتیم من در صدد تحقیق از اینگونه نبودم، تدارکات نظامی هم ظاهر نیست که هرکس بدانند. خیلی اصرار کرد. دیدم تا چیزی نگویم دست بر نمی‌دارد و گفتم باید صد هزار نفر داشته باشند، شما با فاصله دریا چطور می‌خواهید با روس جنگ کنید. گفت ما اطلاع کافی داریم روسها بیشتر از چهل هزار نفر درین حدود ندارند و عده زیادی بزودی نمی‌توانند بیاورند. بهمانشان ناقص است و ژاپن حتماً فتح خواهد کرد و ما ژاپنی‌ها خیلی مایل هستیم که جنگ بشود، روس‌ها ظفره می‌زنند...» ۴۵۴

حبل‌المتین در ۱۷ اکتبر ۱۹۰۴ تصور خود را از آماده بودن ژاپنی‌ها چنین می‌نگارد: «چنانچه پیش آمد جنگ بر ما ظاهر داشت که جمیع تصورات اولیه‌ای که عموم سیاست‌پون را در غلبه روس در این جنگ بود باطل بوده... در اقصای شرق هر قدر دولت روس لشکر بمیدان آورد ژاپون در مقابل آن همان مقدار لشکر می‌تواند حاضر نمود... دولت ژاپون تدارک این جنگ را برای مدتی مدید دیده است...»

هدایت در شرح سفر دریایی از پرت آرتور به چیفو می‌نویسد: «دوشنبه پنجم شعبان نوامبر ۱۹۰۳... کشتی از دهنه بیرون رفتند بندر درست شکل دو دایره است که در سهمی بهم متصل باشند. باتری‌های توپ از معادل قلل پیداست. با ملاحظه این احوال تعجبمان از ژاپنیها بیشتر شد، غافل

از اینکه ژاپون مسلکت آسیایی هست، اما مثل ما نخوایده است و تدارک اروپائی دارد...» ۴۶
هم او باز درباره آماده شدن ژاپن برای جنگ می‌نویسد: «روزی (در ژانویه ۱۹۰۴) بعد از ظهر وزیر خارجه به هتل آمد. صحبت بیشتر از خرید قاطر بود که آیا می‌شود از ایران عده‌ای استر بدست آورد که در ژاپون کمتر پیدا می‌شود. همه فکر، جنگ روس است و تقاص پرت آرطور.

ولوله در شهر نیست جز شکن پشت خصم فتنه در آفاق نیست جز غم ابروی روس...» ۴۷
حبل‌المتین در شماره ۲۴ ژوئیه ۱۹۰۵ زیر عنوان «مکوب یکی از دانایان» در بیان اختلاف میان نارسائی خدمات درمانی روسها برای زخمی‌هایش و آمادگی ژاپنیها درین کار می‌نویسد: «ضدیت دیگر اینکه بحساب موثق ژاپنیها به بیمارخانه (بالو) شش هزار و چهارصد زخمیدار و بیسار برده، یکصد و سی نفر مرده، باقی را علاج کرده خوب شدند... مهارت طبیه ژاپون همه را بحیرت انداخته. نظم ژاپنی‌ها عاملی است که با آمادگی آنها همراه است؛ هدایت در ورود به خاک ژاپن در تأثیر آن واقع می‌شود: «دوشنبه (۹ دسامبر ۱۹۰۳) وارد قرنیتن ناگاساکی شدیم... ورود به چیفو و تاکو و شانگهای معلوم نبود که به چین می‌آئیم و صاحب خانه کیست... نیم ساعت نگذشت که فایق بخاری وارد شد. طبیع صحیه بود و ژاپنی، با کمال احترام و حدود محفوظ بدقار و اسناد کشتی واری کرد. مسافری... یک یک را به اسپان دیده رد کرد... اجازه حرکت به کشتی داد و رفت. منظری معجب بود پس از ملاحظه اوضاع درهم برهم چین...»

«چینی را مغمو دیدیم، سریش افکنده. اینجا گردن افتخار اهدالی بلند است. اینجا صاحب خانه مشخص است و مشخص، شاد و خندان...» ۴۸

روحیه سربازان و مردم ژاپن و شوق آنها برای جنگ نیز مایه امتیاز دیگری است. و یکی از ایشان در جنگ چین گلوله به پایش خورده بود می‌نگید. ما مشغول تماشا بودیم که مياهوئی شد و آن صاحب‌منصب لنگ برجستی کرد که عصایش به سقف خورد. گفتند روزنامه برای آنها رسیده که وقوع جنگ را تأیید می‌کند: صاحب منصب‌های روسی بخاطر آمدن که از خنجر جنگ ملول می‌شدند!! تفاوت از کجا تا کجا. ۴۱ و باز: در مهمانی منشی وزیر خارجه ژاپن در روز اول ژانویه ۱۹۰۲، خوانندگان هزدند و خواندند. تاگانا (مترجم) آنچه خوانده شد ترجمه کرد... ترجمه این بود: محبوبه بخاطر خواه خود خطاب می‌کند: فردا که جنگ بین روس درمیگیرد، تو میروی بیدان، من دنبال تو می‌آیم برای بستن زخمها.

اتابک افوس داشت که حیف است ژاپنی‌ها با روس‌ها جنگ کنند شکست می‌خورند و لطمه بکارشان وارد می‌آید. گفتم تصور نمی‌کنم شکست بخورند: پذیرایی خودمان را در پرت آرطور، مصاحبه ژاپنی را در چیف، و جد صاحب‌منصبان روسی را در راه از موقوف شدن جنگ، با پذیرایی خودتان در ژاپن و برجستن صاحب‌منصب در مدرسه نظام و تصنیف روز اول سال مقایسه بفرمایند: این قوم شکست نخواهند خورد و بی‌گذار به آب نمی‌زنند. ۵۰ هدایت در جای دیگر، پس از آوردن گفتگویش با خبرنگار ژاپنی، چنانکه گذشت، می‌نویسد: «بنظر آمد که ایس (افسر روسی همسفر آنها در قطار راه آهن روسیه) دعا می‌کرد جنگ نشود، این آرزوی جنگ می‌کند: دو روحیه متضاد است.»^{۵۱}

امتیاز دیگر در منش و رفتار مردم ژاپن، روح اتحاد آنها در این جنگ است. حبل‌المتین (۱۷ اکتبر ۱۹۰۴) در اشاره به استعداد ملت در همراهی به دولت، می‌نویسد: «ملت ژاپون هرگز دولت خود را به خویش واگذار نخواهد نموده و در جای دیگر (شماره ۲۴ ژوئیه ۱۹۰۵) مطلب را بازتر می‌گوید: نکته دیگر که اساس خوشبختی یک ملت می‌باشد این است که از اول جنگ در میان ملت ژاپون یک کلمه سخن نفاق شنیده نشد، نه حسادت به یکدیگر نمودند و نه اعتراض بکرده دیگری کردند، نه پنهان و افترا به همدیگر بستند نه یکی را عزل و نه احدی استعفا داد، نه کسی بکار کسی مداخله کرد... برعکس روسها... از اول در میان این قوم نفاق بود... ولی ملت ژاپون ریشه این شجر زقوم را از بیخ و بن برکنده، خوشبختی ملت ژاپون یکی آنست که در داخله او دو هزار نفر سرباز برای آسایش داخله لازم ندارد...»

حبل‌المتین در تفسیری بر پیروزی شگفت‌آور ژاپن در نبرد تسوشیما می‌نویسد: «... بهیچ عقل نمی‌گنجید که با آن عزت و صولت که دشمن دو برابر بود در هشت ساعت پریشان و در بیست و چهار ساعت نیست و نابود شوند و خود (ژاپنی‌ها) در حفظ و حراست علم و عدل سالم و محفوظ باشند. چه چیز تصور توان کرد مگر مدد غیبی. این مدد را که رساند و کرد غیر از ثمره عدالت، و می‌افزاید که ژاپونیان نتیجه پندار و کردار نیک خود را می‌گیرند، و داناتا نام نیک‌شان باقی می‌ماند» (شماره ۱۴ نوت ۱۹۰۵).

مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان نوشته است که در گرماگرم مشروطه خواهی، عین‌الدوله انجمنی ساخت تا چاره‌ای بیندیشد و بتقریری روحانیان را از خواستن مشروطه بازدارد، پس لایحه‌ای بقلم ناصرالملک نوشتند و استدلال کردند که آزادی باید پس از بیدار و آگاه شدن ملت داده شود. در بخشی از آن لایحه آمده است: «در سنه ۱۸۸۹ که هفده سال قبل باشد، (امپراتور ژاپن) دید... ملت قدری عالم شده است که می‌تواند از عهده امورات خود برآید. فوراً اعلان و حکم مشروطیت و آزادی داد. مجالس پارلمان منعقد شد و ملت شروع به کار کرد. این است که در ظرف شانزده هفده سال خود را به جایی رسانده‌اند که دولت روس را بدان روز نشانید که ملاحظه فرمودید.»^{۵۲}

گفتگوهای صلح

با ملاحظه احوال روسیه در جنگ و شکست‌های پی در پی او در جنگ، روزنامه‌های ایران پایان مخاصمت را برای آن دولت ناگزیر دانستند، زیرا که، بنوشتهٔ حبل‌المتین (۱۷ اکتبر ۱۹۰۴)، «طوالت جنگ اگر نقصانش برای روس بیشتر نباشد، کمتر از ژاپن هم تصور نمی‌شود... صلاح دولت روس در صلح است... بهرنحوی که تواند این جنگ را به ختام رسانده همین روزنامه، پس از یکسال، و در گرماگرم مذاکرهٔ صلح، باز نوشت: هر قدر این جنگ طول بکشد شرایط صلح سخت‌تر خواهد شده (شمارهٔ ۱۴ اوت ۱۹۰۵) روزنامهٔ حدید چاپ تبریز هم با این نغمه هم‌نواست، و در تاریخ ۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۳ (۷ لوت ۱۹۰۵) نوشته است: «از قراری که روزنامه‌های نیویورک، می‌نویسند دولت روس مکرر دولت ژاپون را در خصوص متارکهٔ جنگ امتحان نموده، ولی از توکیو چنین جواب داده‌اند مدامی که سفر او در واشنگتن جمع نشده و مسئلهٔ صلح را حل نکرده‌اند دولت ژاپن بهیچ وجه بمنارکه نن در نمیدهد.»

پیداست که روزنامه‌های ایران در این روزها ژاپن را بالادست می‌شاسند و سرنوشت صلح و جنگ را با این دولت می‌دانند. حبل‌المتین در ۲۷ فوریه ۱۹۰۵ نوشت: «غالب سیاسیون را رای اینست که خواه مخواه، رضا یا غیر رضا، بعزت یا بدلت، عملاً قریب دولت روس مجبور به صلح خواهد شد... و در ۲۷ مارس بنقل از خیرگزارها گزارش داد: «از هر طرف صدای صلح بین دولین روس و ژاپون بلند است. بموجب خبری که تازه رسیده درباریان، اسکندنی و یا، مایل‌اند شرایط صلح را کاملاً اصفا نموده در مواد او غور و تأمل نمایند. در واقع امر، تمایل به پایان جنگ از هر دو سو بود. روسیه در نبرد دریایی تسوشیما آخرین شکست را خورده و نیز ناآرامی سیاسی و موج و تکان پیش‌درآمد انقلاب اکتبر در داخلهٔ روسیه محسوس بود. ژاپن هم بنیهٔ مالیش به انتها می‌رسید و تلفات فراوان در جنگ داده بود. ژاپنی‌ها بودند که محرمانه با پرزیدنت روزولت تماس گرفتند تا مساعی حملهٔ خود را در کار بیاورد، و روزولت با ابتکار سیاسی خود و فرستادن یادداشت زیرکانه‌ای دوطرف را آماده ساخت که در پرتسموت در ایالت نیوهمپشایر امریکا، به مذاکره بپینند (نیمهٔ اوت ۱۹۰۵). امریکایی‌ها، از پرزیدنت گرفته تا پایین کم‌کم نگران می‌شدند که بلندپروازیهای ژاپن که با پیروزی در جنگ بالا گرفته بود، به کجا می‌کشند...^{۵۴} قدرتهای اروپایی، که خودشان ابتکاری برای پایان دادن به جنگ نشان نمی‌دادند، شروع به حمایت از تلاش امریکا کردند.^{۵۴}

عبدالله مستوفی در یادداشت‌های خود دربارهٔ این روزها می‌نویسد: «مظفرالدینشاه» روز پنجم اوگوست روسی و ۱۸ اوت فرنگی، باید به پترهوف وارد شود. مذاکرات صلح که بخواهش خود روسها توسط دولت امریکا با ژاپونی‌ها از چندی پیش جریان داشت، دو روز قبل از ورود شاه انجام و شرایط متارکه بین طرفین امضاء شد، بطوری که روز پنجم اوت که شاه ایران وارد پترهوف شد،^{۵۵} مقدمات صلح فراهم شده بود. پیشخدمتهای اعلیحضرت شاه نزد ماهها، این تصادف را می‌خواستند از قدوم شاه بداندند.^{۵۵}

نمایندگان دو دولت با اختیارات کامل برای مذاکره و عقد پیمان صلح آمده بودند، اما دستورهای خاصی هم داشتند که به آن مقید بودند. ژاپنی‌ها شرایط دوازده‌گانه‌ای برای صلح در پیش نهادند، که واگذاری حقوق راه‌آهن منچوری، پرت آرتور و ساخالین به این دولت، پرداخت غرامت سنگین و شناسائی تفویض‌مطلق ژاپن در کره و تخلیهٔ همزمان منچوری از نیروهای روس و ژاپن از آنیمان بود.^{۵۶} روسها تقریباً همهٔ شرایط را پذیرفتند جز دادن غرامت، و دربارهٔ ساخالین هم به واگذاری نیمهٔ جنوبی آن (پایین مدار ۱۵ درجه) موافق شد. نمایندگان ژاپن که می‌دانستند کشورشان تا چه اندازه در فشار

مالی است، پذیرفتند: و در توکیو، مردم که انتظار داشتند زاین غرامت سنگینی بگیرد شورش کردند. اما زاین بسیار منتفع شده بود، چه از نظر توسعه نفوذش در آسیا و چه از نظر بالا رفتن اعتبارش در جهان شاید که زاین تجربه تلخ پس از جنگ با چین (پیمان ۱۸۹۵ شیمونوسه کی) را هم در گوشه فکر داشت، که در آن هنگام سه دولت روسیه، فرانسه و آلمان مداخله کردند و او را به چشم پوشیدن از بیشتر مزایای پیمان صلح واداشتند. نفوذ روزولت هم در این توافق بی اثر نبود: صلح پرتسموت همچنانکه زاین را در جرگه قدرت‌های جهانی درآورد، نقطه عطفی هم در روابط آمریکا و زاین بود. زاین اکنون قدرتی بود که باید بحساب آید. رئیس جمهور آمریکا در این تاریخ گفت: «عقیده دارم که تاریخ آینده ما بیشتر با وضعیتمان در کرانه باختری اقیانوس آرام (در سوی چین و زاین) تعیین می‌شود، نه با موقع آمریکا در اتلانتیک در سوی اروپا.»^{۵۷}

چشم پوشیدن زاین از خسارت جنگ برای مطبوعات ایران بسیار سنگین بود. روزنامه حبل‌المتین که در ۱۴ سپتامبر نوشت: «اعلیحضرت میکادو، امپراطور ژاپون به ابراز متها درجه همت جنگ اقصای شرق را خاتمه فرمود. و به شهرت صلح خواهی و نهضت اخلاق غلغله در جمیع اروپا افکند. و عاقه اروپائیان را حسن انسانیت و تمدن و صلح خواهی آموخت - جمیع سیاستون اروپا را علو همت میکادو محو و مات نموده است.»

یکی از سیاستون بزرگ با نهایت تعجب اظهار داشتند که تصفیه مسائل ما به النزاع صلح و با کمال قوت و اقتدار صرف نظر از گرفتن خساره جنگ و سایر شروط معتابه با اختیار با اندازه‌ای بزرگ و عظیم می‌باشد که از تصورات عقلیه ما بدرجات بالاتر است... این روزنامه سپس به تفسیر قضیه پرداخته و نتیجه گرفته که چشم پوشیدن از غرامت جنگ برای سیاست ژاپن سودمندتر بوده است: «اگر ژاپون خساره جنگ از روس می‌گرفت هیچ حقی از او بر منجوریا باقی نمی‌ماند... و هرگاه ژاپون چنین نمی‌کرد، نام نیک خود را در عوالم تمدن لکه دار می‌نمود... علاوه بر این دولت چین را حق آن بود که رجوع به دول دیگر نموده استرداد منجوریا را از ژاپون خواستگار شود - و بهانه برای پیشرفت مقاصد اروپائیان در اقصای شرق برای همیشه در دست دهد...» و عقیده ما این است که دولت ژاپون بدلاظاتی که ذکر شد از آغاز حرب قصد گرفتن خساره جنگ از روس نداشت - و در پیش نهادن این شرط در مجلس صلح هم از روی سیاست بوده است.

از نگاه مطبوعات ایران وضع منجوری و هدف نفوذ در چین برای طرفهای درگیر در جنگ اهمیت نخستین را داشته است. نشریه «الحدیده» در شماره ۷، اوت ۱۹۰۵ از روزنامه «ریپوبلیک فرانسه» (Republique Francais) نقل کرد: «دولت چین رسماً بسفیر دولت ژاپون و روس و سایر سفیرای دول که در پکن مقیم هستند خبر داده است اگر بی اطلاع دولت چین قراردادی در باب منافع و حقوق آنها داده شود، قبول نخواهند نمود. دولت ژاپون ظاهراً اگرچه خیلی مؤدبانه جواب داده است، ولی بزبان حال می‌فهماند که بهیچ وجه این حرف دولت چین به نقشه صلح آنها تغییر نمی‌دهد. یکماه بعد هم روزنامه حبل‌المتین در شماره ۴ سپتامبر ۱۹۰۵ درباره محرک جنگ نوشت: «محرک ژاپون خیالات دوراندیش روس در اقصای شرق و علت این جنگ خلاف عهدی بود که دولت مشارالیه در تخلیه منجوریا نمود...» نظر یک پژوهنده آمریکایی هم در این زمینه جالب است: «این جنگ را که تازه تمام شده بود آخرین جنگ خالص امپریالیستی وصف کرده‌اند: و این بهفهمی هم درست است،

چراکه ژاپن و روسیه برای تسلط بر کره و برای نفوذ در منطقه‌ای که بسی دور از مرزهایشان بود، می‌جنگیدند. اما این درگیری باعتبار اثر نزدیک و دور و نتایج مستقیم و غیرمستقیم آن معنایی بیشتر

توجه عامه و مطبوعات ایران به این جنگ و سرنوشت آن

جنگ روس و ژاپون با تکان و تنش‌های جنبش مشروطه خواهی در ایران همزمان بود، و در احوالی که مردم و بویژه اندیشمندان ایران فشار و مطامع دو قدرت همسایه خود، روسیه در شمال و انگلیس بواسطه هند در جنوب، را چون کابوسی ترسناک می‌دیدند، طبیعی بود که جریان این جنگ را با علاقه و توجه دنبال کنند، به یک کشور نوحاصله آسیایی که دولت قوشوکت، روس را بسوی شکست می‌راند، با شوق و احترام بنگرند. ناآرامیها و کشاکشهای مشروطه خواهی هم دنباله داشت و ایرانیان در مردم و دولت ژاپن نمونه‌ای زنده می‌دیدند، از جامعه‌ای ستیزنده با نفوذ بیگانه که بسایه حکومت ملی و عدالت و آزادی توانسته است راه صد ساله ترقی را یکشنبه بیماید. در این روزها اقبال عمومی به مطبوعات و ادبیات مردمی، فراینده بود. در تهران و چند شهر بزرگ ایران روزنامه چاپ می‌شد و روزنامه‌هایی هم در خارج، و از آنمیان در آلمان و عثمانی و هند، بفارسی منتشر می‌شد و به ایران می‌رسید و از آنها روزنامه حبل‌المتین، که از حدود سال ۱۸۹۲ در کلکته چاپ می‌شد، اعتبار خاصی داشت. این روزنامه در نوشتن آزادتر بود. در این میان، دو قدرت رقیب هم از تبلیغ روزنامه‌ای غافل نماندند. ادوارد براون در احوال اوایل سال ۱۹۰۴ می‌نویسد که همزمان با انتصاب عین‌الدوله بصدر اعظمی و از پترزبورگ گزارش رسید که تعدادی اعلامیه بفارسی در تهران توزیع شده که در آن به ایرانیها علیه انگلیس و خیالات او فرضاً برای تبدیل ایران به یک ایالت هند هشدار داده شده است (بنقل از تایمز، شماره ۲۹ ژانویه ۱۹۰۴). نویوریما (Novoye Vremya روزنامه روسی) با طرح این گزارش به دولت روسیه هشدار داد که بواسطه درگیری با ژاپن، که چندی بعد به جنگ کشید، از مساعیش در ایران کوتاه نیاید. هم او می‌نویسد: «در ژوئیه ۱۹۰۴ روزنامه‌ای بنام Revue Transcaspienne شروع به انتشار کرد که در عشق‌آباد بفارسی منتشر و در خراسان توزیع می‌شد، و هدف اصلی از انتشارش این بود که اخبار خاور دور از زبان روسها ارائه دهد و باین وسیله با گزارشهای دروغین که مدعی بودند که انگلیس‌ها درباره خرابی کار روسها منتشر می‌کنند، مقابله کند. (بنقل از تایمز، ژوئیه ۱۹۰۴)» و «در حوزه خلیج فارس هم در پایان سال ۱۹۰۴ حکومت هند تصمیم به انتشار یک «خبرنامه خلیج فارس» (Gazette of the Persian Gulf) گرفت و مأموران خود لوریمر (Lorimer) و گابریل (Gabriel) را باین منظور به آنجا فرستاد.»^{۱۱}

روزنامه جدید که در تبریز چاپ می‌شد در شماره ۱۹ ذیقعد ۱۳۲۳ (۱۵ ژانویه ۱۹۰۶) به زیاد شدن روزنامه خوانها در مدت جنگ روس و ژاپن اشاره دارد: «امتداد اغتشاش و بلوای روسیه و طول مدت تعطیل پست و تلگراف، از اخبارات خارجه بکلی محروممان کرده است، اگرچه ملت ایران بواسطه قلت جراید چندان معنادار شفتن (شنیدن) اخبار عالم نیستند... ولی چون محاربه روس و ژاپون بعضی حضرات را... بیشتر مایل احوالات و راغب اخبارات می‌کرده همه روزه در تفتیش وقوع جنگ تازه بودند و لفظ «کوره و منچوری» و «کروپاتکین و اوپامه» ورد زبانشان بود... در شهر دارالسلطنه تبریز که باعتقاد بعضی دارای چهار هزار نفوس است صد نفر روزنامه خوان پیدا نمی‌شود... و جریده خوانی این صد نفر هم بخاطر همان محاربه روس و ژاپون بود... این روزنامه نیز که محل انتشارش، تبریز، به حوزه نفوذ روسیه نزدیک است، اکنون به احوال ژاپن بیشتر توجه نشان می‌دهد، و در شماره ۲۵ ذیحجه ۱۳۲۳ (فوریه ۱۹۰۶) گزارش رویتر را نقل می‌کند که «از توکیو، پای تخت ژاپون، خبر می‌دهد که در جزایر ژاپون قحط و غلای شدیدی پیدا شده است...»

روشنفکران ایران در این سالها می‌کوشیدند تا تصویر ژاپن متجدد و پیروز را در ذهن مردم جلوه دهند و آنانرا برای تلاش در راه تعالی بر سر شوق آورند. طالبوف پیروزی ژاپن در جنگ را نتیجه

«علم و آزادی» می‌داند و در رساله‌اش، «مسائل الحیث» می‌نویسد که امپراتور ژاپن خود گفته بود که معایب سلطنت مطلقه و ثمرات آن را فهمیدم، و اصلاح آن را قبل از وقوع حادثه‌های بد لازم دانستم (ص ۱۱۸). برعکس تزار روس به آن معنی پی نبرد... ثمره‌اش این شد که در جنگ بین آن دو کشور «علم و آزادی» ژاپن بر «جهل و ظلم سلطنت مطلقه» روس پیروز گشت.^{۱۲} نوشته‌های دوره مشروطه از این اشاره‌ها بسیار دارد که پرداختن به آن نیازمند فرصت جداگانه است.

هدایت که پس از دیدارش از ژاپن حقارن جنگ با روس شیفته این کشور و مردمش شده بود، جریان جنگ را در سفرش همه جا دنبال می‌کند؛ هشتم فوریه (۱۹۰۴) به بندر شربورگ رسیدیم. صبح هفتم در پاریس بودیم. اول خبری که در شربورگ شنیدیم حمله ژاپون به پرت آرطور بود.^{۱۳} و در مکه خبر فتح پرت آرطور رسید. در مدینه از شکسته شدن کشتی‌های روسی صحبت بود.^{۱۴}

از رویدادهای جالب این دوره فرستادن سفیر فوق‌العاده است به دربار روسیه بیهانه تبریک تولد پسر، برای خانواده امپراتوری تا از ناراحتی دولت روسیه از احساس شادمانی مردم ایران برای شکست روسها در جنگ با ژاپن، بکاهد. براون می‌نویسد که در اواخر سال ۱۹۰۴ میرزا رضاخان ارفع‌الدوله به سن پترزبورگ اعزام شد و در ۸ دسامبر به حضور تزار رسید.^{۱۵} عبدالله مستوفی شرح بیشتری درباره این مأموریت می‌دهد: «در این تابستان... پسر، نصیب خانواده امپراتوری شد. این پسر را با اسم الکسی (Alexis) موسوم کردند؛ ولی در همان روز ولادت او شکست بزرگی در شرق اقصی بقشون روس وارد آمد و آن شکست لیا تو پانگ بود... در اواخر پاییز این سالی از طرف دربار ایران سفارت کبرای فوق‌العاده‌ای بدربار روسیه مأمور شد... دانش ارفع‌الدوله موضوعی برای این سفارت کبری تراشید و آن این بود که جنگ روس و ژاپون و شکستهای روس موجب شادمانی ایرانیها شده است و روس‌ها از این مقدمه ملولند، برای رفع این کدورت و ایجاد حسن رابطه اگر در این موقع که پسر، نصیب خانواده امپراتوری شده است، سفیری، مثلاً شخص او که سابقه زیادی در دربار روسیه و نزد و رجال آنکشور دارد، مأمور شود، خیلی بموقع و دارای حسن اثر خواهد شد... این موضوع را با عین‌الدوله تازه‌کار که از روابط بین‌المللی بی‌اطلاع بوده... در میان گذاشت همین که او را متقاعد کرد، وزیر امور خارجه... چه می‌توانست بکند؟! خود و کارمندان سفارتش چند قطعه نشان گرفتند و برگشتند.»^{۱۶}

هاردینگ وزیر مختار بریتانیا در ایران در این سالها واقعه‌ای را شرح می‌دهد که نه تنها نشانه احساسات مردم در برابر پیروزیهای ژاپن، بلکه نمودار حال زماندارانی است که به حمایت روسیه پشتگرم و انگشت‌نما بودند. او در یادداشت‌هایش می‌نویسد: شکست تاریخی روسها در این جنگ... تأثیری بسیار عمیق در ایران و سایر کشورهای آسیای بخشیده بود. در تاریخی که خبر این واقعه بزرگ به تهران رسید، شاه هنوز در اروپا بود و تلگراف حاوی این خبر در غیاب وی به دست محمدعلی میرزا (نایب‌السلطنه) رسیده بود. در این روز ولیعهد گویا مجلس صیافتی برای شاهزادگان و رجال ترتیب داده بود... محمدعلی میرزا پس از خواندن تلگرام مضمون آنرا با لحنی آرام به حضار مجلس خبر می‌دهد. یک شاهزاده جوان ایرانی (که احساسات دوستانه نسبت به انگلیس‌ها داشت و بعداً تفصیل قضیه را از او شنیدم) باشاره ولیعهد می‌ماند، و چون مجلس خلوت می‌شود، محمدعلی میرزا از وی می‌پرسد: آیا حقیقتاً ممکن است چنین خبری صحت داشته باشد؟ مضمون تلگرام بقدری در نظرم مهم و نشاط‌انگیز است که نمی‌توانم باور کنم.^{۱۷} هاردینگ می‌افزاید: «ایرانیان حق داشتند از شنیدن خبر شکست روسیه احساس سرور کنند، زیرا سرتاسر سلطنت مظفرالدینشاه بحقیقت چیزی نبود جز یک برنامه حساب شده برای بلع تدریجی ایران... انهدام ناوگان مقتدر روسیه در خاور دور، آن هم به دست یک دولت جوان آسیایی، از علل اصلی و غیرمستقیم آن جنبش ملی انقلابی بود که سال بعد (۱۹۰۶) در ایران پدید آمد.»^{۱۸} اظهار محمدعلی میرزا از نشاط برانگیز بودن خبر شکست

روسه را آنهم در خلوت و به یکی از درباریان دوست انگلیس، خالی از سیاستی هم نباید بوده باشد. جز آنچه که گذشت، توجه نویسندگان و دبیران و عامه مردم به این رویداد یگانه عصر، که نوید تحولی در احوال عالم و شرق نلش و جنبش به آنها می داد، به دو صورت ظاهر شد؛ یکی آثار نظم و نثر که در شرح این رویداد و عبرت آموزی آن پدید آمد؛ و دیگر اثری که صحنه ها و نبردها و قهرمانیهای این جنگ در ادبیات عامه نهاد و بسیاری ازین مایه ها صورت نمایین پیدا کرد و چون تصویری آشنا برای بیان بهتر مقصود در ادبیات مردمی به کار گرفته شد.

نمونه نخستین گروه یاد شده، یا آثار نظم و نثر که منحصرآ به شرح و نتیجه گیری ازین جنگ پرداخته، کتاب شعری است بنام «میکادو نامه» که سراینده آن آقامیرزا حسین علی تاجر شیرازی معرفی گردیده، و او این کتاب را در سال ۱۳۲۳ قمری (۶- ۱۹۰۵ م.) در خراسان ساخته و بسال ۱۳۲۵ بوسیله روزنامه جبل المتین در کلکته چاپ شده است. سراینده در پایان کتاب درباره این اثر می نویسد: «کمترین میرزا حسین علی خُلف مرحمت شأن آقا عبدالحسین تاجر شیرازی مدتی سرمایه زندگانی که عمر عزیز است در مسافرت به اکناف ایران الی حدود هندوستان صرف سیاحت نموده و بهره ای جز بعضی اطلاعات از اوضاع حالیه زمان بدست نیلورده، همیشه بدین خیال بودم که زبده مشهودات خود را بهر لباس که باشد بزبور نظم در آورده تا یادگار بماند».

در این موقع حسب الخواهرش یکی از دوستان، باسم میکادو نامه این دو هزار و اندی بیت را که در حقیقت اشعار بر جنگ و وضع دول همسایه هست جهت تنبیه ابناء ملت بنظم آورده، امید است که مقبول ارباب اطلاع افتد (۱۳۲۳).

نظم مطالب این کتاب و نحوه شرح رویدادها و طرز بیان مطالب و مقایسه آن با گزارشها و تفسیرهای جبل المتین کلکته درباره این جنگ نشان می دهد که سراینده اثر خود را بیشتر بر پایه نوشته های این روزنامه پرداخته و بشیوه شاهنامه ساخته است. میکادو نامه با سخنان عبرت آموز آغاز می شود و در بیان تاریخچه جنگ می گوید که میکادو (امپراتور ژاپن) او نگو تساری کار چین پند گرفت و پس از پیمان بستن با انگلیس، که از اول استاد میکادو در این کار بود، پنهانی به آماده سازی برای جنگ پرداخت و سپس به روسیه اخطار کرد که دست از منچوری بردارد، اما نخوت بیجای ترار مانع راه بود و بخرد هم از آن شاه دوری گزیده، که حاصلش شکست های بیایی در میدان جنگ بود. در آخر بروسان چنان شد شکست که دیگر بدریا نماندیش دست و در شرح در ماندگی روس در دریای کره این شعر فردوسی را آورده است.

چو تیره شود مرد را روزگار / همه آن کنند کش نیاید بکار

و، سزواره، امپراتور روسیه، چنان شکستی دید که «به آخر شدش کار چون نام، زار»^{۶۹} میکادو نامه در مرور تحولات این جنگ یکممال و نیمه، ستایش فراوان از منات و تواضع ژاپن در برابر غرور روسیه دارد، و در سخن از جنگ مگدن می گوید: «بیا می باقبال ژاپون خوریم»، «که نور تمدن ز مشرق دیده و دوباره بچرخ آمد این آسیاه».

چو ژاپون شد پیش آهنگ ما / بود نوبت هوش و فرهنگ ما

اوشکست روس را نتیجه سیاست استبداد و استعمار آندولت می داند (ص ۱۰۷)، و باز: «عجب نیست گروسی اینسان شکست که دلهای بیچارگان را بست» (ص ۹۲) کار بر روسیه سخت شد و در داخل کشور نیز «بهر سو یکی شعله بالا گرفت» تا آنجا که سرانجام امریکا بیاریش شتاف، و

«دوان از دواخسانه انگلیس طلب کرد در روی صلحی به پیش» (ص ۱۰۰)

و سپس امپراتور ژاپن را برای چشم پوشیدن از غرامت جنگ می ستاید. میکادو نامه لحن دوستانه و تحسین آمیز نسبت به انگلیس دارد و در پایان کتاب باز خواننده ایرانی را هشدار می دهد.

«نه ماکس ز ژاپون و آن سردمسم چرا در ترازوی عزت کمیم»
 در ادبیات مشروطه که بیشتر برای عامه و آگاه کردن ذهن مردم کوچه و بازار ساخته شده، نمادها و تصویرهای بار آمده و مایه گرفته از رویدادهای جنگ روس و ژاپن بسیار به کار گرفته شده، که مهمترین بخش آن در آثار طنز و چکیده‌های قلم نویسندگان معروفی مانند دهخداست. بخشی از این تصویرهای ذهنی از گذشته هم وجود داشته، و از آنجمله است بی‌خبری و حلق و بی‌مایگی و نادانی همراه با هیبت ظاهر و غرور بیجا که صفت فرماندهان روس است. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در کتاب «فلسفه» (مشهور به خوبانامه) خود که آنرا ظاهراً در دهه چهارم سلطنت ناصرالدینشاه نوشته است، در راستتعلق (تصویری) میرزا محمدخان سپهسالار صدراعظم قاجار، می‌نویسد: «... هیچکلم خوب به نظر می‌آمد و هرکس مرا می‌دید دلیر و رشید می‌پنداشت. در ایران صورت ظاهر و هیمنه در کار نوکری مدخلیت کلی دارد. از شما پوشیده و پنهان نیست که از من کم جرأت تر و کم دل تر، احدی نبوده و نیست... حالیم بعینه حال نریمان خان گرجی ارمنی بود که هیچ معلوماتی ندارد جز این که جوان خوش ترکیبی است و هیأت او مردم را فریب می‌دهد. می‌گویند به جنرال‌های روس می‌ماند و به همین جهت با حلق مغرط و بی‌قابلیتی و بلاغت و بی‌خبری در دربار اثریش وزیر مختار است.»^{۲۶} دهخدا در یکی از نوشته‌هایش زیر عنوان، «مکتوب شهری» که مجموعه آن بنام چوند و پرند مشهور است، می‌نویسد: «در قدیم ایام... بلی آن وقت در ایران معشوق السلطنه... ملوس الملک نبود... خلاصه آن وقت کالسکه الاسلام، میز و صندلی المذهب، اسب روسی‌الدین وجود نداشت. خوش آنروزها! واقعا که درست عهد پادشاه وزوزک بود.» (از مکتوب شهری شماره ۲). این ظاهراً کتابه به یکی از علما است که اسب روسی پیشکش گرفته بود.

دهخدا در مکتوب دیگر در طعنه به فضل فروشی دهاتی از شهر برگشته، می‌نویسد: «خراب بماند ده، راستی راستی آدم دهاتی خیلی بی‌کمال می‌شود... حالا بیا بین او یارقلی که تازه تر بارش را در شهر فروخته و بده برگشته چه شیرین زبانی‌ها می‌کنند: بعینه مثل اینکه خیرنگار ماتن (Lematine روزنامه فرانسوی) از شرق اقصی مراجعت کرده...» (از مکتوب شهری شماره ۷ و ۸). در مکتوب شهری شماره ۲۰ درباره دو نفر از کسانی که در سوی محمدعلی شاه در مبارزه با مشروطه خواهان و مجلس بودند، می‌نویسد: «صنیع حضرت و مقتدر نظام را مثل «کوروپاتکنین» و «استاسل» دیدند که پیشاپیش بچه‌های چال میدان و سنگلیج و شغال آباد و غیره ازدو سمت با نظام بطرف مجلس رفتند.»^{۲۷} او وزیر نظام را به مسخره می‌گیرد که «در مسجد سپهسالار وقتی که میان دو نماز مشغول خوردن پرتقال بود صدای مهبی شنیده گفت ایوای گلونه کجام خورد، و غش کرد. بمال و امال... یگن ساعت بسحر مانده به هوش آمد، بعد معلوم شد که درب مسجد را باد بهم زده... و او را، بطتر، و مارشال او ایامی شرق نامیده است (مکتوب شهری شماره ۲۶). دهخدا ژاپن و روسیه را، بنا به حال و هوای آنروزگار، دو قطب عالم گرفته است، و در مکتوب ۲۲ می‌نویسد: «از همان روزی که دستخط از شاه مرحوم گرفتند و دیدم که مردم می‌گویند که حالا دیگر باید وکیل تعیین کرده... گفتیم بابا نکیند، جانم نکیند، بدست خودتان برای خودتان مدعی تراثید. گفتند به! از جاپن گرفته تا په‌تل پرت همه مملکت‌ها وکیل دارند.» (شماره ۲۲). قدیمی‌ها با الهام از شعر ناصر خسرو، ازین سر تا آن سر عالم را بکنایه از جابلقا تا جابلسا می‌گفتند:

سخن کز بهردین گوئی، چه شریانی چه عبرانی مکان کز بهر حق جوئی چه جابلقا چه جابلسا

پتل پرت یا پطرزبورخ (پترگراد / Saint-Petersbourg) پایتخت روسیه تزاری، بویژه پس از جنگ روس و ژاپن و فرار بی‌امان کرین برنگ، سردار پرتفرعن روس، یکسره از میدان جنگ تا آنجا، در امثال فارسی فراوان آمده است. شرح این فرار بی‌امان آمده است. شرح این فرار را حیل‌العین (شماره ۱۳ مارس ۱۹۰۵) چنین آورده است: «ژاپنی‌ها» خصم را اندکی از مرکز خود

دور ساخته یک مرتبه چنان بر او تاختند که سرکردگان و سربازان روس دست و پا را گم کرده جلوریز راه فرار یش گرفتند و جنرال، کرمین بُرگه، چنان خائب و خاسر گردید که بدون ساعتی درنگ تا پترسبرگ آرام نگرفت. در میان امثال فارسی، فرار تا پتل پورت، یعنی فرار شتابان و پرهراس، هنوز هم رایج است.

بیامد این جنگ برای ایران، دشواریها و فرصت‌ها

اثر این جنگ برای ایران سخت‌تر شدن فشار روسها در شمال و زمینه یافتن انگلیس‌ها در جنوب بویژه در هنگامه ناآرامیهای مشروطه‌خواهی، تشدید رقابت دو دولت در خلیج فارس و سرانجام کنار آمدنشان در قرارداد ۱۹۰۷ بود که می‌رفت تا به بهای استقلال و یکپارچگی ایران تمام شود. اما در این رهگذر یک سلسله فرصت‌ها نیز برای ایران پیش آمد که شماری از آنها خواه ناخواه اثر بخشد و شماری دیگر را احوال مناسب و زمامداران آگاه می‌بایست تا از آن سود جویند.

سخت شدن فشار دو قدرت آزمند رقیب بر ایران پس از پایان درگیری روس و ژاپن را حبل‌المتین چند روزی پس از امضای موافقتنامه صلح پیش‌بینی کرد: «از چهل سال قبل توجه روس و انگلیس - و از ده سال پیش غالباً سیاسیون مغرب زمین - معطوف به پسر آسمان و مملکت آسمانی بود... ولی قدرت نمائی ژاپون در جنگ اقصای شرق خط بطلان بر نقوش جمعی سیاسیون غرب در شرق الشرق کشید - یعنی دندان طمع را از چین، غریبان کندند...»

این مسئله نیز از مسلمات اولیه است که سیاسیون اروپا دست بروی دست نگذارده، از پای نخواهند نشست - یعنی لامحاله خنک توجه را بجانبی خواهند جهانند - اینک لازم است غور و فکر نموده از قرائن سیاسی متذکر گردیم که ازین و بعد توجه سیاسیون مغرب بکدام جانب بیشتر معطوف خواهند شد و کدام ملت و دولت را بهلاک و دمار نزدیک‌تر خواهند ساخت.

و آنچه محقق و ظاهر است امروزه مرکز اهمی در آسیا که موضوع رقابت باشد جز ایران... نیست» (از تفسیر سیاسی ۲۵ سپتامبر ۱۹۰۵ این روزنامه)

مشغله عمده زمامداران بریتانیا از آغاز میداننداری استعمارش در شرق، دور داشتن روسیه از خلیج فارس بود. مقارن جنگ روس و ژاپن این نگرانی تازه شده بود. بگفته براون، «در ۱۹۰۳ خط کشتیرانی دولت روس میان اودسا و خلیج فارس برقرار شد و دو کشتی تازه هم برای این مسیر ساخته می‌شد. روسیه همچنین پیشنهاد کرد که یک کشتی جنگی برای همیشه در خلیج فارس مستقر کند. در همین احوال لرد کُرزن (Lord Curzon)، نایب‌السلطنه هند، سفری به خلیج فارس کرد. ۲۳ هم او می‌نویسد: «در اوایل ماه مه ۱۹۰۳ لرد لندون (Lord Lansdowne) وزیر خارجه انگلیس) در یکی از سخنرانیهای سیاسی و اعلام کرد که روزنامه تایمز (Times، ۷ مه ۱۹۰۳) آنرا «دکترین مونرو» (Munroe Doctrine) خلیج فارس توصیف نمود، یعنی که او اعلام کرد که انگلستان به هیچ قدرت دیگر اجازه نمی‌دهد که پایگاه یا راه آهن در (منطقه) خلیج فارس داشته باشد؛ و تلاش برای ایجاد آنها را انگلستان «مایه اضرار» تلقی می‌کند، و بقوة اسلحه از آن جلوگیری خواهد کرد.» ۲۴

در پایان جنگ، با از میان رفتن بیشتر نیروی دریایی روسیه، توان رقابت دریایی این دولت با بحریه نیرومند انگلیس کم شده بود، اما در گرم‌گرم جنگ که روسیه پناهگاههایی برای دور نگهداشتن باقیمانده سفاین خود از دسترس ژاپنی‌ها می‌جست. این نگرانی زمینه داشت. حبل‌المتین در شماره ۵ دسامبر ۱۹۰۴ نوشت: «جماعتی را گمان این است که هرگاه بین دریای هندوچین کار بر جهازات بالتیک دشوار و بنا شود روس از نو تهیه ذغال دیده منتظر ماند، مجبوراً خویش جهازات خویش را در سواحل فارس خواهد کشید.»

دولت تزاری که در شرقی دور ضربه سختی خورده بود، در هنگامه ناآرامی ایران و درگیری محمد علی شاه با مشروطه خواهان، با دولت انگلیس کنار آمد. وجه المصلحت این توافق، ایران بود که به دو منطقه نفوذ میان دو قدرت رقیب تقسیم شد: شمال بانضمام تهران تا اصفهان منطقه روس و کرمان تا سرحد بلوچستان منطقه انگلیس شد، با یک منطقه بیطرف در وسط. هدایت درباره قرارداد ۱۹۰۷ می نویسد: «از تقسیم که شده است پیداست که روس منظورش بردن خاک است و انگلیس سدی جلو بحر عمان و هند،^{۷۵} او در اعتراض به اشغال بخشی از خاک ایران بوسیله قشون روس می افزاید: «در هر موقع گنجه می شود که قشون روس برای تأمین اتباع است در این بی نظمی، و حال آنکه اقوی علت بی نظمی، حضور قشون روس است.» او به ناپکاری دولت انگلیس هم از زبان یکی از سیاستگرانش می تازد: «۱۴ فوریه لنینچ در پارلمان گفت: بالفرض که قرارداد ۱۹۰۷ روزی از برای انگلیس نتیجه خوبی داشته باشد، سزاوار نبود با ملتی که حق تربیت و تمدن بر بشر دارد و در روز بی نوائی دست در دامن باری انگلیس بزند، ما از یک طرف هزاران ایرانی را در سفارت پذیریم و در پرده ریشه استقلال و حیات ملی آنها را بیشه سیاست قطع کنیم...»^{۷۶}

اما فرصت هایی که پیروزی ژاپن، و به سخن بهتر شکست روسیه، برای ایران پدید آورد، سبک شدن فشار درونی بود که از قرن هیجده بر دوش او سنگینی می کرد، و پند آموزی از رسم و راه ملت پیاخته ای در آسیا که با منش و مایه و نیروی خود جهان را مجذوب ساخته بود. مؤلف «از صبا تا نیمه» در بیان مقدمات انقلاب مشروطه می نویسد که پیروزی ژاپن و تکانی که این امر به افکار ایرانیان داد، و پس از آن، جنبشهای پی در پی در روسیه تزاری... مردم را برای قبول تحول اساسی در شکل اداره و انتخاب راه و روش نوین زندگی آماده ساخت...»^{۷۷}

مشروطه خواهان می خواستند که نهایت بهره وری را از پیروزی ژاپن و آشفتگی روسیه تزاری برای به حرکت آوردن مردم و ایجاد حکومت ملی بنمایند. حیل المثنی در ۴ سپتامبر ۱۹۰۵ نوشت: «ملت روسیه از زمان انکسندر دوم در خیال مشروطه نمودن دولت بودند... نیکو استفاده ازین جنگ حاصل نمودند... از غرایب امور اینست که امروزه دولت روس خود اظهار احتیاج کرده خیال دارد بعد ازین جنگ از دولت ژاپون استفاده نماید... در صورتیکه ازین خوان نعمت دوست و دشمن بهره دارند، چرا دولتی که همسایه روس است فایده نگیرد... امروز از ملت و دولت ایران مستحق تری نیست که استفاده از ژاپون حاصل نماید، و در مقاله ای دیگر، ملت ژاپن را به تهذیب اخلاق خود می ستاید. شکست روسیه هیجانی در همه ممالک آسیا پدید آورد، و پیش بینی کورویانکین وزیر جنگ تزاری، چند سالی پیش از درگیری با ژاپن، که می گفت پیشروی ژاپن صدای آسیا برای آسیائیهاء را در سراسر قاره طنین افکن خواهد ساخت، براه نبود.»^{۷۸}

مشروطه خواهان ایران در این سالها برای توجیه مزیت آزادی بر استبداد، بارها به نمونه ژاپن مرقی و پیروز توسل شده اند. نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان در جمع «افلا و دانشمندان» بتاريخ مارس ۱۹۰۵ سخن را به اینجا می رساند که «این مملکت ژاپن برادر آسیائی شمس است که می بیند چگونه به اوج ترقی صعود نموده و چه حرکات محیر العقول و خارق عادت نموده و می نماید»^{۷۹} و پس از نزدیک به دو ماه، در جلسه ای دیگر، می گوید: «ملت روسیه تا یک اندازه عالم به حقوق خویش بودند، لیکن بواسطه استبداد و نفاق داخله دیدید چگونه مغلوب دولت و ملت معتدله ژاپن گردیدند»^{۸۰} آقای طباطبائی در جمادی الاولی سال ۱۳۲۴ (ژوئیه ۱۹۰۶) باصرار مردم بالای منبر می رود، و بر آنها تهنیت می زند که «نه غیرت در شما مانده و نه تعصب... هر وقت اقتضائی دارد شما باید علم حقوق بین المللی را هم بدانید. چه سبب دارد که از تمام ملل داعی و نماینده به طرف ژاپون رفت و از ایران نرفت؟ چرا باید در ایران یک نفر از علماء زبان خارجه را نداند؟»^{۸۱}

حیل المثنی (۲۵ سپتامبر ۱۹۰۵) از هدیه نفیس یکی از بزرگان فرانسه برای «اویاما» فرمانده

ژاپنی یاد می‌کند و در وصف فضیلت‌های او می‌نویسد: «از فرمانی که به او داده می‌شود سرمویی از انحراف نورزیده در اجراء و انفاذ تمامی او بدون کسر و نقصان قصور نمی‌ورزید...» و در اخلاق آدمیرال «توغوه می‌نویسد: «آدم بسیار مستقیم الاطوار است، چون پیوسته بکار و تبعات خوداشتغال ورزیده اخلاق اوضاع نشده - و فوق‌العاده اعتنا بر عایتدراقتضا دارد و نتیجه می‌گیرد که «این اخلاق پسندیده و خوی گزیده است که امروز ملت ژاپون را مغبوط عالم مدنیت ساخت و بدرجه‌ای ارتقاء داده که دشمن هم در توصیف او بی‌اختیار است.» در همین نوشته مراتبی از موجبات ترقی ملت ژاپن ترسیم شده؛ باینصورت که مزیت آنها در «تهذیب اخلاقی» است و آن حاصل نخواهد شد مگر با «قانون مساوات» و این خود با «رفع استبداده ممکن است» و ریشه استبداد هم قطع نمی‌شود مگر در سایه «کنکاش عمومی»

جالب است که در رساله‌ای منسوب به ناصرالملک، سیاستگر دوره قاجار، که بیشتر از آن یاد آمده، و بتلقین عین‌الدوله برای آذی طباطبائی که خواستار «مجلس مشروعه و عدالتخانه» شده بود فرستاده شد، با آوردن نمونه ژاپن خواسته است نتیجه بگیرد که آزادی برای ملت ایران زود است و به طریق برهان و دلیل مبرهن و محقق دارد که امروزه صلاح ایرانی و ایران در مشروطیت و جمهوریت نیست؛ چنانکه امپراتور میجی نیز در آغاز «بخوبی ملتفت شد که به یک ملت وحشی بی‌علم و تربیتی نمی‌توان آزادی داد و از یک ملت مردمان جاهل به هیچ وجه امیدواری نمی‌توان حاصل کرد، پس در کمال عجله تربیت را پیشنهاد همت ساخته...»^{۸۲}

آثار این جنگ

جنگ روس و ژاپن و سرانجام آن آثار وسیعی در جهان داشت، و بیشتر از همه در روسیه، مردم جهان که افسانه قدرت عظیم روسیه تزاری را باور کرده بودند، با پیروزی ژاپن به عروج قدرت بزرگی در آسیا چشم باز کردند. شعار «آسیا برای آسیائیهان نیرو گرفت» و نمونه ژاپن مطلوب همه ملت‌های خواستار آزادی و تعالی شد. قدرت دریایی تازه‌ای هم در اقیانوس آرام پدید آمده بود. امریکا هرچند که نگران خیالات ژاپن در اقیانوس آرام می‌شد، زمینه همکاری تازه‌ای را هم فراهم می‌دید. بنوشته حبل‌المتین (۷ اوت ۱۹۰۵) «بارن کومورا وزیر مختار صلح (کنفرانس پرتسموت) در نطق خود امیدوار شد که امریکا و ژاپون زیاده بر این در مراسم دوستی و بیش ازین در روابط تجاری و تعلقات سیاسی خود بپردازند.» قدرتهای اروپایی هم وضع تازه‌ای را در برابر خود می‌دیدند.

نشانه‌های ضعف دولت روسیه از خلال بعضی رویدادهای کوچک نیز پیداست. حبل‌المتین در شماره ۲۷ فوریه ۱۹۰۵ گزارش می‌دهد که رئیس تلگراف مشهد «گویا حکمی فرستاده که از خراسان تا سیستان صاحب منصبان تلگرافی روس را بهیچ تقاط تلگرافی راه ندهند... یکماه و نیم است ازین فقره می‌گذرد، هنوز جوابی از طرف دولت روسیه داده نشده...»

فرجام این جنگ در خودروسیه آثار شگرف داشت که عبدالله مستوفی آنرا مقدمه آزادی سیاسی در روسیه شناخته است، «شکست‌های روس در این جنگ، سبب پیدا شدن شورش و انقلاب در داخله روسیه شد... و بالاخره همین انقلابات بود که در ۱۹۰۶ موجب صدور حکم امپراتور راجع بافتتاح مجلس دوما (مجلس مفتنه) شد. ولی ملت و دولت از یکدیگر برحذر بوده، طرفین از هم ایراد می‌گرفتند. این کشمکشها موجب شد که دولت مجلس را بست و دنباله همین شورشها بود که بالاخره بعد از جنگ بین الملل و ضعف قوای روس موجب برقراری رژیم کمونیست در روسیه کاشته شد و بعد از پانزده سال بیار رسید.»^{۸۳} (زیرنویس‌های این مقاله را در شماره بعد ملاحظه فرمائید)

مقصود و لذت خواندن تاریخ*

آنچه را ما هنر و فرهنگ می‌نامیم ناشی از یک میل طبیعی است و با رضاء آن ارزش پیدا می‌کند. نقاشی، موسیقی و ادبیات برای آنکه موزه‌ها، سالن‌های کسرت و کتابخانه‌ها دایر باشند اهمیت ندارند، بلکه از آن جهت مهم هستند که انسان‌ها دوست دارند نقاشی بکنند، آواز بخوانند و حکایت تعریف کنند و همانقدر هم از دیدن کارهای دیگران که این تمایلات بومی و عمومی را انجام می‌دهند لذت می‌برند. میان شعب فرهنگ تاریخ مقام مخصوصی دارد زیرا منشأ آن در هر یک از ما پابند انگیزه نیست. یک نفر ممکن است میل به آواز خواندن نداشته باشد یا استعداد قصه گوئی در او نباشد، ولی هرکس بدون استثنا موافق می‌افتد که بگوید: «من آنجا بودم، آنرا دیدم، خوب بخاطر دارم». با گفتن این کلمات (حتی فکر کردن بآن) هر شخص یک مورخ است. تاریخ جز لاینفک آگاهی ماست. یونانی‌ها با نامیدن کلیو Clino الهه تاریخ بعنوان دفتر حافظه این حقیقت را خوب بیان کردند.

بدون اینکه داخل ریزه کاریهای اینکه ما چگونه بیاد می‌آوریم و محتوای حافظه چیست بشویم، واضح است که به محض اینکه راجع به تجارب خود فکر می‌کنیم چه دور و چه نزدیک و چه آنی ما یا گذشته سروکار داریم. آنچه را حال می‌نامیم همینکه راجع بآن فکر کنیم از بین می‌رود. آینده تمام حدس و تصور است. بنابراین هرچه علاقه ما راجع به وقایع و حقایق زندگی انسان که خود ما هم شامل آن هستیم بزرگتر باشد، لزوماً علاقه ما به گذشته زیادتر می‌شود. اصطلاح «درگذشته زندگی می‌کند» چنانکه معمول است نباید جمله تعقیر آمیزی تلقی شود. قسمت بزرگتر زندگی فکری ما که در فواصل فعالیت روزانه ما قرار دارد چیزی جز زندگی درگذشته نیست. اگر بخواهیم این قسمت از زندگی خود را انتقاد نمائیم باید با کلماتی غیر از کلمات کلیشه‌ای باشد. باید سؤال کنیم چگونه او درگذشته زندگی می‌کند؟ و چه گذشته‌ای را بیاد می‌آورد یا ترجیح می‌دهد یا تصور می‌کند؟

در اینموقع است که تاریخ بعنوان حکایت‌هایی تنظیم شده از کل گذشته انسانی وارد معرکه می‌شود تا لذاثذ و روشنائی‌هایش را برای یک زندگی بامعنی بماند بدهد. شخصی که فقط گذشته خود را بخاطر دارد واقعاً فقیر است و مثل این است که با جیره‌بندی تغذیه کند. در واقع چنین زندگی غیر ممکن و فقط یک فرض است. هرکس قسمتهائی از گذشته دیگران را نیز بخاطر دارد. هرکس چه بخواهد و چه نخواهد متوجه می‌شود که چیزهائی راجع به کشورش، شهرش، کوچدهاش، شغلش، اداره‌اش، کارخانه‌اش و چیزهائی که قبل از او بوده یادگرفته است. فراگرفتن این اطلاعات اگر صحیح باشد جوهر

* باب نهم است از «تاریخ بشر». این کتاب را مرحوم عبدالله انتظام از ترجمه کردن مقالات متنوع خارجی فراهم می‌ساخت ولی موفق به چاپ آنها نشد. این بخشی از آن که درباره تاریخ و تناسب با مجله است درین شماره درج می‌شود و از سرکار خانم همسر آن مرحوم سپاسگزاریم که اجازه نشر آن را ما داده‌اند.

دانش تاریخ است. اطلاع بر اینکه چگونه زَم ارتقا یافت و بعد ساقط شد با اطلاعاتی که گفتیم از حیث وسعت تفاوت دارد، نه از حیث نوع و این رابطه بما نشان می‌دهد که خواندن تاریخ در قدم اول برای ما چه حاصلی دارد. همانطور که دانستن تاریخ همسایگان و دوستان بر حس واقع‌بینی ما می‌افزاید، خواندن تاریخ هم چنین بطور واسطه بما تجربه می‌آموزد.

اگر ما به واردات عادی ناآگاه تاریخ شخصی و محلی خود اخباری را که روزانه مغز ما را پر می‌کند (که تاریخ معاصر است که با آن قطعه‌ها از گذشته پیوند خورده است) اضافه کنیم، متوجه می‌شویم که هر فردی که در جامعه بهم بستۀ جدید زندگی می‌کند، خود بخود بطور آگاه یک نفر مورخ می‌شود. علاقه او از خودش و اطرافش شروع می‌شود، ولی بزودی بدون نقشه به آن قسمتهای تاریخ که علاقه مخصوص به آن دارد بر او پیدا شده گسترش می‌یابد. علاقه مخصوص لازم نیست منحصر بمسائل عقلانی باشد. فوت‌بال - شطرنج، اثاثیه، ظروف، قایق‌سازی هم قهرمانان و انقلابات خود را داشته‌اند و هر کسی راجع به این قبیل فعالیتها و صنایع علاقه داشته باشد لاعلاج به تاریخ آن نیز پای بند می‌شود.

البته درست است و وقتی ما بطور عادی راجع به کسی که به تاریخ علاقه مند است صحبت می‌کنیم مقصود ما تاریخ سیاسی، اجتماعی یا تاریخ فرهنگی تمدن‌های بزرگ است و مدتها بدون جهت تاریخ را باین معنی می‌گویند که سلسله وقایعی است از تمدن قدیم در مشرق مدیترانه تا تاریخ جدید مغرب، نمایشنامه حیرت آوری است اگرچه در قلمرو نِسَبه کوچکی تمرکز یافته است. ولی حالا که تمدن مغرب بواسطه عوامل محرک آن ماضی دنیا را چه برای تقلید و چه برای مقاومت به قیام واداشته است، واجب شده است که دورنما را گسترش دهیم و در پشت صحنه وسیع و آشفته جدید تاریخ چندین تمدن‌های بزرگ شرقی هم چنین سنتها و دگرگونیهای جامعه‌های افریقائی را نظاره نماییم.

تنها ذکر اینکه باید این همه مطلب یاد بگیریم ما را مواجه با دو سؤال می‌کند. آیا خواننده‌ای که مورخ حرفه‌ای نیست راه خود را می‌تواند در میان عدۀ بیشماری نامها، تاریخ و وقایع پیدا کند؟ اگر چه بتواند برای چه؟ جواب سؤال اول جوابی است که استاد ریاضی به شاگرد عصبانی خود داد:

آنچه را که یک دیوانه می‌تواند انجام دهد دیوانۀ دیگر هم می‌تواند، درین جمله خشن یک تعریف واقعی بنهان است، زیرا می‌گوید اگر علاقه و مقصدی درکار باشد هرکسی می‌تواند در آن قسمت از تاریخ که به آن احتیاج دارد، از کتابهای خلاصه شده و مقالات فشرده یک دائرةالمعارف استفاده کند. ضرورت ندارد که هر جزئیاتی فراگرفته شود یا منابع مورد انتقاد و احتیاج قرار گیرد. عبارت دیگر تقلید حرفه‌ای‌ها را که بدلائل بسیار تحقیقات خود راه یک مقطع کوچکی در کل محدود کرده‌اند در آورد. یک خواننده تاریخ آن کسی است که با فکر خود قدمهایی را که دیگران برای سفر کشف برداشته‌اند دنبال کند و این کار در تاریخ از ریاضیات آسانتر است. زیرا تاریخ با عباراتی ساده ادا می‌شود و روابط معمولی انسانها را شرح می‌دهد.

پس اشکال عمده در سؤال دوم است: چرا این سفر را پیش گیریم؟ جوابها متعدد و مختلف هستند، زیرا طبایع مختلف هستند، هم چنین «علاقه‌های مخصوص» به معنی‌ای که اشاره شد وجود دارد. ولی یک جواب هست که شامل مابقی می‌شود. این جوابی است که قبلا راجع باینکه هر فردی بطور ناآگاه بدون نقشه قطعاتی از تاریخ را جذب می‌کند. بهترین علت خواندن تاریخ کنجکاوی است راجع به آنچه خود شخص در گذشته فاقد آن بوده است. کنجکاوی: چگونه اشياء بصورتی که حالا هستند در آمده‌اند؟ چگونه بود وقتی که متفاوت بودند؟ آیا راست که روزی روزگاری مردم اینطور یا آنطور رفتار می‌کردند؟ تاریخ با خصوصیات سروکار دارد. بیشتر این خصوصیات به ثبت رسیده‌اند: شامل معماها، تضادها و مهملاط هستند که تمام آنها حس کنجکاوی را تشجیع می‌کند. رودخانه هادسن Hudson در ایالت نیویورک بنام دریانوردی که اغلب به اسم Henrik Hudson مشهور بود نام گذاری شده و اول کسی بود که در این رود کشتیرانی کرد، ولی چرا هنریک و نه هنری Henry. بسیار خوب هنری نام تعمیدی او بود، پس اسم دیگر را از کجا آورد؟ این سؤال مقدمه‌ای است برای جواب کامل یک نظریه به

فراگیرنده راجع به کشفیات، استعمار از طرف کشورهای ملی در طلوع دوره جدید تاریخ با مقاصد و مضامع و امپان اشتباهات، دیوانگی ها، ستمگری ها و نتایج بی حساب یک جنبش بزرگی که دو قرن و نیم را شامل می شود و به اشکال مختلف تا فرود آمدن به کره ماه ادامه یافته است.

چشمگیرترین سیمای تاریخ مزوج شدن جهت معین آن با انحرافات غیر منتظره آن است. مثلاً اگر راجع به افلاطون و ارسطو و ریاضی دانان قدیمی بخوانیم، کشف خواهیم کرد که چگونه اندیشه ها و کشفیات آنها به روش و سیستم ها تغییر یافته و وسعت گرفته که ما امروزه با آن کار می کنیم. ولی هم چنین بشما گفته خواهد شد چگونه در ادوار مختلف همین جریانات فکری یا باورها نتایج بکلی تازه و دور از اصل و غریب و پوچ بار آورده اند و نیز ستاره شناسی قدیم (آسترولوژی) ما را به علم نجوم هدایت کرد و علم (بطوریکه ما تصور می کنیم) جانشین خرافات شد. ولی ستاره شناسی ستونهای روزنامه های قرن بیستم و فکر میلیونها خواننده آنرا پُر می کند. توضیح این قضیه چیست؟ ما ازدهای دلفی Delphi را که سقراط بآن اعتقاد داشت یا چنین جلوه می داد نداریم. مدرسه رسمی فالگیری هم نداریم که روده های مرغان را برای رهنمائی عملیات سیاسی و ارضی کند. ولی رمالان هیچوقت بیکار نیستند، مؤسسه گالوپ را هم داریم. واقعاً عجایب تاریخ فرهنگی بی نهایت است.

در هم آمیختن این باورها و نهادها به این طریقه تطبیق مساوی کردن آنها با یکدیگر در طول قرون نیست، بلکه نشان دادن هویت در اختلاف است و این اصل امور انسانی است و تاریخ بشریت آنرا دردسترس هر خواننده ای که مایل باشد می گذارد. در ایام و امکنه مختلف مردم یکی هستند ولی مختلفند. اختلافات بسته به مائیتی است که یک ملت در یک زمان به معرفی عوامل زندگی و احساسات یا بشکل تظاهر آن داده است. این را بهتر در هنرهای تجسمی می توان مشاهده کرد. فکر کنیم بر نمایش بدن انسان در مصر، یونان، اروپای قرون وسطی، ساحل غربی افریقا، امریکای قبل از کلمب و نگارستانهای پایتخت های عالم در نیمه دوم قرن بیستم. بدن انسان یکی است یا مختلف است؟ سؤال بی معناست. چون ممکن است هر دو هیچکدام باشد و در نقاشی یا سنگ مرمر بدن انسان وجود ندارد یک منظره و احساس از آن هست. همبطور هم آنچه مادر تاریخ می بینم آن قدر انسان نیست که باین در و آن در بآن تغییر شکل داده شده باشد، ناانسانهایی که وجود داشته و فقط بطوریکه انتزاعی می بینیم. یعنی در جامعه و فرهنگشان در زیر آسمان و خدایانشان که پیش از مدت کمی بجا نمی ماندند و هیچوقت در آینده تجدید نمی شوند، ولی اینکه میل تقلید قوی و ماهرانه باشد مثل دوره رنسانس ایتالیا که سعی شد فرهنگ قدیمی ایران و روم احیاء شود، با وجود این انعطاف ناپذیری، تنوع ها و ناراحتی ها ما قیاس های تاریخی بعمل می آوریم و قضایا را با هم تطبیق می کنیم. این کار را می کنیم چون خیال می کنیم در تاریخ یگانگی و ادامه وجود دارد. وقتی کشف می کنیم که کاهن های سلط Cell و آرتک Avicce ها برای خدایان خود قربانی انسانی می کردند، ممکن است این تعابیل انسانی را تصدیق کنیم. اگرچه از آن عمل تنفر داریم. معهدا در آینده یک خواننده تاریخ ممکن است به خیال بیفتد که آن مثل قدیمی را با انقلابیون معاصر که چهار صد هزار کولاک (با دسته های بدبخت دیگر) را برای خیر قبیله یا رفاه اندی آنها قربانی کرده اند مقایسه نماید. ولی به تفاوت عجیبی نیز توجه می شویم: می دانیم که یک ایمان متعصبانه بر هر نوع قربانی انسانی سلطه دارد، چه قدیم و چه تازه. اگرچه ما عمل را محکوم می کنیم، ولی خیال می کنیم وقایع تازه را بهتر درک می کنیم: سابقه را می دانیم و حرف طرفداران آن را شنیدیم. یکی از روش های تاریخ این است که نه تنها بطور انتزاعی می دانیم، بلکه با دانستن شکل محلی اشیاء و حس این که چگونه واقعیت در هر زمان و مکان فرق دارد. چگونه ایمان ها نسبت به محتوایشان و منشاءشان و بنابراین در تاثیرشان فرق دارند. حالا ما ممکن است سلط ها و آرتک ها را بک کاسه کنیم. ولی آنها از حیث فکر و اخلاق بسیار از هم دورند. خلاصه هیچ چیز بطور واقعی قابل تطبیق نیست. در تاریخ هر چیز مستقل و مخصوص بخود است.

یک خواننده عاقل تاریخ تعادلی خود را میان دو قطب شباهت و اختلاف حفظ می کند. او سعی

می‌کند غیر آشنا را در آشنا و بالعکس ببیند. از قضاوت متعصبانه شخصی دوری می‌جوید و کنجکاوی خود را با سازش با آنچه که دور و غریبه است ارضا می‌کند. این کار بسیار مشکل است مخصوصاً وقتی که آنچه که در برابر ماست یک قربانی خونین، یک قتل عام، خیانت یا طعم باشد که هم به حساسیت و هم به اصول اخلاقی ما تجاوز می‌کند. ولی همدردی کردن اغماض یا تصدیق نیست. بلکه توجه باین نکته است که متوجه باشیم که در درون ما هم همیشه این امکان هست که چنین اعمالی از ما سرزنند. مسلماً روشنفکر قرن بیست حق ندارد به ازمنه و امکان‌های که در آن خیانت، قتل عام امری عادی بوده است بصورت تحقیر نگاه کند. این یک مشاهدهٔ بیدار کننده‌ای است که در ایام در گذشته و حال اعمال غیر انسانی از طرف دون منشان و تمدن‌نیز، جاهل‌ها، تربیت شده‌ها، بی‌پروسیب‌ها، مؤمن‌ها، خودپسندها و فداکاران بیک جور سر می‌زده و می‌زند.

یکی از محاسن برجستهٔ تاریخ افزایش خود شناسی است که در نتیجهٔ احساس نزدیکی با مردم چه منفرداً و چه جمعا بطوریکه تاریخ را جمع بانها بما می‌گوید حاصل می‌شود. این خودشناسی به نوبهٔ خود خوانندهٔ تاریخ را کمتر حاضر می‌سازد که بعنوان هاشباهات مهیب از وقایع زمان و مکان خود عیب جوئی نماید. اجازه بدهید تکرار کنیم که لازم نیست انسان با بی تفاوتی کیفیت وقایع را اغماض کند یا قبول نماید، ولی از یکی از اشتباهاتی که باعث دوام عدم انسانیت مردم نسبت به یکدیگر شده است (متعصب در خود حق بجایی) بر حذر می‌گردد.

اما جانب سازندگی، آنچه تاریخ می‌گوید رشتهٔ درازی از مجاهدات برای فائق آمدن بر مضیقه‌های طبیعت و مشکلات زندگی در جامعه است. این مجاهدات را تمدن می‌نامیم. اول کوچک شروع می‌شود. در مغرب ابتدا بصورت شهر - کشور است. با هم و یا بربرهایی که در خارج هستند شروع به نزاع می‌نمایند. تجارت و جنگ، جنگ و تجارت دایرهٔ قدرت، حکومت و قانون را گسترش می‌دهد. مردان بزرگ ادراکات بیشتری از شهروندی، اخلاق و دین اراکه می‌دهند. دیگران وسائل عملی برای مدیریت و کارخانه و باز هم جنگ اختراع می‌نمایند. و باز هم بعضی دیگر وضع کار طبیعت را کشف می‌کنند و ریاضیات، هنر و سیستم‌های فلسفه را خلق می‌نمایند. تمرکز چنین فعالیت‌هایی در نواحی معینی تشکیل تمدنهای عالی را می‌دهند. مصر، یونان، دورهٔ هلنی، سارازن‌ها، قرون وسطی، رنسانس و هم چنین ژاپون، چین، خمرها، هند، مایاها، اینکاها و غیره.

در طول این راه سخت و پرخطر عدهٔ بیشتری اشخاص بوجود آمده و نقش خود را بازی می‌کنند. سرنوشت آنها حکایاتی مابین حکایات است. ظاهرأ شرح زندگی آنها آجرهایی است که تاریخ از آن ساخته شده است. ولی بواسطهٔ تناقض که در زندگی اجتماعی انسان است، زندگانی جامعه‌ها یک حاصل جمع سادهٔ زندگانی افراد نیست. بنابراین خوانندهٔ تاریخ باید از صفحات چاپ شده خصوصیات اعمال، خلق، اشتباهات، بلاها و موفقیت‌هایی را که کار هیچکس نیست و کار همه هم هست تصور نماید. این تصور کردن یکی دیگر از مزایای است که خواندن تاریخ بما عرضه می‌دارد، زیرا این فریب را که ولز H.G. Wells «نظریهٔ پرستار» تاریخ نامیده است از بین می‌برد. آنها (مردمان بد) بلاهایی بر (مردمان خوب) می‌آورند. اشتباه در این است که فرض کنیم هر دسته بزرگی مانند یک فکر واحد عمل می‌کنند که مقصد آنها روشن و نتایج آن پیش‌بینی شده است. چنین نمایشی از شخصیت یک فرد بر تمام توده‌ها نوعی فکر دهانی است که در اغلب مباحثات سیاسی و مخصوصاً در تعصبات اجتماعی به چشم می‌خورد. «اگر رئیس جمهوری فقط عمل می‌کرد... اگر مردم سر عقل می‌آمدند...» یک تاریخ خوان از این تفکر محدود با تقویت یک حس جدید - یعنی حس تاریخی - معالجه می‌شود که چگونه انسان در توده رفتارش نه آزاد است نه بلازاده رانده می‌شود و روشترین روش برای خود او مرور است.

این ویژگی است که در عین اینکه تفاوت میان تاریخ و شرح زندگی (که در آن اعمال ممکن است فردی و با مسئولیت تلقی شود) را نشان می‌دهد، بسیاری از افکار را در میان معنی تاریخ رهبری کرده است. معنایی که قابل کشف است، ولی بواسطهٔ کثرت و مشوش بودن وقایع تاریک و مبهم شده است.

قطعه مشهوری در کتاب اپولوژیای Apologia کاویل نیومن Newman با تئری قابل تحسین احساساتی را که موجب برپا ساختن فلسفه‌های تاریخ شده است شرح می‌دهد. مسلم است که برای نیومن تفسیر سنتی مسیحی است که کثرت را به وحدت تبدیل و آشفتگی را از میان برمی‌دارد.

قطعه نیومن

برای در نظر گرفتن جهان در عرض و طولش، تاریخهای مختلف نژادهای مختلف انسان، نژادشنان، طاقشان، از هم جدا شدنشان، اختلافاتشان، روش‌ها و عاداتشان، حکومت‌ها، اشکال عبادت، عملیاتشان و کردار بی‌مقصدشان، یسرفتها و موفقیت‌های ناگهانی‌شان، نتایج بی‌حاصل وقایع دیرپا، یادگارهای رنگ و رو رفته و ناقص، نقشه‌های سرپرستی شده، تحول کور و آنچه معلوم می‌شود نیروی عظیم حقیقت است. ترقی اشیاء که گویی از عوامل بی‌منطقی به طرف علت نهائی سیر می‌کنند. بردگی و حقارت بشر، آرزوهای دور و دراز او، عمر کوتاه او، پرده‌ای که بر روی آینده آویخته است، سرخوردگی از زندگی، شکست نیکی و جنبه شر. دردهای جسمانی، نگرانی‌های روحانی، رواج و شدت گناه، شیوع بت پرستی، فساد، ملال مأیوس کننده بی‌دینی، وضع کل نژاد بشر در کلمات وحشت انگیز ولی دقیق حواری: «امیدی نداشته باشیم و بی‌خدا درین جهان شرح داده می‌شود. تمام این‌ها مکاشفه گنج کننده و وحشت‌زاست که در مغز انسان حس یک رمز عمیق را که مطلقاً مافوق راه حل انسانی است وارد می‌آورد.

* * *

فلاسفه‌های مشهور دیگر از ویکو Vico گرفته تا هگل Hegel و مارکس Marx و اسپینگلر Spengler جهتی در تاریخ یا یک اصل عمل که اغلب به یک هدف یا ایستگاه نهائی (مثلاً در مارکس) منجر می‌شود کشف می‌نمایند که بعد از آن تاریخ بطوری که ما می‌دانیم قطع می‌شود و یک نوع عدن ثانی برقرار می‌گردد.

برای نویسنده یا خواننده عمل تاریخی این فلسفه‌ها مخصوصاً از نظر القائی جالب توجه است و ارزش آن‌ها مبتنی بر پیش‌بینی‌های پراکنده و قیاس است. بتوان سیستم اصل روح تاریخ را که جوایب مسائل جسمانی و حضوری است در مقابل سیستم و تجرید نفی می‌کنند. درست است که مورخان بوداند که راه وسط را انتخاب کرده‌اند و سعی نموده‌اند نظم‌های تجربی در تاریخ بدست آورند. باز هم گاهی با نتایج القائی - ولی برای اینکه وقایع را دست‌بندی کنند و آنها را مانند هویت‌های فیزیکی بحساب آورند خیلی زود واقعیتها را پامال کرده‌اند. وقتیکه دنیای فیزیکی خود هنوز کاملاً دست‌بندی نشده است اگر خیال کنیم که در تاریخ بدون وسائل و آزادی‌هایی که علم بکار می‌برد سیستمی یافته‌ایم، آنوقت نه مانند عالم و نه مثل مورخ فکر کرده‌ایم. در حقیقت سعی برای از بین بردن مشکلات تاریخ، معدوم کردن آنها ارزش و علاقه به آن است.

از آزادی‌هایی که علم بکار می‌برد مقصود آن است که آزمایشگر هر چه را جز چند جزء که برای تجربه لازم دارد حذف می‌نماید، تا اینکه با دقت طبیعت و میزان اثر معینی را مشخص سازد. وقتی این کار انجام شد معمولاً بصورت معینی بیان می‌شود. فهمیدن مقداری از این در تحت چنین و چنان شرایطی فلان قدر از آن تولید می‌کند - محتاج به ذکر نیست که تاریخ چنین رویه‌ای را رد می‌نماید. عوامل آن قابل اندازه‌گیری دقیق نیست و اگرچه هر موقعیت تاریخی در مقابل ناظر هوشیاری شرایط و عوامل روشنی را ارائه می‌دهد، ولی به جدا کردن یک قسمت برای آنچه اتفاق می‌افتد، و رای دست رسی است.

این به عبارت دیگر آن است که تاریخ حکایتی بوده و باید هم حکایت بماند. و بعنوان قصه اگر درست حکایت شود کامل است و باید بطور کامل هم بصورت ترکیبی نه تجزیه‌ای درک شود. با این نظر تاریخ شبیه به هنر می‌شود. ممکن است بگوئیم بکن کار هنری را، تجربه می‌کنیم، ولی این یک عنوان

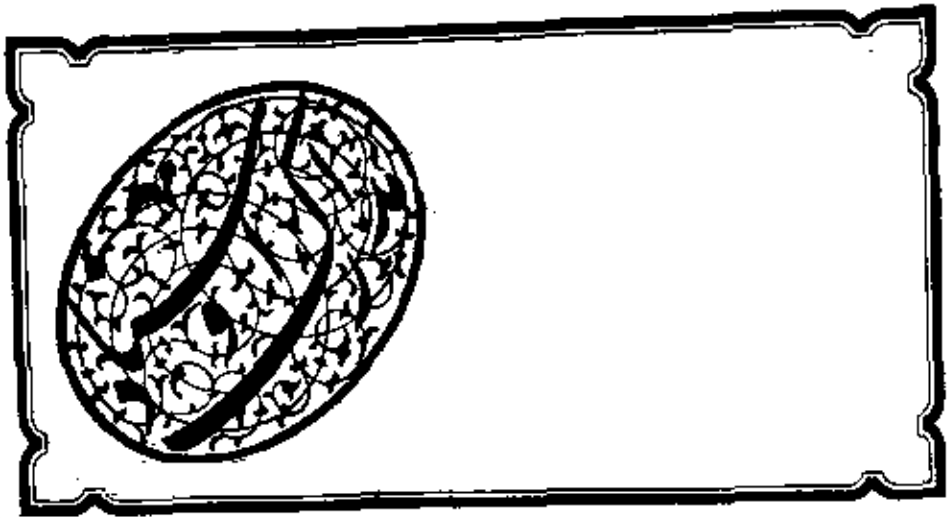
ماوراءالطبیعه‌های دارد. ما از یک کار هنری بصورت کلی لذت می‌بریم و آنرا درک می‌کنیم. در تاریخ - قصه هنری - بصورت یک قصه واقعی ارائه می‌شود و منتهای کوشش بجای می‌آید که ما حبال کنیم آن حقیقت دارد. بحر در معنای وسیع آن، در نیت کلیات تاریخی این عنوان ارائه نمی‌شود. مورخین سعی دارند وقایع در هم برهم را قابل فهم کنند که بشود آنرا بخاطر سپرد. کلیو (Clio) تنها الهه تاریخ بوده بلکه الهه فصاحت نیز بود که معنای آن برای یونانیها نثر خوب قابل فهم بود که برای مسنوعین خارج از کتاب بیان شود. این شرط هنوز هم باقی است. تاریخ نوشته باید قابل خواندن باشد و الا کلیو مغلوب شده است. باید گفته شود از بسیاری از نویسندگان مختلف قصه‌های متضاد و تعییرات مخالفی نقل می‌شود. این درست است، زیرا فقط یک فکر خدائی می‌تواند بگوید «قصیه واقعا چگونه اتفاق افتاده است»، ولی این محدودیت تاریخ در عین حال حسن آن است. زیرا این تاریخ ممکن است نوشته شود و در روایات مختلف در دسترس به اشکال مختلف مکرر خوانده شود. یک بیان نهائی نبوده و نخواهد بود. منظره‌الی الابد تغییر می‌کند و در بجهت غلافه بتاریخ دائما تجدید می‌شود. بطوری که ویلیام جیمز William James گفته است: آنچه به نتیجه رسیده است. باید درباره آن نتیجه گیری کنیم.



عکس فریدالدوله گلگون همدانی

مربوط به مقاله‌ای که در شماره پیش چاپ شد

آقای اذکابی یاد آور شده است که عکس دیگر او همراه نویری و تقی‌زاده در جلد پنجم مقالات تقی‌زاده چاپ شده و آنکه پشت سر نویری است فریدالدوله است.



سندی از رفتار اداری و اخلاقی داور

نامه‌های ابوبه اللہیار صالح

داور پس از انحلال عدلیه سه گروه از اشخاص را به کار قضاوت در عدلیه جدید دعوت کرد. گروه اول فقہیان و تحصیل کردگان حوزه‌های علمی بودند مانند سید نصرالله نقوی، محمدرضا وجدانی، سید محمد فاطمی، شیخ محمد عبده، حائری شاه باغ. گروه دوم تحصیل کردگان حقوق از اروپا بودند مانند دکتر حسن مشرف نفیسی. گروه سوم تحصیل کردگان مدارس جدید ایران بودند مانند علی اصغر حکمت، حسین نقوی، شمس‌الدین امیرعلایی. از آن جمله اللہیار صالح بود که به دعوت داور به عدلیه آمد و به مستطقی اصفهان بدان شهر رفت. زندگی در آن شهر برای صالح با حقوقی که دریافت می‌کرد دشوار شد، زیرا در آن وقت دارای دو فرزند بود و برای خانواده‌اش زندگی در تهران که بدان انس گرفته بودند مطلوبتر و آسانتر بود. ظاهراً صالح ماجرای خود را به داور می‌نویسد یا پیام می‌فرستد. داور که مرد خلاصه نویس (تلگرافی‌وار) و حتی کم‌نویس بود به صالح نامه‌ای در دو صفحه می‌نویسد و جواب می‌خواهد. این نامه گویای دو مطلب است یکی اینکه داور به صالح علاقه‌مندی بسیار داشته است، به حدی که با وجود گرفتاری‌های متعدد سیاسی و وزارتی به خط خویش چنین نامه دلسوزانه‌ای را که حاوی جزئیات مطلب است می‌گوید. دیگر اینکه داور چون به وجود عدلیه‌ای معتقد بود که در آن باید اعضای درستکار باشند می‌کوشیده است زندگی قضات را به هر گونه می‌تواند تأمین کند که از کار نگرزند یا خدای ناکرده به نادرستی کشیده نشوند و اللہیار صالح را هم می‌خواسته است به هر طور می‌تواند نگاه دارد. صالح در عدلیه می‌ماند، ولی به تهران منتقل می‌شود و مراتب بالانزی را در عدلیه طی می‌کند تا اینکه با داور به وزارت مالیه می‌رود و از همکاران نزدیک و مورد اعتماد او می‌شود. نامه دیگر خصوصی از داور به صالح هم چاپ می‌شود که باز حکایتی است از مراقبت نسبت به اوضاع مالی اللہیار صالح. این گونه اسناد اگرچه ممکن است خصوصاً به نظر آید، ولی نمونه‌هایی است از رفتار و خلق و خوی مردانی که نمونه‌های درستی و پاکی بودند.

(۱)

۱۷ فروردین ۱۳۰۷

قربانت شوم نمی دانم می دانید که واقعا از جنابعالی خجلم پانته؛ خواستید و خیال کردم مثل جنابعالی کسی را نگذارم از کارهای دولتی کنار بماند. نتیجه این شد که باید صد و پنجاه تومان حقوق بگیرد!

این راهم امیدوارم متوجه باشید که گناه از من نبوده و منتهای میل را دارم که بیکن طریقی این ضرر جناب عالی را جبران بکنم و بهمین دلیل و چون یک وقتی هم اظهار می کردید از رفتن به خارج امتناعی ندارید پیشنهاد می کنم که در صورت موافقت جنابعالی راست مستطقی شیراز بفرستم. نتیجه مادی این تغییر محل مأموریت دو چیز است - یکی اینکه در خارج از محل اقامت مأموریت پیدا کرده اید، تا ضمن حقوق ثابت می توانید کمک خرج بگیرید و البته ضمن صد و پنجاه تومان اضافه جنابعالی داده می شود. دیگر اینکه - بنا بر اطلاعی که بنده دارم - شیراز ارزانی است و از این حیث صد و هشتاد تومان حقوق در شیراز معادل دو بیست و پنجاه تومان حقوق در طهران می شود. ولی چون بیشتر این تغییر برای این است که جنابعالی زیاد ضرر نخورد، قبول آن بسته بخود جنابعالی است. باید هم راجع به ارزانی شیراز تحقیقات عمیق تری بعمل بیاورید و هم در نظر بگیرید که شیراز شهر کوچک و بی سروصدائی است. اغلب اشخاص معتاد به اوضاع طهران مایل نیستند آنجا بروند. در هر حال میل و انتظار دارم هر چه زودتر جواب برسد.

یک محل دیگر هم هست که جرئت نمی کنم بگویم و آن خوزستان است - در آنجا می توانم مدعی العمومی بدایت را جنابعالی بدهم - از حیث رتبه - چون نمی توانم ترفیع بدهم همان رتبه شش خواهد ماند - تفاوتی ندارد، ولی اولاً می شود تفاوت حقوقی بعنوان کفالت داد، یعنی نصف حقوق رتبه شش و نصف حقوق رتبه هفت. اما این را خوش نمی دانم چون کفالت تعریفی ندارد. آن هم برای هجده تومان و بعلاوه در اجرائی این امر ممکن است اشکالی در مالیه پیدا شود. از اینکه گذشتیم دو تفاوت مادی مسلم دارید یکی ضمن به محل مأموریت خارج از محل اقامت و یکی ضمن برای بدی آب و هوا که مجموعاً حقوق جنابعالی با اضافات دو بیست و ده تومان می شود. بعلاوه ممکن است، ولی بطور قطع و یقین نمی گویم که بعنوان حمل و نقل و امثال ذلک ماهی چهل تومان هم از محل اعتبار صدی دو خودمان یا اعتبار دولت باز جنابعالی کمک شود. از حیث عنوان هم البته خوب است و در کار مدعی العمومی آنجا خوب می شود جلوه کرد. گرچه دکتر نفیسی را کمپانی از بنده خواست و بعنوان مشاور حقوقی کنترات خواهد کرد و ایشان هم بهمان هوای بد می سازند، ولی باید اقرار کنم که هوای آنجا خیلی بد است، یعنی از گرما و قطعا حقوقی که کمپانی جنوب به دکتر نفیسی می دهد بیش از اینهاست. باری - منتظر جواب جنابعالی هستم. قربانت - داور.

(۲)

دویم اردیبهشت ۱۳۰۷

وزارت عدلیه

بر منسل - بموجب تقاضای آقای الله یارخان صالح حکم ایشان را بار تبه و حقوق قانونی برای وکالت عمومی پارکه بدایت طهران صادر کنید. - داور.

(۳)

۱۹ نیر ۱۳۰۷

وزارت عدلیه

قربانت شوم کاغذ شمار رسید. برای اینکه بدانید شما را در زحمت بی بولی نمی گذارم یک چک دو بیست و پنجاه تومانی گرفته و لذا فرستادم تا بعد از این بابت حقوق کسر شود. البته چون این عمل

۱۷ ذی قعدة ۱۳۵۷



وزارت معالیه



اداره

قاهره

Handwritten notes and signatures in the top left corner, including the number ۱۳۰.

Handwritten text in the middle left section, appearing to be a list or set of instructions.

Main body of handwritten text on the left side, containing several paragraphs of cursive script.

Main body of handwritten text on the right side, continuing the cursive script from the left.

را نسبت به همه نمی توان کرد لازم نیست کسی مطلع بشود که وجه از طرف وزارت نغزانه فرستاده شده -
 قربانت - داور.

تفصیلی از درگذشت مظفرالدین شاه

دوست مکرّم آقای مسعود سالور نامه‌ای از پدرشان (مرحوم قهرمان میرزا عین السلطنه) که به پدر خود (عبدالمصمد میرزا عبدالدوله) از تهران به فروین پس از درگذشت مظفرالدین شاه نوشته و در آن مکتوب تفصیلی از وضع آن رور مملکت را بیان کرده بوده است، در اختیار دارند. بنا به درخواست مجله اجازه فرمودند متن آن را در مجله به چاپ برسانیم تا در دسترس مورخان باشد.

روی پاکت نامه تاریخ نهم ذی الحجه ۱۳۲۲ به خط عین السلطنه مندرج است و مهر پستخانه ۲۶ زانویه ۱۹۰۷ است.

قربان حضور مبارکت شوم

پس از مراسم چاکری و بندگی بهتر آن است شروع شود به تفصیلات فوت و جلوس شاه مرحوم و شاهنشاه حی که خواطر (حاضر) مبارکت مستحضر شود.

در شب چهارشنبه ۲۴ شهر ذی القعدة چهار ساعت و نیم از شب گذشته اعلیحضرت مظفرالدین شاه بدرود زندگی و وداع ابدی با تخت و تاج کیانی فرمودند، رحمة الله علیه.

در یازده سال و هفت روز سلطنت خود معادل سیصد کرور از مالیات و قرض خارجه را تفریط کرده، معادل چهار صد کرور از ملک خوالصه (= خالصه) و جواهر رئف و به غیر استحقاق بخشش کردند. با وجود آن بذیر و اتلاف این مبلغ گراف سنگ مزار پدر خودش را تمام نکرد و همین طور به حالت اولیه باقی است.

صبح چهارشنبه اول در عمارت کریم خانی حضور مبارکت شاهنشاه ایران محمدعلی شاه قاجار مشرف شده، در ساعت سه به غروب مانده در عمارت گلشن برای حمل و تشیع جنازه حاضر شدیم. تا یک ساعت به غروب مانده تشریفات طول کشیده شاه تشریف آوردند. علما تمام حاضر بودند. دعا به شاه کردند و تسلیت گفتند. شاه هم قدری مغفرت به روح شاه مرحوم فرستاده، قدری هم گریه کردند و حکم شد جنازه حمل به تکیه دولت شود. قاجاریه نعش کشی را به چاکران نگذاشته باری از دوش شاهزادگان برداشتن.

در معبر تا تکیه دولت تمام طبقات قشون و نوکر صف کشیده بودند. موزیک و داعایی درکار نبود. وارد تکیه و محل... شاه را بطور امانت به خاک سپردند.

در دخمه کسبند سرخ و کسبوند نسوگونی فرامررز هرگز نبود
 خداوند وجود مبارکت حضرت والا را باقی و پاینده بدارد و ازین مصیبت عظمی اجر و مزدی کرامت فرماید.

این سرائی است که البته خلل خواهد یافت

خستک آن قوم که دربندسرای دیگرند

هرکسی به منازلی خود رفت و تمام صبغت مردم از احوالات شاه مرحوم بود و حیرت می کردند و از قدرت نمایی قادر همچون در تفکر بودند که این وجود را برای چه آفرید. مگر آنکه قدرت خود را بنماید. مال رفت. عمر رفت. ملک رفت. در آخر سلطنت را هم به باد داد.

صبح روز پنجشنبه دربخانه رفته شرفیاب نشدیم. در تکیه فاتحه خوانده منزل آمدیم. روز شنبه تمام مردم در تکیه حاضر شده علما و طلاب همه بودند. شاگردهای مدارس خبلی تشنگ و خوب آمده

در این کتاب که در شرح است
و در این کتاب که در شرح است
و در این کتاب که در شرح است

در این کتاب که در شرح است
و در این کتاب که در شرح است
و در این کتاب که در شرح است

نویسند بر آن در (در کمال) همه خود در این کتاب است
همین در این کتاب که در شرح است
و در این کتاب که در شرح است
و در این کتاب که در شرح است

در این کتاب که در شرح است
و در این کتاب که در شرح است
و در این کتاب که در شرح است
و در این کتاب که در شرح است

در این کتاب که در شرح است
و در این کتاب که در شرح است
و در این کتاب که در شرح است
و در این کتاب که در شرح است

خطبه خواند [ند].

اگرچه در منبر سید جمال واعظ، محمدشاه سیم، گفت و بیشتر مردم هم اصرار کردند به این اسم خوانده شوند، لیکن رسماً محمدعلی شاه مقرر شد. خطبه و سکه خوانده و زده شود. خود شاه یک ساعت به ظهر مانده تکیه تشریف آورده با همان لباس سیاه مشکی ختم را برچیده زود تشریف بردند. در، گالری تهنیه نهار در این چند روز به مباشرت وزیر مخصوص* دیده شده بود. تقریباً روزی صد مجموعه پلو و چهار صد پانصد قاب با خوراکیهای مخصوص و کبابهای بسیار که همه کس از این تهنیه و تدارک وزیر مخصوص در حیرت و تعجب بود، گفتند از خزانه خواص (= خاص) شاه حالیه تنخواه آن داده شده است.

روز یکشنبه تمام سفرای کبار و ارامنه سرمقبره آمده دست گل‌های بسیار آوردند. روز شنبه که شاه از تکیه آمد در قصر ایضاً منزل کردند. وزیر دربار و حاجب الدوله و سایرین رفته اجزاء جدید به جای آنها آمدند. مکافات و مجازات به شخص شد. آن هم از جنس خودش همان طور که امیر بهادر و حاجب الدوله، ناظم السلطنه و حاجب الدوله را بیرون کردند اینها هم آنها را. اما همان روز که فتح السلطان را گفتند برود به اطاق کشیکخانه، شاه فرمودند صد هزار تومان برای کشیکخانه می‌دادند من به آنها ندادم. اما بدان که فقط کار تو کشیکچی با شیگری است و برای تو بسیار است. دیگر به هیچ کار نباید دخالت کنی.

روز بعد مقرر شد تمام دستخط و فرامین که از ماه رجب صادر شده وزیر بقایا گرفته ضبط نماید و به زور فراش تمام فرامین پس گرفته شد. از آن جمله است نشان قدس نیرالدوله، امیر نوبانی سردار اکرم (که به فخر الملک و جمعی گفته بود مرا حاجی امیر نوبان خطاب کنید)، شاه به سردار اکرم فحش هم داده و می‌گوید سیصد هزار تومان از او می‌خواهد فرمان ملک خوالصه (خالصه) معتقد السلطنه بیچاره هم گرفته شد. در این ایام که شاه ناخوش بود بقدر دویست هزار تومان مواجب و بقدر هزار فرمان لقب سرداری و امتیازی صادر شده بود است که تمام را پس گرفتند.

تاج‌گذاری در روز چهارم ماه ذی‌الحجه اعلان شده بود و رقعۀ دعوت از طرف آقای نایب السلطنه برای تاج‌گذاری رسیده که پنج ساعت به غروب روز...* مانده در اطاق موزه برای تاج‌گذاری حاضر شوید.

قبل از وقت به صندوقخانه رفته معلوم شد شمشیرها را به صندوقخانه جدید که در حیاط مریم خانمی است برده‌اند (در آنجا شمس الملک عضدالدوله ما را دید بقدری خصوصیت کرد و احترام نمود که به عقل راست نمی‌آید).

عدل السلطنه از طایفه کدخداباشی تبریز که سلسله نجیب و سادات هستند بود. شش شمشیر و یک سپر و گرز بیشتر نبود. عمیدالدوله و چاکر و حاجی افخم و عین الملک و رفعت الدوله صاحب شمشیر، گرز و سپر را هم برای مؤیدالدوله یا شجاع الدوله گذاشتیم. سایرین بی شمشیر ماندند. گفتند شمشیر بیاورید جواب دادند نیست. یکی گفت اگر یک ماه دیگر هم زنده بود این شش تا هم نمی‌ماند. باجلال و جبروتی که ترکهای تازه همه تماشا ایستاده بودند به سمت اطاق موزه رقتیم... (و یک عبارت دیگر).

در شاه‌نشین آخر تخت جواهرنادری را گذاشته، این سمت و آن سمت آن علمای معتبر نشسته بودند. ماها هم پشت علما در دو سمت تخت با شمشیر و بی شمشیر صف کشیدیم. خارج از شاه‌نشین سمت راست سفرای دول متحابه، سمت چپ وزراء نظام و سایر مردم هم هر یک جایی ایستاده بودند

* غلامحسین خان صاحب اخبار عفاری (۱۱).

* جای یک کلمه در اصل سبیدست.

(مابین علما برای گذاشتن تاج مشاجره شده بود. محض رفع نزاع مقرر شد صدراعظم تاج را بگذارد. به علماء هم حالی کرده بودند که شما جلوس کنید. سفر مطابق عهدنامه در صندوقی خواهند نشست. پس شما بایستید تا به آنها هم بگوئیم بایستند و همین طور هم شد). شعاع السلطنه، عضدالسلطان همه با لباس رسمی بودند. ولیعهد سلطان احمد میرزا را آورده پای تخت واداشتند. اعتضادالسلطنه زیر دست او ایستاده تمام که حاضر شدند، شاه با لباس جواهر ولی بدون جقه و تاج آمد کچین گفتند. معتمد حرم کاکا جلو افتاده بود (روزی که خارجش کردند گفته بودند پنج دقیقه مهلت، روزی که آمد گفته بود پنج دقیقه مهلت، بعداری اری - هری هری).

شاه از پلهٔ تخت بالا رفته علما بسم الله گفته تا نشست، صدراعظم بالا رفته تاج کیانی را برداشته شاه خودش کلاه را برداشت و تاج را گذاشت.

آقای آقاسید عبدالله در کمال فصاحت و بلاغت این آیه را تلاوت کرد: *قل اللهم مالک المملک* تا به آخر. موی بر اندام همه بلند شد.

آقای آقاسید محمد آیه «یا داود» را قرائت کرد. اما معلوم است که آن آیه چقدر مناسب تر و بهتر بود. الحق بقدری مناسب و خوب خواند که همه کس تعریف می کنند.

تاج گذاشته بود. اندازه نگرفته بودند. شاه خواست با یک دست نگاه دارد نشد. با دو دست [گرفت]. بعد خواست بردارد گفتند دعا تمام نشده. بالاخره برداشته کلاه جقهٔ دریای نور را گذاشتند. آن وقت علما رفتند و شاه خواست حرف بزند سرفه آمد و نشد. بهر جهت فرمودند نیت من در آسایش رعیت است و محض مرحمت به آنها صندوق و... پانزده شاهی را بخشیدیم.

صدراعظم و سایرین دعا کردند. برخواستند (= خواستند) نزد سفرارفته از همه احوال پرسی کردند. آن وقت موزیک زدند. توپ هم همین طور صدا کرد. آخر اطاق ماها صف کشیده آمد گذشت. اما هوشیارانه و به همه جا ملتفت.

این تاج گذاری الحق بسیار بسیار مجلل [بود] و از هر حیث امتیاز داشت. چنانچه هیچ یک از سلاطین قاجاریه به این شکوه تاج گذاری نکرده بودند و البته در خواطر (خاطر) مبارک تاج گذاری شاه مرحوم در عمارت یادگیر است که چقدر ساده و خنک بوده اما این تاج گذاری شکوهی دیگر داشت. تمام علماء ایستاده، تمام سفرای ایستاده، اما حیف صد حیف که مظفرالدین شاه سلطنت را از میان برد و به اسم مجلس عدالت مجلس مبعوثین و سنا و سلطنت مشروطه برقرار شد (چنانچه دیروز در مجلس گفته اند همان طور که ما سلطنت محمد علی شاه را به شرط قبول کردیم، او به هم به شرط اطاعت و امضاء کرد دیگر جای بعضی حرفها و انتخابات نیست)

روز... پنجم سلام عام در تخت مرمز بود، باز رفته همان شش... را گرفتیم. شعاع الدوله را برای مخاطب سلام به زور برده، جبه و شال کلاه پوشانیدند. شاه آمد. خیلی خیلی موقر و باشکوه. اما بعد از ده سرفه نطق مختصری کردند که شکر می کنم و غنیمت می شمارم که امورات ملت و دولت را اصلاح کرده اسباب راحتی را فراهم کنم.

شعاع الدوله جواب آرام مختصری در ثنا و دعای شاه داد. غلبان سلام را بر حسب معمول لقمان السالک آورد. با وجود آنکه قبل از سلام پنج مرتبه بالا رفته و یاد گرفته بود. باز بی ادبانه و بد بود (اما از همه فضولتر جلال الدوله شده است که همه مردم به تنگ آمده بودند. آن روز هم بالای تخت رفته تشک و مسند را درست می کرد. تمام مردم بد می گویند. خود شاه هم متزجر شده است).

اما احوالات شاه. آنچه فعلاً به نظر می آید و ابداً دلیل و سر مشق آینه نیست این است که شاه به عمله جات خود مسلط [است] و همه کس حد خود را می دانند. در اطاق خلوت می نشینند. و پیشخدمتهای او ابداً حق دخول اطاق و حرف مفت زدن را ندارند. با اغلب وزراء خلوت می کند، از همه چیز می پرسد و اطلاعات تحصیل می کند. از صبح تا غروب در بخانه باز [است] و هر کس برود که شانی باشد می تواند شرفیاب شود. مجبور نیست که حکماً با صدراعظم برود. کاغذ می خواند، جواب می نویسد.

چنانچه پریروز سه کیف در اطراف شاه و بقدر دو من کاغذ پاره کرده در حضور بود که تمام ناظرین حیرت داشتند که بعد از شاه شهید شاهی آمده که کاغذ بخواند و پاره کند، با یک نفر شاهزاده یا وزیر بدون حضور صدراعظم شرفیاب شود.

از صبح تا شب مشغول کار است. اما حیف که سلطنتی نیست. تمام مردم مشروطه می دانند و مجلس در مقابل دارد. مگر خودش آن قدر کار خوب بکند که مجلس از میانه برود. نصرالسلطنه مزول و حاکم گیلان شد. لیکن تلگرافخانه را نگرفتند.

مجدالدوله حقیقه برای قرن شاه شهید درست کرده بود. نایب السلطنه برای این شاه گرفت و امارت توپخانه را دادند.

معین السلطان ثیلخانی شد. خیلی هم حضور مبارک عرض سلام رسانیده است. افواج سوار و جمعی نصرالسلطنه را به شاهزاده مشهدی دادند. فوج سوادکوه باز قراول مخصوص شد. ذخیره را از احتساب الملک گرفته بر مساعدالملک دادند. فرمان لقب وزیر مفخم را هم از احتساب الملک گرفتند.

دستخط دیگری صادر شده که از دوازده سال قبل الهی حال هم کسی موجب و مرسوم از اصل مالیات یا ثلث برده صورت بدهند.

موجب شعاع السلطنه و سایرین دوازده هزار تومان شد. موجب عین الدوله و اتابک امین السلطان [و] امیر بهادر و غیره تمام را کم و کسر کردند. روزی دو ساعت کتابچه را می خواندند و شاه جرح و تعدیل می کند.

امروز هم شاه سوار شده و اغلب مردم را امر کرده سوار شوند. به نوکرهای شاه شهید بیشتر التفات دارد تا نوکرهای شاه مرحوم.

چهارصد هزار تومان امیر بهادر هم از میانه رفت. جواب گفته اند پول نداریم. نقش شاه را برحسب وصیت عتبات می برند. ملت گفته است پول نیست. شاه فرموده اند از خودم خرج می کنم.

پس از عزل سپهدار چاکر یک مجلس خدمت جناب مشیرالسلطنه رفته. چون در مشهد خیلی مهربانی کرده و خصوصیتی پیدا شده بود دستخط شاه و حکم این شاه را در خصوص سوار خواجهوند نشان داده قرار گذاشت به آقای نایب السلطنه بگوید و درست کند. روز بعد در باغ چاکر را سردار افخم دیده و گفت منزل من بیاید در باب سوار گفتگو کنیم. چاکر دیشب مغرب آنجا رفته. اول اطمینان گرفت که در باب تقدیم بلد خیلی خیلی محرمانه باشد (چون مجلس و مردم برای انتخاب مجدالدوله و شاهزاده مشهدی خیلی بد می گویند که باز نایب السلطنه خیالات پستی را دارد). بعد سؤال و جواب بسیار هزار تومان فول گرفت. نقد داده شد. در سال هم بقدر نصف عایدی تقدیم شود. به اتفاق خدمت آقا رفتم. وزیر نظام و اعظام الدوله سردار فیروز بودند. آنها که رفتند سردار افخم جلو رفته سرگوشی کرده حکم و دستخط را نشان داد... فرمودند نیست. خود من هم همین بود، یعنی حقیقه جرم گرفته بود که بیجهت و بی حکم از عمادالسلطنه سوار را گرفت به پسرش داد. بعد فرمودند شاهزاده حالا هم نمی آید. عرض کردم راه سخت است. فرمودند راست می گویی. بیرون آمدم سردار افخم فرمودند در تهیه باشید. حالا بینیم حضرت والا نصف این مبلغ را اقلأ مرحمت می فرمائید یا باز حکایت پول به میان بیاید، حضرت والا ابتدا همراهی و التفات نمی فرمائید.

لیکن به سر خود حضرت والا بی پول نمی دهند و چاکر هم بقدر مقدور مقروض هستم. دیگر کسی قرض هم نمی دهد. اگر التفات دارید، میل دارید تلافی شده باشد و داخل کاری هم شده باشم به وصول عریضه پانصد تومان اقلأ حواله فرمائید بدهم و بگیرم. والله نمی دهند. دیگری در مقابل چاکر داده و خواهد گرفت. صاف و پوست کنده و مختصر عرض کردم دیگر بسته به اراده و میل حضرت والا است. پانصد تومان هم آنقدرها قابل نیست که حضرت والا برای یک ثیل و سوار مرحمت نفرمایند.

اینکه تا به حال عقب مانده نیم برای نداشتن پول و ندادن است و الا از کسی کمتر نمی‌باشیم. از قراری که می‌گویند منتصر السلطنه مجتهد تنکابون را چوب زده ریشش را تراشیده طلاب و علما با نصر السلطنه دشمنی داشتند، حالا بدتر شده اجماع دارند و خیلی سخت ایستاده‌اند. پسر دیگرش که وزیر تلگراف است آبدار خودش را در طهران می‌گویند کشته. این هم مزید علت شده، از شش طرف دچار شده تا چشمش کور شود. باز عرض می‌کنم هیچ کس میل ندارد بجهت پول بدهد آنچه کردم ممکن نشد و قول هم گرفته کسی نداند، زودتر مرحمت فرمائید. پانصد دیگر را لاعلاج باز باید عرض کنم چاره ندارد، زیاده جسارت است.

قهرمان میرزا عین السلطنه
نهم ذی‌الحجه ۱۳۳۴

احمد شعبانی

گوشه‌ای از تاریخ کتابخانه مجلس شورای ملی

آنچه در دنبال می‌آید یادداشتی است بسیار دقیق از ارباب کیخسرو شاهرخ نماینده زرتشتیان در مجلس دوره دوم به بعد و رئیس اداره مباشرت مجلس درباره تاریخ کتابخانه مجلس شورای ملی و شیوه فهرست‌نویسی و بازبایی کتابهای آنجا در سنه ۱۳۳۱ هجری قمری. این یادداشت تحت عنوان «دیباجه» در آغاز «فهرست کتب فرانسه کتابخانه مجلس شورای ملی ایران» آمده است و پس از «دیباجه»، مطابق سنه ۱۳۳۱، به خطی دیگر به مناسبت اتمام عمارت کتابخانه در سال ۱۳۴۱ ه.ق. مطبوعی بر آن افزوده است. این یادداشت یادگاری است از آغاز فهرست‌نویسی عملی در کتابخانه‌های ایران و اهمیت آن به لحاظ بازبایی تاریخچه فهرست‌نویسی قابل ذکر است. از استاد خویش، بانو نوش آفرین انصاری (محقق) که عکس یادداشت ارباب کیخسرو را در اختیارم قرار داده‌اند سپاسگزارم.

دیباجه

از آغاز افتتاح مجلس شورای ملی دوره دوم تقنینیه که حقیر یکی از نمایندگان بودم و در تمام آن دوره از طرف مجلس برای اداره کردن امور اداره مباشرت مجلس انتخاب شده بودم، چنانکه در بودجه‌های پیشنهادی به مجلس مندرک می‌شدم همواره آرزوی تاسیس و ترتیب کتابخانه‌ای به وضع صحیح داشتم. لکن متأسفانه از کثرت کارهای اداری و ادای تکالیف نمایندگی و علت قلت مالیه مملکت فراغت و سعادت موفق شدن به این مقصود حاصل ننمودم. (افتتاح مجلس دوره دوم تقنینیه در غرة ذی‌قعدة تخاقوی ثیل ۱۳۲۷ و انفصال آن در دوم محرم تنگوز ثیل ۱۳۳۰ واقع شده بود). بعد از انفصال مجلس هم که به امر دولت مسئولیت کلیه امور اداری مجلس به عهده حقیر باقی ماند تا چندی محض اصلاح و تصفیه نوشتجات مترکم و ترتیب و تدوین قوانین مصوبه فرصت نکرده، در هفتم ربیع‌الاول ۱۳۳۰ به طرف اروپا و چین و ژاپون رهسپار شدم. پس از مراجعت به قصد ترتیب کتابخانه بودم. خوشبختانه چون فرزند فرزانه... آقای حاج سید نصرالله التقوی که در دو دوره گذشته مجلس

شورای ملی از طرف اهالی طهران سمت نمایندگی داشته و یکی از فرزندان دانای بینای آزموده و آزادیخواه این مملکت می‌باشند از قصد حقیر آگاه بودند و شنیدند که عده کثیری از کتب مرحوم میرزای جلوه را که غالباً خطی است می‌فروشند، لهذا حقیر را مطلع فرمودند و توسط خود معزی‌آیه موازی دوست و دو جلد (۲۰۲) کتب فارسی و عربی که یکصد و سی و پنج جلد (۱۳۵) خطی و شصت و هفت جلد (۶۷) چاپی بود به بهائی مناسب خریداری کردم. در ثانی چون کتبی از آقای احتشام‌السلطنه به آقای مخبرالسلطنه میرده شده بود تا هر وقت کتابخانه‌ای در طهران تاسیس شود اتفاق کنند...^{۴۲} بر آن به معیت آقای حاج سید نصرالله معظم‌آیه خدمت آقای مخبرالسلطنه رسیده تقاضای آن کتب کردیم و موازی یکهزار و نود و یک جلد (۱۰۹۱) نیز از آن کتب واصل شد. به این ترتیب مقدمه‌ای برای کتابخانه فراهم آمد و در صدد ترتیب محفظه و تشکیل و تنظیم مقدمات کتابخانه برآمدم. هر چند محض انفصال مجلس و امتداد همان اعلان انتخابات و عدم تعیین تکالیف و سایر موانع به ساختمان مخصوصی برای کتابخانه موفق شدم ولیکن چون ابتداء هر امری به اختصار شروع شده، حقیر نیز مایوس نگردیده و با آنکه نمونه‌ای از وضع و ترکیب و ترتیب کتابخانه در این مملکت در دست نبوده بنده به قدر امکان کوشیدم و زحماتی را متحمل شدم تا به این درجه که مشاهده می‌شود موفق گردیدم. (از فرزندانگان پاک نهاد...^۳ آقای ذکاءالملک و آقای شیخ ابراهیم زنجانی و آقای میرزاسید حسین خان پورفرزانه آقای حاجی میرزا رضاخان نیز سپاس دارم که در این راه به اندازه لزوم به بنده مساعدت فرمودند.)

کتبی که تاکنون موجود شده و در صدد ترتیب و تدوین فهرست آنها برآمدم و هر زبانی را به خط آن زبان نوشتم موازی یک هزار و سیصد و شصت و پنج جلد (۱۳۶۵) می‌باشد. بدین قرار: ۱- کتب پارسی ۱۸۲ جلد ۲- عربی ۱۸۵ جلد ۳- ترکی نه جلد ۴- فرانسه ۸۵۵ جلد ۵- انگلیسی ۲۱ جلد ۶- روسی ۲۰ جلد ۷- آلمانی ۷۵ جلد ۸- ایتالیائی ۱۷ جلد. فهرست کتب هر زبانی علیحده مرتب شده و کلیه کتب مزبوره را خود میرزی و در ردیف خود مرتب کرده‌ام. هر چند قوه یک نفر نادانی مانند بنده با همه بی‌لسبایی و موانع کثیره بیش از این انبوهه ولیکن چون با فصد و نیتی خالص در این کار اقدام نموده‌ام امید دارم خداوند موفق سازد آیندگان بتوانند این سرمایه زندگانی و ترقی مملکت را تکمیل فرمایند. اینک محض تسهیل امر خاطر قارئین محترم را به مراتب ذیل متوجه می‌سازم.

۱- چون فعلاً بیش از آنچه در فوق ذکر شده، کتب موجود نبود عین عده موجوده را به ترتیب حروف نهجی در محفظه و فهرست مرتب کرده پایان هر حرفی را به این طریق

(=====) دو خط کشیده‌ام تا معلوم شود کتب بعد چها خواهد بود. زیرا کتبی که بعد وارد و ثبت شود ترتیب حروف ثانی و ثالث هر کلمه‌ای با ثبت کتب سابق در ردیف یکدیگر واقع نخواهد شد. پس علی‌الحجالة خواننده کتاب باید به تمام اسامی در یک حرف رجوع کند تا بعد از تکمیل کتب فهرستها از نو مرتب و به عده لازم جاب و به طور سهولت اسباب آن فراهم شود.

۲- کتب هر زبانی به دو قسم فهرست آن مرتب می‌شود: (الف) ^۴ یا فتن هر کتاب از روی حرف اول هم مؤلف یا مصنف در محفظه ضبط شده (ب) یا فتن هر کتابی به ترتیب از روی حرف اول مطلب آن (تصویر: کتبی که از روی هم مؤلف یا مصنف باید یافت شود در رده حرف خود از روی دو قسم عدد نمره می‌توان پیدا کرد، اولاً نمره ردیف که با مرکب سیاه در دفتر فهرست و ظهر هر کتابی مطابقاً نوشته شده است و بدین ترتیب سهل تر می‌توان یافت، ثانیاً از روی نمره دفتر کل اداری که در فهرست و ظهر هر کتاب با مرکب قرمز نمره مطابق گذارده شده. در فهرستی که مطلب بر اسم مؤلف یا مصنف تقدم حاصل کرده است اشاره به حرف و نمره بر وفق فهرست اسامی مؤلفین یا مصنفین می‌شود. مثلاً کسی

مطلب خواندن تاریخ است ولی اسم مؤلف را نمی‌داند، لهذا به دفتر فهرست مطلب رجوع کرده حرف (تاه) و کلمه تاریخ را پیدا کرده به تمامی تواریخ و حیثیات آن از روی ترتیب فهرست نظر افکنده، هر کدام را طالب باشد به کتابدار اظهار می‌کند. کتابدار نمره و حرف را از روی حرف و نمره فهرست مؤلف دریافته بدون معطلی کتاب را در رده خود می‌بیند و می‌دهد. ولی نمره‌ای که در فهرست مطلب اشاره به فهرست مؤلفین یا مصنفین می‌شود نمره ردیف است نه نمره کل. زیرا نمره ردیف مخصوص هر حرفی است که به هر جا منتهی شود، نمره ردیف آن حرف را حائز است لکن نمره کل ربطی به حروف نداشته، نمره‌ای درست که از ابتداء ورود جلد اول کتاب به مجلس در دفتر کل اداره مباشرت ثبت شده و می‌شود.

۳- هر طالب مطالعه کتابی که بخواهد بداند کتابی را که او خواهان خواندن شده ایتاعی است یا تقدیمی کسی، به داخل صفحه جلد کتاب رجوع کرده در آنجا ورقه چاپی نصب است که از هر حیث تمام کیفیات را معلوم می‌کند.

۴- علامت (*) در بالای عدد تاریخ طبع کتاب را می‌رساند.

۵- در آخرین فهرست بعد از حرف (Z) اوراق سفیدی است تا پس از این تاریخ هر توضیحاتی لازم باشد داده شود. در انجام از همه واردین به این کتابخانه استدعا دارم از نواقص گذشته این مدت صرف نظر نموده در ازاء عیب جوئی به تصحیح و تکمیل آن بپردازند و از پروردگاری که آبادانی ایران و شادمانی و کامرانی ایرانیان داده خواست دارم تا به تأسیس و تشیید هرگونه اساس خیر ترقی بخش موفق شویم. فی آغاز نوزده برابر اول حمل قوی ثیل ۱۳۳۱، برابر ۲۱ مارس ۱۹۱۳ و یازدهم آبان ماه یزدگردی ۱۲۸۳.

کیخسرو و شاهرخ پاریسی

سیاس خدای که موفق شدم با تأییدات الهی و موفقیت و مساعدت تمام نمایندگان عظام دوره چهارم مقننه عمارت کتابخانه نیز به اهتمام و توسط بنده در سنه تنگوز ثیل ۱۳۴۱ ساخته و پرداخته شد.

کیخسرو و شاهرخ

سیدعلی آل داود

نامه منتخب السادات جندقی به ملک الشعراء بهار در باره واقعه نایب حسین کاشی

در سال ۱۳۳۰ ق نایب حسین کاشانی و فرزندش ماشاء الله خان به اتفاق همراهان خود برای آخرین بار در اثر تعقیب قوای دولتی و مشروطه خواهان بختیاری به ناحیه جندق و بیابانک هجوم آوردند و پس چندی چون نیروهای دولتی از تعاقب آنان دست کشیدند به مأوای خود بازگشتند. درین سال‌های پر آشوب یکی از افراد ماجراجوی محلی به نام ابراهیم خان مسعود لشکر همراه با پدرش قدرت‌الله خان که جزو اطرافیان نایب حسین در آمده و او را در نبرد با بختیاری‌ها یاری رسانده بود از خلاء قدرت دولت درین ناحیه دور افتاده استفاده کرد و به تدریج در ظرف یکی دو سال زمام امور منطقه را در دست گرفت.

درین هنگام شادروان اسدالله منتخب السادات جندقی (آل داود) - که اخیراً به غلط در پاره‌ای آثار منتشره نام خانوادگی او را به یغمائی یاد کرده‌اند - از افراد دانشمند محلی چندینی دیرری یاغیان کاشانی را به ناچار بر عهده گرفت، و پس از رفتن آنها و تسلط مسعود لشکر بر اوضاع بنا به سابقه ایجاد شده متشیگری وی هم بر او تحمیل گردید. حکمرانی مسعود لشکر تا سال ۱۳۳۶ ق به طول انجامید و در اواخر این سال او و پدرش قدرت‌الله خان بر دست رمضان خان بامری شربت هلاکت نوشیدند و اجساد آنان درون چاهی نزدیک جندق بر سر راه کاروان رو کویر افکنده شد. منتخب السادات در اواخر حکومت مسعود

لشکر یعنی در حدود سال ۱۳۳۵ یا ۱۳۳۶ ق (یکسال قبل از پایان ماجرا و اعدام ماشاءالله خان) منظومه‌ای دربارهٔ اوضاع محل سرود و همراه با مقدمه‌ای کوتاه برای شادروان ملک‌الشعراء بهار فرستاد که آن هنگام نوبهار را در تهران منتشر می‌کرد - و استدعای درج آنرا در روزنامهٔ مزبور نمود. من نمی‌دانم که آن مرحوم این منظومه را برای ملک فرستاده و اصولاً با اوضاع آن روز امکان رسیدن این نامه به تهران ممکن بوده یا خیر؟ و مجال بررسی همه دوره‌های نوبهار را هم نداشته‌ام. این منظومه را شاعر به اقتضای یکی از مرثیاتی میرزا اسماعیل هنر فرزند ارشد بنمای جندقی سروده که اینگونه آغاز می‌شود:

گشت چون سبسط رسول ثقلین تشنه لب کشته به شمشیر و سنین
گفت زهرا به دوصد شیون و شین به حسن گریه کنم یا به حسین
منظومهٔ فوق یکی از بهترین مرثیاتی میرزا اسماعیل هنر است و همه آنرا در صفحات ۲۷۸-۲۸۱ دیوان وی (چاپ تهران، تالار کتاب ۱۳۶۶ ش) می‌توان دید. و اینک نامه و منظومهٔ مرحوم منتخب‌السادات:

حضور محترم مبارک حضرت مدیر جریدهٔ فریدهٔ نوبهار: خاکسار بی‌مقدار اسدالله منتخب‌السادات جندقی مستدعی و ملتمس است که این چند فرد مرثیهٔ آسارا که مراد از حنش - حسن فارسی - و مراد از حسینش - نایب حسین کاشی - است، در روزنامه به موقعی درج فرماید:

دولت افتاد قوی بسین یسین
ز حسن گریه کنم یا زحسین
مرتفع شد سبب رنج و کرب
ز حسن گریه کنم یا ز حسین
یک طرف کاشی بی‌ایمان
زحسن گریه کنم یا زحسین
وان ز ویرانه سراخواهد باج
ز حسن گریه کنم یا زحسین
و آنچه افزودمش از کتب و هنر
ز حسن گریه کنم یا ز حسین
وز حسن شد به فنا طرف ونحاس
ز حسن گریه کنم یا ز حسین
به ییابانکش آن انسجمن است
ز حسن گریه کنم یا ز حسین
وین به یگاز طرف بسته صف است
ز حسن گریه کنم یا ز حسین
زخم قلب تو ندارد بهبود
ز حسن گریه کنم یا ز حسین

گشت برسا چو اساس ضدین
منتخب گفت به صد شیون و شین
گشت چون رایت روسیه طلب
سازقین را به ستم گشت سبب
یک طرف کاشی بی نام و نشان
شکوه از این بکنم یا که از آن
ایسن یکم خاتمه نماید تاراج
حسین را نتوان کرد علاج
هرچسه اندوختم از ارث پدر
از جفای حسین شد به هدر
از حسین نیست به جا رخت ولباس
پر زمینم به میان دو پلامس
آن یکی جندق و خورش وطن است
ازحسین این ستم آن از حسن است
آن به مشروطه طلبها طرف است
تن ما تیر دو صف را هدف است
منتخب نیست به سوای تو سود
مگرش چاره نماید عسعود

مدارکی درباره عارف قزوینی

پس از انتشار نامه عارف به دکتر رعدی آدرخی (چاپ شده در سال ۱۳۶۸) اسناد و نامه‌هایی از علاقه‌مندان رسیده است که بعضی از آنها درین شماره به چاپ می‌رسد و بقیه در شماره آینده.

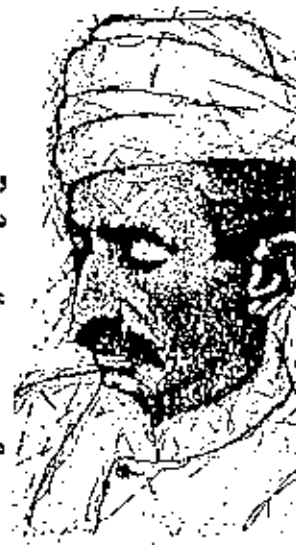
۱- نوشته آقای عباس فیضی از همدان با عنوان عایشه خانم اسلامبولی و غزلی از عارف.

۲- نامه آقای بهروز سیاهپوش درباره دو نامه مفصل عارف به پدرش.

۳- نامه عارف به نصرالله کلهر که آقای هرمز کلهر فرستاده‌اند.

۴- اوراقی که آقای مهندس ناصر بدیع (فرزند بدیع الحکمای همدانی) در اختیار داشته‌اند.

این نوشته‌ها درین شماره چاپ می‌شود. (آینده).



- ۱ -

نامه عارف به بدیع الحکماء

قربانت شوم دیروز دستخط مبارک زیارت شد. وقت ملاقات از بنده یا جناب آقای صالح رحیم آقا را در موضوع کار ورثه مرحوم حاجی علی معمار را خواستگار شده بودید. البته به خود حضرت تعالی پوشیده نیست که هر امری بفرمائید در اطاعت آن ناگزیرم، ولی همین قدر عرض می‌کنم هرکسی که داخل در کار امانت یا وصایت، خصوصاً وقتی که پای صغیر هم در کار باشد تنها باید سروکارش با خدا یا وجدانش که نایب متاب خداست باشد بس والسلام.

یک همچو شخصی دیگر نه با من کار دارد و نه با سرکار و نه عمر وزید. خدا نکرده اگر اینطور نشد آنوقت کار به داد و بی‌داد و محاکمه و عدلیه و وکیل خواهد کشید. مثل اینکه حالا کشیده است.

وانگهی حضرت تعالی می‌دانید من یک آدم گوشه نشینی هستم که می‌خواهم نه کار به کار کسی داشته باشم و نه کسی با من کار داشته [باشد]. از این گذشته نه می‌خواهم به کسی دروغ گفته و نه از کسی دروغ بشنوم و این کار هم به قدری بیش من روشن است مثل اینکه از اول تا آخر آن شاهد قضیه بودم. در این صورت در این ملاقات جز کدورت و دل‌تنگی نتیجه دیگری نمی‌بینم.

از طرفی هم یک مسئولیت‌های وجدانی که در تمام عمر اسباب بدبختی و سلب آسایش من بوده است مرا وادار می‌کند در این کار تا آنجائی که بتوانم از خود رفع مسئولیت کرده باشم.

حضرت آقای دکتر، به که می‌شود گفت در قرن بیست یک گوربگوری، بمیرد و وصی او املاک صغیر را به اسم خود تقاله کرده پول آنها را به حساب شخصی بیاتک سپرده، باصورت تمکن و دارائی، پسر و دختر او را از تحصیل بازداشته آنها را به مدرسه سپارد.

البته ایشان یک حرفه‌ای خواهند زد، ولی آن فرمایشات مراقب نخواهد کرد، پس در این صورت من یک نفر آدم بازاری نیستم، برای خاطر اینکه ایشان بمکّه معظمه مشرف شده و بول هم زیاد دارند. در موقع ملاقات تصدیق فرمایشات ایشان را نموده صحیح می‌فرمائید بگویم.

ولی چه خوب بود ایشان در این کار خدای یگانه را که حاکم علی‌الطلاق است حکم قرار داده و جدان خود را هم شاهد و گواه گرفته از ساخت و سازهایی که تاکنون با سلسله...^۳ داشته صرف نظر کرده و از دخالت عدلیه و وکیل پرہیز نموده نمی‌گذاشتند کار به اینجا بکشند.

ولی حالا که کشیده است همین قدر به حضر تعالی که دوست بزرگوار و خداوندگار محبت من هستبد عرض می‌کنم که حضرت آقای دکتر بدانید این کار از هر جهت و از هر حیث به ضرر ایشان تمام خواهد شد.

قربانت عارف

- ۲ -

صورت اسبابهای بازمانده از عارف

اسبابها را بدیع الحکماء طی صورت محضری رسمی در سال ۱۳۱۲ به مستخدمه عارف (حیران خانم) تحویل داده است:

قالی پشت لاک‌ی چهار ذرع در سه ذرع تخته - قالی دو ذرعی دو تخته - قالی یک ذرع و نیم یک تخته - قالی دو ذرعی هشت تخته - سجاده کردستانی دو تخته - ساور دو دستگاه - سینی ورشو زرد سه عدد - استکان پارسی دسته - چنگال چهار عدد - قاشق دو عدد - بشقاب ورشو دسته - دیس ورشو یک عدد - خورش خوری ورشو دو عدد - قابلامه دو عدد - قابلامه طاس کیابی یک عدد - طاس کوچک و بزرگ دو عدد - صندلی شش عدد - لحاف کرسی تخته - جاجیم دو تخته - پتو دو توب - آفتابه ورشو یک عدد - قندان ورشو عدد - چراغ لمپا نمره هفت عدد - چمدان چهار دستگاه - گلدان ورشو عدد - بخاری دو دستگاه - جام ورشو عدد.

- ۳ -

نامه عارف به کلنل نصرالله خان کلهر

تصدق دوست پیش کسوت و رفیق شفیق کهنه کار خودم هزار بار رفته می‌روم. قربان تو داش، باز قربان تو داش.

در حق من به دردکشی ظن بد میر کالوده گشته خرفه ولی پاک دامن بابا! به قبر علی به سیبل مردانهات قسم ما توی حق حساب در لوطی گری هیچوقت خیال این را هم نکردیم خال روی بچه‌های محله شما گذاشته باشیم. اگر روزگار ما را ذلیل نکرده بود باز هم صد نفر ذلیل تو بودیم.

اگر کسی یک چیق با کل حسین که بیفیرت‌ترین بچه‌هایی است که دور ور نو می‌پلکند کشیده باشد با وجود این تا هزار سال دیگر هم که باشد نوکریش را می‌کنیم. کسی که به تو پناهنده شده ما او را پناه‌گاه خود قرار می‌دهیم.



وزارت تعلیم و تربیت

دائرة المدارس و الاموال العامة

ورقة معاملات منفردة

نوع طلبه الحضانة

دفعه اسناد رسمی نمرة ۴۴۴۴ حوزة طهران



تمام مراتب مطبوعه در این ورقه در زوایا بجای واقع شد بتاریخ ۱۳۴۴

بالعرض هوبت مطبوعه

بمقام وزارت تعلیم و تربیت و در نتیجه اسناد رسمی نمرة ۴۴۴۴ حوزة طهران در تاریخ ۱۳۴۴ در خصوص...

این ورقه که بدستگاری شده است در دفتر اسناد رسمی نمرة ۴۴۴۴ حوزة طهران در تاریخ ۱۳۴۴ در خصوص...



با همه این ترتیبات چون می‌دانید لوطی دولاب توی بابا شملها و بابا مررها فحش است عرض می‌کنم خوب! لوطی دولاب آن حرف چه بود در منزل خودت زدی که نومان دو قرانش حق من است نه حق اکبر میرزا.

در هر صورت بگذاریم و بگذریم، چون واقعاً دیگر از قسم به سلکت و وجدان و شرافت یا این الفاظ جدید که دوره انقلاب ناقص ایران برای ما به یادگار گذاشت بدم می‌آید، بجهت اینکه هر بی‌شرفی و هر بی‌وجدانی هر وقت خواست قسم بخورد به وجدان و شرف قسم می‌خورد. پس قسم به لوطی گری. اگر بدانی این بچه ایرانی حرامزاده بی‌شرف چه قسم مرا آتش زده است، خدا شاهد است به موی خودت از شرح آن عاجزم.

همین قدر مختصری به حضرت رئیس پست تا یک اندازه مفصلتر به آقامیرزا علی اصغرخان نوشته‌ام. سرپاکت آن را باز گذاشته، از حضرت رئیس خواهش کرده‌ام بجهت حضرت عالی بخواند آن وقت برای میرزا علی اصغرخان بفرستد. (بخوانید و عبرت کنید).

این سر یک کسب شرافت و اهمیتی در نظر عموم پیدا کرده بود و حالا عموماً بعد از فرار او که دیگر من به مدرسه نمی‌روم و حاضر نیستم شعر حفظ بکنم به یک نظر پستی به او نگاه می‌کنند. کسی که با من و مهدیعلی خان و نصرالدوله در سر یک سفره می‌نشست و هر وقت وارد می‌شد به او احترام می‌کردند، حالا شاگرد آبدار هم از دیدن او نفرت دارد. روح سعدی شاد که فرمود:

تربیت ناهل را چون گردگان بر گنبد است.

بنده عرض می‌کنم تربیت ناهل را چون گنبدان بر کبودک است. برای اینکه گردو ممکن است یک وقتی اتفاقاً بر گنبد بند گرفته و بماند، ولی گنبد محققاً روی گردو که افتاد او را شکسته و خورد خواهد کرد.

در خانم این را هم عرض می‌کنم که بدانید. بعد از این حرکت خلاف انتظار و فرار از زیر بار کار و تحصیل آن وقت به او گفتم تحصیل از برای انسان کسب شرف است. حالا که نمی‌خواهی با شرف باشی پس به تربیت دیگری با من باش. چون برداشت مرا با خود غیر از این دیده بود گفت خیر. من هم گفتم تو به خیر و مابه سلامت. برو آنچه می‌بایدت پیش گیر سر ما نداری سر خویش گیر از بس که نصرالدوله و حسنعلی خان دلشان از برای زحمت من راجع به این حرامزاده سوخته است و می‌بینند بعد از این حرکت روز و شب چه جور آتش گرفته و می‌شورم فوق العاده هر دو کوک هستند. هر چه به من اصرار کردند که بگذار ما یک بازی به سر او در آورده بعد او را ول کن دلم راضی نشد. دیدم به همه چیز من بر می‌خورد.

دیشب به قربانعلی بیگ گفته بود که عارف شنیده‌ام مرا می‌خواهد به ملایر عودت دهد. حالا که چنین است کاری بکنید مرا نفرستد. از این به بعد به عنوان نوکر می‌مانم... "معطل در عراق که او را نخواهم ول کرد. از طرفی هم از چشم افتاده است. هیچ میل دیدن او را ندارم... (مانده)

از تربیت رئیس جدید خودمان هم البته اطلاع حاصل کرده خواهیم شد دیگر در خانه خودتان فریاد بلند نکنید که فلان فلان شده‌ها به من تکلیف می‌کنند که باید زیر بار ریاست مهدیعلی خان بروی. چون اجنبی پرستی در نزد عموم ایرانی پسندیده است من هم دیگر به شما ملامت نخواهم کرد. البته رئیس سوئدی باشد بهتر است تا اینکه ایرانی باشد. همین قدر بدانید این چند روزه را که در خدمتان بودم یک دو تیکه خیلی بی‌شرمی فرمودید حضرت اشرف.

حضرت اشرف گفتم که رفع بی‌شرمی شده باشد از حضور مبارک معذرت می‌خواهم... (مانده)

قربان و تصدقت

ابوالقاسم عارف بی‌شرم

شوخی مظفرالدین شاه با وکیل الدوله

عکس یادداشت مظفرالدین شاه قاجار به مرحوم وکیل الدوله که با او شوخی و مزاح کرده است ارسال می شود.

مرحوم میرزا محمد خان وکیل الدوله تبریزی وزیر تحریرات مظفرالدین شاه و از محارم و خاصان او بود.

پسرانش مرحوم علی اکبر دبیر سهرابی (دبیر السلطان) و علی وکیل مظفری (حاج وکیل الدوله کوچک) هر دو در ایام جوانی نزد پدرشان در دربار مظفرالدین شاه خدمت می کردند. مرحوم وکیل الدوله در سال ۱۳۳۸ هجری قمری در تهران وفات یافته است.

علی مشار

شاه
وزیر امور خارجه
دکتر امیردرد
لایحه مرحوم میرزا محمد خان
مرحوم حسن حسن کاغذی
حیف دشمن در روایت می نمودم
حسن حسن کاغذی
لوگتین نوشته ام در این قسم
کاغذی به پسر پنهان شاه
میرزا محمد خان
کلیه دست نوشته ها
مجان

اسماعیل نواب صفا

ظهورالدوله و اجرای نخستین برنامه تئاتر در کرمانشاه

تاکنون از برگزاری نخستین کنسرت‌ها در انجمن اخوت و گاهی گاردن پارتی در باغات تهران بهمت مرحوم «ظهورالدوله» صفا علی و سخن بسیار گفته شده است.

مجلد یکم (سرگذشت موسیقی ملی ایران) نوشته استاد گرامی شادروان روح الله خالقی همراه با عکس‌های ارزنده و ذکر نام موسیقی دانهای نامی که در آن مراسم شرکت داشته‌اند و دیعه است گرانبها، ولی از اجرای نمایشنامه بخواست ظهورالدوله درجائی سخن نرفته بود. از چندین پیش بنا بر توصیه برخی از دوستان با نداشتن حوصله تصمیم بنوشن خاطرات قدیم گرفتم و با اینکه پدر و اجدادم همه مصفهانى هستند، چون مولدم کرمانشاه است طبعاً نوشتن خاطره و یادگارهای دوران کودکی و نوجوانی و محیط خانوادگی و جامعه‌ای که در آن پرورش یافته‌ام و از فرهنگ آن تأثیر پذیر بوده‌ام ضرورت داشت.

بنابراین مآخذ چندی مورد نیازم بود، بهمین دلیل از دوست فاضل و سخنور کامل آقای یدالله بهزاد که در دبستان هدایت آن شهر با من هم‌دوره بود یاری خواستم. این انسان شریف که کنج عزت گزیده و بقول فرهاد میرزا مونسش (باز کتابت و کتاب باز) بی‌درنگ در کوتاه‌ترین مدت چند مآخذ معتبر از کتابخانه باارزش خود برایم فرستادند. در میان آنها و چیزهای بود بنام (راپورت اداره معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه کرمانشاهان) که در سال ۱۳۰۵ خورشیدی بوسیله مرحوم سید عبدالحسین خان سلطانی رئیس معارف وقت برای وزارت معارف ارسال شده، این نسخه باارزش و منحصر بفرد جامع و کامل که در شصت و شش سال پیش با شیوه‌های بسیار نو تهیه گردیده تحسین انگیز است، زیرا از ذکر هیچ نکته‌ای در زمینه تلاش‌هایی که بخاطر گسترش معارف از سوی مردم آن شهر بعمل آمده بوده است کوناهى نکرده، حتی تعداد نخستین مدرسه‌های ابتدائی توان، دبستان‌ها و اولین دبیرستان دولتی بریاست مرحوم رشید یاسمی بودجه معارف کرمانشاه و کسانی که کمک کرده‌اند، نام چاپخانه‌ها، روزنامه‌ها، بیمارستانها، مدرسه‌های ادیان مختلف، نام معلمان، مکتب‌خانه‌ها و صاحبان مکتب‌خانه و بسیاری مطالب دیگر که همه سودمند است در این راپورت آمده است. از جمله درباره نخستین نمایشنامه در این شهر است که در صفحه یازدهم چنین ذکر شده:

مرحوم علی خان ظهورالدوله صفا علی در دوران حکمرانی (۱۳۲۶ قمری) برای اولین دفعه در کرمانشاه نمایشی برقرار کرد و عایدات آنرا که فریب به هزار تومان بود به مدرسه (علمیه اسلامیة) تخصیص داده است. بر این گزارش چند فایده مترتب است.

- ۱- اینکه کمتر موضوعی از دیدگاه تاریخ پوشیده می‌ماند.
- ۲- روشن بینی مرحوم ظهورالدوله را می‌رساند.
- ۳- فریب هزار تومان پولی که برای شرکت در این نمایش جمع آوری شده مبلغ هنگفتی است که با ارزش پول امروز در قالب قیاس نمی‌گنجد.
- ۴- علاقه مردم کرمانشاه را آن هم در تود و شش سال پیش نشان می‌دهد که چگونه برای دست‌یابی بمظاهر پیشرفت و دوری از جهل و خرافه از اینگونه فرصت‌ها استقبال می‌کرده‌اند.

۵- محبوبیت ظهیرالدوله و مردم دوستی او یکی از دلایل شرکت مردم برای تماشای این نمایشنامه بوده است.

۶- می‌دانیم که ظهیرالدوله از دودمان کهن قاجاریه، داماد ناصرالدین شاه و رئیس تشریفات او بوده و بگواهی همه مورخان از شیوه حکومت مستبد غیر منتظم نفرت داشته و در تمامی حکومت‌ها علاوه بر عدالتخواهی و مردم دوستی از اندوختن ثروت برکنار بوده است. ولی همین شخصیت در کتاب (استاد خاطرات ظهیرالدوله) در صفحه‌ای بخط خود مطلبی قریب به این مضمون نوشته: «بعقیده من مشروطیت صد سال برای ایران زود است». این اظهار نظر از سوی فردی روشن بین و مردم دوست که کموت درویشی و بی‌خویشی را به جبهه شمه دوزی الماس نشان برتری داده بود، مشروطیت را برای مردمی که دوستان می‌داشته زود می‌دانسته است و دیدیم که درست می‌اندیشیده، زیرا معتقد بوده تا مردم زیربنای نگرانی و فرهنگی صحیحی برای قبول این گونه حکومت‌ها نداشته باشند، پاسداری از چنین شیوه‌های حکومت را وظیفه ملی خود نمی‌دانند و بهمین دلیل بوده که پیوسته از راه‌های گوناگون برای بیداری مردم می‌کوشیده است.

عکسی از جشن بازگشت مشروطیت

پس از فتح تهران و عزل محمدعلی شاه مجالس جشن در تهران گرفته شد. از جمله جشن نصرت بود که ظهیرالدوله (انجمن اخوت) برپا کرد.

اخیرا خانم مینا صادق فرزند مرحوم مهندس علی صادق در میان اوراق بازمانده از جد خود (مرحوم مستشارالدوله) عکسی به دست آورده‌اند که مستشارالدوله را در کنار محمدولی خان سپهسالار نشان می‌دهد. این عکس به مناسبت فانوسها و جار لاله‌دار آویخته در باغ از یکی از همان مراسم است. مرد بلند قد سپهسالار و نفر دومی در دست چپ او مستشارالدوله است. (صفحه ۲۵۸)

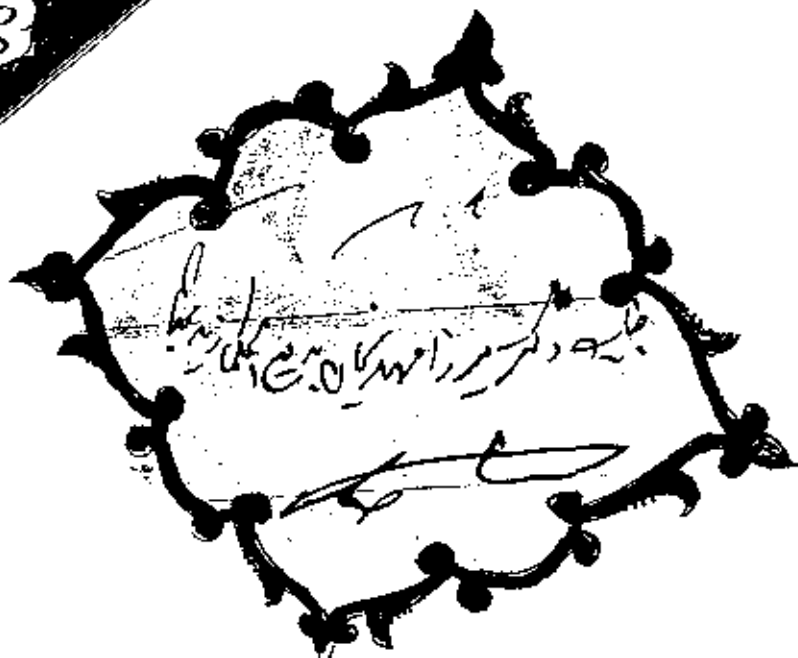
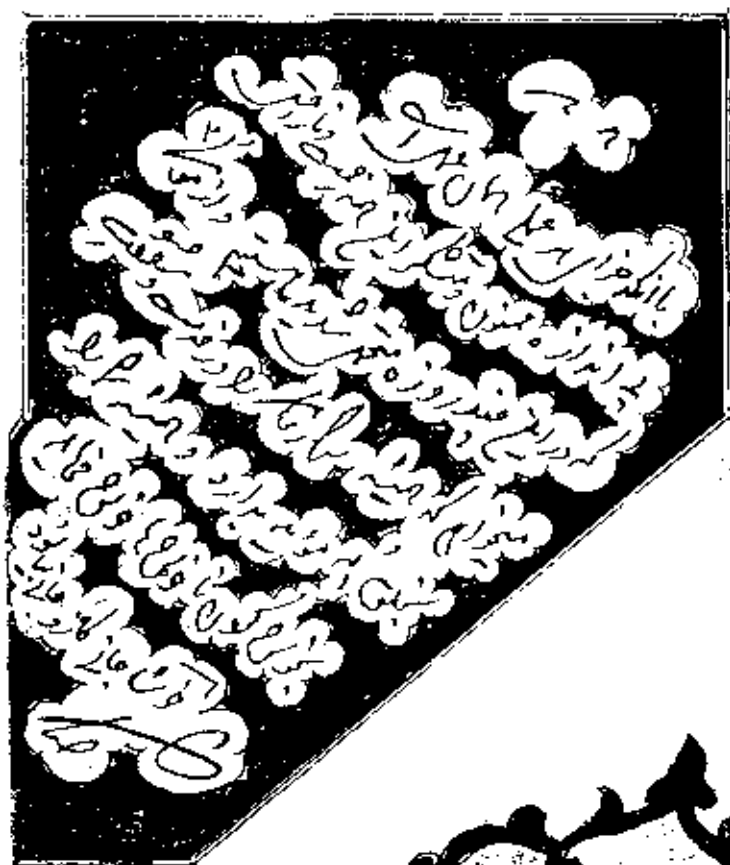
عکسی از اعضای معارف خوزستان

پنج عکس که به معرفی و لطف آقای صفدرزاده از سوی آقای دکتر هوشنگ امید به دفتر مجله رسیده از مجموعه عکسهایی است که مرحوم حسین امید گرد می آورده. مرحوم حسین امید از فرهنگیان نامور زمان خود و در وزارت معارف از محترمین و سرشناسان و مأمورین منحصص بود و همواره به مأموریت‌های متعدد در ولایات مختلف می‌رفت. حسین امید به سن هفتاد و دو سالگی در سال ۱۳۴۵ درگذشت.

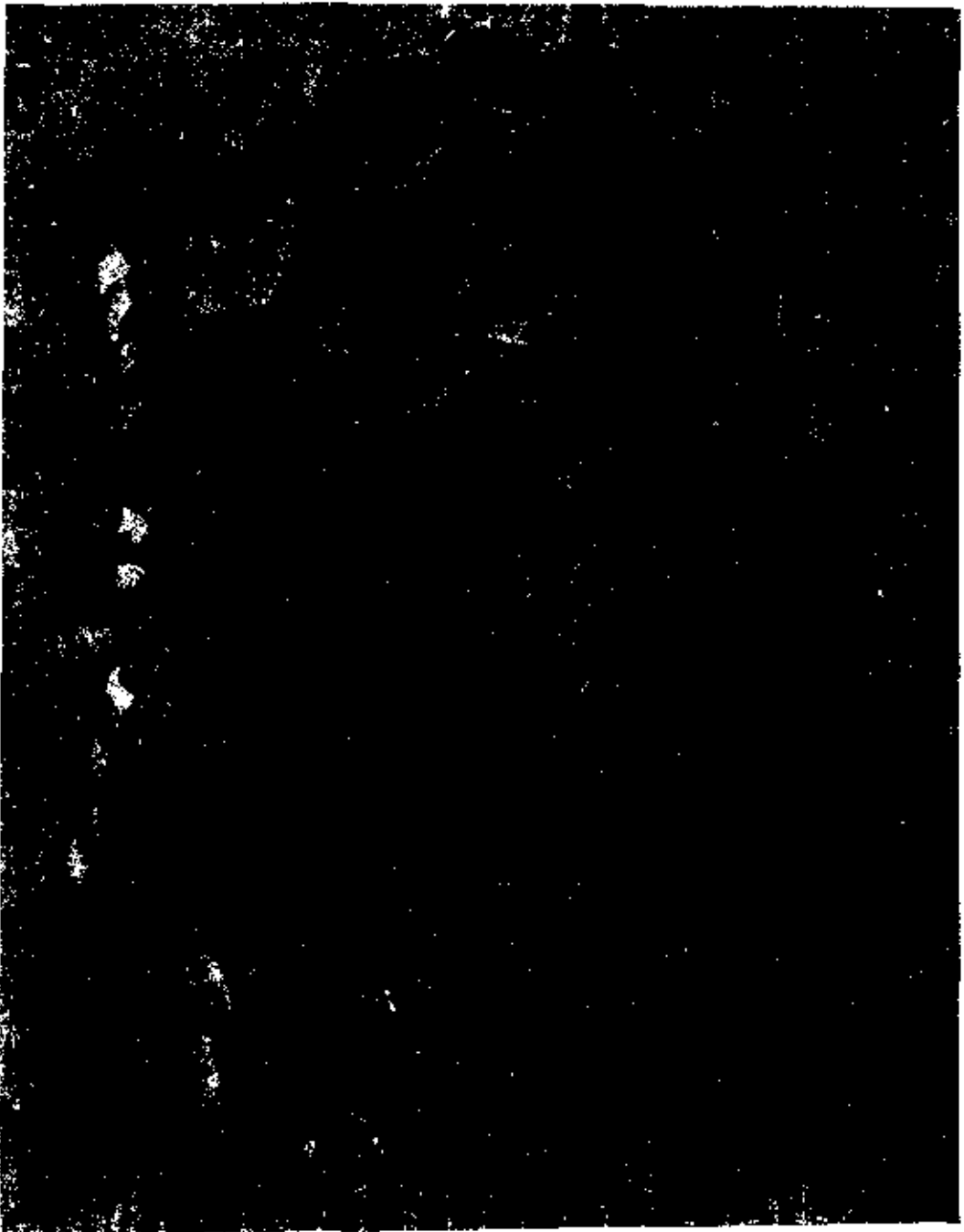
مهدی امید دیلمه دارالفنون برادر حسین امید بود و با برادر به خوزستان می‌رود و در آنجا در می‌گذرد. (صفحات ۴۵۹-۴۶۳)

یادداشتی از ظهیرالدوله صفاعلی

از زمانی است که ظهیرالدوله حاکم همدان بود و دکتر مهدی خان بدیع‌الحکماء در آن شهر طبابت می‌کرد و توجه مخصوصی نسبت به بیماران مرعی می‌داشت. عکس این ذرفه را آقای مهندس ناصر بدیع در اختیار ما گذارده‌اند. (صفحه ۴۵۷)

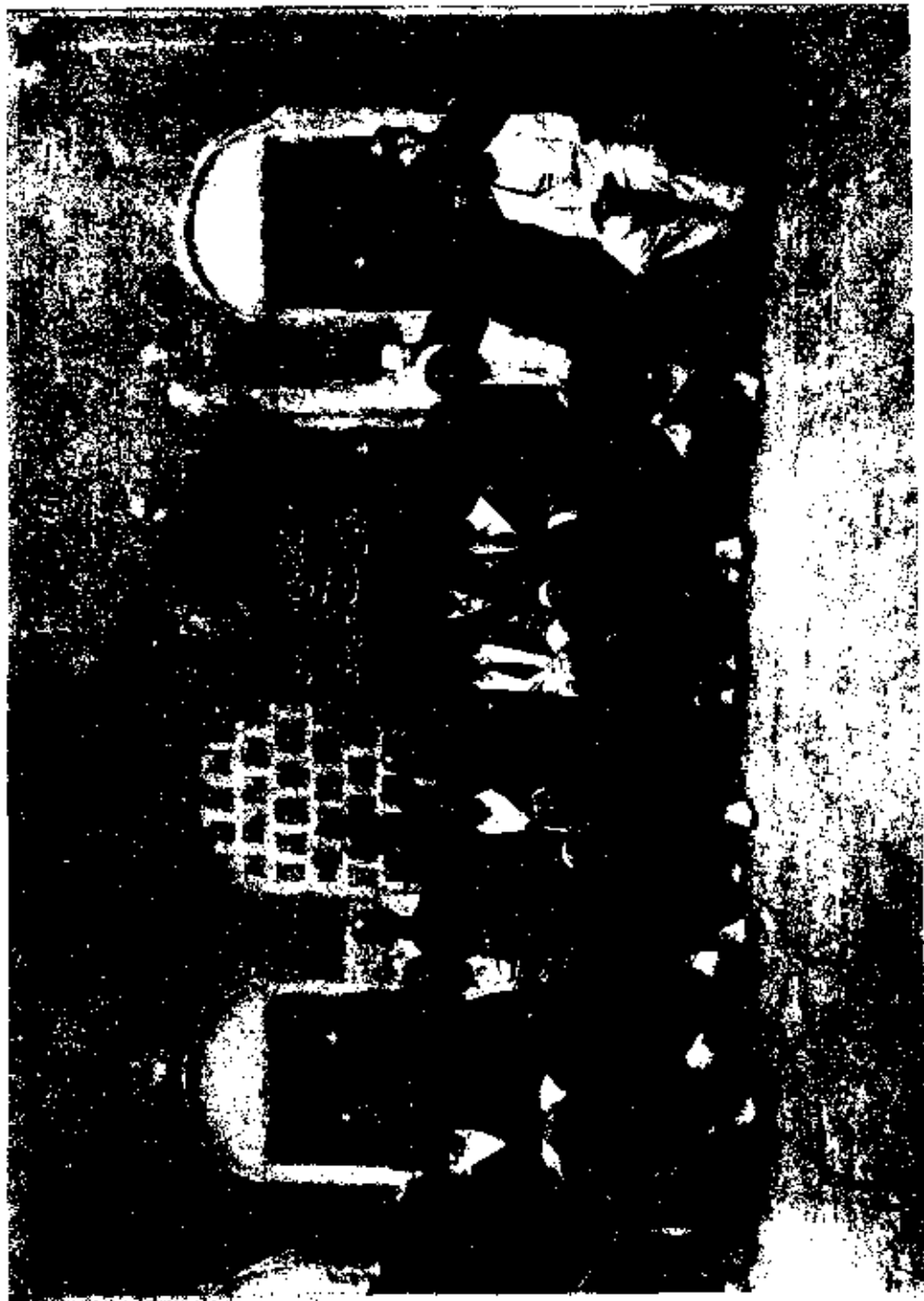


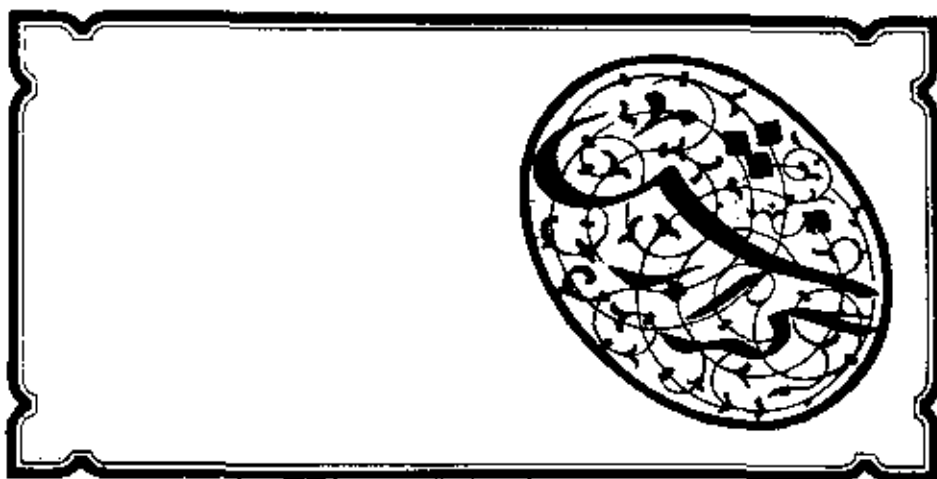












مؤسسه مطالعات آسیای مرکزی و غربی
INSTITUTE OF CENTRAL AND WEST ASIAN STUDIES

این مؤسسه بخشی است از دانشکده ادبیات دانشگاه کراچی (پاکستان). مرحوم پیر حسام‌الدین راشدی یکی از مؤسسان آن بود. حکیم محمد سعید مرد فرهنگی و متخصص و مدیر مؤسسه همدرد و بیت‌الحکمه از مؤسسان و از ستونهای پایدار نگاه دارنده آن است و دکتر ریاض الاسلام دانشمند تاریخ‌دان هم از مؤسسان و دبیر و گرداننده آن مؤسسه. دکتر ریاض‌الاسلام در تاریخ روابط ایران و هند از متخصصان است و حدود بیست سال پیش دو جلد از اسنادی را که در آن زمینه گرد آورده بوده به دکتر پرویز نائل خانلری داد و در انتشارات بنیاد فرهنگ ایران چاپ شد.

مؤسسه مذکور سالی دوسه کتاب از متون تاریخی مرتبط با منطقه مورد مطالعه و یا تحقیقات تازه را به چاپ می‌رساند. از جمله درین اواخر کتابهای «خان خانان نامه» منشی دبی بر ساد و کتاب شمر تألیف سراج‌الدین علی خان آرزو به چاپ رسیده است. شمر کتابی است در فقه اللغة و زبانشناسی فارسی با عنایت به فواید لغوی فارسی و هندی.

طبق گزارش تازه‌ای که رسیده در دو سال بعد کتابهای «نصرت نامه ترخان» (به هزینه مؤسسه) و کتاب تواریخ بدیمه راجع به آسیای میانه (که دکتر احسان یارشاطر بخشی از هزینه را داده) به چاپ خواهد رسید.

از کارهای دیگر مؤسسه برگذرای سخنرانی علمی سالانه است به نام «سخنرانی سالانه یادگار سید حسام‌الدین راشدی». نخستین سخنرانی را پرفسور حسن دانی درباره وضع کنونی آسیای مرکزی ایراد خواهد کرد.

حکیم محمد سعید به مناسبت آنکه مؤسسه در نظر گرفته است کتاب یادگاری برای سالگرد مؤسسه در سال ۱۹۹۳ منتشر سازد پیشنهاد کرده است که همزمان برگذاری جشن سالگرد برای ایجاد ارتباط فرهنگی با شش جمهوری مسلمان آسیای مرکزی از هر یک از آن جمهوریها دو نفر دعوت شوند و حکیم محمد سعید پذیرفته است که مخارج آن کار را از مؤسسه همدرد بپردازد.

به شه نامه نظر کن تا ببینی: نسخه سعدلو

در گرم‌گرم تابستان اسفند آقای عبدالحمید سعدلو - که نیاکانش از روزگار صفوی به این سوی در مناصب سپاهگیری، بیگلربیگی و دیوان بیگی ناحیه مهم چخور سعد (از نظر سوق‌الجیشی) خدمت کرده و از سرحداران ایران در شمار بوده‌اند به من تلفن کرد و گفت دوست مشترکمان آقای محسن آشتیانی شما را معرفی کرده است تا دو نسخه خطی بازمانده اجدادیم را ببینید و نظری بدهید که با آنها چه کنیم. آقای سعدلو از تیره‌ای است که پدرانش زنجان را محل وطن اختیار کرده‌اند و همواره از محترمین ایلات آن خطه بوده‌اند.

با شتاب و شوق بسیار به دیدن ایشان شتافتم و نسخه‌ها را دیدم. نخست دیوان حافظ را به تصور آنکه ممکن است نسخه‌ای قدیمی و بااساس باشد گشودم. اما چنان مزایایی در آن نیافتم و طبعاً چنگی به دلم نزد آنقدر که به یادمانده است از دوره رسایی خط نستعلیق بود آن هم نه خط خوش خوب. اما چون شاهنامه را باز کردم نسخه‌ای دیدم که در وصفش یک دهان خواهم به پهنای فلک، چشمم از دیدنش خیره می‌ماند. نسخه‌ای یافتم یکدست و ضخیم که آثار اعتبار و اصالت و قدمت (به نسبت) و اهمیت از جوانب و ظواهر آن به خوبی مشهود بود، همان نگاه نخستین که بر دو صفحه میانین نسخه افتاد مرا با خویش به روزگاری کشانید که کتاب و مذهب و جدول‌ساز چنین نسخه عالی را پرداخته بوده‌اند. شاهنامه در ستون‌بندی در متن نسخه (راسته) و خمسه نظامی گنجوی به حاشیه آن بطور چلیپا کتابت شده است. شاهنامه چند ورق به پایان نسخه ختم می‌شود و آن چند ورق آخری اوراق خمسه است. این نسخه شاهنامه مجلس تصویر ندارد و شاید همین امر اماره‌ای قوی باشد بر کهنگی نسخه. بودن خمسه در حاشیه آن هم از قرائتی دیگر در همان زمینه تواند بود.

این نسخه گرانقدر به قطع رحلی است. متن نوشته‌ها سراسر به خط نسخ و به قلم آهنین و عنوانها به قلم تشعیر گرفته (آنقدر که به یادمانده) است. کاغذ نسخه یک دست و از نوع کاغذهای بغدادی یا سمرقندی زرد رنگ کلفت جاندار است و عناوین و جدول‌بندی (ستون‌ستون) آن همه زرنگار. سرلوح زیبایی در اجزاء شاهنامه و کتیبه‌هایی از همان دست و شیوه برای عناوین مثنویهای خمسه نظامی یادگاری است دلاویز از اواخر قرن هشتم هجری (و اگر بخواهیم خیلی دقیق شویم بیست سال اول قرن نهم). به تصور من همه آثار و علایم برای آنکه بتوان نسخه را نوشته حدود سال هشتصد هجری دانست درین نسخه جمع است.

دریغاً که نسخه از تاریخ کتابت و رقم کتاب عاری است. حتی نوشته‌ای هم که در صفحه نخستین (پیش از متن) وجود داشته وقاعده یادداشتی بوده است از تملک قدیم، از زمانهای دورتر از ما از ورقه کتاب سترده شده است بطوری که چیزی از آن ظاهراً خوانده شدنی نیست.

کسی در باب فردوسی چه گوید که او رمزی است از سر الهی
به شه‌نامه نظر کن تا ببینی روان آن جناب اندر سیاهی

تاکنون قدیم‌ترین نسخه تاریخدار شناخته شده شاهنامه موجود در ایران همان شاهنامه بایسنغری مورخ ۸۲۳ هجری است (کتابخانه سلطنتی). این نسخه به خط جعفر بایسنغری است. پس از آن نسخه خط محمد بن محمود حنفی مورخ به سال ۸۴۴ است که در همان کتابخانه محفوظ است.

تعداد نسخه‌های بی‌تاریخ قدیم موجود در ایران نیز زیاد نیست. دو نسخه در کتابخانه مجلس (به شماره‌های ۵۲۴۳ و ۵۹۹۴) هست که به احتمال از قرن هشتم دانسته شده. یک نسخه هم که به قرن نهم نسبت داده شده به شماره ۹۷۲ ف در کتابخانه ملی محفوظ است و یکی دیگر به شماره ۳۶۹۹ در کتابخانه مجلس (ولی نسخه ناقصی است).

بنابراین دو نسخه تاریخدار از اواسط قرن نهم در ایران داریم و چهار نسخه بی تاریخ که از قرون هشتم و نهم دانسته شده است. با این حساب نسخه خطی متعلق به آقای سعدلو که دو سه قرن یا بیشتر است که درخاندان ایشان نگاهبانی می شده است یکی از نسخه های قدیمی و ممتاز موجود در ایران است و می باید کوشیده می شد به دست سمسار و اغیار یافتند و حتماً به یکی از کتابخانه های اساسی کشور برسد. به همین ملاحظه در همان نخستین دیدار به ایشان عرض کردم. چون قصد فروش آن را دارید توجه داشته باشید که اگرچه این میراث از پدرانتان به شما رسیده و ملوک طلق شماسست ولی برتر از آن میراثی است ملی که پدران شما آن را به هنگام کوچها و جنگها و خانه بدوشیها، در فراز و نشیبهای زندگانی و در سزا و ضرا حوادث آن را از هر بلیه و واقعه ای محفوظ داشته و بالاخره به دست امانتدار شما سپرده اند و شایسته است آن را هر چه زودتر به ملت ایران بسپارید. شما امانت دارید و باید این نسخه را که گنج بیش بها است پس از سبصد سال به دسترس پژوهندگان شاهنامه بگذارید.

خوشبختانه جناب سعدلو خودش بر همین بنیان و اعتقاد بود. گفت اساس مشورت برای همین است. گفتم خریدار عمومی این نسخه را در میان کتابخانه های دانشگاه، ملی، ملوک، مجلس، دائرة المعارف و یا آیه الله مرعشی قم باید جست. گفت چون سفری عاجل در پیش دارم که معلوم نیست چه مدت به درازا می کشد میل دارم هر چه زودتر نسخه را بفروشم که خدای ناکرده در خانه ام که کسی در آن نخواهد بود گرفتار حادثه ای نشود. گفتم برای آنکه بتوان تخمین و تقریبی نسبت به بهای آن داشت اجازه بدهید دیگر بار با دوست دانشمند نسخه شناس آقای دکتر اصغر مهدوی زحمت بدهیم و نسخه را به دقتی درخورتر و با امان نظری دقیقتر ببینیم. من هم نسخه چاپی خالقی مطلق را با خود می آورم تا چگونگی ضبط متن هم تا حدودی معین شود.

در جلسه دیگر که فرصت ژرف نگری درازتر بود، ایاتی از آغاز شاهنامه با چاپ خالقی مطلق مطابقت شد و دریافتیم همسانی زیادی میان ضبط این نسخه و نسخه های قدیم که صورت تفاوت های آنها در ذیل چاپ خالقی آمده مشهود است. پس متن نسخه برای مقابله علمی و انتقادی از اهمیت خالی نیست. آقای سعدلو ابتدا به کتابخانه دانشگاه تهران و سپس به کتابخانه ملی ملوک مراجعه فرمود. نسخه دیوان حافظش را کتابخانه دانشگاه خرید. ولی نسخه شاهنامه را خوشبختانه بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی خریداری کرد که اعتبار مالی آماده در اختیار داشت.

شادم که این نسخه نفیس عالی در ایران ماند. اکنون سزاوارست یکی از محققان بنیاد دائرة المعارف مقاله ای درباره این شاهنامه و خمسة حاشیه آن که گویای کیفیت هنری و اسلوب خط و تذهیب و نیز ضبط متن و خصایص آوایی بعضی کلمات دارای اعراب آن باشد بنویسد تا جزئیات ظرایف و طرایف این نسخه به آگاهی دستداران شاهنامه برسد و البته عکس چند صفا را هم به چاپ برسانند. اگر هم به مجله آینده التفات شود با نهایت افتخار به چاپ خواهیم رسانند.

این چند سطر گزارش کوتاه برای آن نوشته شد که خیر مسرت بخش پیدا شدن و بودن چنین نسخه ارزشمند در ایران به آگاهی علاقه مندان رسیده باشد. درین چند سال اخیر این نسخه پس از نسخه بسیار زیبایی فرزند السلوک که نصیب کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی در قم شد از نقایسی است که دیده ام و از دیدنش لذت بسیار برده ام. چنین نسخه هایی بسیار کم است و سائهایی می گذرد تا از گوشه ای به در آید. آقای سعدلو چهار حکم از شاه طهماسب در اختیار دارد که با مهر آن پادشاه خطاب به محمدقلی خان سعدلو بیگلربیگی الکای چخور سعد (و سپس دیوان بیگی آنجا) صادر شده است. عکس این چهار حکم را از راه لطف به من داده اند که پس از بازخوانی در مجله به چاپ برسد و چنین خواهد شد. این چهار حکم مورخ ذی قعدة ۱۱۲۵ و ربیع الاول ۱۳۳۶ و ربیع الثانی ۱۱۳۶ و ذی قعدة ۱۱۴۴ هجری و مربوط به امور نظامی شهرهای ماکو، نخجوان، چورس است.

یادگارهای فرهنگی مجتبی مینوی

خوانندگان و ایراندستان می‌دانند مرحوم مجتبی مینوی که پس از عمری پرپرکت در سال ۱۳۵۵ درگذشت، کتابخانه معتبر و نفیس خود را که گنجینه‌ای از ذخائر فرهنگی و میراث او بود به بنیاد شاهنامه فردوسی اهدا کرد و پس از مرگش در همان خانه‌ای که سکنی داشت برجای ماند. اولیای وزارت فرهنگ و هنر نیت زنده یاد مینوی را با خرید خانه او برآوردند و کتابخانه را در همانجا نگاه داشتند و به ترتیب و تنظیم و فهرست نویسی آن پرداختند و درین مرحله مخصوصاً کوششهای دانشمند محترم آقای دکتر محمد امین ریاحی سرپرست بنیاد شاهنامه پس از مرحوم مینوی مؤثر افتاد. اکنون کتابخانه وابسته به مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی است و پژوهندگان و دانشمندان از آنجا استفاده می‌برند. باید گفت که مینوی این مجموعه را در طول فریب به شصت سال با دشواریها و سختیهای مالی ولی با شور و عشق فراهم ساخت و با شوقی و پیوندی ژرف با فرهنگ ایران آن را به سرزمین خویش اهدا کرد.

مرحوم مینوی چنانکه شیوه و مرسوم علمای طراز اول است هم برکنار کتابهایی که می‌خواند و از آن خودش بود یادداشتهای علمی می‌نوشت و هم آنچه را درمی‌یافت و در کتابهای کتابخانه‌ها و نسخه‌های خطی دیگران می‌دید در اوراق جداگانه مضبوط می‌کرد و در جعبه‌ها و جزو دانهایی نگاه می‌داشت. این اوراق و برگه‌ها و نوشته‌ها جزو کتابخانه اویاتی است و چون در دوره بیماری آن شادروان بهم ریختگی در آنها پیدا شده بود، چند سال پیش هیأت اممای کتابخانه، مخصوص از جانب مرحوم مینوی توفیق پیدا کرد مدتی را به بازیابی و تنظیم موضوعی کلیه اوراق و یادداشتهای بازمانده در کتابخانه مزبور بپردازد و سرسامانی بدان اوراق بدهد تا معین باشد چه نوع مطالب و عوایدی در آنجا هست.

روزهای متعددی که در هنگامی آقایان دکتر یحیی و دکتر اصغر مهدوی بدین کار پرداخته شد و برگه برگ اوراق و نوشته‌های پراکنده بررسی و دسته‌بندی می‌شد، تنوع آن نوشته‌ها و یادداشتهای پیش از پیش ما را بر پهنای اطلاعات و اهمیت میراث معنوی مینوی واقف کرد.

پس از پایان گرفتن کار ترتیب و دسته‌بندی این گنجینه به دستور هیأت امما (دکتر یحیی مهدوی و دکتر اصغر مهدوی و علیرضا حیدری و این جانب) سیاهه و فهرستی از آنها برای ثبت در دفتر صورت جلسات هیأت مذکور تنظیم شد و اجازه گرفتن که آن را برای آگاهی علاقه‌مندان در مجله آینده به چاپ برسانیم.

سزاوارست گفته شود که استاد محترم آقای محمد تقی دانش پژوه فهرست نسخه‌های خطی و عکسی و میکروفیلیمهای کتابخانه مرحوم مینوی را جداگانه نوشته‌اند که توسط مؤسسه مطالعات و تحقیقات علمی و فرهنگی به چاپ می‌رسد.

همچنین باید نوشت که بنا به علاقه‌مندی مؤسسه مذکور چاپ نخستین جلد از یادداشتهای استاد مرحوم به پشتکار اعضای علمی آنجا آغاز شده و امید است که به زودی در دسترس دوستداران این گونه پژوهشهای ادبی و تاریخی قرارگیرد.

ایرج افشار

قسمت اول

جزو دانهایی است که مرحوم مجتبی مینوی خود بدانها نام و عنوان داده است و هیأت امما به هر یک از آنها شماره داده و به ترتیب الفبایی در کشوردان (چهار کتو) منظم کرده است.

۱- ابن سینا (۱)

۲- ابن سینا (۲)

۳- ابو حیان و ابوریحان بیرونی

۴- ادبیات عربی (۱ / الف تا ص)

۵- ادبیات عربی (۲ / ط تا ی)

- ۶- ادبیات عربی به نظم و نثر و منتخبات
- ۷- ادبیات فارسی
- ۸- اسلام از دریچه چشم مسیحیان
- ۹- اسلحه
- ۱۰- اشتقاق سازی عامیانه
- ۱۱- افکار و اشعار منتخب فارسی (۱ / الف تا ج)
- ۱۲- افکار و اشعار منتخب فارسی (۲ / خ تا ی)
- ۱۳- افکار و اشعار منتخب عربی
- ۱۴- افکار و اشعار منتخب فرنگی
- ۱۵- اقبال لاهوری
- ۱۶- اقوام و مذاهب و عادات و عقاید (۱)
- ۱۷- اقوام و مذاهب و عادات و عقاید (۲)
- ۱۸- امثال (۱ / الف تا ج)
- ۱۹- امثال (۲ / ح تا ی)
- ۲۰- البرهان
- ۲۱- برامکه
- ۲۲- تاریخ (الف تا ذال)
- ۲۳- تاریخ (ر تا ی)
- ۲۴- تاریخ روابط ایران و عرب
- ۲۵- ترجمه ادبی
- ۲۶- تصحیف
- ۲۷- تصوف و متصوفه (۱)
- ۲۸- تصوف و متصوفه (۲)
- ۲۹- تصوف و متصوفه (۳)
- ۳۰- تصوف و متصوفه (۴)
- ۳۱- تعبیر خواب - پست - کشتی - اوزان و مقادیر
- ۳۲- تقویم و گذاری و نجوم
- ۳۳- جغرافیا (۱ / الف تا س)
- ۳۴- جغرافیا (۲ / ش تا ی)
- ۳۵- چوگان - ریاضتها - شطرنج
- ۳۶- حاجی بابا و میرزا حبیب اصفهانی
- ۳۷- حافظ
- ۳۸- حکمت و هیأت و هندسه و شطرنج و کیمیا و جواهر و مجموعه های فنون
- ۳۹- خط (۱- کوچک)
- ۴۰- خط (۲- کوچک)
- ۴۱- خط (۱ و ۲- بزرگ)
- ۴۲- خط (۳- بزرگ): انواع خط و نمونه های مرکب و خطوط
- ۴۳- خط (۴- بزرگ): کاغذ و کتب و کتابخانه ها
- ۴۴- خواجه عبدالله انصاری
- ۴۵- خوشه ای از خرمن - میراث ما (۱)

- ۴۶- خوشه‌ای از خرمن - میراث ما (۲)
 ۴۷- خوشه‌ای از خرمن - میراث ما (۳)
 ۴۸- خوشه‌ای از خرمن - میراث ما (۴)
 ۴۹- خوشه‌ای از خرمن - اشعار عربی
 ۵۰- داستانها و قصه‌ها (۱ / الف تا س)
 ۵۱- داستانها و قصه‌ها (۲ / س تا ی)
 ۵۲- دستور زبان (۱ / مقدمات)
 ۵۳- دستور زبان (۲)
 ۵۴- دستور زبان (۳ / فعل)
 ۵۵- دستور زبان (۴ / رسم الخط - نحو عربی)
 ۵۶- رجال (۱ / الف و ب)
 ۵۷- رجال (۲ / ث تا س)
 ۵۸- رجال (۳ / س تا ف)
 ۵۹- رجال (۴ / ق تا ی)
 ۶۰- رشیدالدین فضل‌الله همدانی
 ۶۱- روش تحقیق
 ۶۲- سعدی
 ۶۳- سفرنامه‌ها (۱)
 ۶۴- سفرنامه‌ها (۲)
 ۶۵- سنائی غزنوی
 ۶۶- شاهنشاهی ساسانیان (۱)
 ۶۷- شاهنشاهی ساسانیان (۲)
 ۶۸- شیر و خورشید
 ۶۹- صنایع ایران (۱ / تصویر و نگیندی)
 ۷۰- صنایع ایران (۲ / هدایا - خصایص بلاد - پارچه‌ها و قالی)
 ۷۱- صنایع ایران (۳ / معماری)
 ۷۲- طب و تیراندازی و جیل و تعبیر خواب و عجائب
 ۷۳- عروض و قافیه و بدیع
 ۷۴- عطار نیشابوری
 ۷۵- عقاید و فقه و حدیث و قصص انبیا
 ۷۶- غزالی
 ۷۷- فارسی و سایر زبانها و لهجه‌های ایران (۱)
 ۷۸- فارسی و سایر زبانها و لهجه‌های ایران (۲)
 ۷۹- فردوسی (۱ / کتاب و شرح حال و رجال)
 ۸۰- فردوسی (۲ / نقلی‌های شاهنامه او)
 ۸۰- فرنگی شدن
 ۸۱- فلسفه
 ۸۲- قرآن و تفاسیر
 ۸۳- قطب‌الدین شیرازی
 ۸۴- کتابها

- ۸۵- کتابهای چستر بیٹی (فارسی تمام شده)
- ۸۶- کتابهای چستر بیٹی (فارسی تمام نشده)
- ۸۷- کتابهای چستر بیٹی (عربی تمام شده)
- ۸۸- کتابهای چستر بیٹی (عربی تمام نشده)
- ۸۹- کتابها که عکس باید گرفته شود
- ۹۰- لغت - نسخ آنها
- ۹۱- مانی
- ۹۲- مجامیع (۱ / تاداماد ابراهیم پاشا)
- ۹۳- مجامیع (۲ / از دوغوملو تا آخر)
- ۹۴- مناشات و سیاست مدن و عروض و بدیع و بیان و دستور زبان و مرقات
- ۹۵- موسیقی - سخنرانیهای لندن
- ۹۶- مولوی و کسان او
- ۹۷- مولویان - سلطان ولد و مابعد او
- ۹۸- ناصر خسرو - اسمعیلیه
- ۹۹- نظام الملک و سیاست نامه
- ۱۰۰- نوزنامه (۱)
- ۱۰۱- نوزنامه (۲)
- ۱۰۲- نوزنامه (۳)
- ۱۰۳- نوزنامه (۴)
- ۱۰۴- نوشاد
- ۱۰۵- ویس و رامین (مقدمه)
- ۱۰۶- ویس و رامین (۱ / موضوعات)
- ۱۰۷- ویس و رامین (۲ / موضوعات)
- ۱۰۸- ویس و رامین - بترتیب هجاء از الف تا خ
- ۱۰۹- ویس و رامین - بترتیب هجاء از دال تا س
- ۱۱۰- ویس و رامین - بترتیب هجاء از ص تا ی
- ۱۱۱- ویس و رامین (۷)
- ۱۱۲- ویس و رامین (۸)
- ۱۱۳- یوسف و زلیخا

با جزوه ۸۰ هـ، جمعاً ۱۱۴ جلد است.

قسمت دوم:

جزوه‌داناها و پاکتهای بزرگ که مفداری منظم و مقداری اوراق منفرق بود و به تناسب موضوع و مطالب در کنار هم قرار یافت و عناوین ذیل به آنها داده شد و در کشور داناها به ترتیب الفبایی قرار گرفت.

- ۱- ابن سینا
- ۲- ابونواس
- ۳- اخوان الصفا
- ۴- ارمنی و پهلوی و سانسکریت
- ۵- اسمعیلیه
- ۶- اصطلاحات دیوانی
- ۷- اصلاح و تغییر و خط

- ۸- اطاق خالی (ترجمهٔ رمان)
- ۹- اقبال لاهوری
- ۱۰- بابا افضل
- ۱۱- پانزده گفتار
- ۱۲- ترک و ایران
- ۱۳- جامی
- ۱۴- چوگان و شطرنج
- ۱۵- علاج
- ۱۶- خزائن ترکیه
- ۱۷- دستور زبان (ثبت)
- ۱۸- دستور زبان (اگرچه)
- ۱۹- سمندر
- ۲۰- سرخسی
- ۲۱- شیر و خورشید
- ۲۲- صادق هدایت
- ۲۳- عبید و موش و گربه
- ۲۴- فارسی و زبانهای دیگر
- ۲۵- فردوسی و شاهنامه
- ۲۶- کاپوسنامه
- ۲۷- کتابهای فرنگی
- ۲۸- کلیله و دمنه
- ۲۹- مازیار
- ۳۰- متفرقهٔ کم فایده
- ۳۱- مطبوعات جدید
- ۳۲- مقالات (سه بسته که باید تفکیک شود برتیب چاپ شده و نشده)
- ۳۳- منتخبات شعر و نثر (دو بسته) که برای نشر بوده است.
- ۳۴- منقولات از متون
- ۳۵- ناصر خسرو
- ۳۶- نامهٔ تنسر
- ۳۷- نسخه‌های خطی ترکیه و انگلیس
- ۳۸- نظام‌الملک و سیاستنامه
- ۳۹- نوروز نامه
- ۴۰- نهایت‌الارباب
- ۴۱- ویس و رامین
- ۴۲- ویس و رامین / ترستان به انگلیسی
- ۴۲- بوسف و زلیخا

قسمت سوم

اوراق شخصی

- ۱- یادداشتها و مقالات و نامه‌های انگلیسی به خط مینوی

- ۲- اوراق مربوط به سرگذشت شخصی
- ۳- نامه‌های اداری به او
- ۴- اشعار (مقداری از خود مجتبی مینوی)
- ۵- کارتهای ویزیت، دعوت، کارت پستال (یک کتو)
- ۶- اسناد مالی نسخه‌هایی که در ترکیه عکس برداری شده
- ۷- نقشه، بریده جراید و لوحه‌ها (یک کتو)
- ۸- مقالات و رساله‌های پلی‌کپی دیگران و اوراق فرهنگی مختلف (یک کتو)
- ۹- فهرست کتابخانه (یک کتو)
- ۱۰- نامه‌های اشخاص (دو کتو)
- ۱۱- بازمانده مقالات چاپ شده خودش (یک کتو)
- ۱۲- عکسهای شخصی و دوستان
- ۱۳- یادداشتهای برگه‌ای کوچک (چهار کتو)
- ۱۴- جزوه‌دانهای بزرگ (سه کتو)
- ۱۵- برگه‌های یادداشت لغوی (ده جعبه چوبی و چهار کتو)
- ۱۶- سخنرانیهای مینوی در بی‌بی‌سی.
با عنوانهای زیر:

- Rabino and Rashidi
- Anglo Iranica
- Features and Musical
- Commentaries and stories
- Carpet of civilisation

۱۷- دو جعبه برگه‌های اعلام عالم آرای عباسی چاپ سنگی *
« ادوارد انگلیسی تهیه می‌کرده است و مینورسکی آنها را به تقی‌زاده داده بود تا در تهران چاپ شود و تقی‌زاده هم آنها را به ایرج افشار سپرد، ولی چون چاپ حروفی از کتاب در تهران انجام شد و ناچار فهرستهای دیگری برای آن کتاب فراهم آمد برگه‌های مذکور را به مرحوم مجتبی مینوی تقدیم کردم که برای استفاده از چاپ سنگی آن کتاب در اختیارشان باشد. (ایرج افشار)

صورت قطعات خط

اوراق قرآنی (ن)

- ۱ و ۲) دو نکه پاره خط درشت ثلث مانند هر یک سطر و نیم
- ۳) قطعه دعا خط نسخ محمدرضا احمد طباطبایی، ۱۲۸۶ ق
- ۴) دو ورق به هم چسبیده خط کوفی بر پوست
- ۵) یک برگ قدیمی ابتدای نسخ با علامت جزو تذهیب شده و سرسوره مطلا
- ۶) یک برگ از نسخه خطی خط نسخ هفتم / هشتم

قطعات (ق)

- ۱/ ق - نوشته عربی نسخ از عبدالعلی، ۱۲۳۷
- ۲/ ق - سیاه مشق میرزا غلامرضا، ۱۲۹۶
- ۳/ ق - نوشته عربی نسخ از احمد نیریزی، ۱۱۲۸
- ۴/ ق - نوشته فارسی شکسته نستعلیق منسوب به میرسید علی خوشنویس (روغنی شده)
- ۵/ ق - دو سطر فارسی، تعلیق ظاهرا قرن دهم دندان موشی شده

- ۶/ ق - آیات، نسخ محمد هاشم (۱۱۸؟)
- ۷/ ق - شعر عربی، نسخ محمد شفیع تبریزی، ۱۲۵۰
- ۸/ ق - سه بیت شعر فارسی، نستعلیق سید علی
- ۹/ ق - سیاه مشق، نستعلیق میرحسین، ۱۲۸۲
- ۱۰/ ق - دعا، نسخ وصال شیرازی
- ۱۱/ ق - انشاء دوستانه، شکسته نستعلیق عبدالمحسین اصفهانی، ۱۲۷۴
- ۱۲/ ق - عبارت عربی، ثلث و نسخ و رفاع ظاهراً قرن نهم، مذهب
- ۱۳/ ق - ترکیب حروف که پشت آن به خط مرحوم مهدی بیانی نوشته شده است به عقیده احمد سهیلی خوانساری خط بلبل اصفهانی است.
- ۱۴/ ق - دو سطر شکسته منسوب به درویش عبدالمجید، مذهب است
- ۱۵/ ق - دو بیت حافظ، نستعلیق میرعلی، مذهب است
- ۱۶/ ق - چلیپای درهم و ملون، شکسته نستعلیق درویش، ۱۱۸۱
- ۱۷/ ق - انشای ادبی، شکسته نستعلیق حسن آسایش، دندان موشی شده
- ۱۸/ ق - ورق پشت و رو از بیاض، شکسته نستعلیق.
- ۱۹/ ق - نامه خطاب حاجی خان، شکسته نستعلیق
- ۲۰/ ق - عبارت از جنید، نسخ زین العابدین سلطانی اصفهانی، ۱۲۶۹
- ۲۱/ ق - اشعار چلیپا، نستعلیق عبدالجبار
- ۲۲/ ق - دو بیت، نستعلیق میرعماد مجدول
- ۲۳/ ق - دو بیت مذهب، نستعلیق عبدالرشید
- ۲۴/ ق - انشاء دوستانه، شکسته نستعلیق عبدالمجید (تقلید)
- ۲۵/ ق - انشاء، شکسته نستعلیق گلستانه، ۱۳۱۶
- ۲۶/ ق - تکه‌ای از نامه، شکسته نستعلیق روی کاغذ زرد رنگ
- ۲۷/ ق - قطعه خط منظوری
- ۲۸/ ق - دو بیت روی کاغذ ابری رنگ و رورفته، نستعلیق، سلطان الخطاطین
- ۲۹/ ق - اشعار فارسی شکسته نستعلیق
- ۳۰/ ق - دعا، نسخ ۱۲۳۱
- ۳۱/ ق - شعر چلیپا، شکسته
- ۳۲/ ق - شعر، شکسته میرزا کوچک
- ۳۳/ ق - شعر قطعه کوچک، شکسته عبدالمجید (تقلید)
- ۳۴/ ق - دو بیت نستعلیق محمدحسین کاتب‌السلطان، ۱۳۰۶
- ۳۵/ ق - شعر، شکسته کاغذ زرد رنگ
- ۳۶/ ق - صفحه‌ای از کتاب شعر مجدول و دندان موشی شده، شکسته نستعلیق
- ۳۷/ ق - یک مصراع نستعلیق درشت
- ۳۸/ ق - سیاه مشق
- ۳۹/ ق - سیاه مشق ضیفم، ۱۲۱۸
- ۴۰/ ق - عبارت از قیس عامری، نسخ روی کاغذ قرمز
- ۴۱/ ق - بیت، نستعلیق ۱۲۴۲
- ۴۲/ ق - دعا، نسخ بی تاریخ (عادی)
- ۴۳/ ق - نقل از خط عبدالمجید سرمشق مانند، از میرزا تقی خانمی ۱۳۰۷ ش
- ۴۴/ ق - شعر، نستعلیق منظوری

- ۴۵/ ق - سیاه مشق روی کاغذ سبز رنگ
 ۴۶/ ق - نقل از خط درویش، میرزا تقی حاتمی ۱۳۰۷
 ۴۷/ ق - شعر چلیپا شکسته نستعلیق عادی
 ۴۸/ ق - نقل از خط کلهر، میرزا تقی خان حاتمی
 ۴۹/ ق - عبارت یا حضرت مولانا، نستعلیق داشت
 ۵۰/ ق - حسیناالله... نسخ ابراهیم مسعودی قمی، ۱۳۶۱
 ۵۱/ ق - سرمشق نستعلیق ۱۳۳۱ کاغذ آبی
 ۵۲/ ق - سرمشق نستعلیق کاغذ سبز
 ۵۳/ ق - سرمشق شکسته روی کاغذ زرد رنگ
 ۵۴/ ق - سرمشق شکسته روی کاغذ ابری، مصورالحسینی
 ۵۵/ ق - سرمشق شکسته برای میرزا محمود خط سید منصور رشتی، ۱۳۱۴ ق
 ۵۶/ ق - سرمشق نستعلیق تعلیم دار.
 ۵۷/ ق - سرمشق نستعلیق روی کاغذ ابری
 ۵۸/ ق - سرمشق شکسته سید گلستانه
 ۵۹/ ق - سرمشق نستعلیق روی کاغذ سبز رنگ زبر
 ۶۰/ ق - سرمشق نستعلیق جعفر قلی شبروانی ۱۳۲۱ ق
 ۶۱/ ق - سرمشق نستعلیق منظوری

نامه‌ها

- ۶۲/ ق - نامه امیر نظام ۱۲ محرم ۱۳۱۵ با پاکت
 ۶۳/ ق - نامه امیر نظام ۱۲ شوال
 ۶۴/ ق - نامه امیر نظام در باب منصور السلطنه
 ۶۵/ ق - نامه به خط شکسته نستعلیق عماد ظاهری
 ۶۶/ ق - نامه انشائی روی کاغذ شفاف
 ۶۷/ ق - نامه علی شکسته نستعلیق

ناخنی‌ها

- ۶۸/ ق - نستعلیق فداعلی
 ۶۹/ ق - شعر بدون امضا (جهان بیر)
 ۷۰/ ق - شمایل حضرت امیر
 ۷۱/ ق - فدایت...
 ۷۲/ ق - آفتاب است...
 ۷۳/ ق - نفس یاد صبا... بارقم صابر
 ۷۴/ ق - قطعه دوباره با نام علاء الملک
 ۷۵/ ق - نمونه رسم الخط کوفی
 ۷۶/ ق - نمونه رسم الخط کوفی

اوراق عکسی

- ۴/۱ مفردات نسخ خط میر علی
 ۴/۲ خط درویش ۱۱۸۴
 ۴/۳ خط درویش
 ۴/۴ بیت ظاهراً خط میر عماد
 ۴/۵ شعر خط میر عماد
 ۴/۶ تکه‌ای خط تعلیق
 ۴/۷ شکسته نستعلیق علی محمد منشی باشی، ۱۳۱۸
 ۴/۸ خط عبدالمجید ۱۱۸۱
 ۴/۹ سوره حمد از عمادالحسینی

مشرق زمین و معنای تاریخ

بخش شرقشناسی دانشگاه روم در نخستین روزهای آذر اسال کنفرانسی بین‌المللی به نام «مشرق زمین و معنای تاریخ» ترتیب داد. مرا هم دعوت کردند که دربارهٔ تاریخ نگاری زبان فارسی و میان ایرانیان مقاله‌ای بخوانم.

* * *

جلسهٔ افتتاحی مجمع علمی کوتاه بود. دانشمندی که ازموی آکادمی لنینچی ریاست داشت چند دقیقه‌ای دربارهٔ اعتبار این گونهٔ مجامع و اهمیت خاص این همیشینی صحبت کرد و رشتهٔ کلام را به دست خانم ب. اسکار چیا آمورتی - که عهده‌دار امور اجرایی این مجمع است - سپرد. ایشان هم دراز سخنی نکرد. پنج شش دقیقه پیش سخن نگفت. آنچه گفت در زمینهٔ مناسبت تشکیل این اجتماع و طرز تقسیم سخنرانیها و مناسبات آنها بود.

در نخستین جلسهٔ علمی که به خاور میانهٔ کهن اختصاص داشت چهار سخنرانی بود. دو تا به زبان ایتالیایی با عناوین:

- سفر در مشرق یا کشفیات باستانشناسی در خاور میانه برای پژوهشهای تاریخی و مقاصد اقتصادی (M. Livisani دانشمند ایتالیایی).

- تاریخ و تاریخ نگاری اقوام سامی (G. Garbini دانشمند ایتالیایی).

دو سخنرانی بعدی به زبان انگلیسی بود از دو دانشمند دانمارکی و امریکایی با عناوین:

- تفکرات غربیان و بازتاب شرقی با آن (M. T. Larsen از دانمارک).

- اثرات کتاب مقدس در تحقیقات خاورشناسی و خاورمیانهٔ کهن. نفوذ تاریخ نگاری در مطالعات

مربوط به کتاب مقدس (P. Machinist از دانشگاه هاروارد).

دومین جلسه دنبالهٔ جلسهٔ نخست بود. این بار چهار سخنرانی بر خوانده شد:

- باستانشناسی غربی و تاریخ حفاریات باستانشناسی (H. Seeden خانمی باستانشناس از بیروت).

- مقام مصرشناسی در جریانهای تاریخ نگاری خاورمیانهٔ کهن (S. Donadoni دانشمند ایتالیایی).

- تاریخ و تاریخ نگاری در فرهنگ سنتی حبشه (Y. Beyene دانشمند حبشی استاد دانشگاه ناپل).

- اروپا روی مشرق، مخالفت از روزگار ماقبل تاریخ یا استمرار فرهنگ (F. Ippolit خانم

Oni. Strika از ایتالیا).

سومین جلسه قلمرو ایرانی نام داشت و دو سخنرانی در آن گنجانیده شده بود.

- مسائل تاریخ نگاری ارمنیان (N. Garsoian از نیویورک). این زن فاضل از ارمنیهٔ فرانسه است که

به امریکا رفته و استاد دانشگاه می‌باشد و به ارمنی، فرانسه، انگلیسی و ترکی متکلم است.

- هویت ایرانی یک بحث تاریخی (G. Gnoli ایرانشناس ایتالیایی).

چهارمین جلسه جهان اسلام نام داشت با دو سخنرانی.

- مطالعات اسلامی (Amoretti B. M. Scarzia) خانم ایرانشناس استاد دانشگاه رم و همسر ج. اسکار چیا ایرانشناس برجسته

- هنر و باستانشناسی در جهان اسلام (U. Scerrato) دانشمند ایتالیایی).

- پنجمین جلسه بازدنیاله جهان اسلام بود و خطابه‌های زیر خوانده شد:

- بعضی ملاحظات جدید درباره حضرت محمد (ص) و فجر اسلام (هشام جعیط استادی از تونس)

- تاریخ جهانی، تاریخ محلی، تاریخ ملی: نظریه و روش کنونی درباره تاریخ نگری اسلام (خانم G. Calasso) دانشمند ایتالیایی).

- تحولات تاریخ نگاری فارسی با توجه خاص به دوره قاجار (ایرج افشار).

- تاریخ اسطوره و دین: وضع آن در ترکیه (از ابراهیم اورتالی استاد دانشکده علوم سیاسی

آنکارا)

در ششمین جلسه که مربوط به شبه قاره هندوستان بود این گفتارها خوانده شد:

- تاریخ ملی و تواریخ منطقه‌ای (د. روترموند دانشمندی از هایدبرگ آلمان).

- نظری به سهم سنت در راه تجدد طلبی در دوره استعماری هند (کدن. پائیکار استاد دانشگاه

جواهر لعل نهرو - دهلی)

- رضایت و مقاومت: عکس‌العمل مسلمانان هند شمالی نسبت به نخستین حکام استعماری

(مشیرالحسن استاد دانشگاه جامعه ملی اسلامیه. دهلی)

- تاریخ نگاری و هویت ملی در پاکستان (D. Bredj) دانشمند ایتالیایی).

- دوره و هویت عبرتی هندوستان (F. Sciolpi) دانشمند ایتالیایی).

- وحدت هند تاریخی و انقلاب ملی: ملاحظه تاریخ نگاری (V. Ferretti) دانشمند ایتالیایی).

هفتمین جلسه درباره آسیای جنوب شرقی بود:

- تاریخ نگاری، تاریخ ملی و هویت ملی در اندونزی (S. Kartodirdjo) استادی پیرمرد از جاکارتا)

- کتوسوس خواهی و هویت ملی در ویتنام (E. Colloiti Pischel) دانشمندی ایتالیایی).

هشتمین جلسه آسیای مرکزی نام داشت و این گفتارها شنیده شد:

- مغولان به تاریخ قدیم خود فکر می‌کنند (از I. de Rachewiltz) استاد دانشگاه کبیرا - استرالیا)

- تصور تاریخ در افغانستان (از G. Vercellin) از دانشگاه ونیز).

نهمین جلسه ادامه جلسه پیشین بود:

- گذشته باستانشناسی و وضع کنونی آن در آسیای میانه (از عصام‌الدین اف دانشمند ازبک)

- تصور تاریخ در میان بودائیان تبت (از E. de Rossi Filibeck) دانشمندی از ایتالیا).

- اسطوره آسیای مرکزی و افسانه‌ها و برخورد با زمانه کنونی (از S. Parlato)

در جلسه دهم شش سخنرانی درباره چین و در جلسه یازدهم که بنیاد ژاپون به تشکیل آن کمک

کرده بود پنج سخنرانی درباره ژاپون ایراد شد.

از چین دانشمند جوانی آمده بود به نام Liu Ying Sheng که متخصص تاریخ مغولستان است و

کمی فارسی می‌داند. در دانشگاه پکن درس خوانده و اکنون در دانشگاه نانجینگ است. نسل رهایی یافته

از انقلاب فرهنگی چین است. می‌گفت قرار شده است که گروهی با همکاری مظفر بختیار که حالا در

پکن است بخش تاریخ مغول جامع‌التواریخ را به انگلیسی و چینی ترجمه کنند. نظرش را درباره

ترجمه‌های روسی (دو نا) همان بخش پرسیدم. گفت در تشخیص نامهای مغولی اشتباههای زیادی شده

است و اسمها غالباً قابل اعتماد نیست. تا کسی مغولی نداند نمی‌تواند آن نامها را به درستی تشخیص بدهد

که چه صورتی داشته است.

رئیسان جلسه‌ها همواره از ایتالیاییها بودند ولی ایتالیاییهای معمر، کسانی که از ارکان شرقشناسی

ایتالیاند مانند روسی Rossi و Gabrielli و اسکارچیا.

جوانا اسکارچیا چهل و چند سال پیش که برای تحصیل در نهران بود جوان بود و پرتوان و افسوس پس از دوازده سال دوری که او را دیدم عصابه دست دیدم. بیماری، آرتورز، او را عصابه دست کرده است و درد می آزاردش. جلسه ای که من صحبت می کردم ریاست جلسه با او بود. بیخ گوش من گفت هیچ می دانی که حالا چهل سال است با هم پیر شده ایم!

اسکارچیا استاد تاریخ و ادبیات ایران در دانشگاه ونیز بود و حالا چند سالی است که فقط به تدریس تاریخ مذاهب ایران و تصوف می پردازد. نوشته های او همه در موضوعهای جذاب و ابتکاری است. متن فارسی «صفت نامه» درویش محمدخان غازی را سالها پیش با ترجمه ایتالیائی و تعلیقات مفصل چاپ کرد و شمار دیگر کارهایش که فهرست آنها در کتابشناسی ایتالیائی ایران آمد تا سال ۱۹۸۲ درست صد تا است.

همسر اسکارچیا خانم ب. اسکارچیا آمورتی استاد زبان و ادبیات و تاریخ ایران در دانشگاه رم است. برگزار کننده عمده کنفرانس کنونی بود. او که روزگار را با همسر خویش در راه ایرانشناسی به سر آورده هنوز شور جوانی او را به این گونه کارهایی که مستلزم دوندگی و پراکندگی است برمی انگیزد. هنوز سالی نگذشته است که یادنامه السندرو بوزانی به گردآوری و مباشرت او در دو جلد در سلسله انتشارات دانشگاه رم انتشار یافته است.

این راهم بنویسم که خانم آمورتی در آغاز کار دانشگاهی و پژوهش در زمینه ایرانشناسی گرایش به ادبیات معاصر داشت و نمونه هایی از اشعار نو را به ایتالیائی ترجمه کرده بود، ولی پس از چندی دست از آن رشته کشید و به تنوع در تاریخ و فرهنگ گذشته ایران روی آورد. امروز یکی از برکشیده ترین محققان ایتالیائی در رشته ایرانشناسی است.

حال که صحبت از یادنامه شد مناسب است مقاله هایی از آن را که مرتبط با فرهنگ ایران است به خوانندگان مجله بشناسانم.

مقالاتی که در دو جلد یادنامه بوزانی (۱۹۲۱-۱۹۸۸) چاپ شده در چهار رشته است: اسلام شناسی - تاریخ علوم - زبانشناسی - ادبیات در هفتاد و چهار مقاله. نام آن راه یادنامه گذاشته اند و لوجیا روستانیو (L. Rostagno) با خانم اسکارچیا در چاپ کتاب همکاری کرده است. چون بوزانی به فرهنگهای اندونزی و مسلمانان هند و افریقا دلبستگی داشت چندین مقاله از آن میان به ادبیات و زبان آن سرزمینها مرتبط است. درین معرفی از مقاله هایی نام می بریم که با ایران پیوند دارد.

مقاله اول نوروز در آزانیا (افریقا) نام دارد. این مقاله به مناسبت مقاله ای است که بوزانی درباره نوروز در ایران نوشته بود. کلمه نوروز در سومالی و آزانیا به صورتهای نیروس، نوریس، نوریش تلفظ می شود. این مقاله نوشته R. Ajello است.

- | | |
|-------------------|--|
| J. Ch. Bürgel | حکمیات دو فیلسوف در دو مثنوی اول و آخر نظامی |
| G. Curatola | یادداشتی درباره گلیم |
| V. F. Piacentini | حدود مرزی هندوستان مستعمره انگلیس، سیستان و بلوچستان |
| K. S. Ann Lambton | تواریخ محلی ایران |
| P. Orsatti | قصه آدم در ترجمه ای فارسی از قرآن |
| A. Popovic | درویشان بالکان، شاذلیها |
| J. Bečka | تاریخ مدنی یهودیان بخارا |
| Živa Vesel | زمرد و زبرجد در نوشته های ایرانیان |
| F. Gernet | فرضی درباره نقوش ظروف سفیدی و ساسانی براساس مقاله قبلی |
| G. Bolognesi | مشکلی در واژه شناسی ایرانی (پرده - پرتک) |
| W. Eilers | گفتار مادر |

M. Bernardini	بهرام گور در روایات عبدالله هاتقی در منظومه هفت منظر
A. Desrée	پیل، زنده پیل؛ پیل گردنکش، پیل مست، پیل دژم در شاهنامه
J. Giunashvili	در بارهٔ یک شعر رودکی: بوی حوی مولیان...
G. Lazard	چگونه رباعی را باید ترجمه کرد
B. Lewis	ترجمهٔ چند شعر فارسی
R. Zipoli	حساس بودن ترجمهٔ یک شعر حافظ

سالها پیش که زیپولی از دانشجویی به تدریس در دانشگاه ونیز رسیده بود هیچ در اندیشه‌ام نمی‌گنجید که چنین زود به مدارج عالی علمی برسد. امروز از ایرانشناسان شاخص در رشتهٔ ادبیات است. طرحهای وسیعی را با وسایل کمیو تری برای شناخت کلمات مورد استعمال شعرای قدیم و عصر صفوی پی‌ریزی کرده است که تاکنون نتیجهٔ ده تا از آنها به چاپ رسیده است و به تدریج که به دستم رسیده است در مجلهٔ آینده معرفی شده است. دیشب که از راه محبت از ونیز تلفن می‌کرد و جوایز حالتم بود دست از پرش برداشت. پرسید چه کتابی با تحقیقی دربارهٔ جویهای شاعرانه شده است. پاسخی درست نداشتیم بگویم. هرچه از محاضرات و اخوانیات و افتخا و تضمین‌گفتم همه را می‌دانست. گفت مرادم نظیره گویی و تقلید نیست. می‌خواهم پیامی که شعرا چگونه مطلقاً را به شعر پاسخ می‌گفته‌اند. گفتم از بدایع الوقایع واصفی و جسته گریخته‌هایی در تذکرةها هفت غافل مباش و به یادت باشد پاسخ کذائی عبدالرزاق اصفهانی به خاقانی شروانی. گفتم همه را می‌دانم.

در ونیز رشتهٔ ایرانشناسی اهمیت یافته است. پیش از این شاید اهمیت این رشته در ناپل بیش بود. درست نمی‌دانم. کانونهای ایرانشناسی ایتالیا در رم و ناپل و ونیز است. در تورن هم درسی داده می‌شود. از میان ایرانشناسان جوان که درین چندساله بالیده شده‌اند از مننه تن یاد می‌کنم که فرصت دیدار و صحبت پیش آمد.

یکی میشل برناردینی (M. Bernardini) است. جوان است و خوش برخورد. به فارسی سخن می‌گوید و در آرزوست که بتواند سفری دیگر به ایران داشته باشد و چند ماهی بماند تا صحبت کردنش روانتر شود. به تاریخ ایران در روزگاران تیموریان و صفویان دلستگاری دارد. اومنتهای ادبی و شاعرانی را که در سروده‌هاشان نکته‌های تاریخی دیده می‌شود می‌شناسد. آنچه به فلم او دیدم این نوشته است:

- معرفی نسخهٔ نفیس هندی منظومه‌های هائنی (تیمورنامه، هفت منظر و لیلی و محنون) خط محسن بن لطف‌الله سبزواری از سال ۹۶۷ با جلد سوخت طلاپوش نقاشدار در مجلهٔ *Bullettino d'Arte* (سال ۱۹۸۹). چون نقشهای روی جلد آن زیباست تصویر یک طرفش را چاپ می‌کنیم. این نسخه در واتیکان نگاه‌داری می‌شود.

- مقاله دربارهٔ ارتقیان (سلسلهٔ امرای ترکمن در دبار بکر) در جلد دوم *دائرةالمعارف هنر دورهٔ قرون وسطی* (۱۹۹۱).

- مقاله دربارهٔ ارباب حرف و اصناف در ممالک اسلامی در همان *دائرةالمعارف*.

- جنبه‌های ادبی و فکری در پیوندهای میان تجمل پرستی و معماری در روزگار تیموریان.

- قصهٔ بهرام گور در روایت هفت منظر سرودهٔ عبدالله هاتقی.

- تیمور و بایزید سلطان روم.

برناردینی برکتابهای تازهٔ ایرانشناسی انتقاد هم می‌بوسد. از این گونه است:

- نقدی بر کتاب معماری روزگار تیموری در ایران و توران، تألیف لیزا گولومبک و دونالد ویلسن

(معرفی این کتاب در مجلهٔ آینده آمده است).

- نظری به فهرست نسخه‌های خطی فارسی موجود در کتابخانه‌های ایتالیا تألیف شایستهٔ آ. بیه

مونسه (که هم معرفی آن در مجلهٔ آینده آمده است). بیه مونسه سمت استادی بر برناردینی داشته است.



CITTÀ DEL VATICANO, BIBLIOTECA APOSTOLICA VATICANA - MS. BARBERINI OR. 104
PARTICOLARE DELLA LEGATURA (METÀ DEL SECOLO XVI)

- معرفی و نقد یادکارهایی از ایران عصر صفوی و جاهای دیگری از شرق (۱۶۶۴-۱۶۷۸) که برگرفته شده است از نوشته‌های مقاله‌گونه دایرةالمعارفی درباره ایران اثر آنژدوسن ژوزف (یا ژوزف لابروس طونوری) از مردم فرانسه که مدت چهارده سال در ایران و عثمانی بود (۱۶۶۴ تا ۱۶۷۸) و اواخر دوره پادشاهی شاه عباس دوم و روزگار شاه سلیمان را مخصوصاً درک کرده است. سن ژوزف که عربی می‌دانست و در ایران فارسی یادگرفت کتابی فرهنگواره برای آموزش زبان فارسی تألیف کرده به نام *Gazophylacium Linguac Persasum* برای به دست دادن معادلهای فارسی کلمات لاتینی، ایتالیایی، فرانسوی که در سال ۱۶۸۴ به چاپ رسید. کاربستینس بلژیکی ازین حیث با ارزش است که از کتابی کهنه سفرنامه‌ای خواندنی پرداخته و اوضاع و احوال ایران را از زبان سن ژوزف به دور روایت (ترجمه متن فارسی و متن اروپایی) نقل کرده است. (آقای دکتر کریم مجتهدی درباره همین کتاب مقاله‌ای در مجله آینده سال ۱۱ نوشته‌اند).

جوان ایرانشناس دیگر خانمی است به نام پائولا اورساتی P. Orsatti پژوهشهای او بیشتر در زمینه نسخه‌های خطی، سند شناسی و خط شناسی است. درین سالها این سه مقاله را نشر کرده و جستجوگری است که آینده روشنی را پیش روی دارد آن هم در رشته‌ای که مطلعان آن در اروپا زیاد نیستند. اکنون آقای ویتکام W. Witkam در هلند، فرانسیس ریشارد در فرانسه، خانم Y. Porter در فرانسه از برجستگان این رشته‌اند. البته نام آقای پیه مونتسه را که درین باره مقاله‌های متعدد و تجربه طولانی دارد نباید از یاد برد که استاد همین خانم اورساتی بوده است. باری از نوشته‌های خانم اورساتی آنچه دیدم اینهاست:

- لسان الشعرا و بیان الفضلا از فرهنگنامه‌ای فارسی هندوستان.

- قصه آدم در تفسیر سوراآبادی.

* * *

- روش و مشکلات شناخت پالتوگرافی نوشته‌های عربی.

دانشمند دیگری که سالی چند پیش ازین او را در ایران دیدم ج. ورجین (G. Verceijin) است. او در دانشگاه و نیز تدریس تاریخ ایران و افغانستان را بر عهده دارد و اکنون دبستگی پژوهش بیشتر به تاریخ معاصر افغانستان است. با او یادگوشه‌های جنگیز پهلوان در میان آمد و مشتاقانه خواستار آن شد که بتواند نوشته‌های پهلوان را بیابد و بخواند. در جلسه کنگره هم مقاله‌اش درباره هویت ملی و فرهنگی افغانستان بود.

* * *

یکی از جوانان اسلام شناس مارکومالاتی M. Salati است، عربی دان و عربی خوان است و رساله محققانه‌ای درباره چند وقفنامه حلب از آن سالهای ۷۴۶ و ۸۱۰ و ۹۴۰ و ۱۰۵۸ و ۱۰۹۰ و ۱۰۱۷ و ۱۰۸۳ را به چاپ و ترجمه رسانیده است. مشخصات آن نقل می‌شود که اگر صاحب همتی در ایران خواست درباره موقوفات سرزمینهای عربی شامات بر مشهد کربلا (بنابر ضبط بعضی از وقفنامه‌ها) تحقیق کند بدان دسترسی بیابد.

Documenti, giuridici Aleppini dei Secoli XIV- XVII in Materia di Waqf. Roma. Istituto per L'Oriente C. A. Nallino, 1991. 74p.

* * *

یکی از محققان رشته عربی که تحصیلات خود را با زبان فارسی آغاز کرد خانم Giovanna Calasso است. اکنون مدرس است و محقق و هنوز هم به زبان فارسی علاقه‌مندی نشان می‌دهد. یادگار روزگاری که بیشتر با فارسی انس داشت تحقیق مفصل او درباره خاورنامه ابن حسام خوسفی از شعرای بنام دوره تیموری است. رساله او که چنین نام دارد:

Un "Ipoeca Musulmana" di Ipoeca Timuride: Il "Xāvar- Nāme di Ibn Hoxām". Roma.

Accademia Nazionale dei Lincei. 1979. (Atti della Accademia Nazionale dei Lincei, Serie VI(1), Volume XXIII, Fascicolo 5, pp. 383- 539).

درین تحقیق از خاورنامه که یک حماسهٔ دینی ایرانی است یاد و نسخه‌ای که در کتابخانهٔ دیوان هند (لندن) است معرفی و خلاصه‌ای از مضمون سراسر منظومه به ایتالیایی نقل شده و در ضمیمهٔ رساله فهرست اشخاص مذکور در منظومه و معرفی هر یک آمده است.

این محقق در کار خود تقریباً همه منابع ایرانی اعم از تواریخ ادبی و فهرستهای نسخه‌های خطی را دیده و به نظم و ترتیب اروپائی هر جا که استفاده‌ای برده نشانی از آن چه دیده داده است.

در ایتالیا خانمها به مطالعات خاوری علاقه‌مندی بسیار دارند و همین کنگره گویای آن است که شیفتگی زنان کم از مردان نیست. یا خانمی به نام Maria Vittoria Fontana آشنا شدم که مؤلف پژوهشی ابتکاری دربارهٔ بهرام گور و آزاده است.

La Leggenda di Bahrām Gur e Āzāda. Materiale per la storia di una tipologia figurative dalle origini al XIV secolo. Napoli. 1986. 151 p. T 46 Figs.

مطالب این کتاب هنری و تمدنی چنین است: فهرست و معرفی ۵۳ نقش صورت بهرام گور بر روی مهرهای ساسانی و آثار دوران اسلامی از قبیل نقشهای دیواری، ظروف فلزی (ایران و بین‌النهرین، اناطولی)، سفال با ذکر اینکه نقش بهرام در آن شی به چه وضعی تصویر شده است و آن نقش اکنون کجایگاه‌داری می‌شود و در چه پژوهشهایی از آن ذکر به میان آمده.

پیوست نخستین این تحقیق به شناساندن مهمترین مجالس میناتور نقش بهرام گور در بعضی از نسخه‌های خطی اختصاص دارد. (شاهنامه - خمسة نظامی - سبعة امیر خسرو - منظومه‌های اسیر علی شیر نوائی).

موضوع دومین پیوست نقش بهرام گور در روزگاران صفوی تا پایان عصر قاجار است و تحلیلی از آنچه در منابع ایرانی (فارسی و عربی) هست به آن همراه شده است.

سومین پیوست ترجمهٔ ایتالیائی نوشته‌هایی از ابن فقیه، ابن فقیه، فردوسی، ثعالبی، مجمل‌التواریخ والقصص، نظامی، بافوت، زکریای قزوینی، امیر خسرو، دمشقی، دمیری، امیر علیشیر نوائی، ابن ایاس است.

کتاب با کتابشناسی مفصل و عکس‌چهل و شش نقش بهرام که مؤلف در شرق و غرب یافته پایان می‌گیرد. چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار.

این کتاب در سلسلهٔ انتشارات مؤسسهٔ شرقی دانشگاهی نابل Istituto Universitario Orientale چاپ شده است.

* * *

تعداد انتشارات این رشته اکنون به سی و دو رسیده است و مناسب می‌بینم نام و مشخصات آنها را که دربارهٔ افغانستان و ایران است نقل کنم:

III M. Schinasi, -Afghanistan at the Begning of the Twentieth Century. 1979.

افغانستان در آغاز قرن بیستم

v J. Bečka. - Sadrididdin Ayni, Father of Modern Tajik Culture. 1980.

صدرالدین عینی پدر فرهنگ جدید تاجیک

vII G. Gnoli.- Zoroaster's Time and Homeland. 1980. زمان و سرزمین زردشت.

vIII A. V. Rossi- Iranian Lexical Elements in Brāhūi 1979

عناصر لغوی فارسی در لهجهٔ براهویی

IX G. M. D'Erme.- Grammatica del Neopersiano. 1979. دستور زبان فارسی

X G. Gnoli and A.V. Rossi, (eds).- Iranica. 1979.

مجموعه چند مقاله در زمینه مطالعات ایرانی

- XVIII A.M. Piemontese. *Bibliografia italiana dell' Iran* (1462- 1982). 2 vols. 1982.
 کتابشناسی ایران در زبان ایتالیایی*
 XXIV M. V. Fontana
 پیش ازین معرفی شد
 XXXIII C. Salzman and I. G. Galaty (eds). *Nomads in a Changing World*. 1990.
 XXXVI *The Journals of Edward Stirling in Persia and Afghanistan 1828-1829*.
 Edited and with an introduction by Jonathan L. Lee. 1991.

این کتاب آخری سفرنامه ادوارد استرلینگ انگلیسی است که تاکنون به چاپ نرسیده بود و نسخه خطی آن در انجمن پادشاهی جغرافیای انگلیس محفوظ بوده است. قسمت ایران به شرح مسافرت از بندر بوشهر به کازرون و سپس شیراز و پس از آن تهران به سبزوار و مشهد و بالامرغاب است. متأسفانه شرح مربوط به سفر شیراز به اصفهان - تهران مفقود شده است. نمونه خصوصیت جهان علمی این است که انجمنی در ایتالیا خود را محق می‌داند که با پول مردم ایتالیا کتابی را که به زبان انگلیسی و نوشته یک عامل انگلیسی و مربوط به ایران است به چاپ برساند.

درین سفر از قدمای دانشمندان ایرانشناس ایتالیایی که می‌شناختم باگ، نیولی، ج. اسکارجیا، روسی، شراتو، ج.م. تجدید دیدار شد. اما در مه و فلیپینی رونکونی را ندیدم. درمه زبانشناس است و برای ایرانیان سرشناس.

فلیپینی رونکونی در کلام و تصوف اسلامی شهره ایتالیا و آفاق است و هموست که کتاب الام اسمعیلی را چاپ کرده است و تألیفات متعددی دارد. در آغاز جوانی حدود سال ۱۳۳۲ چندی در تهران بود و در دانشگاه تهران درس خواند و با زریاب و من محشور بود. چون از زریاب و من شنیده بود جمعه‌ها به کوه نوردی می‌رویم اظهار تمایل کرد یکی از جمعه‌ها با ما بیاید. اتفاقاً روزی که قصد آمدن کرد با منوچهر ستوده و مصطفی مقربی و علیقلی جوانشیر و احمد اقتداری و جمال شهیدی قصدمان آن بود که عصر پنج‌شنبه خود را به قهوه‌خانه‌ای نزدیک کردان (در راه قزوین) برسانیم تا صبح زود از آنجا به سوی کوه‌های اطراف فشد و ولیان برویم. اواسط آذر بود و هوا بسیار سرد. قهوه‌خانه‌ای که ابتدای شب در آنجا بیتوته کردیم کثیف بود و پر از دود و دم جز آن چون شوفرهای کامیونها در دل شب وارد می‌شدند و همه‌چه می‌کردند خواب بر ما حرام شده بود. در پی چاره جوئی نیمه شب از قهوه‌خانه بیرون آمدیم هیچ مفری نبود و چاره‌ای جز این نیافتیم به بالای کلبه‌یونی که بر ازکاه بود رفتیم و خود را برای حفظ از سرما تا کمر در گاه فرو بردیم و شولاهای خود را بر سر کشیدیم تا مگر کمی به خواب برویم. فلیپینی رونکونی ایتالیایی هم ناچار به همین بیقیدی تن در داد و لابه‌لای بارگاه به جای بارگاه خوابید و یادگاری دلپذیر از سفر در ایران چهل سال پیش با خویش به ایتالیا برد. بعدها هر بار که او را چه در ایران، چه در ایتالیا دیدم به یاد این واقعه می‌افتاد و بازگو می‌کرد. این بار هم اگر تجدید دیدار اتفاق افتاده بود قطعاً به تعریف می‌پرداخت و می‌خندید. هر کجا هست خدا یا به سلامت دارش. مردی است دانشمند و در مسیحیت صاحب اعتبار.

ایتالیاییها در ایرانشناسی اگر از پیشگامان نبوده‌اند از برجستگان بوده‌اند. در قرن گذشته چند تن از آنها با اقران خویش گوی همترازی می‌زدند. از آنها که من در جوانی خود دیدم ائریکو چرولی (البته ایرانشناس تمام عیار نبود ولی در شرقشناسی مقامی والا داشت)، آلفونسو گابریلی، گک. سینا (محقق زبان پهلوی) - اتوره روسی، السندرو بوزاتی.

دنیای علم آگاهی از سابقه ایرانشناسی ایتالیا را مدیون آنجلو م. بیه مونسه است. او اکنون راین فرهنگی ایتالیا است، ولی عمرش را در کارهای دانشگاهی و در رشته ایرانشناسی گذرانیده و دارای چندین کتاب اساسی و پنجاه شصت مقاله ممتاز و ابتکاری در آن زمینه است. کارهای عمده او اینهاست:

- شناختن و شناساندن شاهنامه خطی مورخ ۶۱۴ که قریباً در کتابخانه دیری بود و اکنون در کتابخانه ملی فلورانس است. این نسخه اکنون از پایه‌های چاپ علمی جلال خالقی مطلق است.

- تاریخ ادبیات ایران به زبان ایتالیایی در دو جلد.

- فهرست نسخه‌های خطی فارسی که در کتابخانه‌های مختلف ایتالیا نگاه‌داری می‌شود و معرفی آن در مجله آینده (شماره پیش) آمده است.

- کتابشناسی ایران در زبان ایتالیایی در دو جلد و قریب به هزار صفحه. درین کتابشناسی نام و مشخصات ۶۸۸۵ کتاب و مقاله آمده است. همین اثر بزرگ گواه کوشش‌های ایرانشناسی ایتالیاست و طبعاً ما هم سپاسگزار زحمات سالهای دراز بیه‌موتسه‌ایم که می‌توانیم به وسیله کتاب او بر کارهای ایتالیاییها در زمینه تاریخ و ادبیات خودمان دست بیاییم.

از نوشته‌های ابتکاری او که انگیزه من در نگارش مقاله تاریخچه عکاسی ایران شد مقاله‌ای است درباره نخستین عکسهایی از ایران که توسط یک عکاس ایتالیایی در اوایل اختراع دوربین عکاسی برداشته شده و یک نسخه آلبوم آن عکسها در یکی از گنجینه‌های ایتالیا موجود بوده است و نسخه دیگری از آن آلبوم که به ناصرالدین شاه تقدیم شده بود و در بیوتات سلطنتی ایران نگاه‌داری شده و هست.

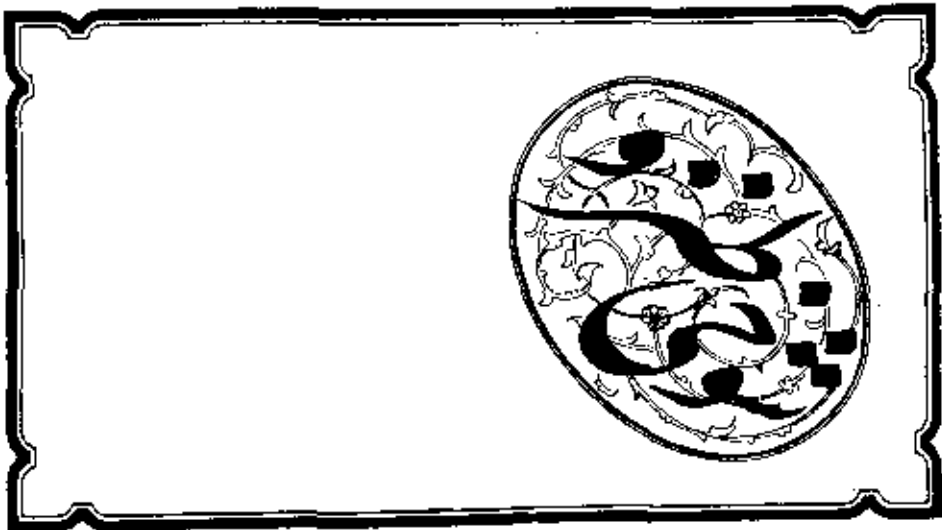
سخن از بیه‌موتسه ما را به نسخه شاهنامه فردوسی مورخ ۶۱۴ می‌کشد. نسخه‌ای که آوازه‌مند شد. و دو سه تنی هم درباره آن سخنهای مخالف گفتند و نوشتند. به همین ملاحظه آهنگ آن کردم درین سفر به فلورانس (فیرزه در زبان ایتالیایی) بروم و نسخه را بینم و دیده‌های خود را برای دوستداران نقل کنم. به لطف خانم اسکارچیا آمورتی راهی شدم. بیه‌موتسه هم برایم سفارشنامه‌ای به کتابخانه نوشته بود که این گنج نامور را نشانم بدهند و تصور نشود که «توریشتم». بیه‌موتسه زمانی که این نسخه را در کتابخانه فلورانس جست‌جو را مقاله‌ای مفصل در معرفی آن نوشت که در مجله Annali (ناپل) چاپ شد و بخشی کوتاه از آن در مجله آینده چند سال پیش به چاپ رسید. سبب اینکه بیه‌موتسه از بودن این نسخه در فلورانس آگاه شد این بود که او سالها بود در همه کتابخانه‌های ایتالیا در پی یافتن و فهرست کردن نسخه‌های فارسی بود و با کنجکاوی توانست نه تنها این نسخه، بلکه دهها نسخه مهم دیگر را بشناسد. از آن زمره است منطق الطیر مصور مورخ ۸۵۷ که از نسخه‌های مصور کم نظیر است و شاید یگانه منطق الطیر مصور. همچنین است مجموعه‌ای از قرن هفتم هجری که در آن مقداری از اشعار فارسی امام فخر رازی (به زودی در نامواره دکتر محمود افشار به چاپ می‌رسد) و شمس‌الدین بیلقانی و شمس‌الدین جوزجانی و شهاب اطلسی مندرج است.

با کاروانی شوق به فلورانس رفتم که شاهنامه مورخ ۶۱۴ را زیارت کنم اما دریغابخش نسخه‌های خطی شرقی بسته بود. نسخه‌ها را در جعبه‌ها و صندوقها کرده بودند که مخزن را به منظور ایمنی سیم کشی تازه بکنند. گناه بخت من است این گناه دریا نیست.

گنجینه حسین بشارت برای پژوهش در فرهنگ و تاریخ یزد

زیر نظر ایرج افشار

- ۱- تذکره شعرائی یزد: از عباس فتوحی یزدی. ۱۳۶۶. وزیری. ۲۴۰ ص.
 - ۲- واژه‌نامه یزدی: از ایرج افشار. ۱۳۶۹. رقمی. ۲۵۲ ص.
 - ۳- تاریخ سالشماری یزد: از اکبر قلمسیاه. ۱۳۷۰. رقمی. ۳۵۶ ص.
 - ۴- تذکره میکده: از محمدعلی وامق، به کوشش حسین مسرت. ۱۳۷۱.
- وزیری. ۳۵۱ ص.



فریدون توللی

سازِ شیگفت!

به عهد زادن هُرمز ورجاوند، تنی چند از مُعتیان تُرک راهی دارالملکِ عجم شدند.
 سلطان را از ورود آن جمع خیر انقاد و تاساعی تازه در شنود، بزمی به سزا نهادن فرمود و خود به
 شراب در نشست و کس بطلب ایشان فرستاد.
 هنوزشان قدم ورود به درگاه نرسیده بود که «حاجب» خرگاه سازی شیگفت، در کف آنان بنگرید
 و چون از نام و نوای آن پرسید سالار گروه گفتش:

«اینکه تویی «قانون» است که تُرکان، زخمه بر آن نوازند و غم دل بدان پردازند.
 «حاجب» آن ساز بگرفت و بکنجی در نهاد و، از آن پیش که همگان را رخصت دخول بخشد،
 حیرت سالار از دل و می برزدود و گفت:

«ای عزیزا هر دف و چنگک و نای که خواهی، به نزد ملک اندر برو و فراگوش وی در نواز، جز این
 «سازه» که نفرت وی، از شنیدن «قانون» نه چنان است که بر تو بخشاید و تحمل آن نماید و همه از آن
 ترسم که به خروش آن بر آشوبد و این، وسیله، بر سر تو فروکوبد و اگر از من شنوی و نغمه، به روش
 دیگران پرداختن و به عطای ملک در ساختن، از آن به که جان خود و جمعی بخطا در باختن!
 سالار، نکه پذیرفت و هرگز سخن «قانون» با کس نگفت.

قطعه

«قانون» اگرچه در بر خیاگران بزم
 درگوشِ خواجه گفتن نامش هلاک است
 سازی دگر بگونه طنبور و بریط است
 با نرفتی که حاصل مغز مُحَبَّب است!

تذکار

خسرین آزادگان ملک بسوزد
 خامه به قتل تو، گر زند عجبی نیست
 شعله آن خشم بردمیده ز کانون
 گوش مستمگر کجا و، نغمه قانُون!

ماشین تحریر بجای حقوق

گفت: بیگانگی نگر که من و یار چون دو چشم هسایه ایم و خانه هم را ندیده ایم... بنده سالهاست این کریم اصفهانیان همکار قدیمی گرامی مجله آینده را می شناسم، یعنی از طریق مطبوعات و نوشته ها و کتابهایشان با ایشان آشنا شده ام. اما متأسفانه تاکنون ایشان را ندیده ام و ایشان هم خوشبختانه مرا گهگاهی هم بمناسبت هائی با هم تلفنی صحبت کرده ایم و صدای شان را از طریق گوشی تلفن شنیده ام اما (شنیدن کی بود مانند دیدن؟)

باری چندی پیش که بمناسبتی با هم تلفنی صحبت می کردیم بطریق شوخی گفتیم: جناب آقای اصفهانیان، این حق التحریر مطالبی که من برای مجله آینده می نویسم و چاپ می شود چه شد؟

با خنده گفت: رفته بفل دست حق التالیف کتابهای ترجمه شده ات در شوروی سابق! همینکه چیزی هم دستی بعنوان حق الدرج از تو نمی گیریم کلاحت را بند از بالا و اضافه کرد پس آن مجله های طلاکوب (نام وارده) های زنده یاد دکتر محمود افشار را که برایت برایگان می فرستیم چیست؟! به حساب حق التحریر نوشته های گاه به گاهی ات بگذار.

خنده ام گرفت، پرسید چرا می خندی؟ گفتم به یاد خاطره ای افتادم که نقلش خالی از لطف نیست. گفت تعریف کن، گفتم:

بین سالهای ۱۳۴۰ و ۴۱ شمسی در زمان حکومت آقای دکتر علی امینی که بنده در روزنامه کیهان بعنوان خبرنگار و قلم زن این نشریه کار می کردم وضع مالی مؤسسه رضایت بخش نبود بطوریکه حقوق کارمندان و کارگران چاپخانه و اعضاء هیئت تحریریه ماه به ماه و شاید هم دو ماه سه ماه عقب می افتاد و در نتیجه بمصادق (درخانه مور شیمی طوفان است) مثل آبی که بالوله آفتابه در سوراخ مورچه بریزند زندگی مادی بیشتری از گنجشک روزی های مؤسسه دستخوش تلاطم و آشفتگی شد.

فی المثل حسابداری مؤسسه حقوق فروردین برویجه ها را در خرداد ماه یا مواجب و دستمزد اردیبهشت کارگران را در یستم و بیست پنجم تیرماه آن سال پرداخت می کرد علتش را هم نمی دانستم و من یکی، تا امروز هم نفهمیدم. شاید هم ناشی از وضع بد اقتصادی کشور بود که پادش هم به حسابداری مؤسسه کیهان وزیده بود. می گفتند وضع بازار و بازاریان هم دست کمی از کیهان و کیهانیان ندارد. والله واعلم.

بهر تقدیر یک روز بعد از شورت با چند تن از دوستان حقوق عقب افتاده تحریریه، در این زمینه صحبت می کردیم و قرار شد که (من غیر مستقیم) جریان را به آقای دکتر مصطفی مصباح زاده حالی کنیم که (رزق حلال تا رسد بنده حرام می شوم). نامه که مصلحت نبود دستجمعی بنویسیم و امضاء کنیم و برای دکتر بفرستیم، در جلسات هفتگی هم که برای رسیدگی بوضعیت روزنامه و مطالب درج شده در آن تشکیل می شد صلاح نبود مسئله مالی مطرح شود. به حربه شعر متوسل شدم و بدون اینکه ادعائی در این زمینه داشته باشم دو خط شعر سرهم کردم که تازه مصرع چهارم آن از من نیست. نوشتم:

جناب آقای دکتر مصطفی مصباح زاده!

بیستم بوج است گاهی هم زیاران یادکن

ده حقوق ما، طلبکاران ما را شادکن

اینکه رمش نیست دایم کار. اما پول هیچ

(با بکش، یادانه ده، یا از قفس آزادکن!)

... مثل اینکه حربه کارگر افتاد، چون دیدم بعد از یک هفته بهر یک از ما حقوق عقب افتاده ها یکی یک ماشین تحریر (اوپتیمیا) که از نظر اندازه کمی بزرگتر از همین نامواره های طلاکوب مرحمتی مجله آینده بوده به جای حقوق آن ماه به ما دادند. مثل سربازان سیلاخوری قشون ناصرالدین شاه که بجای جیره

و موجب آخر برج، آجر فزائی تحویل می‌گرفتند. بعضی‌ها ماشین تحریرها را فروختند و آنهایی هم که احتیاج به پول نداشتند نگاهداشتند. حالا این همه ماشین تحریر از کجا آمده بود نمی‌دانم، شاید صاحبان کالا که آگهی به روزنامه داده بودند بجای پول نقد این ماشین تحریرها را به حسابداری مؤسسه داده بودند. باز هم نمی‌دانم چون می‌گفتند وضع تجار و آگهی دهندگان هم خراب است.

آقای اصفهانیان پشت تلفن خنده‌اش گرفت و گفت: حالا هم همین کار را بکن! گفتم: دلم نمی‌آید کتابی را که بعنوان هدیه و یادگار، مجله آینده برایم فرستاده مثل ماشین تحریر او بیفتم، بفروشم‌اش و حق‌التحریری هم نخواستم (مرا به خیر تو امید نیست شرمسان) چون برای نوشتن سوزهای نداشتم و دست‌آویزی لازم داشتم این مسئله را عنوان کردم که بتوانم از این طریق عشق‌اللهی به جنابعالی و دوست محترم آقای ایرج افشار و خوانندگان محترم مجله آینده برسانم و گرنه می‌دانم که مجله آینده پول بده نیست و بقول دوست مشترکمان جناب استاد دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریسی (بیخشنید، پاریزی) فقط دست بگیر دارد. حالا خوبست آقای دکتر باستانی پاریزی فردا مدعی بشود که این ضرب‌العقل منعلق به کرمان و ملک طلق کرمانیان است!

خسرو شاهانی

لقب فروشی

در دوره قاجار لقب گیری و لقب فروشی از وسایل تشخیص طبلی و کسب مداخل بود و این کار لغو در اواخر آن دوره به رسوائی کشیده شد، تا اینکه در سال ۱۳۰۴ قانون لغو القاب از مجلس گذشت.

آقای محمد خرمشاهی که از فکاهی پردازان است و سالها در روزنامه توفیق و پس از آن در دبیر جراید فکاهی آثارش طبع شده به تازگی دیوان خود را به چاپ رسانیده است.

قطعه زیر را که به یاد لقب دادنه‌های دوره قاجار سروده است برای آنکه نمونه‌ای از طبع ظریف او درین مجله درج شده باشد از گل آقا نقل می‌شود.

(آینده)

بیر پیام به آقای، اکثرالدوله!
 که این زمان شده‌ام سخت و پشیم‌الدوله!
 که کرده‌ای تو مرا عین «مترالدوله»!
 برم شکایت خود را به مخیرالدوله!
 اگر چه خود شده‌ام بنده «عترالدوله»!
 شده به امر اتابک «سماوردالدوله»!
 گرفته نام ز دربار «صفدرالدوله»!
 مقام او شده حاجی «مکرالدوله»!
 بیابین شده اکنون «چغندرالدوله»!
 به امر دولتیان گشته «کفترالدوله»!
 رواست شوهر او هم شود «نرالدوله»!
 طلا فروش بدل شد به «زرگردالدوله»!
 از این جهت شده او هم «مصورالدوله»!

صبا ز جانب این بنده «احقرالدوله»!
 بگو حقوق سه ماه مرا بگیر و بده
 بگو: مگر شده‌ام بنده «ربشخندالملک»!
 اگر ز دست تو هم هیچ کار ساخته نیست
 دلم گرفت از این «لوطی الممالک» ها
 شبنده‌ام که حاجی اکبر سماور ساز
 دو سال خدمت دربار بوده مش صفدر
 کسی که رفته مکرر به نزد صدراعظم
 لبفروش، لبو چون فروخته به وزیر
 میان کوچه ما هم حسین کفتر باز
 زنی که گشته ملقب به «ماده‌الاشراف»
 زن وزیر، طلا تا خرید از زرگر
 کشیده صورت بک شاهزاده، صورتگر

همانکه نزد فلان شاهزاده کنگر خورد به روزگار لقب یافت «کنگرالدوله»!
 فلان که «بیشترالسلطنه» شده است چرا لقب به بنده ندادند «کمترالدوله»!
 غرض خری بکشد بار یکم مقامی اگر لقب دهند بر آن خر همه «خرالدوله»!

خط فارسی

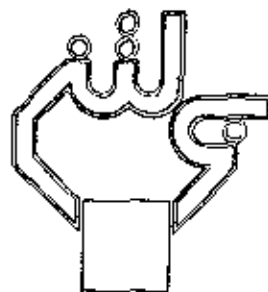
پنجاه سال پیش است که تصرفات گراف پردازها درخط فارسی برای برجسته ساختن و چشمگیر کردن آگهیها و تابلوهای دکانها و نام روزنامه‌ها موجب شده است که آرام آرام خط فارسی به شکلی درآید که نمی‌توان آن را به آسانی خواند. این تصرفات درین سالها پیش از هر وقت دیده می‌شود. درحالی خط خوش فارسی گسترش خوب و زیادی پیدا کرده است و خوشنویسان زیادی به عرصه آمده‌اند و استادانی هستند که دود چراغ می‌خورند. اما...

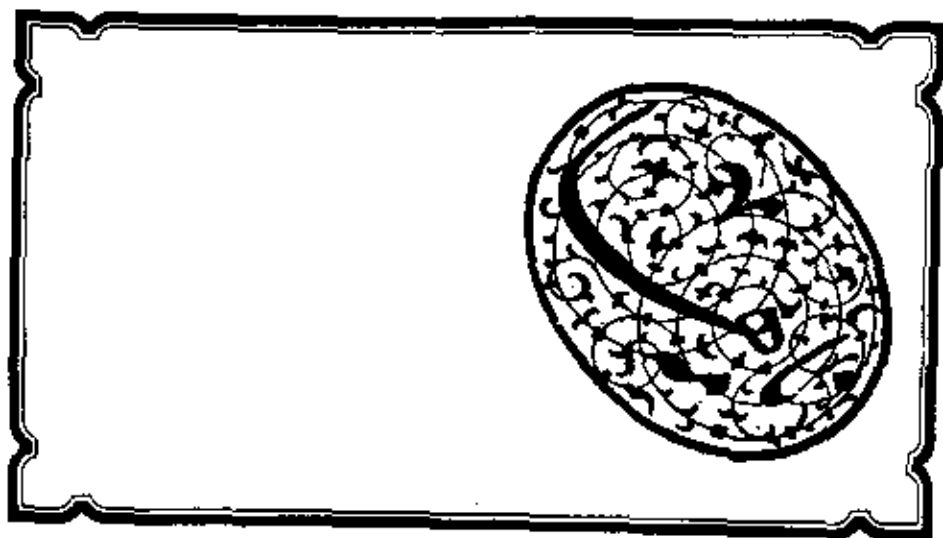
برای آنکه سخنی به گراف گفته نشده باشد، چهار نام روزنامه‌ای را که اخیراً به خط‌های من درآردی نوشته‌اند و در «کارنامه مطبوعات» (نیمه دی ۱۳۷۱) یعنی نشریه مطبوعات کشور به چاپ رسیده است برای اطلاع انجمن خوشنویسان ایران به چاپ می‌رسانیم.

اخبار

اوقات فراغت

خبرشهرت





دستگرد اکشت ورز

آقای دکتر خسرو خسروی در شماره ۱۳ بخش یادداشت‌های مقاله‌شان، «ده در شاهنامه» (آذر-اسفند ۱۳۷۰)، به مناسبت واژه دستگرد که در «کارنامه اردشیر بابکان» آمده نام و کار بنده را در برابر علامت سؤال قرار داده بودند. صادق هدایت در ترجمه خود از واژه دستگرد «ورزه بکار برده بودند و بنده و کشت ورزه». ظاهراً آقای دکتر خسروی تصور کرده‌اند که کشت ورز منحصرأ به معنی کشاورز و زارع است. احتمال می‌دهم ایشان به «واژه نامک» عبدالحسین نوشین دسترسی داشته‌اند که در آنجا، ذیل واژه کشت ورزه فقط معنی برزگر و کشاورز داده شده و نسبت به معانی دیگر این واژه ساکت است. در صفحه ۶۵ «تاریخنامه طبری» (گردانبده منسوب به بلعمی) می‌خوانیم: «و به طایف اندر پالیزهای بسیار است و کشت ورزهای بسیار و آب روان و خرمی و به خوشی چون سعد سمرقنده. بی‌مهری آقای دکتر خسروی به صاحب این قلم نمی‌بایست به موضوع کارشان که شاهنامه بود سرایت می‌کرد؛ چون اگر، دست کم، به لغتنامه دهخدا مراجعه می‌کردند، در جزو معانی نه‌گانه کشت ورز، به این بیت از شاهنامه برمی‌خوردند: خداوند این کشت و ورز و گله / به من شاه چین کرد این ده یله / که شاهد معنی محل کشت یا کشت، محل زراعت، زراعتگاه، محفل، و کشتزار آمده است.

قاسم هاشمی نژاد

چهار شاهکار شعر فارسی امروز

در شماره‌های ۸۵ و ۹-۱۲ (مرداد-آبان و آذر-اسفند سال شانزدهم آینده) اثری که زاده طبع و تخیل دکتر حسین خطیبی است به نام «فردوسی»، و نیز اثری که تراویده دوی دکتر ابوالفضل قاضی است به نام «شعر پارسی» در کنار دو اثر دیگر از خطیبی که در شماره‌های پیشین در ستایش زبان فارسی و تاریخ بیهقی درآمده‌اند، مصادیق بارز و دقیق این مثال هستند که: «زمین از حجت خالی نمی‌ماند» و «الحق که از حیطة پندار و حوزه باور بیرون هست».

این چکامه‌ها بیشک در کنار دو شعر دیگر از دکتر غلامعلی رعندی آذرخشی به نام «مرغ طوفان»^۱ و «زبان پارسی»^۲ در شمار بهترین آثار نظم تاریخ معاصر جای خواهند گرفت. چراکه واجد همه شرایط صوری و ماهوی شعر تاریخی و ماندنی بشمار می‌آیند. بر شعر شناسان و ناقدان است که در این باب به

داوری نشینند تا این شش اثر کلاسیک را که در قالب بحور عروضی آفریده شده‌اند محک زنده، لیکن به عنوان یکی از عشاق پاینده شعر دری که سالها در ساحل این اقیانوس لبی تر کرده، به سرس قاطع توان گفت که در طی سالیان اخیر اشعاری تا این درجه از غنویت، عمق و استحکام، پس از قصاید بهار شکاندار و اسپین شعر پارسی سراغ نمی‌توان گرفت. البته خانلری با آن «عقاب، تیزچنگ و بلند پرواز و توللی با آن چامه‌های لطیف را نمی‌توان از قلم انداخت. این چهار اثر نه تنها از مضامین بکر برخوردارند، بلکه سلاست، آزرگان زنده و سره را با دانش و پختگی فکری، اطلاعات تاریخی و زبان شناختی همراه کرده و تشبیهات و استعارات نغز و دماغ پرور را بر آنها چاشنی زده‌اند.

دکتر فاضی را از هنگام تحصیل در دانشکده حقوق در سنوات ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ می‌شناختم که علوم سیاسی تدریس می‌کرد، لیکن چون حقوق قضائی می‌خواندم سعادت درک محضرش دست نداد، و تنها خاطره آن قامت رشید و ترجمه کتاب علم سیاست اثر موریس دورژه که وی از فرانسه به نیکی ترجمه کرده بود به یاد مانده است. بیشک فاضی پس از زنده یاد دکتر حمید عنایت فاضل‌ترین استاد علوم سیاسی شناخته می‌شد. اما چه کسی تصور می‌کرد که وی چنین قریحه و قدرتی در سرایش نیز داشته باشد. خطیبی را نیز از او ان دانشجوئی و هنگام کارآموزی در کتابخانه روابط عمومی سازمان شیر و خورشید سرخ دیده بودم. وی معاونت مجلس شورای و تدریس در فوق لیسانس دانشکده ادبیات را نیز یدک می‌کشید. حیث از اینهمه ذوق و خلاقیت که در آن مجلس مهر لاستیکی و آن سازمان مهمل‌ها و هدر شد، و ابکاش او نیز چون خانلری بیشتر وقت و عمر را در خدمات فرهنگی و ادبی صرف می‌کرد. چرا که آنچه از او نیکو و پر دوام خواهد ماند، همان درامات دانشکده ادبیات و آثار ادبی اوست. اشعاری که شعله‌های سرکش عشق به میهن و فرهنگ ایران از آنها زیانه می‌کشد و تأثیری شگرف بر خواننده می‌گذرد. تو که چنین گل‌های جاویدی توانستی پرورد، چنان سالها در راهروهای سازمان شیر و خورشید و دهلیزهای مجلس به کار گِلت گرفته بودند؟ اینک وقت آنست که خوشه‌های ژربارت بدهند. اگر این ابیات را با اشعار شاهنامه مقایسه کنیم، جسارتی به فردوسی نشده، بلکه خطیبی را بحق برکشیده‌ایم.

از راه دور غربت به این سرایندگان خلاق جز ایثار درود و عرض ارادت، حوائثی برای پیشکش نمی‌یابم. چشمة فیاض شعر تان سیال و پر بار باد.

حسن شایگان (امریکا)

یادداشتها

۱. مرغ طوفان، ضمیمه مجله راهنمای کتاب، مرداد ۱۳۴۸.
۲. شعر پارسی، آینده، سال نهم، شماره ۱، فروردین ۱۳۶۴.

عطر یا عطر؟

در آخرین شماره آینده، در ص ۷۲۳ آمده است که: «عطر بوی عطر ندارد.» به یادم آمد که در پائیز ۱۳۴۷، دکتر محمدحسین علی آبادی، وزیر مشاور دکتر مصدق در امور پارلمانی که در دانشکده حقوق به ما حقوق اساسی درس می‌داد، در این باب که غلط مُصطلح بهتر از صحیح نامُصطلح است، می‌فرمود: «من از کسی که به جای عطر بگوید عطر، بوی بد می‌شنوم!»

حسن شایگان

نظر علی خان سردار اکرم

مجله آینده با مطالب متنوع و آموزنده آن در این ده دور افتاده برایم ارزش حیاتی دارد. خداوند شما را در کارهای بالارزش علمی و مطبوعاتی مانند سایر قامیل شریف و دانشمند افشار موفق بدارد. یک جلد کتاب رجال عصر مشروطیت که با کوشش جنابعالی بچاپ رسیده و خیلی مختصر است خریداری و مطالعه کردم. انشاءالله در جلد بعدی مفصل تر سران مشروطه با انگیزه‌ها و وابستگی هریک دور از هرگونه تعصب و جانبداری سعی خواهید فرمود برای روشن شدن هرچه بیشتر اذهان عمومی بچاپ برسد. خیلی خیلی علاقمندم از تالیفات خودتان و یا آنهاییکه با کوشش شما به چاپ می‌رسد که بطور قطع دور از هرگونه مدهانه و یا اعمال غرض است برایم بفرستید. امید است مخلص را در این مورد فراموش نفرمایید. اشتباه جزئی در صفحه ۲۷۶ مجله شماره ۸-۶ مربوط به نظر علی خان که مرحوم شده است رئیس ایل سگوند مشاهده شد لزوماً بعرض می‌رساند نظر علی خان سردار اکرم حکومت طرها و مرکز حکومتی یا والی گری ایشان کوه‌دشت بوده که آنسوی عمله نامیده می‌شد و در حال حاضر شهر است. نظر علی خان سردار اکرم اهل طرها و همان شخصیتی است که مرحوم میرزا یحیی دولت آبادی در جلد سوم حیات یحیی و محمود محمود در جلد هشتم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس و مرحوم حاج عزالممالک اردلان در مهاجرت به لرستان نام این مرد وطن پرست را مشروح تر به نیکی ذکر نموده‌اند و چون مردم دار و مخالف با شرارت و ظلم و تجاوز به خاک لرستان بوده لذا به پیروی از پدران همواره در گریه‌هایی با والی پشت کوه و بعضی از بختیارها و امثال: امیر مفتح شورینی و فرزندانیش که از ایل قره‌گوزلو بوده‌اند داشته است. اللهم‌راد شاعر لرستانی که خود در جنگ با متجاوزین جزء سپاهیان سردار اکرم بوده در کتابی که به چاپ رسیده و در حدود ۳۳۵ صفحه است بطور مشروح شکست اردوی متجاوزین و فتح سردار اکرم و متوسل شدن آنها به مرحوم آقا ربیعا پدر مرحوم معین‌السلطنه که دایی یکی از زنه‌های سردار اکرم بوده و از مردان خوش نام و متمهد خرم آباد بوده‌اند و عنو آنها پس از پرداخت حکم غرامت جنگی و فرار شبانه با اشعاری جالب بیان داشته است. در حال مقصود از مزاحمت بیان واقعی بود که انشاءالله مورد توجه قرار خواهد گرفت.

محمد حسین غضنفری

سرنوشت کتابخانه نفیس مولوی محمد شفیع در لاهور

پرفسور مولوی محمد شفیع استاد فقید دانشگاه پنجاب، لاهور و مصحح تذکره میخانه عبدالنبی قزوینی و مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندی، کتابخانه‌ای نفیس مشتمل بر نسخ خطی عربی و فارسی داشت که دکتر محمد بشیر حسین استاد فقید دانشگاه پنجاب لاهور فهرست آن را تالیف و منتشر کرده است. مولوی محمد شفیع در ۱۹۶۳ م درگذشت و پسر او مرحوم احمد ربانی نه تنها کتابخانه پدرش را زنده نگاهداشت بلکه آثار و مقالات شفیع را نیز تدوین و منتشر کرد. پس از وفات احمد ربانی، بازماندگان او نتوانستند از کتابخانه محافظت نمایند و دلالتان نسخه‌های خطی میدان را خالی دیده، با ترغیب مالی، نسخه‌های نفیس کتابخانه را بستند و اکنون چند سالی است که کتابخانه مولوی پراکنده شده و نسخه‌ها به اینجا و آنجا فروخته شد. این همه داد و ستد به اصطلاح زبان انگلیسی درست زیرینی دانشگاه پنجاب - که پرفسور محمد شفیع حق عظیمی بر گردن آن دارد - انجام شد و دانشگاه پیش قدمی نکرد که نسخه‌ها را از چنگال دلالتان نجات بدهد.

عارف نوشاهی - پاکستان

معماری مدارس

معماری بیشتر مدرسه‌های جدید به ویژه در شهرهای کوچک و روستاها، ساده و بی‌بهره از هنر و خوش آیندی است. مستطیلی است که آترابه خانه‌هایی یک اندازه تقسیم کرده‌اند و پس از پوشاندن سقف و نصب در و پنجره و گذاشتن میز و چیدن نیکت (اغلب بدون پشتی)، شاگردان را می‌نشانند و درس می‌آموزانند.

جز مدارس طلاب علوم دینی که از معماری استادانه و کاشی‌کاری چشم‌نواز و فضا و حیاطی فرح‌بخش و شوق‌انگیز برخوردار است و نیز برخی از دانشگاه‌ها، متأسفانه ساختمان اغلب دبستان‌ها و دبیرستانها ساده و سخت شادی‌کش است.

پنجده سال پیش در چند شهر ایران دبیرستانهایی ساخته‌اند که معماری ویژه آموزشگاه در آنها بکار رفته بود. دبیرستان ساری یکی از آنها بود. این بنا را اندکی بیرون شهر و چندین متر دورتر از خیابان اصلی ساخته بودند تا در سالهای آینده گسترش شهر و پهن شدن خیابان آسیبی به یکپارگی آن نرساند. بلندی دیوار حیاط پهن‌آور آن کمتر از دو متر بود. ستون استوانه‌ای میان دیوارها را دو خط افقی و آجری - سیمانی بهم پیوند می‌داد. در بزرگ و ورودی درست وسط دیوار شمالی و روبروی در اصلی ساختمان باز می‌شد و آهنی و مشبک بود. حیاط پس از تقسیم بندی هندسی و اختصاص بخشهایی به باغچه با سنگهایی ریز و سفید فرش شده بود و سبزه و علف کوتاه میان سنگها زیبایی ویژه‌ای داشت. تماشای فواره بلند دو حوض هشت پهلو و همانند وسط باغچه‌ها شاگردان را سرگرم و شاد می‌ساخت. افزون بر سبزه و گل، درختان نارنج و کاج و سرو دبیرستان هم طراوتی به محیط بخشیده بود. در ضلع غربی زیر درخت کهن چنار، گل‌خانه با سقف شبیه‌ای جلوه خاص خود را داشت. حیاط پشت ساختمان پهن‌آور بود. بچه‌ها با راهنمایی معلمان کشاورزی در باغچه‌ها سبزی می‌کاشتند و نیز در هوای گرم اردی‌بهشت و خرداد زیر سایه درختان روی چمن می‌نمیدند و درس می‌خواندند.

نهری بزرگ و سیمانی به پهنای نزدیک به دو متر زمین ورزش را از ساختمان دبیرستان جدا می‌کرد. این نهر در بیشتر ماهها پر آب بود و دو پل منحنی و پهن روی آن حیاط را به زمین ورزش ارتباط می‌داد.

زمین ورزش پهن‌آور و پوشیده از چمن بود. شاگردان دو سه کلاس می‌توانستند در یک زمان آنجا ورزش و بازی کنند. چون فاصله ساختمان از ورزشگاه زیاد بود هیاهوی بچه‌های ورزشکار به اتاقهای درس نمی‌رسید و مَحَل یادگیری نبود.

ساختمان، روی کرسی دیواری به بلندی نزدیک به دو متر قرار داشت و آجری بود. میان آجرها را با سلیقه‌ای خوش بندکشی کرده بودند.

کف ساختمان تخته‌ای و زیر آن خالی بود. دامنه دیوار کرسی ساختمان روزنه‌هایی وجود داشت که هوا را به جریان می‌انداخت و نمی‌گذاشت رطوبت چوبها را ببوشاند.

در و پنجره‌ها مستطیل ولی بالای آنها از دو سوی، هلالی بود. سطح پنجره‌ها را به صورت مربع‌هایی کوچک و یک اندازه در آورده و شیشه گذاشته بودند.

حدود سی متر بعد از در ورودی، سکویی پهن و بزرگ بود که از سه سوی پهن داشت. روزهای آفتابی بچه‌ها برابر این سکو صف می‌بستند و پیام رئیس و دیگر مسئولان را می‌شنیدند. انتهای سکودری پهن و بلند بود. این در به درون راهرو باز می‌شد.

بالای دیوار گچ‌بری شده روبرو، چکامه‌ای به مَظلع زیر، روی کاشی آبی رنگ نوشته و نصب شده بود.

شادباش‌ای شهرسازی‌گر فروغ علم و دانش بنمت چشم و چراغ کشور مازندران
دو اتاق مدیر و معاون و نیز کتابخانه و اتاق دفترداران سوی حیاط شمالی و بقیه اتاقها و همچنین

آزمایشگاه سمت جنوبی ساختمان واقع شده بود. تالار نمایش جمعیت انبوهی را در خود می‌گنجاند. سکوی صحنه و اتاق کنار و درهای کوچک و بزرگ آن ویژه بازیهای نمایشی بود. از این تالار گروه‌های دیگر شهر هم برای سخنرانی و انجام مراسم خود استفاده می‌کردند. سقف کلی ساختمان بیش از سه متر و اتاقها بزرگ و پرگنجایش و بسیار روشن بود. غیر از پله سه سویه ورودی دو طرف راهرو هم پله‌هایی همانند آن داشت که در واقع برای خروج بود. دستشویی هشت دهگانه دبیرستان با آب لوله‌کشی و نمیز در شرق ساختمان قرار داشت و بسیار تمیز بود.

سازندگان نخستین با پیش‌اندیشی درست دبیرستانی ساخته بودند که توانست پیش از بیست و پنج سال با وجود افزایش جمعیت، شهر را از ساختن دبیرستان پسرا نه دیگری بی‌نیاز کند. نخستین مدیر آن شادروان مهدی پرتوی آملی مؤلف کتاب ارزشمند ریشه‌های امثال و حکم سال ۱۳۱۵-۱۳۱۶ شمسی و آخرین رئیس آنجا سخنور توانا مرحوم مهدی سلیمی (۱۳۵۳-۱۳۵۲) بودند.

بر روی هم دلگشایی و خزمی آن آموزشگاه چنان بود که بچه‌ها میل نداشتند آنجا را ترک کنند. حتی روزهای تعطیل بی‌اجازه سرایدار از دیوار کوتاه پا به درون می‌گذاشتند و ساعتها بازی می‌کردند یا درس می‌خواندند. همین جاذبه در دسری برای سرایدار فراهم می‌آورد و می‌دیدیم کم‌کسانی بودند که سرایداری آنجا را می‌پذیرفتند. سرانجام آن ساختمان فرهنگی در ۱۳۵۳ ش در آتش سوخت.

احمد داداشی (ساری)

آینده

ساختمانهایی که برای دبیرستانها قدیماً ساخته می‌شد (فردوسی، نظامی، خاقلانی، سعدی) در تهران و سایر شهرها (از جمله ایرانشهر یزد) همه معماری ایرانی و اصیل داشت و مرحوم علی‌اصغر حکمت بود که در این خدمت صرف وقت می‌کرد. پادشاه به خیر باد. البته امروزه با محدود بودن بودجه آموزش و پرورش و ازدیاد جمعیت و ضرورت مدارس مختلف دشواری‌ها متنوع و بسیارست بیشتر از گذشته. ولی بهر حال نکته‌ای که آقای داداشی بدان توجه داده‌اند درخور تأمل است و اداره مهندسی وزارت آموزش و پرورش حتماً باید دستورالعملهایی درین باره داشته باشد.

نام رودی در گلشن مراد

از مطالعه کتاب گلشن مراد بسیار استفاده کردم و لذت بردم، اما در سطر ۱۷ صفحه ۲۵۰ به اشتباهی برخورددم و آن کلمه بهبوده است.

میان خرم آباد و بروجرود رودی یا جایی به این نام وجود ندارد، بلکه منطقه‌ای هست بنام هزرو Horro و از هر راهی که از بروجرود به خرم آباد برویم - چه در گذشته و چه حال - باید از هزرو عبور کنیم. تقریباً در نیمه راه قرار گرفته و در آن محدوده از لحاظ هوا سردترین است.

بنده لر و اهل همان منطقه هستم و مسیر حرکت شهریار زند راهمان مسیری می‌دانم که قبلاً تیمورلنگ و شاه عباس کبیر در تعقیب شاهوردی خان پیموده‌اند. البته تیمورلنگ در تعقیب اتابک عزالدین بود که از بروجرود به خرم آباد عقب نشینی کرد. بهر تقدیر هزرو درست است نه بهرود.

اسماعیل احمدپور بیرانوند

دیوان حافظ به خط حافظ

اخیراً در روزنامه اطلاعات شماره ۱۹۵۱۳ مورخه ۷۰/۱۰/۸ یعنی دو روز قبل در صفحه ۷ در گزارش خبرنگاری که همراه با وزیر محترم امور خارجه از سکو و شش جمهوری تازه مستقل بازدید کرده مطلبی در مورد دیوان حافظ نوشته شده است که بسیار مهم و قابل رسیدگی بیشتری است. گزارشگر نوشته است: «در بازدید از آکادمی علوم ازبکستان رئیس آکادمی اظهار داشته است به تازگی کتابی از علیشیر نوائی به خط وی که در ایران نگهداری می شده به دست ما رسید، و ما هم متقابلاً یک نسخه بی نظیر دیوان حافظ را که به خط خود اوست تقدیم دوستان ایرانی کرده ایم.»

مسعود فروزش

آینده

ازین قبیل اخبار همیشه در جراید منتشر می شود و نمی توان درست دانست.

خودکشی داور

هنگام مطالعه شرح مختصر مربوط به کتاب: داور و عدلیه از جناب آقای دکتر باقر عاقلی (در صفحات ۲۴۲، ۲۴۳ شماره های ۴-۱ سال هفدهم مجله گرامی آینده) این احساس به ارادت مند دست داد که ظاهراً به کتاب: اللهیار صالح، جلد اول، زندگی نامه از طرف جامعه کتابخوان و دوستداران مسائلی تاریخی عنایت کافی مبذول نشده است. بهرحال می خواستم این نکته را تذکر داده باشم که شادروان اللهیار صالح در چند مورد مخصوصاً پیرامون خودکشی داور صحبت کرده و من خوب بیاد دارم که شرح مربوط به این ماجرا و اقوال مختلف را با چه دقت و وسواسی بیان می فرمود و سعی می کرد نکته ای را ناگفته نگذارد و خیال می کنم توضیحات آن مرحوم لااقل در این مورد یکی از کامل ترین مطالب در آن زمینه (تا امروز) است و علاقه مندان نمی توانند قسمتی از سرگذشت مرحوم داور را در صفحات ۷۸ بعد کتاب اللهیار صالح مطالعه فرموده و آنرا در کنار دیگر گفته ها و نوشته ها قرار دهند تا احتمالاً زوایای قضیه بیشتر روشن گردد. استحضار دارید که مرحوم صالح قولی را هم که خودکشی داور و مسائل مهمتر را مرتبط با شرکت سابق نفت و لغو قرارداد نفت با آمریکائیان می نماید، بیان نموده است.

خسرو سعیدی

نسخه شاهنامه فردوسی

در بخش معرفی کتابهای تازه شماره ۸-۵ سال ۱۷، مرداد-آبان ۱۳۷۰، ص ۱۱-۱۱۰، از شاهنامه فردوسی چاپ عکسی از روی نسخه کتابخانه ملی فلورانس مورخ ۱۱۴ ه.ق یاد شده است. در این معرفی اشاره ای رفته است که «... محمد روشن در درستی تاریخ کتابت نسخه تردید کرده و مقاله ای نوشته است...» و پس از اندکی در عبارتی آمده است: «... البته از روی این چاپ معمولی و حتی از روی عکس نسخه نمی توان به دست خوردگی یا نخوردگی نسخه یی برد. آنچه هست این است که ترتیبات* قدیمی و شیوه کتابت نسخه دلالت بر قدمت دارد و نکات ابزاز شده برای مخدوش بودن آن کفایت

ندارد تا این که نسخه از اعتبار بیفتد...»

نکته شگفتنی آور در عبارت پایانی این معرفی، تلقی خاصی است که از اعتبار یا عدم اعتبار نسخه ابراز گردیده است.

چنانکه من در معرفی نسخه شاهنامه فردوسی محفوظ در کتابخانه فلورانس، در «یادگارنامه استاد شادروان دکتر غلامحسین یوسفی» (ماهنامه کلک، شماره ۸، آبان ۱۳۶۹، صص: ۸-۱۷۴) و نیز روزنامه اطلاعات، مورخ ۹/ دی ماه (۱۳۶۹) از مشهودات خود نوشته‌ام، سخنی از روی حدس و گمان و فرض نبود که جای چون و چرا و تردید باشد!

در فهرستی که کتابخانه ملی فلورانس در ۱۹۸۹ منتشر ساخته است و نخستین نسخه معرفی شده، همین نسخه شاهنامه فردوسی است که عکس صفحه آغاز و صفحه پایان به صورت رنگی و نقیص آمده؛ بوضوح تمام بخش تراشیدگی و بازنویسی پیدا است. -وجه بسا آقای ایرج افشار آن را دیده باشند.

با این همه کوشش آقای پروفیسور پیه موتسه در تعرفه نسخه فلورانس برای ما ایرانیان و همه شاهنامه شناسان مشکور و مأجور است و گواه آن بخشهای چاپ شده انتقادی چون چاپ کامل انتقادی آقای دکتر خالقی مطلق داستان سیاوش و داستان رستم و سهراب و داستان فرود است که با مقابله و بررسی نسخه فلورانس عرضه گردیده است؛ و بحث در این مقوله هرگز نمی‌باید و نمی‌تواند از اجر و ارج تعرفه آقای پروفیسور پیه موتسه بکاهد. زیرا عبارت پایانی صفحه آخر همین نسخه که خیر از مطالعه آن از سوی واقف نسخه که گویای تاریخ، اربع و ثلثین و سبعمانه است می‌دهد به گونه‌ای نشان از کهنگی نسخه می‌دهد.

البته نگرستن به مقاله عالمانه آقای مهدی قریب در نشریه «فرهنگ» (شماره هفتم، پاییز ۱۳۶۹) نیز خبر از چندین و چونی محتوایی نسخه یاد شده می‌دهد؛ افزون بر آن که قول دانشمندی کتاب شناس و بصیر در باب تاریخ نسخه شنیدنی است. ایشان بر آن اند که دستبرد زنده تاریخ نسخه با قید «روز سه شنبه سیم ماه مبارک محرم سال ششصد و چهارده» با ظرافتی در خور خود را بری الذمه ساخته است و محرم حرام را «مبارک» ساخته است! سخن فقط در تاریخ نسخه است و مقدمه آن، و دیگر هیچ!

محمد روشن

آینده

برای تشخیص تصرف و تراشیدگی در رقم و تاریخ نسخه‌ها دیدن عکس هر چند واضح و روشن و رنگی باشد کافی نیست. در عبارت آقای محمد روشن آنجا که به قول دانشمند کتاب شناس و بصیر استاد فرموده‌اند مشخص نمی‌شود منظور کیست.

لغزشهای چاپی

ص ۲۸۱ بیت ۱۱ یاد آنکه چو می‌خواند ازین تیره صحایف. وی اضافه چاپ شده است.

ص ۲۸۲ سطر سوم «متوالی» «متولی» چاپ شده است.

ص ۲۸۶ سطر اول «می‌خورده اشتباه» «نمی‌خورده» درست است.

ص ۲۸۸ بیت «پلنگ خشمگینی دید این آهوی صحراگرد» که «خشمگین» چاپ شده است.

ص ۲۹۱ بیت دوم مصرع دوم «و اینک ز مهر دیده خبر می‌دهد سحر» که «و اینکه» چاپ شده است.

ص ۲۹۱ قطعه آخر صفحه بیت دوم مصرع دوم: «زیر اوجی بی نظیر و بم حسیضی می‌عدیل» که

«بسم» هم چاپ شده است.

ص ۲۹۲ بیت پنج مصراع دوم، جدا، جدا چاپ شده است.

ص ۲۹۴ بیت اول مصراع اول و زامرو و خلق عالم و آدم چیست که به جای «وزامروه و از آنروه»

چاپ شده است.

عزت الله فولادوند

بیت اخوان ثالث درباره شهریار

در صفحه ۲۹۶ / سال ۱۷ از دویستی که اخوان ثالث درباره شهریار سروده بود یاد شده و قرار بود

عین خط اخوان به چاپ برسد ولی آن ورقه گم شده بود. اینک که پیدا شده است به چاپ می رسد:

شهریار، تو همان دایره دارا ز عسری
 کار دنیا، تو هفت کاک سیرین سیر کوی جان
 ای برای تو بچیرم، که ترتیب کرده عشق
 ای برای تو به جانم، که تر جانی و جهانی

در چندم اسرار ۱۳۶۷، در تهران

شهریار عزیز را از تبریز آورده ام به اینستان هر

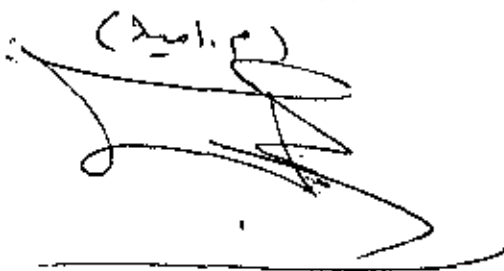
(فدایان زرتشت نزدیک شما) بسزی کرده بر اند، دختر ترا در - لاله خانم

(زن دکتر حمید مسعودی) به منغ غلبه داده، به دست گلای به نره، رشت بر فتم

و این دو بیت

صدی اخوان ثالث

(م. امید)



روزنامه سفر گیلان ناصرالدین شاه

آقای محمد باقری که روزنامه سفر گیلان را بدقت خوانده‌اند نکاتی چند را که به نظرشان رسیده است در طی نامه‌ای باینجانب تذکر داده‌اند که بسیار مفید به نظر رسید. ایشان می‌نویسند:

«اخیراً کتاب روزنامه سفر گیلان را خواندم و لذت بردم و بهره جستم. ضمناً نکته‌ای در آن بنظرم رسید که خواستم با شما مطرح کنم. ضمن خواندن متن متوجه شدم که نویسنده سفرنامه نیمچه طبع آزمایی کرده و ذوقی به خرج داده و بعضی جمله‌ها را بصورت مصرع آهنگداری در آورده است مثلاً: شب آمد پیش و بیرون شام خوردیم (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل) همه پیشخدمتان بودند (فعلاتن مفاعیلن فعلات) صبح امروز که برخاستم از بستر خواب (فعلاتن فعلاتن فعلات) این موارد در صفحه ۵۸ است.

در صفحه ۵۶ هم مواردی از این دست وجود دارد: کس نگیرد مرال و قرآول (فَاعِلَاتِن مفاعیلن فعلات) بدان طریق که می‌برد گفتی آدم را (مفاعیلن فعلات مفاعیلن فعلات). در حول و حوش این صفحات به موارد متعددی از این قبیل برخوردیم و فکر می‌کنم حالت تصنعی عبارات و آشفتنگی ساختمان بعضی جمله‌ها که در پانویس صفحه ۵۶ به آن اشاره فرموده‌اید ناشی از این امر است، مثال دیگری از صفحه ۵۶: بیچاره درون خارها می‌رفت - هرچند که خوب زیر و بالا می‌گشت. از خار بد تشک شد زخم تشن (این جمله‌های متوالی گاهی در بحرهای یکسان و گاه هر مصرعی در بحر متفاوتی است) در صفحه ۵۱: زمین پرگل، هوا خوش، آسمان آبر، در صفحه ۵۷: پس از شام مردانه گردید منزل.

در صفحه ۹۸ آمده: باقی قرادر ترکی به معنی سینه سیاه است. در ترکی باقر (باغرا) و نه باقی به معنی سینه است.

مطلب دیگر اینکه کلمه «قوبر ناطوره» در صفحه ۳۱ با «گوبرنیا» (روسی) و «گوبرنت» (یونانی) هم‌ریشه است و کلمه «سیرتیک» هم در زبانهای اروپائی از همین ریشه گرفته شده و کلمه «قوبرنات» را به معنی فرمانده در یک بایاتی (دویتی ترکی) که حالا به خاطر ندارم شنیده‌ام.

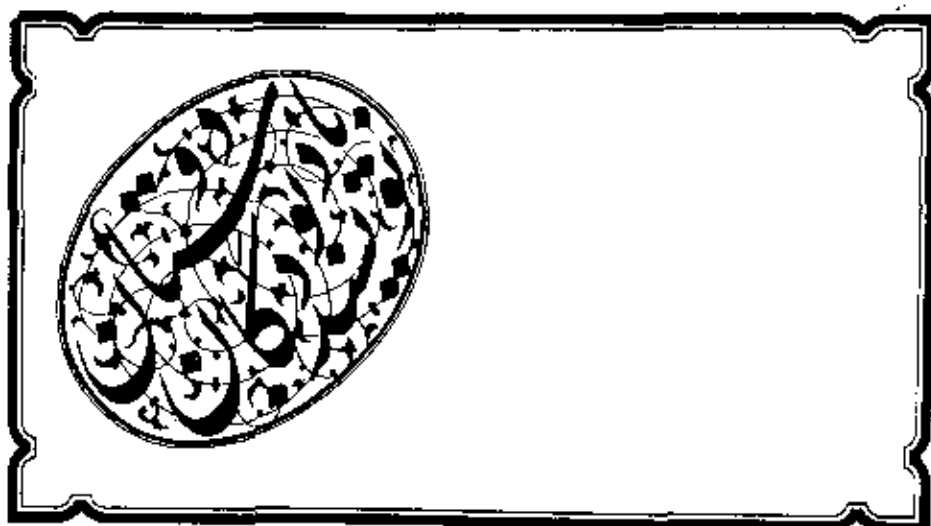
در پایان باید عرض کنم اینجانب روی سفرنامه‌ای از سلیمان مهندس به نام «راپورت گردش در کوهستانات مابین قزوین و گیلان» کار کرده‌ام که در گیلان نامه (جلد دوم) چاپ شده است. ای کاش قبل از آن کتاب روزنامه سفر گیلان را خوانده بودم و از بعضی نکات و اشارات جغرافیایی آن استفاده می‌کردم.»

منوچهر ستوده

کهکشان شعر

نرم و لطیف و شرجی، بنشست روی شاه
در بسالهای ذهنم پرواز شد بهانه
همچون نهال عشقت زد بردلم جوانه
هم راه شیری است و همراه پر فسانه
آب حیات دائم همچون می‌مغانه
تا رنج و غم زدائیم با اشکِ دانه دانه
زیرا که ارغنونش سازی است خوش ترانه
چنگی زبیم و بوسیم آن دلبر یگانه
صالح افشار تو سرگانی

آهنگ رودخانه آمد به گوشم تا به خانه
دارد خنک تیسیمی شیرین به جان پیامی
رؤیای کوکب طبع، گل کرده‌ام جو خورشید
در کهکشان شعرم الماس می‌درخشد
از من میرس معنی، می‌نوشم از کلامش
با زاله‌ها بشوئیم اندوه برگد دل را
این شعر و این غزل را با یاد او سرودم
صالح نصیب ما شد تا از مقام قریش



دکتر بهرام فره‌وشی

۱۳۰۶-۱۳۲۱-اول خرداد ۱۳۲۱

فرزند علی محمد فره‌وشی ملقب به مترجم همایون بود. زمانی که پدرش در اورمیه رئیس معارف بود زاده شد. دورهٔ دانشرای مقدماتی را در اصفهان گذرانید و پس از آن به تحصیل در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران پرداخت. شاگرد لایق و علاقه‌مند ابراهیم پورداود بود و به ترغیب پورداود به فرانسه رفت و از دانشگاه پاریس درجهٔ دکتری در رشتهٔ زبانها و فرهنگ ایران باستان گرفت. آنجا شاگرد پر دویناش و امیل بنونیست بود و مکتب آن استادان برجسته را پیروی می‌کرد. پس از بازگشت به ایران به دانشیاری در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران پذیرفته شد و جانشین مرحوم اسناد پورداود بود.

بهرام فره‌وشی از آغاز جوانی به کتاب و چاپ علاقه‌مندی داشت تا آنجا که چندی در چاپخانهٔ آتشکده خودش به حروف چینی کتاب می‌پرداخت و به مرحوم پورداود در کسار چاپ و تصحیح اجزاء اوستایاری عاشقانه می‌داد.

پس از آن چندی در بنگاه ترجمه و نشر کتاب با یارشاطر همکاری داشت. در دوره‌ای که در دانشگاه تهران تدریس می‌کرد پنج شش سال رئیس ادارهٔ انتشارات و چاپخانهٔ آنجا بود.

فره‌وشی از آثار پورداود بخش دوم گاتها (۱۳۳۶)، یسنا (۱۳۴۰) و ویسپرد (۱۳۴۳) را منتشر کرد.

کار تحقیقی مشخص او به فرهنگ پهلوی به فارسی است که براساس متون پهلوی تهیه کرده است (۱۳۴۶) و در دنبال آن فرهنگ فارسی به پهلوی را در انتشارات انجمن آثار ملی به چاپ رسانید (۱۳۵۲).

مجموعهٔ مقالات تحقیقی او به نام «ایرانویچ» (بیست و نه مقاله) در سال ۱۳۶۵ منتشر شده است. از کارهای ارزشمند دیگر او اهتمامی است که در چاپ متفح کتاب ایران - کلد و شوش نوشتهٔ مادام دیولاووا به ترجمهٔ مرحوم پدرش انجام داده و در سلسله انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است. (۱۳۶۵).

بهرام فره‌وشی دوستدار مآثر و مظاهر ایران باستان بود و به همین مناسبت چندی برنامهٔ فرهنگ ایران زمین را در رادیو تلویزیون اداره می‌کرد (حدود بیست سال پیش).

آخرین بار در بهار ۱۳۷۰ او را در خانهٔ ارباب جمشید سروش سروشیان دیدم. به دعوت آقای



سروشیان آمده بود که راهی برای ترجمه کتاب سه جلدی مری بوریس و تاریخ زردشت بیابیم. از هر دری سخنی می‌رفت، ولی فرهوشی دیگر آن دانای پرهیجانی نبود که او را در سن نزدیک به سی سالگی در خانه پورداود می‌دیدم و سراسر جوش و خروش بود. این آخرین بار تکیده بود. بیماریهای جانکاه تنش در جانش را فرسوده بود. اما باز هم چون سخن از فرهنگ ایران باستان می‌رفت چشمانش می‌گفت که می‌خواهد همه نیروی خود را در راه ایران به کار گیرد، و آرش وار درین راه زندگی را پایان دهد.

بهرام فرهوشی با نامی برجسته و خدماتی ارزشمند از میان ما رخت به سرای دیگر کشید و به مینوی جاودانی پیوست. روانش شاد باد.

ایرج افشار

دکتر محمود حسایی

(تهران ۱۲۸۱ - ژنو ۱۲ شهریور ۱۳۷۱)

خاندانش از مردم تفرش بوده‌اند و او در تهران زاده شد و چون خانواده‌اش به هنگام نوجوانی او به شامات رفتند او در بیروت به تحصیل پرداخت و از دانشگاه امریکایی به اخذ لیسانس ادبیات موفق شد. بعد در دانشکده‌های مهندسی بیروت و دانشگاه امریکایی همانجا به تحصیل علوم ریاضی و فیزیکی پرداخت. پس از آنجا به فرانسه رفت و در ۱۳۰۵ درجه دکتری فیزیک را از دانشگاه پاریس گرفت. در بازگشت به ایران تدریس در دانشگاه پرداخت و به مقام استادی رسید.



دکتر حسامی مانند غالب استادان دانشگاه پس از شهریور ۱۳۲۰ به امور سیاسی و مملکتی دبستگی پیدا کرد. مدت کوتاهی در دولت دکتر مصدق وزیر فرهنگ شد و چندی هم مقام سناتوری داشت. عضویت فرهنگستان را هم یافته بود.

دکتر حسامی به زبان و ادبیات و به فارسی نویسی سره علاقه‌مندی داشت. کتابچه «نامهای ایرانی» (چاپ اول ۱۳۲۹) نمونه اطلاعات او در زمینه زبان است. از نوشته‌های او در فیزیک چند رساله و کتاب چاپ شده است.

آن مرحوم می‌گفت علت آنکه ما خود را حسامی نامیده‌ایم به مناسبت آن است که برای چهارصد ساله ما شاعری بوده است منخلص به حسامی و نسخه خطی دیوان او را که در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است به دست آورده‌ام و از من خواست کسی را که توانایی و صلاحیت تصحیح آن متن را داشته باشد به او بشناسانم و چون مرحوم دکتر حسین مجیبی اردکانی پذیرفت این کار را انجام دهد مرحوم حسامی شاد شد. و دیوان مذکور که یادگاری است از ادب دوستی او به اهتمام مرحوم مجیبی اردکانی به چاپ رسید (تهران، ۱۳۵۴).

جهانگیر سرتیب پور

(رشت ۱۲۸۲-۱۳۲۱)

شادروان جهانگیر سرتیب پور در جوانی به نهضت جنگل پیوست. در سال ۱۳۰۱ شمسی بمنظور تعلیم و ترویج هنر تأثر و اعتلاء فرهنگ گیلان جمعیت ادبی و هنری «آزاد ایران» را تشکیل داد و نمایشنامه‌های اخلاقی و تاریخی تحت عنوان: عاقبت وخیم - کاوه آهنگر - انتقام - آخرین روز بابل - آپرت فردوسی را نوشت و با جمعی از هنرمندان گیلانی در رشت و نهران بروی صحنه آورد و درآمد نمایشنامه‌های مذکور را بمصرف خرید زمین ناصریه جهت تأسیس بیمارستان پورسینای فعلی رشت و احداث ساختمان زایشگاه رشت نمود. سرتیب پور مبارزات سیاسی و مجاهدات میهنی و ضد اجنبی خود

را از مکتب مجاهد نستوه میرزا کوچک جنگلی آغاز نمود و در تاریخ هفتاد ساله اخیر میهن خود نقش مؤثری داشته است.



وی هنگام اشغال آذربایجان و سیئه فرقه دموکرات آذربایجان نهضت مقاومت گیلان را تشکیل داد و موجبات اتحاد عشایر گیلان و شاهسون را فراهم نمود و موقعی که ارتش فرقه دموکرات به طرف طوالش پیش آمده، قوای نهضت مقاومت گیلان با حملات مسلحانه و دلیرانه خود ایادی و عوامل بیگانه را از زادگان خود بیرون راندند.

این پیرمرد سیاست در هنگام طرح لایحه ننگین کاپیتولاسیون توسط دولت حسنعلی منصور، سیمای قهرمانانه خود را آشکار ساخت و با آن به مخالفت صریح و شجاعانه کرد و از پشت تریبون مجلس شورای ملی فریاد کشید: «این لایحه مخالف عزت و شرف و اقتدار ملت ایران است. تصویب این لایحه ستم به ملت است، بملت ستم نکنید که خود دچار آن خواهید شد».

آثاری که از او بچاپ رسیده عبارتند از:

- ۱- مجموعه ترانه‌های گیلکی بنام (اوخان)
- ۲- نشانی‌های از گذشته دور گیلان و مازندران
- ۳- ویژه گیهای دستوری زبان گیلکی
- ۴- نامه‌ها و نامدارها.

کتابهای دیگری از وی بجای مانده که هنوز چاپ نشده عبارتند از: ریشه‌یابی زبان گیلکی - آداب و رسوم گیلان - بازیهای سنتی گیلان - و دفتر خاطراتش که متضمن تاریخ هفتاد ساله گیلان و ایران می‌باشد که امید می‌رود تنها فرزندش سبب به چاپ این آثار ارزشمند اقدام نماید.

جهانگیر سرتیب‌پور در حیات پربار خود علاوه بر روشن کردن زوایای تاریک تاریخ ایران، خدمات عمرانی و اجتماعی بسیاری بشهر زادگاه خود کرد؛ از جمله با باری و همکاری همشهریان خیر و نیکوکار رشت در ایجاد بیمارستان پورسبنا و زابشگاه رشت سهم مؤثری داشته است.

جهانگیر سرتیب‌پور در تاریخ هفتم آذرماه سال ۱۳۷۱ در تهران به رحمت ایزدی پیوست و وصیت کرد او را در زادگاهش رشت به خاک بسپارند. دوستان و دانش او را در جوار مرقد میرزا کوچک خان جنگلی و در کنار سایر دوستان هم سنگرش مثل مرحومان میرزا شکرالله خان کیهان و ابراهیم فخرائی دفن کردند.

سید حسن

سید حسن استاد بازنشسته زبان فارسی دانشگاه پته (هندوستان) که از نویسندگان نامور در زبان اردو بود در ۱۸ دسامبر ۱۹۸۸ به سن ۷۷ سالگی درگذشت. او از همکاران دیرین انجمن ایران (بزم ایران) تأسیس شده توسط محمد اسحق بود و چندین سال هم از اعضای مکاتباتی مجله آن انجمن به نام Indo-Iranica بود. سید حسن متولد شیخ پوره (از ناحیه بهار) بود. از آغاز کار مدرس زبان فارسی در کالج ملی بهار شد و سپس به استادی این زبان در دانشگاه پته رسید و مدتی رئیس بخش فارسی بود. از پژوهشهای او آنچه مهمترین دربارۀ حافظ است. رسالۀ سفری هم دربارۀ عبدالله هروی نوشته است. در سال ۱۹۷۵ به دریافت جایزۀ رئیس جمهوری هند برای تحقیقاتش در زبان فارسی مفتخر شد.

سید حسن عسکری

سید حسن عسکری متولد ۱۹۰۱ در ۲۹ نوامبر ۱۹۹۰ در پته درگذشت. او از سال ۱۹۲۷ مدرس تاریخ در کالج پته بود و میان سالهای ۱۹۳۴ تا ۱۹۵۰ دانشیاری تاریخ و سپس استادی این رشته را بر عهده داشت و بازنشسته شد. سپس میان سالهای ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۴ به تدریس همان رشته در دانشگاه پته مشغول بود. جزین نزدیک به سی سال یکی از اعضای مجمع اسناد تاریخی هند و همچنین عضو مادام‌العمری کنگرۀ تاریخ هند و نیز شورای کتابخانه خدابخش بود.

سید حسن عسکری با انجمن ایران و مجله ایند و ایرانیکا همکاری داشت و چند سخنرانی در انجمن مذکور کرد. از جمله در موضوع تصوف در بهار و بعضی مطالب غلط در تاریخ هند مأخوذ از منابع فارسی.

از میان آثار او این چند تا را برمی‌شماریم: ترجمۀ سیرت فیروزشاهی - شاهنامهٔ منور کلام - اقبان نامه (مجهول المؤلف) که همه مرتبط با تاریخ هندوستان است.

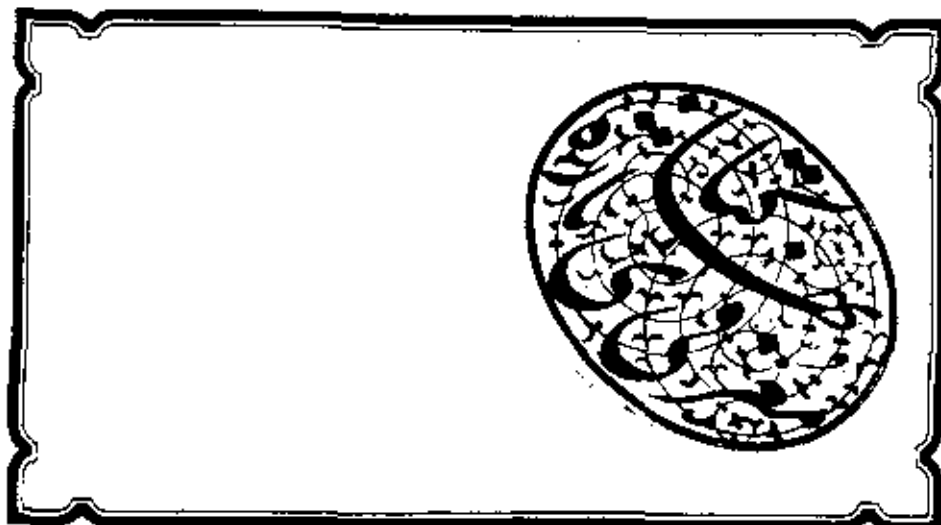
پیشاهنگ

همه وجودش گرمی فزای ایران بود
شکوه‌مندی، همتای پور دستان بود
یگانه‌ای به تمام و کمال انسان بود
معلمی همه ایثار عشق و ایمان بود
به هر کجا عملی نیک، مرد میدان بود
به پهنهٔ قلم از نقش آفرینان بود
چه گوهری که جُدائی از او نه آسان بود
که صد هزار چون من طفل آن دستان بود
به گونه‌گفته هنر بگه تاز دوران بود
همان رفیق شفیق درست پیمان بود

چو آفتاب اگر زادهٔ خراسان بود
بزرگ‌مردی، از دودمان فردوسی
رونده‌ای به جمال و جلال، پرچمدار
توانگری همه دارائش امید تلاش
به هر کجا هدفی پاک بود «پیشاهنگ»
به صحنهٔ قدم از رهروان راهگشا
پدر، مربی، رهبر، رفیق، شفیق دوست
چراغ بود فرا راه من، نه تنها من
همه محبت و خدمت، همه فضیلت و عشق
به یک کلام «بنائی». چنانکه حافظ گفت

بنامت نخستین سالگرد درگذشت زنده یاد استاد دکتر حسین بنائی

شامدوش: فریدون مشیری



اسپیده باز

سیری در احوال و اشعار بابا طاهر عریانی از حسن دانشفر. تهران ناشر مؤلف و انتشارات اقبال. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۶۰ صفحه (۵۳۰۰ ریال).

حسن دانشفر از ادبا و خوشنویسان همدان سالی چند پیش ازین رباعیات خیام را همراه تحقیقی به عنوان مقدمه به خط خوش خویش منتشر کرد و مرحوم مجتبی مینوی بر آن مجموعه یادداشتی نوشت که حکایت از ارزش ذوق دانشفر داشت و با همان یادداشت منتشر شد.

اینک آقای دانشفر چنان کاری را با همان اسلوب دربارۀ رباعیات باباطاهر انجام داده است. دانشفر در آوردن سرگذشت بابا احم آگاهیهایی را که درباره او در متون قدیم و در پژوهشهای معاصران هست به دیده سنجش و فلم تحقیق و زبان نقد درین کتاب آورده و ترانه‌ها و اشعاری را که از باباطاهرست یا بدو منسوب، بر همان اساس مختار در خیام با بهره‌گیری از نسخه‌های قدیم و منابع قویم، یکایک را به رشته تحقیق در آورده و سوانحام شخصت و پنج رباعی و یک قطعه‌ای را که از او دانسته به خط خوش قطعه‌وار نگاشته و خوانندگان را به داشتن مجموعه‌ای سرشار از ذوق و دقت نظر بهره‌ور ساخته است.

اسطوره زندگی زردشت

از زاله آموزگار و احمد تفضلی. بابل، کتابسرای بابل. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۱۱ ص.

بهترین و استوارترین گزیده‌ای است که در زبان فارسی درباره زرتشت نشر شده است. مؤلفان از متخصصان مسلم‌اند و مندرجات کتاب مطالبی است به همان میزان و اعتباری که برای خوانندگان غیرمتخصص ضرورت دارد با این عناوین:

- شخصیت تاریخی زردشت.
- معرفی منابع.
- چکیده‌ای از زندگانی اساطیری زردشت.
- روایات پهلوی - و جرکرد دینی - زرتشت نامه - ملل و نحل.

ایران در اشغال عتفقین

مجموعه اسناد و مدارک ۱۳۱۸-۱۳۲۱ به کوشش صفاءالدین تبرانیان. تهران. مؤسسه خدمات فرهنگی رسا. ۱۳۷۱. وزیری. ۷۱۵ ص.

متن پانصد و هفتاد سد از اسناد وزارت کشور (سری الف) موجود در سازمان اسناد ملی ایران و کتاب راز

پابدگی، و چند کتاب دیگرست که تنظیم و نشر و کاری ارزشمند برای مورخان انجام شده است. بسیاری از مندرجات اسناد نازگی دارد و اطلاعات متنوعی را در اختیار مورخ می‌گذارد که تاکنون در دسترس نبود.

بحث در مابعد الطبیعه

نوشته ژان وال، ترجمه یحیی مهدوی و همکاران، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۰. رقمی، ۹۹۶ ص.

این کتاب معتبر از زبان فرانسه ترجمه شده است. مؤلف از سال ۱۹۲۶ به بعد استاد دانشگاه پاریس بوده و در سال ۱۹۶۰ به ریاست انجمن فلسفه رسیده است. فهرست نوشته‌های او گواه است که بر جریانهای متنوع فلسفه در دوره‌های مختلف از قدیم تا جدید و معاصر احاطه دارد.

کتاب در یازده بخش و هر بخش در چند فصل است: صیوروت - در جستجوی استمرار (جوهر - ذات - وجود) - باقی مانده‌ها (عرض - نسبت - نفس) - استیلا بر بقیه (کمیت یا مقدار - فضا - تصور ماده - زمان - کمیت‌های اشتدادی) - صیوروت و بقایا (قدر و اندازه - علت) - حضور کیفیت (نسبت میان کیفیت و کیفیت - فضا - عدد - زبان - ماده کبخی) - از اشیاء تا اشخاص (عالم محسوس - اشیاء - جانداران - تن - عالم اشخاص) - جهانهای گشوده به روی انسان، حثول و تعالی - قلمروهای گشوده برای انسان - جهت‌های تعالی (تصور نفس - تصور خدا) - اندراج در حلول (طبیعت - جیان - واقعیت - سرچشمه و قدر) - نظم و جدال (تصور نظم - صندقه و احتمال دیالکتیک - عقل و ماسوای عقل) - کتاب با فهرست اعلام - فهرست کتابها - فهرست گونه‌های از بعضی از لغات و اصطلاحات و ترکیبها و عبارات - یادداشت‌هایی چند درباره چند اصطلاح پایان می‌گیرد.

همکاران مترجم آقایان دکتر محمد آتسا (بخش اختیار) - دکتر محمد خوانساری (بخش تصور خدا) - دکتر علی محمد گاردان (بخش‌های از اشیاء تا اشخاص و تصور نفس) - دکتر کریم مجتهدی (بخش علت) اند. استاد عالیقدر آقای دکتر یحیی مهدوی مأذون بوده‌اند که نوشته‌ها را از حیث سیاق کلام همخوانی و از حیث اصطلاحات یکدست کنند. پیغمبران نشر این کتاب تأثیری اساسی در ترجمه‌های فلسفی‌ای خواهد داشت که در آینده مترجمان از زبانهای خارجی به فارسی انجام خواهند داد. تجربه سالهای دوازده ساله دکتر مهدوی در ترجمه متون فلسفی پشوانه انتشار کتاب حاضرست.

پژوهشهایی در شاهنامه

از جهانگیر کوووجی کوباجی، گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه، اصفهان، نشر زنده رو، ۱۳۷۱. وزیری، ۳۴۸ ص.

کوباجی از بازمیان دانشمندان هندوستان و از اعضای انجمن شرقی و کاما، (بمبئی) تألیفاتی چند دارد که یکی از آنها به نام Studies in Shāhnāmah در بمبئی منتشر شد و ترجمه درسی از آن به گزارش و ویرایش فاضل شهبان شاهنامه آقای جلیل دوستخواه ایست انتشار یافته است.

مباحث مورد تحقیق و توجه کوباجی اینهاست: یزدان شناخت و فلسفه در شاهنامه فردوسی - افسانه جام مقدس و همانندهای ایرانی و هندی آن - سیزگرد کیخسرو و شهریار - ادیسه‌های ایرانی - امیزود اسفندیار - زامیاد یشت و حماسه ایران (کیش آریائیان).

آقای دوستخواه پیش ازین کتاب دیگری از کوباجی به نام آینه‌ها و انسانهای ایران و چین باستان ترجمه کرد. بنابرین مؤلف در میان محققان فرهنگ ایران باستان از راه زبان فارسی هم شناخته شده است.

مترجم نوشته است و تردیدی ندارد که شیوه کار مؤلف از دیدگاه روش شناختی خالی از اشکال نیست و با معیارهای امروزی پژوهش درخور انتقادی جانانه است، اما شیوه‌ای هم نباید داشت که ترجمه این گونه نوشته‌های تحقیقی برای ایرانیان ضرورت دارد تا دانسته شود که محققان دیگر چه گفته و نوشته‌اند. جزین بسیاری از مطالب کهنه برای ما نازگی دارد زیرا ما معمولاً در تحقیقات اساطیری مطابق زمانه پیش نرفته‌ایم و آگاهی نداریم.

دوستخواه بر هر فصل و بخش یادداشت‌هایی توضیحی و تبسی افزوده است و به حق یکی از کسانی است که

امروز در زمینه شاهنامه شناسی آنچه می‌نویسد خواندنی و دقت کردنی است.

تاریخ جهانگشای نادری

نسخه خطی مصور متعلق به ۱۱۷۱ هـ.ق. با مقدمه عبدالعلی ادیب برومند، تهران، انتشارات سروش و انتشارات تکرار، ۱۳۷۰. رحلی بزرگند، ۱۶+۴۲۹ ص.

چاپ عکس ممتازی است از نسخه ممتاز و نفیس جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی. این نسخه از لحاظ چهارده میناتورش که به اصطلاح آقای ادیب برومند «ایرانی سازی» است و ایشان واجد اهمیت هنری است، و ظاهراً به همین ملاحظه است که کتاب بر روی کاغذ اعلای برقی و با ظرافت هبری به چاپ رسیده. در مورد هر یک از مجلدها تفصیلی فی‌گفته و ببینده را با کیفیت کار آشنا ساخته است. کاش با این هزینه بسیار که برای کتاب شده است چند صفحه‌ای هم به فهرست اعلام آن اختصاص داده شده بود. درست است که معققان و مورخان در ارجاعات خود به نسخه چاپ آقای انوار اعتنا خواهند داشت، ولی بر فایده این چاپ اصلی و نفیس چیزی افزودنی بود. توفیق همیشگی آقای ادیب برومند را درین گونه خدمات هنری و تاریخی خواستاریم.

تحفة الغرائب از مؤلفی گمنام

به تصحیح جلال عتیقی، تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۱. ویرجی، ۹۶+۴۲۸ ص.

مثنی است در زمینه عجایب و غرائب عالم که نام مؤلف آن در نسخه‌های موجود مذکور نیست مگر در یک نسخه که نام محمد بن ابوب الحاسب [مطبری عالم مشهور قرن چهارم] در آن هست و آقای دکتر عتیقی با دقت نظر و استناد به مندرجات کتاب و شواهد و فرائض به این نتیجه رسیده است که کتاب تألیف اوست و به این مناسبت از قدیمترین مثنون علمی فارسی در شمار می‌آید. مطالب از نظر جغرافیایی تاریخی و مردمشناسی و اعتقادی و تجربه‌های عملی همانندیهای بسیار دارد با آنچه در قرن بعد در ترحت نامه علائی، فرخ نامه جمالی، بیان المصناعات حبیش نقلی مندرج است.

مصحح دانشمند متن را بر اساس سه نسخه و ملاحظه‌ای کوتاه در نسخه تأشکند (که توانسته‌اند عکسش را به دست آورند) به چاپ رسانیده و نسخه بدلها را در پایان آورده است. فهرستهای کتاب نمونه‌ای است از دقت نظر و روش علمی مصحح.

خاطرات نصرالله انتظام

به کوشش محمدرضا عباسی و بهروز طیرانی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱، رقمی، ۲۳۰ ص (۱۴۵۰ ریال).

نصراکله انتظام که از رجال وزارت امور خارجه و از وزرای ایران در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ در شمارست در دوره‌ای از بیکاری خود یادداشت‌هایی درباره وقایع شهریور و سرگذشت‌هایی از مستوفی الممالک، تیسورتاش، داور و محمدعلی فروغی نوشت که با گذشت روزگار و پیشامد حوادث در اختیار سازمان اسناد ملی ایران درآمده و به چاپ رسانیده شده است.

انتظام درین نوشته منابت اخلاقی و ژرف بینی خود را در فضیلت نسبت به اشخاصی و احتیاط و تعادل را در بیان جریانها و وقایع سیاسی از خویش نشان داده است. بی‌تردید این مجموعه یکی از بهترین نوشته‌های خاطراتی معاصران است.

خاندان شیبانی (کاشانی) (۱۳۰۶-۱۳۶۹)

تألیف رحمت‌الله شیبانی، به اهتمام فرامرز طالبی، تهران، نشر سپهر، ۱۳۷۱،
وزیری، ۳۹۳ ص و چند عکس.

علی محمدخان مجیرالدوله شیبانی ادیب و روزنامه‌نگار رساله‌ای به نام تاریخ شیبانی (شرح حال طایفه شیبانی) نوشت که در سال ۱۳۶۶ شمسی به اهتمام نظام‌الدین مجیر شیبانی به چاپ رسید.
پس از آن رحمت‌الله شیبانی (درگذشته ۱۳۷۰) درصدد می‌شود که صورت مکملی تهیه کند و اعقاب و اخلاف را تا زمانی که در حیات بود برساند. این کار بزرگ را آغاز می‌کند و شجره‌نامه‌ای درست کرده است که شجره نیست و شرح حالی است با آوردن شرح حال مختصر هر کس. در سه شاخه است.
آقای فرامرز طالبی به خواسته فرزندانش مرحوم رحمت‌الله خان کتاب را به چاپ می‌سپارد و فهرستهای بسیار خوب بر آن می‌افزاید که با شرح حال مفصلتری از سیزده فرد از آن خاندان که شاعر و هنرمند بوده‌اند همراه شده است. خوشبختانه شجره نویسی در چند خاندان انجام شده است و بعضی هم (مقدم - غفاری - سمعی) به چاپ رسیده ولی باید خواست که شجره‌های خاندانهای چون مستوفی اشفانی، صدیقی اصفهان، فرام و جز اینها هم به چاپ برسد. تاریخ نیازمند به آنهاست.

دستور زبان فارسی

کتاب حروف اضافه و ربط به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر. چاپ دوم. تهران.
انتشارات سعدی. ۱۳۶۷+۳ وزیری. ۵۲۳ ص.

درین کتاب دقیق تخصصی تعریف و تقسیم و شرح اصطلاحات و معانی و کاربرد حروف اضافه و ربط با به دست دادن شواهد بسیار شعری و نثری از متون قدیم مطرح شده است.

دیوان حکیم نزاری قهستانی

به کوشش مظاهر مصفا، جلد اول، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۱، وزیری.
۱۴۰۹ ص.

نزاری قهستانی شاعر اسمعیلی مذهب قرن هفتم و هشتم هجری است. دیوانش نخستین بارست که چاپ می‌شود. البته دکتر علیرضا مجتهدزاده استاد پیشین دانشگاه مشهد متن را براساس دو سه نسخه به هنگام تحصیل دوره دکتری تصحیح کرده بود ولی موفق به چاپ آن نشد.

اخیراً پزشکیک ادب شناس و ایراندوست و کوریم الطبع آقای دکتر محمود رفیعی بانی نفقه‌ای برای چاپ دیوان شد و دکتر مظاهر مصفا توانست کلیات اشعار شاعر را به آراستگی براساس ده نسخه که نه نسخه خطی است و یکی هم متن ماثبت شده آقای دکتر مجتهدزاده است به چاپ برساند.

مصفا بدین چاپ مقدمه‌ای دارد که چهارصد و پنجاه صفحه را دربرگرفته است.

از تازگیهایی که مصفا در تصحیح متن اختیار کرده عنوان دادن به غزلهاست. (درین مجلد ۷۸۸ غزل چاپ شده است). البته در نسخه‌های قدیم دیوانها برای فصاید و قطعات عناوینی نوشته می‌شد، ولی غزل هیچگاه عنوان نداشت و معمولاً با بوله ایضاً و نظایر آن میانشان فاصله داده می‌شد. عنوان‌گذاری غزل از مستعدانات است و شاعران امروز محققند و می‌توانند به غزل خود نامی بدهند، ولی نام دادن به غزل قدما معلوم نیست کاملاً توافق و تطابق داشته باشد با اندیشه شاعر. در چاپ تعقیفی ضرورتی هم ندارد.

دوست فاضل ما در رسم خط هم ذوقی خاص دارد که گاه همسان است با روش کاتبان قدیم و گاه متضاد با آن. نامه‌ای دلچسب و خواندنی درین باره نوشته است که در صفحات ۴۴۵ تا ۴۴۷ چاپ شده است و ما آن را در بخش عقاید و آراء، مجله به چاپ خواهیم رسانید.

توفیق دکتر مصفا و دکتر رفیعی را در اتمام این کار بزرگ، دشوار و اساسی و ماندگار خوانستاریم.

دائرة المعارف الإسلامية الكبرى

المجلد الاول (آب - آیین عالمشاهی). باشراف کاظم الموسوی البجنوردی.
طهران. ۱۳۳۷-ش. ۷۲۵ ص. (۱۰۰۰ ص.).

ترجمه جلد اول دائرة المعارف بزرگ اسلامی است که معرفی آن پیش ازین در مجله آینده شده است. طبعاً انتشار آن به زبان عربی از زمره کارهای ارزشمندی است که برای معرفی فرهنگ ایران در کشورهای عربی زبان به انجام می‌رسد و باید همت بلند انجام دهندگان این خدمت را ستود.

دائرة المعارف بزرگ اسلامی

زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. جلد چهارم (ابن سینا - ابن سینا). تهران.
۱۳۷۰-رحلی. ۷۲۸ ص.

دائرة المعارف بزرگ اسلامی آرام آرام و با سلیقه تمام کار دشوار و دراز را از پیش می‌برد و به چهارمین جلد رسیده است. مقالاتی که دربارهٔ ابن سینا درین مجلد هست، مانند مقاله دکتر شرف خراسانی دربارهٔ حکمت و فلسفه و پزشکی او و مقاله تقی پیش دربارهٔ موسیقی و مقاله علیرضا جعفری نائینی دربارهٔ ریاضیات او و مقاله دکتر فتح‌الله مجتبیانی دربارهٔ گازه‌های زبان شناسی و آثار او به زبان فارسی نمونه‌ای از دقت نظر و روشمندی در اسلوب دائرة المعارف نویسی است.

روزنامه دولت علیه ایران

جلد نخست شماره ۴۷۲ تا ۵۵۰ به مدیریت و نقاشی میرزا ابوالحسن
صنیع‌الملک غفاری. تجدید چاپ تهران. کتابخانه ملی. ۱۳۷۰-رحلی. ۶۲۸ ص.

تجدید چاپ یکی از بهترین روزنامه‌های مصور ایران از عهد سلطنت ناصرالدین شاه قاجار است و حق همین بود که چنین مجموعه‌های سندی و تاریخی و هنری یا خوش چایی و ظرافت به چاپ رسانیده شود و از نابودی چنین گنجینه‌های فرهنگی پیشگیری شود. مگر چند دورهٔ کامل ازین روزنامه در جهان مانده است. شاید یک دورهٔ کامل هم فراچنگ آمدنی نباشد.

کاش این جلد را جلد دوم نامیده بودند و هروقت امکان چاپ شماره‌های ۱-۴۷۱ پیش می‌آمد آن را که مقدم می‌بود جلد اول می‌خواندند تا بعدها راه انشایی را در تحقیقات پیش نیلورد.
تهیه فهرست تحلیلی برای مواد و مطالب و تصویرها از واجبات است. امیدست کتابخانه ملی بتواند با علاقه‌مندی مداوم در انتشار چنین دفاتری بکوشد تا همگان توجه داشته باشند که از روزگار تشکیل کتابخانه سلطنتی و پس از آن دارالفنون و سپس معارف و عاقبت کتابخانه ملی به ابتکار علی اصغر حکمت چه تفکر عالی دربارهٔ کتابخانه داری بوده است و قدرزحمات گذشتگان و درگذشتگان برجای بماند. کتابخانه ملی ایران نمرهٔ یکصد سال کوشش و پیوند است نه چند میباج.

سرگذشت کشتی وانی ایرانیان از دیوباز تا قرن شانزدهم میلادی

تألیف هادی حسن. ترجمه امید اقتداری. تصحیح، تحشیه و تعلیقات احمد
اقتداری از تهران. شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی). ۱۳۷۱.
وزیری. ۴۸۲ ص. (۲۴۵۰ ریال).

هادی حسن از مورخان دانشمند هندوستان و از ایرانشناسان آن خطه بود. کتابش از روزگار انتشار شهرت گرفت

و از مراجع در شمار آمد که هنوز هم به همان درجه اهمیت و اعتبار باقی است. پس ضرورت داشت ترجمه کامل و مناسبی از آن در دست باشد. ترجمه‌ای که سالها قبل توسط اداره کشتی رانی انتشار یافته بود وافی به مقصود نبود. اینک آقای احمد اقتداری آگاه دانا بر منطقه خلیج فارس وسیله شده است که دخترشان متن را به فارسی روشن استواری درآورد و علاقه‌مندان به آسانی بدان کتابی که متن انگلیسی‌اش چون کبریت احمر نایاب است دسترسی یابند. احمد اقتداری به مناسبت آنکه بعضی از مطالب کتاب اجماع به توضیح یا تکمیل داشت پس از پایان هر فصل مطالبی توضیحی و توجیهی بر افزوده و رفع نقائص کرده است. مخصوصاً ازین حیث که پس از تألیف کتاب هادی حسن منابع و مأخذی به چاپ رسیده است که چنان توضیحاتی ضرورت بخش است. بهین مناسبات اقتداری سه پیوست در پایان آورده: سفرها و نبرد دریایی گرشاسب و کیکاوس و کیخسرو برگرفته از گرشاسب نامه اسدی طوسی - و شاهنامه فردوسی - ایرانیان از طوفان شکست خورده‌ند نه از یونان (تحقیقی از احمد اقتداری درباره نبردهای ایران و یونان) - نگاهی به جنگهای هفتصد ساله ایران و روم. مطالب کتاب هادی حسن عبارت است از: کشتی رانی ایرانیان در دوران باستانی - در دوران صفاتیان - تجارت مشرق زمین پیش از استقرار ایران ساسانی - کشتی رانی ساسانیان در اوایل دوران اسلامی - از قرن دهم تا شانزدهم میلادی - شواهد در ادبیات فارسی.

شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان

در قرنهای ۳-۴-۵ هجری قمری

تصحیح محمود مدبری، تهران، نشر پانوس، ۱۳۷۰. رحلی، ۷۰۴ ص. (۶۰۰ ص.)

ضبط و تصحیح متون اشعار شاعرانی است که در قرون سوم تا پنجم بوده‌اند و دیوان مدونی از آنها در دست نیست و اشعارشان در متون و فرهنگها پراکنده افتاده است. طین احصاء آقای مدبری: از قرن سوم پنجاه و هشت بیت مانده است. از قرن چهارم نام پنجاه و نه شاعر شناخته شده ولی از پنجاه و هفت شاعر ایباتی مانده است و بجز ۱۰۴۵ بیت رودکی و ۱۳۰۸ بیت دقیمی و ۴۴۸۱ بیت دانشنامه مسیری، تعداد ایبات مانده از دیگران ۱۸۲۰ بیت است. اما در قرن پنجم یکصد و شصت و چهار شاعر را می‌شناسیم که دیوان بیست و یک شاعر چاپ شده و از بقیه ۳۱۴۰ بیت در کتاب آقای مدبری به ضبط درآمده است. مؤلف دویست و بیست و یک کتاب را برای این استعفا و پژوهش دیده است.

شرح جنون

تفسیر موضوعی دیوان خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی از احمد بهشتی

شیرازی، انتشارات روزنه، ۱۳۷۱. جلد اول، وزیری، ۸۹۰ ص (۸۵۰ تومان).

تفسیر و شرح موضوعی ایبات و اشعار غامض و پیچیده حافظ است بر میزان و ذوق و سبفه عرفانی و بانوجه به مضامین مشابهی که شاعران بزرگ دیگر دارند. کتاب براساس القاب کلمات است و مثلاً درباره این بیت: چون من گدای بی نشان مشکل بود یاری چنان سلطان کجا عیش نمان با رند بازاری کند مراد از رند بازاری عاشق مقیم در دنیاست که دنیا بازاری است: درین بازار اگر مودی است با درویش خر سندان خدای منعم گردان به درویشی و خرسندی می‌فرماید تفسیر و عاشق بی نشانی را چون من مشکل است یاری چون حضرت باری داشتن. آن سلطان ازل و ابد کجا بر من عاشق مقیم در دنیا رخ نساید و کجا یا من عیش نهانی کند. خواجه: گلشنش بینم ترا مست و مرا ساغر به دست گلت سلطان را حریف رند بازاری که دید

و به دنبال آن مضامین و مطالبی دیگر در شش صفحه از شاعران و ادیبان و عارفان دیگر با تفسیر و تحلیل می‌آورد و سپس بیتی دیگر را پیش می‌کشد و به تفسیر می‌پردازد.
در آغاز فهرستی از کلمات و اصطلاحاتی که درین مجلد تحلیل و تفسیر شده است ترتیب یافته و چاپ شده است.

کتابنامه - مجموعه مقالات

زیر نظر چنگیز بهلوان - تهران، انتشارات اسپرک - ۱۳۷۰ - ۴۴۸ ص.

این دفتر سومین کتابناست جاری مباحث نقد و بررسی، دیدگاهها، ادبیات، اسناد و خطرات، از مطالبی که با مباحث تحقیقات ایرانی ارتباط دارد مخصوصاً مقاله‌های علی برزگر درباره مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) ترجمه شده توسط شهلا صادقی، ایلات لر از علی محمد ساکی، سیری در نقد رمان فارسی از پرخیده ملکوی و سه سال در آسیا از اصغر سعیدی قابل ذکر است.
عبدالحسین آذرنگ در مقاله تأملاتی پیرامون کتابداری در ایران با نعتق و اندیشه‌ای روشن مشکلات را برشمرده و سفاین را عریان کرده است.

کمی شعر تو آنگیزد...؟

مجموعه غزل پرویز خانفی، شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۷۱، رقمی، ۱۱۷ ص.

این مجموعه که حاوی هفتاد و چند غزل است با مثنوی کوناهی به نام «نام و نان» آغاز شده است. پرویز خانفی اکنون سراینده ناموری است که هم استادی خود را در غزل استوار درست نموده و هم از سراینندگان شاخص شعر نوست، جزین در مباحث ادبی محقق است و دقیق.
خودش دربارهٔ غزلها نوشته است «من کوشیده‌ام و خواسته‌ام به بنیاد استواری و استخوانبندی غزل حافظ غزل بگویم ولی هرگز نخواسته‌ام و نه کوشیده‌ام به گونهٔ غزل حافظ غزل سرائی کنم، اما شعر امروز با غزل امروز جداست یعنی می‌توان غزل نو گفت ولی نمی‌توان با فرم غزل و در قالب غزل شعر نمائی را دنبال کرد و شاعر زمانهٔ خود بود. با وزن دوره‌ای و تهی کردن رنگ و پی غزل هم از خون و مغز و عصارهٔ وزن راهی به دهی نیست...»
پس برای نمایاندن آنکه او چه کرده و ضمیر بیدار خویش را چگونه در کلمات تجلی بخشیده است غزلی را که در ۱۳۵۵ سروده است نقل می‌کنیم. این غزل، حکامهٔ وایا، نام دارد.

و آنکه بیدار سری داشت، سرش بردار است
بانگ بردار که ناگفته سخن بسیار است
کهنه رندی است که از جام خرد هشیار است
آن غسریم کسه آواره در آوار است
که ر هر نوحه گور زار زنی بیزار است
جان، وطن یاخته را نحهٔ بی مقدار است
سبز باغی است که از میوهٔ خون بریار است
جان جو کالای عیان برده سر بازار است
لیک فرداست که فردای دگر در کار است
بامدادی که شفق از گل خون سرشار است
تیشه بردار و برانداز که شب، دیوار است
کو حجاب شب دیجوره، سحر بیدار است

آنکه تن باخت به بیداد دلش بیدار است
لب مینداید که یک سینه صدائیم، صدا
خام و خاموش میندازد که این سوخته جان
درد بی خانگی ام نیست که در خانهٔ خویش
زاریت پس که چنان باخت سرافراز سرش،
پسیر تاریخ! یساموز دگر تجربیتی
خاک سیراب ن است این نه شگفت است، وطن
پیش بالای ای که تو سرو برازندهٔ نام
شاهدانیم بر این خیرگی سلطوت ظلم
شهر پیوند به هر شاعرهٔ خورشید رنیم
صبح، میعاد من و تست، رمی چندان نیست
خرمن گیسوی زد نار فرو ریز جو صبح

گلشن راز

سروده شیخ محمود شبستری. با کشف الایات و ارجاع به ده شرح چاپی همراه فرهنگ گلشن راز. به اهتمام احمد عجماد و محسن کبانی. تهران. انتشارات ما و کتابفروشی منوچهری. ۱۳۲۱، ۱۸۶ ص.

ابتکار مصححان درین است که ربر هر بیت از متن گلشن راز شماره صفحات شروعی که بیت مذکور در آن شرح شده آورده شده است تا علاقه‌مندان به تحقیق یا معقدان معنوی به آسانی بتوانند به شرح بیت دستیابی داشته باشند. سرگذشت شیخ و معرفی گلشن راز و چاپهای آن (۳۶ چاپ) و شروع آن (۳۶ تا) و ترجمه‌های آن (۹ تا) و نظیره‌های آن (۳ تا) و مشخصات دوازده شرح چاپی گلشن راز و تحقیق در تاریخ وفات شیخ و تیمور گورکانی و شبستری از مطالب مقدمه است.

لاستان کهن و فرهنگ لارستانی

از احمد اقتداری. چاپ دوم. تهران. شرکت انتشارات جهان معاصر. ۱۳۲۱. وزیری. ۶۰۳ ص.

دو کتاب از آثار قدیم احمد اقتداری است، نزدیک به چهل سال پیش. بر فرهنگ لارستانی اسامی مرحوم ابراهیم بوداود مقدمه‌ای دلپذیر و اساسی دارد ازین حیث که در آن روزگاران مرحوم بوداود علاقه‌مندان را به گردآوری واژه‌های محلی برمی‌انگیزد. دکتر منوچهر ستوده فرهنگ گیلکی را گرد آورد و حمشید سروش مردشیان واژه‌های زردشتیان و احمد اقتداری برین چاپ چندگفتار و مقاله دیگر خود را که در زمینه گویش آن سامان است برافزوده و چاپ تازه را مضاعف کرده است.

نگاهی به تاریخ و جغرافیای میاندوآب و تکاب و شاهین‌دژ

نگارش و تحقیق حمشید محبوبی. تهران. با همکاری انتشارات پروین. ۱۳۲۰. وزیری. ۶۲۰ ص (۳۲۵۰ ریال).

یکی از کتابهای ارزشمند است که درین سالهای اخیر در زمینه شهرنامه نویسی تألیف و نشر شده است. نقل عناوین مهم مندرجات کتاب بهترین معرف آن تواند بود. نام شهر و تاریخ با - میاندوآب در ادوار اسلامی - عبور شاه عباس - دوره افشاریه - حکومت آغامحمدخان و تبعید شخصه خانوار به کرمان - میاندوآب و نهضت مشروطیت - تشکیل حکومت دموکرات و عائلة آذربایجان - وقایع مهم عصر حاضر - نمونه‌هایی از آثار تاریخی شهرستان میاندوآب - نمایندگان میاندوآب در مجالس شورای ملی - تاریخ مختصر آموزش و پرورش (جدا جدا برای هر یک از سه بخش) - خانقاه میاندوآب - موقعیت جغرافیائی - خصوصیات جمعیتی - فرهنگ مردم میاندوآب.

نمونه‌های شعر امروز افغانستان

به کوشش چنگیز پهلوان. تهران. بنیاد نیشابور. ۱۳۲۱. وزیری. ۲۹+۳۵۱ ص. ۳۵۰ تومان.

چنگیز پهلوان بیگمان در زمان ما و میان ما بیگانه افغانستان شاسی ایرانی است که با دلپسنگی و زرف بگری به جوانب مختلف احوال کشور همزمان و همسایه می‌پردازد و مدیرانه آگاهیهای خوبی از آن سرزمین عرضه می‌دارد. کتاب ماژده‌اش مجموعه‌ای است دل‌آویز از سروده‌های عده‌ای از شاعران افغان که ارمغانهای خوب از شعر همزمانان و مسیحان دربردارد.

درین مجموعه از شخصت و سه شاعر شرحهایی آورده شده است. این شخصت و سه شاعر اکثراً جوانند و شاعرانی‌اند

که نام بسیاری از آنان برای ایرانیان نوست و آثارشان را فقط درین دفتر گرانقدر می‌یابند. برای من که از سال ۱۳۴۳ منظمأ محله آرشان و پس از آن عرفان و ادب و کابل را دیده و خوانده‌ام و نامان شاعران آن دوره‌های افغانستان آشنایی دارم، و جز آن به دوره‌های پیشین محله کابل - زمانی که به فارسی شرمی شد (یعنی از سال ۱۳۱۲ به بعد) نگریسته‌ام فقط با نامهای رحیم الهام - واصف باختری - عبدالرحمن بزواکت - عبدالکریم نمنا - یارقی شعبی - محمود فارانی - اصطفی فکرت - صیبا قاری زاده برقیوم قویم آشنایی دیرین داشتم و اگرچه چند نام دیگر را هم در همین سه چهار سال اخیر شناختم، و قوف بر احوال بقیه نتیجه هست و شوق و علاقه مندی بهلوان است که ایرانیان ادب دوست به وسیله این تذکرة شعراشان را می‌خوانند.

دکتر پرویز خالری افغانستان دوست آن را در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران قبلاً چاپ کرد (تهران). دیگری در آن دو مجموعه تعدادی شاعر معرفی شده بودند و نمونه‌هایی از شعرشان آمده بود. در شعر هفتاد سال اخیر افغانستان شاعران بلند پایگاهی چون قاری عبدالله ملکنه الشعرا بنیاب، مستغنی، حبیب الله خلیلی، عثمان صدیقی، سرکشده‌اند و شعر فارسی را در جایگاهی که شایسته آن است. پیش ازین دو مجموعه شعر افغانستان در ایران منتشر شد یکی آن است که دوست دانشمندان آقای محمد سرور مولانی افغانی آگرد آورد.

هفت بند نای

تألیف ادوارد ژرف. جلد اول. شرح چهار داستان مثنوی معنوی. تهران. انتشارات اساطیر. ۱۳۷۱. ویرجی. ۲۸۵ ص.

ادوارد ژرف با شرحیایی که درباره حکایات نجبران و طوطیان مثنوی معنوی نوشت صلاحیت خود را درین کار نشان داد و در سالهایی که در امریکاست به شرح کردن هفت داستان دیگر مثنوی پرداخت که به نام هفت بند نای منتشر می‌شود. چهار داستان بویک (مدهد و سلیمان) - شیدای خام اومه آنکه دریازی کوفت - آهنگ فریب (فروختن صوفیان بهیسه مسافر را) - ناشوایان (عبادت رفتن کر به حساب) که درین جلد آمده جلد اول است ازین رشته.

مثنوی معنوی

با فهرستهای اعلام و آیات و قصص مثنوی مطابق نسخه مشهور و معتبر تصحیح نیکلسون به انضمام مقدمه و ملاحظات جدید و فرهنگ لغات و کتابشناسی به کوشش مهدی آذربودی (خرمشاهی). تهران. انتشارات پژوهش. ۱۳۷۱. ویرجی. ۱۲۷۵+۵۶ ص. (۸۵۰۰ ریال)

زندگی معنوی مهدی آذربودی با مثنوی می‌گذرد و اکنون چکیده کاری را که در خلوت خویش انجام داده عرضه کرده است. او از نخستین و پر استاران چاپ است. از سالهای ۱۳۲۵ به بعد درین رشته بوده است. سالهای درازی هم در قلم بردازی و تهیه کتاب برای کودکان کوشیده و موفق بود. چاهی که در زبردست آذربودی از مثنوی به در آمده متحصراً بر اساس چاپ مشهور نیکلسون است. به همین مناسبت است که آذر در پایان مقدمه خوب و منظمش خود را و مصحح نمونه‌های مطبعی کتاب خوانده است. مقدمه او مطالبی است دلچسب در معرفی احوال مولانا و تفکرات و آثار او و شمس تبریزی و خاندان و مریدان و تاریخ نظم مثنوی و سخنی درباره چاپهای مختلف آن و معرفی نیکلسون. پس از آن سالشماری از وقایع زندگی خاندان مولانا از بهامولد تا سلطان ولد ترتیب یافته و چند تاریخ مربوط به نسخ خطی مهم و چاپهای مشهور نیز بدان الحاق شده است. اشعار من در هر دفتر شماره گذاری شده است. اما مزیت قابل ذکر این چاپ اعراب گذاری بر روی کلمات دشوار یادشوار خوان و موارد اتصال و انفصال کلمه‌ای به کلمه دیگر است تا خواننده به آسانی اشعار را بخواند. فهرستهای کتاب عبارت است از: اعلام اشخاص - اماکن و قبایل - کتب و رسائل - آیات قرآنی - قصص و حکایات - ضمیمه‌های این چاپ عبارت است از: ملاحظات و یادداشت‌های توضیحی درباره معنی آریایات - واژه‌نامه لغات با اعراب و به دست دادن معنی و جای استعمال در شعر - کتابشناسی - مآخذ و مراجع. بهای کتاب نسبت به کتب مشابه و ارزشهای امروزی کاملاً ارزان است.

کتابشناسی، فهرست

جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۲۵ ص.

درین فهرست ۱۲۷۲ تألیف فارسی و عربی از فزون مختلف از روی فهرستهای نسخ خطی کتابخانه‌های مهم ایران معرفی شده است، اما در معرفی آنها به ذکر اینکه در کدام کتابخانه هست اکتفا شده در حالی که حق آن بود که صفحه و جلد مرجع اصلی را نشان داده بودند.

[۱] سجادی نقی، مهدی

کتابشناسی اصفهان. اصفهان. میراث فرهنگی. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۶۰ ص.

درین کتابشناسی ۱۱۰۹ عنوان کتاب و مقاله به تنظیم موضوعی خاص آمده است: بخش اول کلیات: شرح احوالها - کتابشناسی - سفرنامه‌ها - انجمنها - گزارشها - مطبوعات.

بخش دوم: دین - بخش سوم: آموزش و پرورش - بخش چهارم: علوم عملی - بخش پنجم: هنرها (کاشیکاری - نقاشی - معماری - هنرهای دستی - موسیقی) - بخش ششم: ادبیات - بخش هفتم: تاریخ و جغرافیا.

[۲] فاضل یزدی مطلق، محمود

فهرست منتخباتی از نسخه‌های خطی عربی پانزده کتابخانه در پاکستان. مشهد. دانشگاه فردوسی. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۳۹ ص.

درین مجموعه مفید علمی جمعا هفتصد و ده نسخه‌ای که مؤلف در کتابخانه‌های مختلف پاکستان دیده معرفی شده است. اگر هر یک از اساتید دانشگاه در رشته‌های علوم ادبی چنین کاری را تاکنون کرده بود بسیاری از نسخه‌هایی را که در جهان پراکنده است شناخته بودیم. آفرین بر فاضل یزدی باد.

[۳] قرح زاده، محمد

مقاله نامه موضوعی کتابداری و اطلاع رسانی (۱۳۵۸-۱۳۶۸). ویرایش مقدماتی با همکاری رحمت‌الله فاتحی. مشهد. کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه فردوسی. ۱۳۶۹. وزیری. ۵۹ ص. مشخصات ۳۸۷ مقاله درین دفتر آمده است.

[۱] آقاریج، ابوالحسن (و) عبدالله عباسی

فهرست مقالات حقوقی. دوره دوم (۱۳۴۵-۱۳۷۰). تهران. انتشارات کیهان. ۱۳۷۱. رقمی. ۲۶۱ ص.

در سال ۱۳۴۵ فهرست مقالات حقوقی تا آن سال گردآوری یوسف موسی‌زاده فصیح و ابراهیم صمدانی انتشار یافت و ضرورت داشت دنباله کار گرفته شود. خوشبختانه آقای آقاریج این خدمت و زحمت را عهده‌دار شد و توانست فهرست مقالات از آن عهد به این سوی را جمع آوری و نشر کند.

درین دفتر فهرست مقالات مجده محل و نشریه که اغلب مخصوص مطالب قضایی و حقوقی است ضبط شده است.

شاید اگر به هر عنوان مقاله شماره داده نبود بهتر بود.

[۲] پوراحمد جکتاجی، محمدتقی (و دیگران)

کتابشناسی گیلان. رشت. سازمان برنامه و بودجه استان گیلان. ۱۳۷۰. وزیری. ۶۱۴ ص.

درین مجلد ۱۰۰۰ کتاب و مقاله فارسی و ۱۵۰۰ کتاب و مقاله به زبانهای خارجی معرفی شده است. همکاران جکتاجی درین کار پراورش فرشته طالش انساندوست و حسن معصومی اشکوری بوده‌اند.

[۳] تهران. کتابخانه ملی ملک

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک. جلد نهم. مجموعه‌ها و جنگها. زیر نظر و تألیف ایرج افشار. محمدتقی دانش پژوه با همکاری محمدباقر حجینی و احمد منزوی. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۳۴ ص.

با این مجلد فهرست مجموعه‌ها پایان یافت. جلد دهم به فهرستهای راجعاً اختصاص خواهد داشت.

[۴] خانی جزئی، رضا (زیر نظر)

کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران. تنظیم و تدوین اکرم ارجح - فریده هادیان - صدیقه سلطانیفر - زهرا چهره‌خند. تهران. کتابخانه ملی

نشریه‌ها

□ تاریخ معاصر ایران

مجموعه مقالات، کتاب سوم، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰، زمینی، ۳۵۹ ص.

درین مجموعه چند نامه و سند مهم آمده است. ۱) نامه میرزا ملکم خان که در آن اطلاعات خوبی درباره ابوالقاسم خان ناصرالملک در دوران تحصیل در انگلیس مندرج است. ۲) نامه علمای نجف (خراسانی و مازندرانی) در ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ به عضدالملک نایب‌السلطنه دائر بر اینکه ننی زاده، یکی از هرگونه مداخله و افساد ممنوع و از هر قسم اتر داشتن در مملکت بایمراه ساقط شود. ۳) نامه ناصرالملک به سید محمد طباطبایی و پرسش از او که نامه مستنسخ شده به ناصرالملک جعلی است و ناصرالملک هیچگاه نامه‌ای به طباطبایی نوشته بوده است.

عکس منزل آیه‌الله سید محمد بهبهانی مربوط است به دعوتی که در ۲ رمضان ۱۳۱۸ (۲۰ بهمن ۱۳۴۰) آن مرحوم از رجال کرده بود.

تصویر دعوتنامه‌ای که به ننی زاده فرستاده شده بوده است در چاپ دوم بزنگانی طوفانی، (خاطرات ننی زاده چاپ می‌شود).

در عکس صفحه ۲۸۷ نفر اول سمت چپ حیقلی بخان نواب است نه حسین نواب (باید علق جایی باشد). شخص پشت سر او منصورالسلطنه عدل است. دو نفر فرنگی بیکلاه، لپدن بلات است و معاون او.

در انتشار اسنادی که در اختیار مراکز عمومی و کشوری است ضرورت دارد که در صورت امکان منشأ به دست آمدن سند گفته شود. مثلاً اگر می‌شد دانست که نامه ارفع‌الدوله به قوام‌السلطنه از اوراق و اسناد این اخیرست یا ادارات، روشنی مطلب گویاتر می‌شد.

□ تاریخ و فرهنگ معاصر

صاحب امتیاز سید هادی خسروشاهی، شماره ۳ و ۴، قسم، ۱۳۷۱، زمینی، ۴۸۰ ص (۳۰۰۰ ریال).

بخش بندی مندرجات این شماره چنین است، نهضت‌های اسلامی و اصلاحی، اسناد تاریخی، فرهنگی و اجتماعی، خاطرات، مصاحبه، سیاسی، علمای معاصر، معرفی و نقد کتاب، گزارش، یادواره، اوراق تاریخ.

دو مطلبی که درین شماره مرتبط با تاریخ دوره مشروطیت است مقاله‌های رشده بیر معارف بقلم داود الهامی و خاطرات سید محمد علی جمالزاده درباره پدرش سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی است. همچنین در قسمت گزارش و اوراق تاریخی، اسنادی از روزگاران که حبه تاریخی پیدا کرده به چاپ رسیده است.

سرگذشت شیخ شامل داغستانی به قلم سید حواد مشرودی از مقالاتی است که خوانندگان با نهفت مهم آن مرد دلیر در قفقاز آشنا می‌نوند.

□ مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز

فصلنامه‌ای است که از سوی و مرکز مطالعات آسیای مرکزی در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، از تابستان ۱۳۷۱ آغاز به نشر شده است. نخستین شماره آن به قطع وزیری دراز (که متناسب مجله‌های تحقیقی و جدی نیست) در ۳۴۶ صفحه است.

هر شماره حاوی چند مقاله و گفتار تحلیلی با تحقیقی خواهد بود و گزارش‌هایی از جریان‌های علمی و معرفی و نقد کتاب و گاه شماری وقایع مهم منطقه دربر خواهد داشت. طبعاً نشر چنین مجله‌ای برای آگاه شدن فارسی زبانان از کیفیت امور پهنه‌ای که هشتاد سال از آن بی‌خبر افتاده بودند و وحشت سیاسی دو جانبه اجازه نمی‌داد که این سوی از آن سوی و آن سوی ازین سو خبری داشته باشد مسرت بخش است.

در نخستین شماره، مقاله‌های دکتر علی‌اکبر ولایتی و عباس ملکی نظری است به گذشته تاریخی و روابط استوار فرهنگی و قومی. مقاله دکتر عنایت رضا درباره کامپین و دریای کامپین و مقاله دکتر منوچهر ستوده درباره پاداشتها و سفرهای مانگامان امریکائی و ژنرال کوفمان روسی جنبه تاریخی و مرجعی دارد.

از میزبانانی که درین مجله مقالاتی آمده است مقاله دکتر اکبر تورسان‌زاد خواندنی است که ما را به خوبی بر نیازهای فرهنگی ناحیکان آگاه می‌سازد و آ،

از نهاد خواننده برمی آورد که هفتاد سال چه ستمها بر آن قوم رفته است.

مقاله آقای همام از فضیلت افغانی درباره جغرافیای قوم تاجیک و پهنه‌های زندگی آنان است. اینکه در صفحه پنج یاد شده است که دیوان امیر خسرو دهلوی در تاشکند به خط حافظ شیرازی است باید دانست که بیش ازین هم چند بار در مراجع دیگر بدان اشاره رفته بود و از حدود چهل سال پیش عنوان شد و مرحوم دکتر محمد معین نوشت که کاتب نسخه خواجه شمس‌الدین حافظ دیگری است و نسخه به خط حافظ شاعر نیست.

نام آبیای مرکزی پیش از تشکیل حکومت شوروی از نیمه اول قرن نوزدهم در زمان دولت روسیه تزاری توسط علمای جغرافیا و بسایون پرمدعا وضع و در کتب و مراجع استعمال شد و منشأ خدعه‌ها و مقاصد خاص فرار گرفت. لذا ارتباطی به دوره بلشویکی ندارد و بعد شورویها بقصد حداسازی قومی و فرهنگی آن را وسیله سیاسی ساختند. (ص ۹۱). در کتابشناسی ایران تألیف دکتر یحیی ماهیار نوبی، جلد هشتم (تهران، ۱۳۶۹) نام کتابها و مقاله‌هایی مندرج است که از سال ۱۸۴۳ به بعد با این اصطلاح به چاپ رسیده است. در عنوان عده‌ای از سفرنامه‌ها هم همین اصطلاح دیده می‌شود.

در حوزه‌های خسارشناسی، مخصوصاً در انگلستان و آلمان و فرانسه از قرن پیش نشریاتی خاص درباره ماوراءالنهر، ماورای خزر و ماورای ارس وجود داشت پس امیدواریم این نشریه هم با استواری انتشار بیابد.

مجموعه‌ها

۱. افشار، ایرج (و) قدرت‌الله روشنی زعفرانلو

یغنامی سی و دوم، یادنامه حبیب یغمانی، تهران، انتشارات ایران، ۱۳۷۰، وزیری، ۸۳۰ (۷۰۰ تومان).

مقالاتی تاریخی و ادبی است از ادبا و نویسندگان معاصر در شش بخش: ادبیات فارسی (بیست و یک مقاله) - زبان فارسی (چهارمقاله) - تاریخ و فرهنگ (پانزده مقاله) - سحر و بیابانک (شش مقاله) - یادنامه

حبیب یغمانی (شعر و نثر از نویسندگان مختلف) - نمونه آثار حبیب یغمانی.

□ باستانی پاریزی، محمدابراهیم

هزارستان، تهران، انتشارات به نگار، ۱۳۷۰، رقمی، ۵۹۳ ص.

پس از «حضورستان» اینک «هزارستان» از مجموعه مقاله‌های باستانی پاریزی که به دسترس علاقه‌مندان می‌رسد، همه نوشته‌های او که ازین دست است بر خواننده است.

درین مجموعه مقالاتی هست چپته‌وار که به صورتی ربطی با هزار و هزاره دارد، از هزار با بگیرد تا هزاره فردوسی.

همیشه باورهای مقاله‌های باستانی پاریزی حکایت از آن دارد که او یادداشت‌های مأخوذ از دوست سجد کتاب و گفته‌های چهل پنجاه نفر را درهم آمیخته است و خواننده را با خویش از سویی به سویی می‌کشانند.

۱. عهدوی، یحیی (و) ایرج افشار

هفتاد مقاله، ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی، جلد دوم، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۱، وزیری، ص ۴۲۵ تا ۸۹۴ ص.

مجموعه سی و هفت مقاله است در زمینه‌های ادبی، زبانشناسی فلسفی و کلامی به یاد مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی.

جلد اول این مجموعه که سی و پنج مقاله را دربرداشت هنگامی نشر شد که دکتر علامحسین صدیقی در حیات بود.

□ یادنامه میرزا جعفر سلطان القرانی

گردآورندگان یوسف رحیم‌لو - سیروس برادران شکوهی - یحیی کلانتری، تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۷۰، وزیری، ۴۲۳ ص.

مجموعه‌ای است به یاد مرحوم سلطان‌القرایی حاوی شش مقاله در احوال او و دوازده مقاله به نام او و دو مقاله از او.

کاردی سزاوار تسخیر است ازین که از مرد دانشمندی که در رشته کتابشناسی و نسخه‌شناسی استاد بود چنین تقدیر شده است.

فلسفه - علوم

۱. سماع درویشان در تربت مولانا، تهران.

۱۳۷۰، رقی. ۲۲۸ ص.

این کتاب حاصل سفرهای متعددی است که مؤلف به قونیه کرده و مشاهدات خود را با اطلاعاتی که از میان مآخذ قدیم به دست آورده با ذوق و مهارت و دلبستگی بهم آمیخته و کتاب ادعای دلچسبی را در چهارده گفتار عرضه کرده است و از عمده مطالب آن اینهاست: مراحل تجدید حیات مولویه در ترکیه - مراسم ختم صدمین سال مولانا در قونیه - سماع مولویه - شب عرس - موسیقی مولویه - مولانا و نی و دف و رباب - بسته‌ها و بسته کاران - چرخ ردن درویشان - گلبارنگ‌های مولویه.

در کتاب عکسهای متعدد و خوب چاپ شده است.

۲. حقیقت، عبدالرفیع

تاریخ عرفان و عارفان ایرانی از یازید بسطامی نانور علی‌شاه گنابادی، تهران، انتشارات کوشش، ۱۳۷۰، وزیری. ۷۵۰ ص (۵۸۰۰ ریال). کتاب در دو بخش است: بخش اول تاریخ عرفان که در آن مکتبه‌ها، طریقه‌ها و سلسله‌های متصوفه به ترتیب تاریخی معرفی شده است. در بخش دوم سرگذشت عرفای ایران و نمونه فکر با اثر آنها آمده است.

۳. شقایق سرایی محمودی، رضاقلی

یادگار پدر، لجه‌الالم فی حجة‌الامم، چاپ دوم (عکسی از روی چاپ سنگی)، به کوشش و مقدمه حسینی، خانشقایق ۱۳۷۰، رقی. ۱۶۷ ص.

حسینی شقایق فرزند مهدی شقایق (ممنوع الدوله) نوه رضاقلی تاریخ نویس سرایی است و با همین شایسته احترام رساله حدیث را که در شرح واقعه کربلاست و در سال ۱۳۰۹ قمری به چاپ رسیده بود تجدید چاپ کرده است.

۴. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم

دو مکتوب، با مقدمه و تحقیق دکتر سید محمدرضا جلالی نائینی، چاپ ناز، تهران، ۱۳۶۹، وزیری. ۱۷۰ ص.

۱. اذکائی، پرویز

نظریه به تاریخ طب در ایران - همدان، دانشگاه علوم پزشکی همدان، ۱۳۷۱، رقی. ۴۷ ص.
متن گفتاری است برای ارائه در سمینار تاریخ طب.

۲. جمال پور، بهرام

انسان و هستی، تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۱، وزیری. ۲۶۹ ص.

نویسنده در دانشگاه تهران از مدرسان رشته فلسفه بود و در جوانی درگذشت. این کتاب یادگاری است از نوشته‌ها و آگاهی‌های او در زمینه دانش فلسفه.

سرعنوانهای مطالب کتاب چنین است: مقدمه‌ای بر تاریخ فلسفه غرب - هگل و ایده آلیسم - اصول فلسفه اگزیستانسیالیسم - کیرکگارد و ایمان - نیچه و بی‌خدائی - یاسپرس و تعالی - هایدگر و هستی - سارتر و آزادی - مارسل و مشارکت - نیچه.

۳. اکاوه، علی محمد

گاه شماری و تاریخ گذاری از سرآغاز تا سرانجام، تهران، نشر پرواز، ۱۳۷۰، وزیری. ۱۸۴ ص.

سرعنوان مطالب عبارت است از: سالهای تاریخی نجومی، مبادی تاریخی در ایران کهن، تاریخ جلالی و گاه شماری زرتشتیان، تاریخ گذارهای ادواری، تاریخهای جابه‌جا شده، گاه شماری‌های خورشیدی و هجری قمری.

دین - تصوف

۱. اوشیدوری، جهانگیر

دانشنامه مزه‌بستا، واژه‌نامه توضیحی آیین زرتشت، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱، وزیری. ۵۱۵ ص.

۲. تفضلی، ابوالقاسم

تبار صوفیه‌اند ناصواب می‌داند. این متن از رهبر کتابهای اخلاق سیاسی است و نکاتی ازین قبیل در آن است. از عالمان می‌خواهد سهل‌گیری نکنند و اهل ملاحظه نبوده و چون کسانی نباشند که از مردم هراس دارند. (ص ۲۵).

چون انتخاب یکی از شاهزادگان صفوی در آن موقع مواجه با مشکل بوده و اتفاقی درین باره نبوده از عالمان می‌خواهد تا به فرقه متوسل شوند. (همان صفحه)

به گفته آقای جعفریان این رساله یک استثناء است و با وجود حجم کم خصلت یک رساله سیاسی را دارد. اهمیت رساله به درستی تحلیل آن نیست بلکه شیوه و برخورد او با اهمیت است. (نقل به معنی).

□ مرجئه، تاریخ و اندیشه.

قم، نشر خرم، ۱۳۷۱، رقمی، ۳۳۹ ص. تألیفی است براساس ۱۳۳ مرجع و منبع اساسی از متون مربوط به تاریخ اسلام و فرق و کتب کلامی و ملل و نحلی.

مؤلف می‌نویسد: به امیدی که توانسته باشیم تا حدودی غبار از چهره یکی از فرقه‌های اسلامی بزداییم، هرتهای که گرچه از میان رفته به دو لحاظ هنوز وجود دارد. از لحاظ علمی درباره ایمان از جهت دیگر به لحاظ آنکه نگرش عوامانه ارجاء که می‌تواند نگرش اناح گری باشد و یک گرایش منفور نزد سلف مرجئه است. در جوامع اسلامی و حتی جامعه خود ما حضور دارد و باید برای شناخت دقیق‌تر و نیز از بین بردن آن تلاش شود.

ا: جغرافیای تاریخی و انسانی شیعه در جهان اسلام.

قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۱، رقمی، ۲۱۴ ص (۶۰۰ ریال).

جغرافیا - مردم‌شناسی

□ امان‌اللهی بهاروند، سکندر

قوم لر، پژوهشی درباره پیوستگی قومی و

اول مجلس مکتوب شهرستانی منعقد در خوارزم در موضوع امر و خلق است و سپس مکتوب شهرستانی به معتمد ابلاتی و پاسخ آن درباره علم واجب‌الوجود، جناب جلالتی نائینی ملل و نحل شهرستانی را هم چاپ فرموده و در مقدمه این هر دو کتاب تفصیل خوبی از سرگذشت آن عالم خاوران به دست داده است.

□ طباطبائی، محمدحسین (علامه)

رسالت تشیع در دنیای امروز، گفتگوی دیگر با هانری کربن، با مقدمه و توضیحات علی احمدی میانجی و سید هادی خسروشاهی. تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰، رقمی، ۲۱۸ ص.

یکصد و بیست صفحه متن گفتار مؤلف است در مباحث: بشارت مذهب تشیع برای بشریت چیست؟ - راههای ارشاد انسان - آثار و نتایج، حلول، کلیسا - معادشناسی از نظر شیعه - پیدایش سیر معنوی و عرفانی - به سوی حیات معنوی.

این مباحث سخنانی است که بار دوم مرحوم علامه طباطبائی به هانری کربن در سال ۱۳۴۰ بیان داشت و برای نخستین بارست که انتشار می‌یابد. متن فرانسوی یادداشت کربن برین مصاحبه عیناً در پایان کتاب آورده شده است.

سه کتاب از رسول جعفریان

□ نیری شیوازی، قطب‌الدین

رساله سیاسی در تحلیل علل سقوط دولت صفویه و راه حل بازگشت آن به قدرت. به اهتمام رسول جعفریان، قم، کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی، ۱۳۷۱، رقمی، ۹۵ ص.

نخستین دفترست از سلسله متون سیاسی دوره صفویه که کتابخانه آیه الله مرعشی (قم) انتشار می‌دهد.

این رساله که به رمانی عربی است و ترجمه فارسی آن به قلم حجة الاسلام آقای جعفریان ضمیمه است از عارفی است درگذشته به سال ۱۱۷۳ قمری، مؤلف عارف ذہبی است و حدیث با سلسله صفویه را که از

پراکندگی جغرافیائی لرها در ایران. تهران. انتشارات آگام. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۷۰ ص.

۱۰. امیریان. احمد.

بازیهای محلی استان کهگیلویه و بویراحمد. تهران. شرکت انتشارات جهان معاصر. ۱۳۷۰. وزیری. ۸۷ ص.

۱۱. انجم افروز. عباس

برقع پوشان خلیج فارس و دریای عمان. سیر تاریخی برقع از [روزگار] باستان تا به امروز. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۵۸ ص.

موضوعی است ابتکاری و خواندنی. مؤلف چون از فضایی منطقه خلیج فارس و از نویسندگان آن ناحیه است یا دقت نظر توانسته است مطالبی را درباره برقی که زنان در کناره خلیج پردوی صورت می‌بندند همراه عکسها عرضه کند. این گونه، نکت نوشته‌ها برای مطالعات ایرانشناسی مقتم است.

۱۲. ابابندر. هنری

سفرنامه هانری پابندر. کردستان، بین‌النهرین و ایران. ترجمه کرامت‌الله افسر. تهران. فرهنگرای یساولی. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۲۸ ص (۴۵۰۰ ریال).

سفرنامه‌ای است مشهور در زبان فرانسه برای منطقه کردستان و بین‌النهرین. ضرورت داشت ترجمه آن به فارسی انتشار یابد. سیاح مذکور سفری هم از بین‌النهرین به تهران آمد و از راه رشت به پاریس بازگشت. مترجم فاضل از دوستان مطالب تاریخی و جغرافیایی و باستانشناسی است و در ترجمانی این گونه کتب کارکنشگی پیدا کرده است.

قسمتی از دشواری نقل سفرنامه‌ها یافتن نامهای جغرافیایی است که غالباً توسط سیاحان به تحریف و تصحیف نقل شده است و مترجم اگر آن نام را شناسد و نتواند در مرجعی بیابد گاه به سهو می‌آورد مانند کهدم که درین ترجمه کودوم است (ص ۴۹۶) و یکجا کودوم (ص ۵۰۶) یا عمرمل در ترجمه هومرمل (ص ۴۰۳)، یا نعمت (ط) در ترجمه نیت (ص ۸۹)، یا طسوج (ط) در ترجمه نیسی هوچ (ص ۹۴).

۱۳. رئیس‌الذکونین (زهبانی). غلامعلی

زادسروان سیستانی. شرح مشهور و منظوم احوال طوایف سیستان. جلد اول و دوم. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۲۹ ص.

جلد اول معرفی طوایف به زبان فارسی و جلد دوم شرح منظوم طوایف به گویش سیستانی است. طوایف سیستانی در طول تاریخ ایران مقام و منزلت داشته و در بسیاری از وقایع تاریخی منشا حرکات و جریانها بوده‌اند.

از دوست محترم آقای جواد محمدی خمک سپاسگواریم که نسخه‌ای ازین کتاب را برای معرفی فرستاده‌اند و ما را از آن آگاه کرده‌اند.

۱۴. رئیس‌الذکونین (زهبانی). غلامعلی

کندو. فرهنگ مردم سیستان. مشهد. ۱۳۷۰. رقی. ۱۲۹ ص.

حاوی: بازیها - مثلها - غذاها - نذرها - مزارات - سنتها - رباعیها - حکایات - هنرهای نمایشی - بیماریها - نام برخی پرندگان.

۱۵. ساینی. احمد

فین پندرعباس. به همراه واژه‌نامه گویش محلی. تهران. انتشارات فرهنگ ایران زمین. ۱۳۶۹. وزیری. ۳۵۶ ص و تصاویر (انتشارات فرهنگ ایران زمین، ش ۳۶).

فصول کتاب: وضع طبیعی و جغرافیایی - فین و نخل - چشمه‌های فین - غلات و نبات - فرهنگ عامه - آثار تاریخی و قدیمی - انواع بازیها - انواع بیماریها - کدخدایی در فین - فرهنگ و زبان - حوادث تاریخی - چشمه‌های آبگرم و سرد - آماربخش فین و نام آبادیها - اسامی مالکین آب چشمه‌های لرستان - واژه‌نامه فین پندرعباس.

۱۶. سلیمی فرد. احمد

گونه‌ای بررسی و تحقیق در مورد اوضاع طبیعی، اقتصادی و انسانی شبستر. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۵۹ ص.

تاریخ، سرگذشت

۱. شهیدی مازندرانی، حسین

نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی، تهران، انتشارات مؤسسه جغرافیایی حساب و بنیاد نیشابور، تهران، ۱۳۷۱، وزیری، ۴۴+ نقشه.

مؤلف ارجحه نامهای جغرافیایی را به نظم الفبایی آورده و دلیل هر یک - بیت یا ابیاتی از شاهنامه را که آن نام در آن آمده است نقل کرده و سپس توضیحی درباره محل آن نام گفته است.

نقشه خوبی هم بر آن اساس تهیه و ضمیمه کتابچه شده است. زحمت ارزشمند آقای شهیدی سراوار آفرین است.

□ موداکنه، جیمز

مرآةالشرق (آداب و سنن قدیم چین)، ترجمه عبدالرحمن خان افغان، به کوشش هاشم محدث، تهران، آرد، ۱۳۷۱، وزیری، ۹۲ ص.

این متن از روی دو نسخه که در کتابخانه ملی است تهیه و تصحیح شده است.

□ وکیلان، احمد

رمضان در فرهنگ مردم، تهران، سروش، ۱۳۷۰، وزیری، ۲۶۸ ص.

این کتاب ارزشمند با استفاده از اسناد و مطالب مرکز فرهنگ مردم تهیه شده است. در دوازده بخش است یا این عناوین:

استقبال از ماه مبارک رمضان - آمادگی برای روزه گرفتن - تغییرات در زندگی و اعمال روزه داران - افطار - روزهای تیغ یا ایام شهادت حضرت علی (ع) - اعمال و مراسم بیست و هشتم رمضان - روزه کودکان و اصطلاحات و گفتمانی‌های مربوط به ماه رمضان - عید فطر - نانها و غذاهای ماه رمضان - مراسم مخصوص ماه رمضان - بازیهای ماه رمضان و رسم سخنوری.

حدا سلامت بدارد ابوالقاسم انجوی شیرازی را که با تأسیس مرکز فرهنگ مردم توانست پس از صادق هدایت، صبحی مهدی و حسین کوهی کومانی اصولی را درین رشته پایه گذاری کند.

□ آفاناسیان، سرژ

ارمنستان، آذربایجان، گرجستان از استقلال تا استقرار رژیم شوروی (۱۹۱۷-۱۹۲۳). ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۰، رقمی، ۳۲۳ ص (۱۹۵۰ ریال).

□ الکاز، حامد

شورش آفاخان محلاتی و چند مقاله دیگر. ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۰، وزیری، ۱۴۳ ص (۱۲۰ تومان).

دکتر ابوالقاسم سری در گزینش مقالات ایرانشناسی که به زبان انگلیسی است برای ترجمه ذوق پسنیده‌ای دارد و همیشه مطالب مفید را اخذ و ترجمه می‌کند. از جمله کتاب حاضر است حاوی این مقاله‌ها: شورش آفاخان محلاتی و انتقال امامت اسمعیلی به هند - مقدمه‌ای بر تاریخ فراماسونری در ایران - نوگرایی مذهبی - ملکم خان، آخوندزاده و پیشنهاد اصلاح الفبای تاری.

□ المونئی، ضیاءالدین

فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران، جنبشهای چپ، تهران، نشر پیاوش، ۱۳۷۰، وزیری، ۶۰۰ ص.

□ امیرتلاتی، شمس‌الدین

مصدق هم ملی بود و هم مسلمان (ترجمه رساله دکترای شادروان دکتر محمد مصدق)، تهران، انتشارات میترا، ۱۳۷۰، رقمی، ۴۸ ص.

□ والتزر، ورنون

مذاکرات مصدق و هرمن و ترجمه شمس‌الدین امیر علانی، تهران، انتشارات میترا، ۱۳۶۹، رقمی، ۴۶ ص.

□ ایرانی، لادن

موضوع هند در قبایل مسائل افیانوس هند، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۱۳۷۱. وزیری. ۹۸ ص. (۵۸۰ ریال).

□ حبیبی فهلیانی، حسن

مهمنی در گذرگاه تاریخ، شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۷۱، وزیری. ۵۳۸ ص.
در شماره بعد ذکر آن می آید.

□ ریاحی، منوچهر

سراب زندگی، گوشه های مکتومی از تاریخ معاصر، زندگی نامه منوچهر ریاحی، جلد اول، تهران، انتشارات تهران، ۱۳۷۱، وزیری. ۵۸۴ ص.

نویسنده از خاندان ریاحی - شبانی است، نظری است. در آلمان درس خوانده است. با اعیان و رجال به مناسبت خاندانش ارتباط داشته است. آرام آرام به دستگاه دولت و دربار نزدیک می شود و در کارهای عمرانی و بازرگانی فعالیت می کند. طبیعت دوست است. چندی به کارهای رسمی شکاربارانی و حفظ حیوانات بیابانی می پردازد و درین زمینه موفقیتهایی می یابد. این جلد از زندگی نامه به اول کودتای مرداد ۳۲ پایان گرفته است. این چند نکته نمونه ای است از اشتباهاتی که بر حافظه نویسنده روی آورده است.

- ص ۱۱۱: علی امینی در کابینه اول قوام السلطنه (پس از سید ضیاء) معاون رئیس الوزرا نبود. هنوز جوان بود و نمی توانست به چنان مقامی برسد. سالهای دراز پس از آن است که معاون شد.
- ص ۱۱۴: سید حسن تقی زاده همراهِ مهاجرین نبود و از تهران به استانبول نرفت. او زمان مهاجرت در آلمان بود.

- ص ۱۱۶: سپهبد اعظم که پیش از سید ضیاء رئیس الوزرا بود فتح الله خان اکبر رشتی سردار منصور است نه محمد ولی خان تنکابنی که خودکشی کرد و پیش از سید ضیاء لقب سپهسالار اعظم بود نه سپهبد.
- ص ۱۴۷: دکتر محمود حسینی درست است نه دکتر محمد.

- ص ۵۵۰: حسین و بسافر پیرنیا فرزندان معاهد السلطنه پیرنیا بودند نه نوه های مشیرالدوله و مؤتمن الملک.

□ زاده واند

افسانه بان تورانیسم، با پیشگفتار کاوه بیات.

□ براون، ادوارد

نامه های ادوارد براون به سید حسن تقی زاده به کوشش عباس زریاب و ایرج افشار، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۷۱، وزیری. ۲۲۲ ص (۱۵۰۰ ریال).

□ پارسا دوست، منوچهر

نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران، همگامی آمریکا و شوروی در ادامه جنگ، تهران، شرکت انتشار ۱۳۷۱، وزیری. ۸۰۴ ص.
این کتاب مفصل و دلسوزانه تحقیقی است براساس اسناد و مدارک سازمان ملل و تألیفات خارجی در موضوعی است که سالهای دراز با علاقه مدی می یابد مورد تحقیق و تجسس ایرانیان باشد و آقای دکتر پارسا دوست با کنار ارزشمند خود پایه را گذارده اند.

□ پاینده لنگرودی، محمود

خونینه های تاریخ دارالمسز (گیلان و مازندران)، رشت، نشر گیلکان، ۱۳۷۰، رقمی. ۴۰۶ ص.

جمع آوری مطالبی است از تواریخ عمومی و محلی رامیع به اخیار و وقایع گیلان و مازندران، کوشش آقای پاینده درین گردآوری سودمندست، مخصوصاً برای پژوهندگانی که به آسانی نمی توانند به کتابهای مورد استناد ایشان دسترسی داشته باشند. اگر برای هریک از شهرهای ایران چنین مجموعه ای فراهم شود کاری است با ارزش.

□ حاجی نژاد، غلامرضا

تحلیلی بر رئیس صلی دلواری، پون شهر، انتشارات شروه، ۱۳۷۱، رقمی. ۱۰۳ ص.

رئیس علی دلواری از وطن پرستان و دلیران تنگستان بود. در کتابهای تاریخی مربوط به فارس پس از مشروطیت ذکر او آمده است. از جمله تألیفات مرحوم محمد حسین رکن زاده آدمیت، دانشمند محترم آقای علی مراد قرائندی هم در جای جای از کتابهای خود مطالبی درباره دلواری دارند.

ترجمه محمدرضا زرگرم، تهران، انتشارات پیش، ۱۳۶۹، رقمی، ۲۲۳ ص.

کتاب اگرچه نوشته سال ۱۹۲۹ میلادی است اما برای آگاهی ایرانیان از مآخذ مهم است و ترجمه شدن آن درین روزگار ضرورت داشت تا مقاصد سیاسی و فرهنگی در تفکر پانثورانیستی شناخته شود. مقدمه گویای کاوه بیات نشان می‌دهد که او اکنون یکی از متخصصان ما در زمینه مطالعات مربوط به منطقه قفقاز و مسائل مرتبط با آن است.

□ ساروی، محمد فتح‌الله بن محمد قتی

تاریخ محمدی (احسن التواریخ)، به اهتمام قلامرضا طباطبائی مجید، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱، وزیری، ۴۰۳ ص (۳۰۰۰ ریال).

سالهای دراز بود که انتظار به چاپ رسیدن این کتاب می‌رفت زیرا از منابع اساسی مربوط به تاریخ روزگار سلطنت فتحعلی شاه قاجار است. هم از لحاظ تاریخی با اهمیت است و هم از نظر ادبی متن ماندگاری است.

در کتاب طبیباً اطلاعاتی از دوره زندگی و آقامحمدخان قاجار هم مندرج است. متن براساس دو نسخه تصحیح شده ولی مشخصات نسخه‌ها فراموش شده است گفته شود.

□ شاملو، ولی قلی

قصص الخاقانی، تصحیح و پاورقی حسن سادات ناصری، جلد اول، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱، وزیری، ۳۰+۵۲۴ ص.

تاریخ دوره مغوی است تألیف سال ۱۰۷۶ با بعضی اطلاعات مختصری که تا سال ۱۰۸۵ لایلی مطالب افزوده است. در تصحیح متن شش نسخه در اختیار مصحح بوده است.

□ شکوری، ابوالفضل

خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران. زندگانی آخوند ملا قربانعلی زنجان معروف به حجة الاسلام از رهبران نهضت مشروعه، زنجان. اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان زنجان، ۱۳۷۱، وزیری، ۲۲+۵۷۴ ص.

مندرجات: معرفی تحلیلی - منابع کتاب - موقعیت استراتژیک زنجان در عصر حجة الاسلام - سابقه تاریخی حوزه علمیه زنجان - سخنی درباره لقب حجة الاسلام و دیگر القاب دینی در میان مسلمین - زندگی‌نامه حجة الاسلام - تفکر مشروعه خوانی یک جریان فکری مقصوب - حجة الاسلام نماینده جریان فکری مقصوب - اصول اندیشه‌ها و سیره سیاسی حجة الاسلام - سرانجام کار حجة الاسلام - شاگردان و آثار علمی حجة الاسلام - مشاهدات شاگردان حجة الاسلام (شصت و شش نفر) - تسالفات حجة الاسلام - خاطرات و روایات اشخاص - زندگی‌نامه مختصر برخی از اعلام کتاب - اسناد و تصاویر. کتاب برای تاریخ جوان دوره مشروعه از منابع است.

[] عاقلی، باقر

نخست وزیران ایران از مشیرالدوله تا یحییای تهران، جاویدان، ۱۳۷۰، وزیری، ۱۳۲۷ ص.

علاقه‌مندی و خواستاری مردمی که از گذشته خود ناآگاند و می‌خواهند بدانند که درین یکصد سال چه بر پدرانشان گذشته است موجب تدوین و تهیه کتابهای متعددی درین سالهاست و البته هر یک از این کتابها خواننده‌هایی دارد.

کتاب آقای دکتر عاقلی آراسته به عکسهای متعدد از رجال عصر مشروطیت است و از مزایای کتبی است که ایشان انتشار می‌دهند. تقسیم بندی مندرجات کتاب چنین است:

۳۸۲ صفحه (دوره احمدشاه) - یکصد صفحه (دوره رضاشاه) - دویست و سی صفحه تا حکومت مصدق - هشتاد صفحه دوره مصدق - چهارصد و پنجاه صفحه دوره محمدرضا شاه است.

[] عبدالله پور، احمد

وزرای معارف ایران، وزیران آموزش و پرورش تهران، ۱۳۶۹، رقمی، ۲۴۰ ص. (۱۰۰ تومان).

[] قاضی، نعمت‌الله (شکبک)

ایل قاجار در پهنه تاریخ ایران، چاپ سوم، ۱۳۷۰، وزیری، ۳۸۱ ص.

اخذ... آقای اخوان سعی کرده است که برای هر کلمه شامدی از متون کهن فارسی بیاورد. مانند هیلک (مهاجرت کمردن) که کلمه را در عبارتی از کشف‌المحجوب هجویری یافته و نقل کرده است.

آ سروشیان، جمشید

فرهنگ بهدینان. با مقدمه ابراهیم پورداود. به کوشش منوچهر ستوده. تجدید چاپ. تهران انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۱۸ ص.

از نخستین فرهنگهای گویشی است که به تشویق و توفیق استاد مرحوم ابراهیم پورداود انتشار یافت و اینک چاپ دوم آن در دسترس قرار می‌گیرد. آقای سروشیان مقدمه جدیدی برین چاپ نوشته و آگاهیهای خوبی را در اختیار علاقه مندان به فرهنگ جهان زودستی گذارده است.

بررسیهای ادبی

□ آوای جهیدن گوشت

شعرهایی از ژاپن، ترجمه رؤیا پیروزاد. تهران. ۱۳۷۱. رقصی. ۱۹۱ ص.

ترجمه یکمده قطعه شعر ژاپونی است که در سلسله انتشارات سنگون انگلیس درآمده. شعرها از نوع هایکوست و از شصت شاعر نمونه‌ای از قطعه‌های آن.

□ نمی‌پذیرم حقیقت، حقیقت است

چگونه پذیرم رؤیای رؤیاست

□ شهاکه سردتر می‌شود و پائیز نزدیکتر

فریاد زنجیره‌ها کم توانتر می‌شود و دورتر

□ کاش جهان ضواره چنین می‌ماند

چند ماهیگیر

به کار کشیدن فایضی کو چک به ساحل رود.

□ امامی، نصرالله

مرثیه سرامی در ادبیات فارسی تا پایان قرن هشتم. اهواز. جهاد دانشگاهی اهواز. ۱۳۶۹. وزیری. ۴۸۸ ص (۲۵۰۰ ریال).

موضوعی است که تاکنون کتاب مستقلی درباره آن نبود و ضرورت داشت که درباره این نوع ادبی و

تاریخ داستانی شده پیدا شدن ایل قاجار در بهته سیاست و حکومت ایران از دوره آغامحمدخان قاجار و فتحعلی شاه است. نوشته زیبا و به نثری استوار است. جلوه دیگری ازین کتاب خواندنی قصه هورگودست. این قصه محلی در زادگاه سوادت (استرآباد) مغانی دلپسند دارد. مزیت نوشته قاضی درین است که تاریخ داستانی را مبتنی بر مآخذ اساسی به نگارش درآورده است.

□ قشقی، بهروز

استاد جنگ جهانی اول در ایران. همراه با خبرهای تلگرافی جنگ پروس و فرانسه به خط ناصرالدین شاه قاجار. تهران. نشر قرن. ۱۳۷۰. رقصی. ۳۸۵.

کاش عکس یک صفحه از نوشته‌های خط ناصرالدین شاه را درین مجموعه آورده بودند.

□ کشاورز، فتح‌الله

نهضت جنگل و اتحاد اسلام. استاد محرمانه و گزارشها. تهران. سازمان اسناد ملی ایران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۱۲ ص (۱۳۵۰ ریال).

□ مدنی، عبدالرسول

تاریخ اشرار کاشان. به اهتمام حسینعلی پورمدنی. قم. ۱۳۷۰. رقصی. ۱۲۰ ص.

متنی است که مرحوم آیه‌الله ملا عبدالرسول مدنی درباره و فایع پیش آمده توسط نایب حسین و ماشاءالله خان کاشی از مشاهدات خویش درباره آن و شرارت و طغیان نوشته است و طبعاً از مدارک قابل اعتنا و استاد درباره آن جریان است.

زبان

□ اخوان زنجانی، جلیل

پژوهش واژه‌های سربانی در زبان فارسی. تهران. ۱۳۶۹. وزیری. ۱۳۶ ص.

رساله مفیدی است در معرفی واژه‌های زبان سربانی که در فارسی استعمال دارد و البته اغلب از راه ورود لغات عربی به فارسی آمده است مانند اجراء

مفاهیم در شعر فارسی تحقیق بی‌سوط ارائه می‌شد. مرثیه‌های بیست و نه شاعر درجه اول آن قرون درین تحقیق مورد بحث و بررسی است.

□ حمیددی، جعفر

ماشین نوشته‌ها. شعرهای بلاگردان در باور رهنوردان بیدار. تهران. ۱۳۶۹. وزیری. ۱۸۴ ص. این کتاب ابتکاری حاوی تاریخچه‌ای از وسایل سفری است و سپس اشعار نوشته شده بر روی اتومبیلها به نظم نوع اتوموبیل (کامیون، وانت، سواری...) دسته‌بندی شده است. مطالعه اجتماعی درین اشعار بسیار جذاب است و کوشش مؤلف ارزشمند.

□ لار زحیمی، درخشنده بانو

برگزیده اشعار مربوط به مادر. با مقدمه خسرو زحیمی. به خط شکسته نستعلیق محمد حیدری. تهران. ناشر خسرو زحیمی با همکاری نشر میراث. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۲۸ ص. (۵۵۰۰ ریال).

بهترین سروده‌های زبان فارسی درباره مادر درین مجموعه گردآوری شده است. افوس که خط زیبای آقای حیدری ریزنویس است و خواندن چنین خط در مجموعه‌ای که برای همگان است برای همگان آسان نیست.

چاپ و کاغذ کتاب ممتاز و تذهیب حواشی مجلل است. همیشه باید کارهای خسرو زحیمی را که بنیانگذار انجمن خوشنویسان بود و در توفی و تعالی و ترویج خط سهم مهمی دارد، ستود.

□ شمس لنگرودی، محمد

تاریخ تحلیلی شعر نو. جلد نخست. از مشروطیت تا کودتا. تهران. نشر مرکز. ۱۳۷۱. وزیری. ۶۵۹ ص.

□ غلامرضا، محمد

داستانهای خنایی منظوم از آغاز شعر فارسی دوری تا ابتدای قرن ششم. تهران. انتشارات فردا به ۱۳۷۰. وزیری. ۳۲۰ ص. درین تألیف درباره سیر داستان نویسی در قرون

پیش، داستانهای عاشقانه فردوسی در شاهنامه - و رفته و گلشاه - یوسف و زلیخا - یوس و رامین - خسرو و شیرین - لیلی و مجنون - هفت پیکر سخن رفته است. نوشته‌ها براساس منابع معتبر و متون اصیل و قدیم است.

□ فرزانه، محسن

همرخیمام و رباعیهای او. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۹۶ ص.

متدرجات این دفتر عبارت است از: دررد پیرایه‌ها - داستان نودوزنانه - نبرد عفايد - فرهنگ و تحول - سیری در منابع - رباعیها و شاهنامه - رباعیها - تداخل رباعیها - رباعیهایی از بکت مجموعه - رباعی ۵۳ - افزوده.

□ وحیدیان کامیار، تقی

حرفنمای تازه در ادب فارسی. اهواز. انتشارات جهاد دانشگاهی اهواز. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۹۶ ص.

مجموعه مقالات مؤلف است در زمینه عروضی (هشت مقاله) - لایقه (دو مقاله) - زبانشناسی (هفت مقاله) - هنر افسانه نویسی (یک مقاله) - ادبیات یا متن خوانی.

نوشته‌های مؤلف در زمینه‌های یاد شده همواره با توجه متخصصان روبرو شده است.

□ هاشمی نژاد، قاسم

کارنامه اردشیر بابکان. تهران. نشر مرکز. ۱۳۶۹. رقمی. ۸۴ ص.

نقل سراسر کارنامه اردشیر بابکان است به زبان فارسی نزدیک به زبان متن و به فلم یک داستان نویس پهلوی خواننده خوش ذوق.

متون کهن

□ اشتها لوجی اصنهانی، عبدالله

دیوان. با مقدمه دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی. به اهتمام امین خضرائی (واله). تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۹۳ ص + فهرست کلمات.

انتشارات راد. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۹۴ ص.

□ حافظ شیرازی

دیوان - به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی - مقدمه مقابله و کشف الایات از رحیم ذوالنور. تهران، انتشارات زوار. ۱۳۶۹. وزیری. ۶۸۰ ص.
تجدید چاپ حسان چاپ اصلی قزوینی و غنی است با این الحاقات و امتیازات که رحیم ذوالنور مبنکر بوده است؛ مقدمه‌ای درباره کیفیت تصحیح نسخه‌های چاپی معروف، شرح حال محمد قزوینی، نوشته دکتر غنی درباره قزوینی، سالنامه زندگی و آثار قزوینی، نوشته علی اکبر فیاض درباره دکتر غنی، آوردن اختلافات میان چاپ قزوینی و چاپ مصحح دکتر خانلری در زیرصفحات، کشف الایات.

□ حافظ شیرازی

غزل‌های حافظ براساس چهل و سه نسخه خطی سده نهم. تدوین سلیم نیساری. خط محمد سلحشور. تهران. ۱۳۷۱. رقمی. ۳۰+۳۴۳ ص.
آقای سلیم نیساری در یادآوری خود نوشته است این کتاب یک چاپ مستندست... در گزینش هیچ کلمه‌ی روش تصحیح قبلی هم به کار نرفته است.
مدون وعده داده‌اند که در کتابی دیگر کلیه دیگر ساینهای چهل و سه نسخه را به چاپ برسانند و در مقدمه کتاب حاضر همان کار را درباره یک غزل انجام داده و نمونه وار آورده‌اند. طبعاً کوشش دلوزانه ایشان سزاوار تقدیر است.

□ داور (شیخ مفید)

تذکره مرآت الفصاحه. شرح حال و نمونه اشعار شاعران فارس از قدیمترین زمان تا قرون چهاردهم هجری به تصحیح و تکمیل و افزوده‌های دکتر محمود طاروسی. شیراز. انتشارات نوید. ۱۳۷۱. وزیری. ۵۵+۸۰۸ + تصاویر خطوط (۷۵۰ تومان).

□ صفائی جندقی، احمد

دیوان اشعار. تصحیح و مقدمه علی آدادود. تهران. چاپ و انتشارات آفرینش. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۴۱ ص.

مقدمه شیرین باستانی پاریزی این بار کاملاً مرتبط با موضوع است و تمام صحبتش از غذا و شکم و اشتهاست.

آثار شاعری که اشتها تخلص داشت و در ۱۲۸۹ قمری درگذشت مزوج است به مضامین و کلمات مربوط به خوراکیها و مطالبی که با آنها ارتباط دارد. مانند سفره، دیگ، چمچه و جز اینها.

دیوان شاعر یکبار در سال ۱۳۱۶ قمری در اصفهان چاپ سنگی شده بود و ضرورت داشت تجدید چاپ شود زیرا این دیوان جز جنبه شوخی و طنز از نظر اصطلاحات و کلمات اهمیت دارد و در لغت‌شناسی و معانی و مضامین واژه‌ها مورد استفاده لغت‌شناسان خواهد بود.

□ بخاری، صلاح بن مبارک

انیس الطالبین و عده السالکین. به تصحیح و مقدمه خلیل ابراهیم صاری اوفلی. به کوشش توفیق ه. سبجانی. تهران. انتشارات کیهان. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۲۲ ص.

کتاب از متون قرن هشتم و در مقامات خواصه بهاءالدین نقشبندست که مؤسس سلسله‌ای مهم در تصوف شد. نسخه‌های زیادی ازین متن در کتابخانه‌ها هست و چهارده نسخه در مقدمه کتاب حاضر معرفی و از آن میان سه نسخه در تصحیح اختیار شده است.

به مناسبت، این خاطره را یادآوری می‌کند که حدود سال ۱۳۴۵ به مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر از سوی دانشگاه تهران پیشنهاد شد مضامین خواصه بهاءالدین را تصحیح کند تا در سلسله انتشارات آن دانشگاه چاپ شود. عکسهای نسخه‌ها هم تهیه و در اختیار ایشان گذاشته شد. آن مرحوم امتیاسخ کتاب را هم آغاز کرد ولی توفیق انجام شدن این مهم را نیافت. شاید مقداری از آنچه فراهم ساخته بود در میان اوراقش خواه در کتابخانه مرکزی دانشگاه و یا در خانه‌اش برجای باشد و شاید آقای عنایت‌الله مجیدی آنها را دیده باشد.

□ جمال‌زاده، محمدعلی

بانگ نای. داستانهای مشنوی مولوی. با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر. چاپ دوم. تهران.

سایه هم. دیوان لیلای اعظمی. تهران. ۱۳۷۹. وزیری. ۳۶۶ ص.

سربنده این دیوان بنا به نوشته آمده در آغاز دیوان از روزی که مادرش دچار بیماری سخت می‌شود به سرودن شعر آغاز می‌کند تا دردهای درونی را بیان کند. طبعاً اشعار بیشتر غزل است. رباعی و مثنوی هم هست. نمونه شعرش را که خود در برگ اول دیوان آورده است در اینجا می‌آوریم.

ایس عمر من نیوده مگر سایه غمی
آخته خواب و کوچه پرپیچ و پرخمی
گشتم نساپدید به طوقان زندگی
خشخانی دیده کی شود اندر دل بسی

□ پهلوان، چنگیز

نمونه‌های شعر امروز افغانستان. تهران. بنیاد نیشابور. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۹+۳۵۲ (۳۵۰) تومان.

کاری است ارزشمند برای معرفی سروده‌های افغانستان که شاعرانش در چهار گوشه جهان پراکنده‌اند و دوره طولانی جنگ و مقاومت و مهاجرت و غربت موجب پیدا شدن مضامین نو در شعر فارسی افغانستان شده و طبعاً در ادبیات فارسی جای تازه‌ای را ایجاد کرده است.

□ جزایری، پروین

حباب و سراب، سروده‌های سالهای ۱۳۶۲-۱۳۶۷. تهران. مرکز بخش چشمه. ۱۳۷۰. رقمی. ۱۸۲ ص.

این دل که خمش وار چو مرداب تشنه است
بسر موج شکن در شکنی راه نجسته است
گویا که گسویست و جلد مکنده ز باران
در سینه او یک عوزه هم سبز نرسته است
حجمی است نباتی تن و کالای من این نیست
کو جلوه عصیان که درونم همه خسته است.
بس پرسش بی‌ساخت و بسا من نه یغینی
آن شینه بساور که مرا بود شکسته است
زان قبله پرسشنامه چه مانده است درینا
خاکش بادی که به یک لوحه نشسته است

احمد صفائی چندین فرزند یغمای چندینی است. مقدمه آقای آل‌داود دربرگیرنده اطلاعاتی است در احوال شاعر و نامه‌هایی از یغما و ذکر افراد خاندان صفایی.

اشعار صفایی عبارت است از یکصد و هشتاد و چهار غزل، انابت‌نامه، رباعیات و قطعات. قطعات اغلب ماده تاریخ و اخوانیات است. (چهل و دو قطعه). صفائی مرثیه‌های زیادی هم در وقایع کربلا دارد (یکصد و چهارده قطعه). رقیه نامه و نوحه‌ها (چهل و پنج) و ترجیع بند عناوین بقیه اشعار دیوان است.

□ فتحعلی شاه قاجار

دیوان کامل اشعار. به تحقیق و اهتمام حسن گل محمدی (فریاد). تهران. انتشارات اطلس. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۳۴ ص.

بخش اول تحقیق است در احوال، افکار و آثار فتحعلی شاه متخلص به خاقان. در بخش دوم اشعار آن شاه به حسب قوافی درج شده است.

چند خاطره و نکته ادبی که با زندگی فتحعلی شاه مرتبط است و فهرست اسامی زنان و فرزندان فتحعلی شاه و سال‌شمار حوادث دوران آن پادشاه بخشی دیگر از کتاب است.

مجموعه‌ای است مفید برای مورخان دوره قاجار

□ فروغی، بسطامی

سی و سه غزل برگزیده از غزلیات عرفانی از فروغی بسطامی. به گوشش دکتر سید جعفر حمیدی. تهران. مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۶۳ ص.

□ وامق، محمدعلی

تذکره میکند. به گوشش حسین مرت. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۵۱. (سلسله متون و تحقیقات فرهنگ ایران زمین، ش ۳۷). تذکره عصری است از شعرای یزد در دوره قاجار.

شعر

گزیده اشعار، با مقدمه کیوان حمیدی. تهران، زوار، ۱۳۷۰، وزیری، ۱۲۸ ص.

بیدار از شاعران و ادبای نامور عصر اخیر کورمانشاه بود. زحمت تنظیم و چاپ این گزیده را آقای بدالله عاطفی که خود از شاعران گرامی آن شهرست عهده‌دار شده. نمونه‌ای از فکر و کلام جلیلی این است: ز ترک‌تاز حوادث نه ذوق ماند و نه حالی حدیث عشق تو گویی که خواب بود و خیالی حساب سال و مه از من میرم بیخبرم من که در دیار محبت نه ماه ماند و نه سالی سلام ما به رفیقان خدای را که رساند که سنگ حادثه نگذاشت بهر ما پر و بالی

□ صالح کاشانی، علی اصغر

بلور اشک، مجموعه شعر. (بهار ۱۳۶۶ - تابستان ۱۳۷۰). تهران، تالار کتاب، ۱۳۷۰ رقصی، ۱۶۰ ص.

نمونه شعر:

به سافر باده خورشید کردم تا چه پیش آید
سواى نغمه ناهید کردم تا چه پیش آید
به گلشن باغبان مهر گشتم، تا چه گل بویم
به دامن صد گل امید کردم تا چه پیش آید
زالال اشک را در بوستان شوق و شیدایی
نثار هر گلی رویید کردم تا چه پیش آید

□ صالح کاشانی، علی اصغر

شکار ستاره، مجموعه شعر (مهر ۱۳۶۲ - اسفند ۱۳۶۵). تهران، تالار کتاب، ۱۳۷۰، رقصی، ۹۵ ص.

مقدمه کتاب به قلم دکتر رحیم نزاد سلیم است.

نمونه شعر:

پاکسی، زلالی، روشنی، تفسیر آبی
خوبی، لطیفی، گلشنی، تعبیر خوابی
در دوردست آرزو شور امید
در دیرپسای زندگی شوق شبایی
سینم بر آسمان شعر صائم
رنگین کمانی، لطف بازاری، شهبایی

□ صهبا یغمائی، حسن

دیوان اشعار، تهران، ۱۳۷۱، وزیری، ۲۷۲ ص

(۴۰۰ تومان).

از سلسله یضای جندلی است. بسیاری از اشعارش به مناسبت وقایع زندگی و بطور انجمنیات است با چاشنی خاصی از نکته و لطیفه و بیشتر اندوز و اخلاقیات. این قطعه‌اش درباره عکس نقل می‌شود.

ای عکس تو بسادگار مانی
ما رقصی و نو پا به جانی.
حالی که کنون گذشت از ما
آن را تو همیشه می‌نمائی
با مسات نفاوت تو بسیار
پس بی‌شک و شبیه عکس مانی

شعری که براه خود برافروخته‌ایم
روغن ز روان خود در آن سوخته‌ایم
با سوزن اندیشه و ابریشم عمر
چاک دل غم دیده به هم دوخته‌ایم.

□ کسمایی، علی

فردا، تهران، نشر ژرف، ۱۳۷۱، خشتی، ۱۰۲ ص.

علی کسمایی از مترجمان و نویسندگانی است که نزدیک پنجاه سال است در زمینه ترجمه رمان و فیلمنامه و برگردان فیلم قلم می‌زند و چند سال است به سرودن شعر آغاز کرده است. مجموعه اشعار خود را هنگامه روزه نامیده است و دفتر یکم را که «فردا» نام دارد به دست نشر سپرده و منتشر شده است.

درین دفتر بیت و یک غزل و قطعه و مثنوی و شعر نو مندرج است:

...بیلبل کنسارگل به تصاشا نشسته بود
ناگاه سبل آمد و از گلستان گذشت
بیلبل به اقتضای طبیعت ز سا پرید
گل برداشت، سبل بر او بی‌امان گذشت
آشسته گشت بیلبل عاشق، ز سوژ دل
چون دید سبل از سر گل آن چنان گذشت
وان گه چو دبد سبل که گل را می بود
اندیشه‌ی ز خاطر آن نغمه خوان گذشت
نزدیک شد به سبل که گل را کشد به نوک
بررحم سبل از سر وی ناگهان گذشت

- این رساله مشهور درباره اسطراب و کارهای آن است و از روی چند نسخه تصحیح شده است.
- دفاع مشروع در حقوق جزای اسلام. از داوره العطار. ترجمه اکبر صفوری. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۹۴ ص.
- کتابخانه اقتصاد اسلامی. گردآوری عباس کیهان فر- حسن طوسی قوام. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۷۶ ص.
- ۸۳۱ عنوان کتاب و ۸۶۷ عنوان مقاله مجله و ۱۸۰۶ عنوان مقاله روزنامه (جدا جدا) معرفی شده است.
- معجزه بزرگ. پژوهشی در علوم قرآنی. از محمد ابوزهره ترجمه محمود ذبیحی. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۷۲۸ ص.

۳- معاونت فرهنگی

- جغرافیای تاریخی شیروان. تألیف محمد اسماعیل مقیمی. مشهد - ۱۳۷۰. وزیری. ۵۷۱ ص.
- عده عناوین: جغرافیای تاریخی - جغرافیای طبیعی - جغرافیای انسانی - اوضاع اقتصادی - آثار و بناهای تاریخی - دانشمندان، عرفا، نویسندگان، شاعران و هنرمندان - وقایع و حوادث تاریخی - آداب و رسوم محلی - نظری بر جغرافیای روستایی.
- کتابی است محققانه و از شهرنامه‌های مفید و خوب.
- خاطرات، رؤیاهای، اندیشه‌ها، از کارل گوستاو یونگ. ترجمه پروین فرامرزی. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۲۷ ص.
- کتاب از نوشته‌های مشهور یونگ است.
- روشهای پژوهش تاریخ. زیر نظر شارل ساماران. ترجمه گروه مترجمان. مشهد. ۱۳۷۰. دو جلد. وزیری. ۵۸۳ و ۳۹۱ ص.
- این کتاب مهم و اساسی سالها پیش در سلسله «پلیاده فرانسه» انتشار یافت و شهرت گرفت. مجموعه‌ای است از مقالات عمیق و محققانه در زمینه‌های مختلف مرتبط با فن تاریخ نویسی.
- مترجمان عبارتند از: ابوالقاسم بیگانه - غلامرضا ذات علیان - مهدی علانی - اقدس یغمائی.

این سیل نیست، گریه‌ی کهنه طبیعت است کز خانمان کودک و پیر و جوان گذشت لیکن ندانم از چه؟ به حال که؟ گریه کرد تا سیل اشک وی ز کوان تا کران گذشت هرگه که سوخت این دل ما بر خدای بی سیل سوختن مان زد و دیده روان گذشت آری، درون سینه‌ی این خاک هم دلی است آن هم دلی که آتش اندر میان گذشت بر حال بی‌نوایان گویی دلش بسوخت بگریست. اشک سیل شد و در زمان گذشت لیکن بسوخت آتش وی خشک و لر به هم لیکن مهیب سیل به سود و زیان گذشت ظالم به کار مظلمه مظلوم در عذاب اشک طبیعت آمد و بر این و آن گذشت...

استان قدس رضوی

۱. مؤسسه چاپ و انتشارات

- بررسی منشأ وزن شعر فارسی. از دکتر تقی وحیدیان کامیار. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۵۷ ص (شماره ۱۵۸).
- جغرافیای تاریخی ولایت زاره. پژوهشی در جغرافیای تاریخی تربت حیدریه - خواف - زوزن - رخ و محولات. مشهد. ۱۳۶۶. وزیری. ۴۷۰ ص. (شماره ۵۵).
- این کتاب دلبذیر و نحتیقی با ارزش در شماره‌های پیش معرفی شده است.
- کوچ نشینی در شمال خراسان. از دکتر محمدحسین پاپلی. ترجمه اصغر کریمی. مشهد. ۱۳۷۱. وزیری. ۶۳۸ ص. (شماره ۱۷۵).
- درباره این کتاب علمی، چون اصلش به زبان فرانسه است ذیل معرفی متن صحبت خواهد شد.
- نحو برای دانشجویان. از سید محمد رادمنش. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۴۳ ص. (شماره ۱۶۳).
۲. بنیاد پژوهشهای اسلامی
- تحفة حاتمی - از شیخ بهائی. تصحیح و تفسیر ابوالفضل نبی و تقی هداآلی. مشهد. ۱۳۷۰. رقم. ۱۰۳ ص.

که ترجمهٔ یکدست و منحی در دسرس مانده و این جدت به اهتمام آقای دکتر روحانی که از علاقه‌مندان به تاریخ و از دست‌اندرکاران یازسی موسسهٔ تحقیقات آغاز شده است، نثر ترجمه روشن، روان و استوار است.

اطلاعات

۱: تاریخ و فرهنگ مردم دوان

تحقیق دکتر عبدالعلی لهسانی زاده و عبدالنبی سلامی. تهران، ۱۳۷۰، وزیرى. ۵۷۱ ص.

در سیزده فصل است؛ موقعت جغرافیائی - زمینه تاریخی و معنای سنی - مذهب و اعتقادات - آداب و رسوم - مالکیت زمینهای زراعی - ساخت اقتصادی - ساخت اجتماعی - نظام آموزش و پرورش روستا - طب سنتی - ادبیات شفاهی - بازیهای سنتی - تأسیسات زیربنائی عمرانی و خدماتی - علما و مشاهیر دوان. و از نامه کوتاه کتاب در صفحات ۵۵۷ - ۵۷۱ است.

۲: جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو

تألیف شهاب‌الدین عبدالله خوافی (حافظ ابرو). تصحیح و تعلیق دکتر غلامرضا ورهرام. تهران، ۱۳۷۰، وزیرى. ۱۶۶ ص.

آقای دکتر غلامرضا ورهرام بخشی از تاریخ و جغرافیای حافظ ابرو را که به معرفی و توصیف شهرها و آبادیهای خراسان اختصاص دارد به نام «جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابروه در تهران چاپ کرده‌اند و در دسرس علاقه‌مندان گذاشته‌اند. اما پیش از ایشان خانم گراولسکی محقق رحمتکنش مؤسسه نقشه‌های قدیم حاورمیانه در شهر نوینگن آلمان همین بخش را به عنوان «خراسان در روزگار تیموریان از تاریخ حافظ ابرو» و با نام آلمانی

Hurasan zur Timuridenzeit nach dem Tarih- e Hafez - e Abro

در سال ۱۹۸۲ به چاپ زیبا و با حواشی و فهرس به چاپ رسانید و در جلد دومی که باحسان نام به زبان آلمانی منتشر کرد ذیل نام هریک از آبادیها

۴- کتابخانه

□ فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی، جلد دوازدهم. تألیف غلامعلی عرفانپاز، مشهد. ۱۳۷۰، وزیرى. ۵۷۶ ص + مفادیری عکس نسخ. ۷۵۳ نسخه درین فهرست معرفی شده است.

۲: فهرست مجلات موجود در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی. جلد دوم. تنظیم رمضانعلی اسماعیل پور توجانی، مشهد. ۱۳۷۰، وزیرى. ۴۰+۲۳۰ ص.

در آن نام ۷۸۴ مجلهٔ فارسی و عربی و ۹۵ مجلهٔ انگلیسی و فرانسه آمده است با ذکر اینکه کدام شماره‌ها را کتابخانه دارد.

□ نقش عوامل بیولوژیک در فرسایش کاغذ، از دکتر فوسنا گالو. ترجمهٔ عبدالعلی عابدی استاد. مشهد. ۱۳۷۱، وزیرى. ۱۰۲ ص.

۱: نگاهی به وقف و آثار اقتصادی، اجتماعی آن. تألیف مصطفی سلیمی فر. مشهد. ۱۳۷۱، وزیرى. ۲۱۶ ص.

مجموعهٔ رسائل فارسی

دفتر دوم. مشهد. بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس. ۱۳۶۸، وزیرى. ۲۰۵ ص.

در سرگرفتهٔ این رساله‌هاست: تنبیه از جلال‌الدین دوانی - منبع از جلال خوافی - بیان‌الجزار رشیدالدین فضل‌الله همدانی - سئ ضروریه از محمد فسی - زین از میرفردرنگی - مختصر وحیدی در عروض از وحید نریزی - ختام مسکن (تفسیر مورهٔ بی) - تألیف یکی از افراد خاندان جنید سرازری که من از حافظ تألیف شده است زیرآبائی از غزل حافظ در آن است.

اساطیر

تاریخ کامل. نوشتهٔ عزالدین ابن اثیر. ترجمهٔ محمدحسین روحانی. جلد اول. تهران، ۱۳۷۱، وزیرى. ۴۴۶ ص.

اگرچه ترجمه‌ای از کامل ابن اثیر چند سال پیش توسط دو سه مترجم نشر شده بود ولی ضرورت داشت

سجده و غوغای آن آبادی را که امروزه در کدکام کشور است. با مشخصات جغرافیایی (طول و عرض) و اینکه حور کرام بخش و شهر است معین ساعت، مهمتر از همه آنکه ذکر هر یک از آنها را در منابع و مآخذ دیگر مشخص کرده، هم در متون قدیمی و هم در بعضی از کتابهای جدید.

آقای دکتر وهرام در مقدمه خود مشخصات دوازده نسخه خطی جغرافیای حافظ ابرو را که تاکنون در کتابخانه‌های جهان شناخته است آورده و نوشته است: «در مقایسه کیفی این نسخه‌های خطی پنج نسخه زیر از مرغوبیت خاصی برخوردار است، (مسیح بیج نسخه را معرفی کرده‌اند، پس از آن چند سطر درباره شیوه کاره خود در تصحیح این متن آورده‌اند. ایشان چون با روش علمی اروپائی آشنا نیستند می‌دانند که محقق امروزی باید همه کارهای پیش از خویش را دیده باشد و به چشم نقد و سنجش و حق شناسی بدانها بنگرد، ناچار در پایان مقدمه نوشته‌اند «بررسی دیگری در مورد تاریخ حافظ ابرو توسط خانم درویش کراولسکی در سال ۱۹۸۲ انجام گرفته است. این کتاب یکی از کاملترین و باارزشتین تحقیقاتی است که تاکنون درباره حافظ ابرو انجام پذیرفته است و مورد توجه خاص پژوهش حاضر بوده است...» (ص ۱۷). البته پیش از این عبارت اشارتی کرده‌اند به این که فاضل گومای آقای رضا مایل هروی بخش حرمسان حافظ ابرو را در ۱۳۴۹ به چاپ رسانیده بود. این نسخه هم پیش ازین راجع به چاپ کراولسکی اظهار نظر کرده است و همان موارد غالباً درباره چاپ آقای دکتر وهرام هم صادق است. جز اینکه آوردن بعضی کلمات بوضیحه داخل [] در میان متن قدیمی با اسلوب تصحیح متون تجانس ندارد مانند آوردن پنجاه فرهنگ [= پرسنگ، فرسخ] .

آقای دکتر وهرام تقریباً همه حواشی کراولسکی را به غیر عبارت نقل کرده‌اند مانند عبارتی که راجع به این دغفل نسابه (صفحه ۷۳) آورده‌اند که همان عبارت کراولسکی است بجز اینکه بجای ارجاع به کتاب سرگین ایشان لغنامه دهخدا را معرفی کرده‌اند. با حاشیه شماره ۲۳. با این تفاوت که نام کتاب براون را به فارسی برگردانیده‌اند.

بعضی از حواشی الحاقی هم ضرورتی ندارد. مانند شرح حال انوری و حواشی مطول دیگر ازین

دست.

حکیم استرآباد میرداماد. از دکتر سید علی موسوی مدرس بهبهانی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۸۳ ص.

بخش اول: شرح حال - بخش دوم سیر تفکر فلسفی از آغاز تا عصر میرداماد - بخش سوم شرح مؤلفات میر - بخش چهارم عقاید و آراء خاص محقق داماد - بخش پنجم تحلیل و بررسی پاره‌ای از مؤلفات داماد.

از راهنمای رویکردهای نقد ادبی. از ویلفرد ال. گورین [و دیگران]. ترجمه زهرا سپهتخواه. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۶۱ ص.

۱۱. سفرنامه اونیویو

تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران در دوران آغازین عصر قاجاریه. ترجمه محمدظاهر میرزا. تصحیح و حواشی غلامرضا وهرام. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۰۴ ص.

کار ارزشمندی است ازین حیث که باید همه سفرنامه‌های خارجیان درباره ایران را به چاپ رسانید اگرچه ترجمه قدیمی باشد مانند این کتاب. محمدظاهر میرزا از مترجمان زبردست زمان خود بود. این سفرنامه حاوی اطلاعات مفیدی درباره ایران دوره قاجاری است و زحمات آقای دکتر وهرام ارجح گذاردنی است.

فهر، که ایشان [قورو] را کنار آن گذارده‌اند همان فهرود کاشان است. کما اینکه سوده هم «سو» است بر وزن «جو» در راه بطنت به کاشان. جای شهروز در فهرست اعلام ذیل است نه «زه».

۱۲. فرهنگ بلاغی - ادبی

واژه‌ها، اصطلاحات، تعبیرات و مضامین از دکتر ابوالقاسم رادفر. تهران. ۱۳۶۸. دو جلد (۱۴۰۸ صفحه).

نخستین فرهنگ مفصل در زمینه‌هایی است که در نام کتاب آمده است و چون مؤلف صاحب بصیرت و ذوق کلمات و اصطلاحات را از روی منابع قدیم و جدید استخراج کرده است شمولی دارد نسبت به استعمالهای سنتی و تداولهای کنونی و ذیل هر کلمه مراجع خود را گنجه است. روپروی اصطلاحاتی که

خانقاه نعمه‌اللهی

□ دل و نفس

بیان مراحل ترقی و تعالی روان صوفی در سیر و سلوک، از دکتر جواد نوربخش، تهران، ۱۳۶۹، وزیری، ۱۳۹ ص.
در شرح مطالب مربوط به طبع - نفس - هوای - دل - روح - عشق - سو - حسرت است.

□ دیوان نوربخش

به انضمام حقایق المحبة فی دقائق الوحدة، از دکتر جواد نوربخش، خط کبکرو سروش، تهران، ۱۳۶۸، وزیری، ۱۸۳ ص.

□ فرهنگ نوربخش

اصطلاحات تصوف، از دکتر جواد نوربخش، جلدهای ۱-۴، تهران، ۱۳۶۶-۱۳۶۹، مؤلف عارف و عرفان‌شناس در آوردن هر اصطلاح و به دست دادن معانی عرفانی آن شواهدی از متون مهم تصوف نقل کرده است. چون این فرهنگ به تدریج فراهم شده است و به نظم الفبایی نیست امید است که در چاپ دیگر فهرست الفبایی اصطلاحات در پایان کتاب آورده شود.

□ کلیات اشعار شاه نعمت‌الله ولی

به سعی دکتر جواد نوربخش، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۶۹، وزیری، ۸۶۱ ص (۵۰۰ تومان).

دقتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

□ تاریخ روابط خارجی ایران

جلد اول، دوره اول مشروطه، تهران، ۱۳۷۰، وزیری، ۱۲۵ ص.

۱) مجموعه دومین سمینار افغانستان (۱۳۶۸)، تهران، ۱۳۷۰، وزیری، ۶۸۶ ص.

مأخوذ از فرهنگ اروپایی است معادل فرانسوی یا انگلیسی به دست داده شده است. در پایان هم فهرست اصطلاحات به زبانهای دیگر جداگانه به نظم الفبایی لاتینی آورده شده است.

۲) نئی نامه - در تفاسیر مثنوی معنوی، از کریم زمانی جعفری، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۰، وزیری، ۶۶ ص.

شرح هجده بیت اول مثنوی است.

□ آتش نی، مجموعه شعر (۱۳۶۴-۱۳۶۹)، از نصرالله مردانی (ناصر)، تهران، ۱۳۷۱، رقعی، ۱۶۱ ص.

سه غزل ازین مجموعه به لجه کازرونی است و لغات و مصطلحات محلی مندرج در آنها در پایان با آوانویسی لاتینی توضیح شده است.

□ ظهور سقوط سلطنت پهلوی

چاپ سوم، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۰، وزیری، دو جلد، ۷۰۸ و ۷۳۱ ص.

جلد اول: خاطرات ارتشبد ساین حسین فردوست است و جلد دوم جستارهایی از تاریخ معاصر ایران.

باغ آینه

□ انواع ادبی

از دکتر سپروس شمیسا، تهران، ۱۳۷۰، رقعی، ۳۹۹ ص (۲۸۰ تومان).

حارثی: کلیات (انواع ادبی - سابقه - در ایران) - انواع اصلی قدیم (حماسه - ادب غنائی - ادب دراماتیک یا نمایشی) - انواع جدید (داستان - داستان کوتاه - قصه‌های مستی) - انواع دیگر (برثیه - مفاخره - ساخره - شهر آشوب - باوردی - حبسیه - طنز و مطایبه - زشت نگاری - هجو و مدح - گلایه - ساقی نامه - چند نوع دیگر (تمثیل - معما - لغز - زندگی‌نامه) - قوالب شعری (قصیده - غزل - مثنوی و...) - قوالب ابتکاری و غیر معروف.

سازمان برنامه و بودجه استان فارس

اطلاعاتی درباره آن تاحیه بود و ضرورت داشت
ترجمه آن در دسترس فارسی زبانان باشد.

□ فهرستگان فارس

معاونت آمار و اطلاعات، شیراز، ۱۳۶۹-

۱۳۷۰، در جلد ۲۹۲+۲۳۵ ص.

کتابشناسی مفیدی است، ولی چنانکه باید
کتابدارانه نیست. پشت جلد نوشته‌اند «فهرستی از
اطلاعات کتابشناسی مدارک منتشره مربوط به استان
فارس بر مبنای موضوعات مختلف و بر اساس الفبای
نام نویسنده». اما چند نکته:

در اول جلد اول وسعت فارس را ۱۲۰۰۰۵/۵

(عیناً) کیلومتر مربع و در اول جلد دوم ۱۲۴۰۰۰

(عیناً) نوشته‌اند. کدام درست است؟

اگر این کتابشناسی دربرگیرنده مدارک منتشره
مربوط به فارس است چرا نام کتاب «آثار جعفری»
خودموجبی در آن نیست و یا سفرنامه نظام‌الملک به
فارسی نگارش افخم‌الملک (مندرج در فرهنگ ایران
زمین: جلد سیزدهم)، به همین مناسبت امیدست که
فهرستگان جلد دیگری هم در پی داشته باشد.

□ کتابشناسی کهنگیلویه و بویراحمد

شیراز، مرکز انفورماتیک و مطالعات توسعه

جنوبی، معاونت امور مناطق و مجلس سازمان
برنامه، ۱۳۷۰، وزیری، ۵۷۶ ص.

نه نفر در گردآوری مواد و دو نفر در بازبینی آن
مشارکت داشته‌اند. درین کتابشناسی که به تقسیم بندی
موضوعی است مشخصات ۱۷۹۷ کتاب و گزارش و
مقاله آمده است.

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

□ سفرنامه لرستان و خوزستان

تألیف بارون دو بد، ترجمه محمدحسین آریا،

تهران، ۱۳۷۱، وزیری، ۵۰۶ ص.

از سفرنامه‌های مهمی است که توسط سیاحان و
متخصصان روس تزاری در احوال غرب ایران نگارش
یافته است. این سفرنامه سالهای دراز مرجع علمی و

عظائی

□ ایران دو دوره دکتر مصدق

از سپهر ذبیح، ترجمه محمد رفیعی
مهرآبادی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۰، رقمی، ۲۸۷
ص.

از کتابهایی است که متن انگلیسی آن شهرت یافته
است.

علمی، علم، سخن

□ خاطرات ابوالحسن ابتهاج

تهران، ۱۳۷۱، وزیری، ۲ جلد (۹۰۰ ص).

نخست این کتاب در لندن به چاپ رسیده و در
تهران از روی آن چاپ عمیقاً بطور لوحی تجدید چاپ
شده است.

از خاطرات خوب و استواری است که به قلم
مصابران نگارش یافته است. ابتهاج در دوره
مدیریت‌هایی که بر عهده داشت به استحکام رأی اما
بدخلقی شهرت داشت و درین کتاب مهم آثارش
خوب مشهودست. درباره این کتاب مقاله مستقلی در
یکی از شماره‌های آینده انتشار خواهد یافت.

□ خاطرات یک نخست وزیر: دکتر احمد متین

دفتتری، نویسنده دکتر باقر عاقلی، تهران.

انتشارات علمی، ۱۳۷۰، وزیری، ۴۷۹ ص.

متین دعتری از رجال جوان دوره سلطنت پهلوی
است. بسیار زود به مقامی چون نخست‌وزیری رسید و
همین امر تا حدودی موجب تکبر و غرور در او شده
بود. البته در علم حقوق صاحب اطلاع بود و زبان‌دان
هم بود ولی در میان رجال همعصر هم مرتبت خویش
واجب رجحان خاص نبود. خود او مقاله‌های متعددی
در سالنامه دنیا دارد که گوشه‌هایی از زندگی‌اش را
دربزرگرف و آقای عاقلی هم بدانها توجه داشته است.

- این راهنما فهرست‌های چندگانه است بر بستر مجلد فهرست نسخ خطی کتابخانه به ترتیب ذیل:
- استنادات و غنطامه‌ها
 - فهرست الفبائی کتابها
 - فهرست نام اجازة دهندگان
 - فهرست نام اجازة گیرندگان
 - فهرست موضوعی کتابها
 - فهرست نام مؤلفان
 - فهرست نام چاپها

با انتشار این دو مجلد راهنما استفاده از بستر مجلد فهرست کتابخانه بسیار آسان شده است.

کتابخانه علمی

- ۱. راهنمای مراکز اسناد و کتابخانه‌های تخصصی، اختصاصی و دانشگاهی.
- ویرایش دوم. تهیه شیرین تعاونی (خالقی).
- با همکاری ایراندوخت عزیزی. تهران. ۱۳۷۰.
- وزیری. ۲۸۸ ص.

کتابخانه‌های روزنامه‌های ایران ۱۳۶۸ - ۱۳۶۹.

- گردآوری. کبری خدایپرست (و) احمد صباگردی مقدم تهران. کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۸ ص.
- طبق این فهرست ۱۱۰ روزنامه در ایران نشر می‌شود.

آخدمات فنی

- ویرایش هشتم. ویراستار پوری سلطانی. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۱۸ ص.
- نوتته‌های این اثر اساسی از پوری سلطانی، نازی عظیمی، فرشته کاشفی، ماندانا صدیق بهزادی، زهره علوی، فرهاد وزیری، فریده مسدوحی (کتابداران دلسوز و ممتاز ایران) است.

ردۀ PIR

- زبانها و ادبیات ایرانی بر اساس نظام رده‌بندی کتابخانه کنگره. تنظیم و تدوین ماندانا

مشروطه سازان

- از مسجدهای سفری. تهران. نشر علم. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۱۵ ص.
- تاریخ مشروطیت ایران است.

کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی، قم

- فهرست نسخه‌های عکس کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی نجفی. جلد دوم. زیر نظر محمود مرعشی - نگارش محمدعلی حائری. قم. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۹۷ ص.

دوین جلد عکسهای شماره ۵۰۱ تا ۱۰۰۰ معرفی شده است. کتابخانه مرعشی از حیث دارا بودن نسخ عکس در رتبه کتابخانه‌های درجه اول ایران است.

تاریخ التراث العربی. تألیف فؤاد سزگین.

ازین سلسله بسیار مهم که اصلش به زبان عربی است و ده جلد از دوره آن منتشر شده چند جلد به عربی ترجمه شده است و چون نسخ آن نایاب شده بود کتابخانه مرعشی به تجدید چاپ آن پرداخت و اجزاء ذیل نشر شده است.

- مجلد مجزا: مجموعات المسغوطات العربیة فی مکتبات العالم، ۲۸۱ ص.
- المجلد الاول، ۱: علوم القرآن والحديث.
- المجلد الاول، ۲: التدوین التاريخی.
- المجلد الاول، ۳: الفقه.
- المجلد الاول، ۴: العقائد والتصوف.
- المجلد الثاني (پنج جزو): الشعر.
- المجلد الرابع: السیما، الکیسما، الثبات، الفلاحة.
- المجلد الثامن، ۱: علم اللغة.

- ۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی. مجلدات راهنما. زیر نظر سید محمود مرعشی. نگارش احمد حسینی. قم. ۱۳۷۱. دو جلد. ۴۲۶+۳۵۱ ص.

تندخوانی ضرورت پیدا کرده است. تندخوانی تا حدودی همان است که قدیمی‌ها با «نورق» انجام می‌دادند.

صدیق بهزادی، تهران، ۱۳۷۰، رحلی، ۵۵۷ ص. کاری است تحقیقی و دقیق که با توجه به حسه بشرنهای پژوهشی در دو زمینه ادبیات و زبان فارسی و ایرانی تهیه شده است.

«ما»

□ دیوان حاجی ملاهادی سبزواری (اسرار) مطلع الانوار. یا مقدمه علی فلسفی. به کوشش احمد کریمی. تهران، ۱۳۷۰، وزیری، ۲۹۴ ص. بجز مقدمه علی فلسفی که در احوال و کیفیت اشعار سبزواری است در پایان رساله‌ای از اسرار سبزواری به نام «شرح زندگانی حاج ملاهادی سبزواری» به چاپ رسانیده شده است.

□ دیوان نجیب جرفادقانی به کوشش احمد کریمی. تهران، ۱۳۷۱ ص. نجیب از شاعران اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است که تاکنون مجموعه اشعار بازمانده از او چاپ شده بود.

□ دیوان ابونصر فتح‌الله خان شیبانی کاشانی به کوشش احمد کریمی. تهران، نشریات ما، ۱۳۷۱، وزیری، ۶۲۷ ص. همه اشعار شیبانی که در مجموعه‌های مختلف بوده به ترتیب النبایی قافیه در یک مجموعه تنظیم شده است. ذیل هر قصیده یا غزل یا قطعه گفته شده است که اصل در کدام مجموعه بوده است.

□ گلها و لاله‌ها دفتر بزرگ مشاعره. فراهم آورده احمد کریمی. تهران، ۱۳۷۱، وزیری، ۷۴۱ ص.

□ اسفانه عمر (بخشی از دیوان احمد سهیلی خوانساری) به خط عبدالله فرازادی. تهران، ۱۳۷۰، وزیری، ۲۴۶ ص.

فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان

□ جغرافیای لرستان پیشکوه و پستکوه از نویسنده‌ای ناشناس به کوشش سکندر امان‌اللهی. خرم‌آباد. اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان، ۱۳۷۰، وزیری، ۱۹۹ ص. جغرافیای طبیعی و انسانی منطقه است که در سال ۱۳۰۰ قمری به رشته تألیف درآمده است. اصل نسخه که در کتابخانه ملی نگاه داری می‌شود از نسخه‌های کتابخانه ناصرالدین شاه بوده است. درین دفتر نویسنده از آثاری نام برده است که امروزه نشانی از آنها نیست. مصحح تلفظ امروزی آبادیها را کنار هر اسم در متن وارد کرده است و کاش این کار را در فهرست اعلام انجام داده بود. توضیحات جغرافیایی و اقلیمی مصحح همه مفید و ضروری است.

کتاب سرا

□ اشتباه بزرگ، ملی شدن نفت. از ابراهیم صفائی. تهران، ۱۳۷۱، رقمی، ۳۴۳ ص. بهترین سندی که تا زگی دارد و درین کتاب آمده نامه حسین علاء به قوام السلطنه است.

□ تندخوانی. ترجمه و تدوین اردوان وزیری تبار. تهران، ۱۳۷۱، رقمی، ۲۱۹ ص. در دنیای کنونی که کثرت انتشار وجود دارد طبعاً

مؤرخ کورمان شناسی

□ نقد النصوص فی شرح نقش النصوص
از عبدالرحمن جامی. با مقدمه و تصحیح و
تعلیقات ویلیام چیتیک و پیشگفتار جلال‌الدین
آشتیانی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۹+۵۱۹ ص +
۴۲ ص.

□ نوادر الاخبار فی ما يتعلق باصول الدین
تألیف فیض کاشانی. تحقیق مهدی انصاری
تمی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۴۴ ص.

□ هنای و همایون
از خواجوی کرمانی. به تصحیح کمال عینی
چاپ دوم. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۵۵ ص.

□ عقل و وحی در قرون وسطی
از اینت زیلسون. ترجمه شهرام پازوکی.
تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۷۵ ص.
در مباحث برتری ایمان - برتری عقل - مساهنگی
میان عقل و وحی.

□ فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی.
(انگلیسی - فارسی)
گراوری و تدرین ماری بریجانیان. ویراسته
بهاء‌الدین خرمشاهی. دو جلد. تهران. ۱۳۷۱.
وزیری. ۳۰+۹۷ ص.

به ترتیب الفبائی کلمات انگلیسی است و رو بروی
هر یک ترجمه فارسی و مأخذی که کلمه در آنجا
 دیده شده آمده است.

مؤلف در تنظیم این فهرست ۵۳۵ کتاب را (۳۴۵
کتاب برای اصطلاحات انگلیسی و ۲۹۰ کتاب برای
فرانس) دیده است.

تعبیر است که ذکر از ترجمه‌های یحیی
مهدوی در فهرست مآخذ نیست.

□ کتاب الصائل
از ابن عربی. با مقدمه و تصحیح و ترجمه و
تعلیق محمد دامادی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری.
۲۱۱ ص.

□ جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری کورمان
جلد اول و دوم. تألیف علی زنگی آبادی.
کورمان. ۱۳۷۰. رحلی. ۳۳۷ ص.
جلد اول دربارهٔ بانف قدیم و برنامه‌ریزی شهری
است.

جلد دوم بازار، عناصر کالبدی و برنامه‌ریزی
شهری عنوان دارد و مجسماً در یک جلد نشر شده
است. طراحیها و نقاشیهای مرتبط با این کتاب همه
نوسط خود مؤلف به خوبی کشیده شده و در خور
توجه است.

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

□ رسالهٔ ذکریه
اثر میرسید علی همدانی. به کوشش فریدون
تقی‌زاده طوسی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۴ ص.

□ زند بهمن یسن
تصحیح متن، آوالوئیس، برگردان فارسی و
یادداشتها از محمد تقی راشد محصل. تهران.
۱۳۷۰. وزیری. ۱۸۹ ص.

□ قرآن و عرفان و برهان از هم جدائی ندارند
از حسن حسن‌زاده آملی. تهران. ۱۳۷۰.
وزیری. ۱۰۵ ص.

□ عقل و نوروز
از خواجوی کرمانی. به اهتمام و کوشش کمال
عینی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۷۰. وزیری.
۳۳+۲۷۹ ص.

□ المعجم المفهرس لالفاظ الاحادیث عن الکتب
الاربعه
مؤلفان منیوهٔ اجتهادی و دیگران. الجزء
الاول. (أ - اقب). تهران. ۱۳۷۱. ۵۹۳ ص.

گوش افتری

تحقیق هما دخت همایون، تهران ۱۳۷۱،
وزیری ۱۹۲ ص.

افتر از آبادیهای نزدیک به سمنان است. دکتر صادقی کیا سالها پیش یادداشت‌های این گوش را فراهم ساخته بود که اینک خانم همایون بر همان اساس این تحقیق را عرضه داشته است.

آداب و رسوم و ساختمان فعل و افعال کسکی و مصدرها و ستاکهای حال و گذشته و گفتگو و چستان و مثلها و واژه‌نامه از گفتارهای آن است.

مسکن و معماری در جامعه روستائی میلان

نوشته کریمیان پردرپرژ، ترجمه علام‌الدین گوشه‌گیر، تهران، ۱۳۷۰، وزیری، ۱۸۵ ص.
از زمره مطالعات مردمشناسی است.

نشر گستره

نقد و نگارش بر فرهنگ اصطلاحات علمی - اجتماعی

از محمد آراسته خو، تهران، ۱۳۷۰، وزیری، ۵۸۸ ص. (۴۰۰۰ ریال)

درین فرهنگ ارزشمند معانی و مفاهیم عده‌ای از احم وژه‌ها و اصطلاحاتی که در علوم اجتماعی مستعمل است آورده شده و بعضی از توضیحات صورت مقاله‌ای مفصل یافته است.

تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی

(ذیل تاریخ حبیب‌السیرا)، تصحیح و تحشیه محمد علی جراحی، تهران، نشر گستره، ۱۳۷۰، وزیری، ۲۰۶+۲۴ ص.

درین چاپ پنج نسخه کتاب معرفی شده است و مصحح از آن میان سه نسخه و زیری برد - ملی ملک و دانشگاه توبینگن را مناط تصحیح قرار داده است.

نشر گشتار

از اچ. دی. افه. کیتو، ترجمه سیامک هاقلی، تهران، ۱۳۷۰، رقمی، ۴۳۷ ص (۳۴۰ تومان).

متن در سلسله کتابهای «بنگونی» انگلیس چاپ شده است و همین نکته گویای اهمیت کتاب و اعتبار آن برای خوانندگان کتابهای تاریخی آسان فهم است.

آفاق محزل فارسی

پژوهشی انتقادی در تحول غزل و تغزل از آغاز تا امروز، تألیف داریوش صبور، تهران، ۱۳۷۰، وزیری، ۶۱۰ ص.

تحلیل مستقل و مفصلی تا این حدود درباره غزل تاکنون نداشتیم. مباحث عمده کتاب عبارت است از اشعار غنائی - شعر فارسی دری - غزلهای ملحمون - غزل به مفهوم تیب و تشبیه و تغزل - غزلهای عرفانی - غزلهای عاشقانه - نگاهی به شیوه‌ای تازه در غزل فارسی - بازگشت و رستاخیز ادبی - غزل معاصر.

در غزل معاصر، توجه چندانی که باید به غزل سیاسی نشده است. و چندان دامنه این امر وسیع است که دفتر منفردی را درخواست.

هیرمند

آرانه‌ها

به انتخاب دکتر پرویز نائل خانلری، چاپ دوم، تهران، انتشارات هیرمند، ۱۳۷۰، رقمی، ۱۹۹ ص.

گزیده‌ای است از آرنه‌های بسیار خوب و زیبای زبان فارسی از شاعران فرون مختلف تا عصر عراقی، ذوق والای خانلری گویای شایستگی چنین انتخاب است.

فرهنگ اصطلاحات ادبی

از رضوان شریعت، تهران، ۱۳۷۰، رقمی، ۱۷۴ ص.

در دو بخش است. بخش اول فرهنگه الفبایی اصطلاحات ادبی است. بخش دوم گفتاری است درباره خاقانی و جلوه‌هایی از هنر شاعری.

کتابهای تازه کاوه بیات

□ فعالیت‌های کمونیستی در دوره رضاشاه

(۱۳۰۱-۱۳۱۰). تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران یا همکاری انتشارات پروین، ۱۳۷۰. وزیری. ۲۷۶ ص.

کتاب یا ارزشی است از مجموعه اسنادی که دربارهٔ حرکات و فعالیت‌های کمونیست‌های دوره رضاشاه در سازمان اسناد ملی ایران وجود دارد و بدین ترتیب تقسیم‌بندی شده است: اسناد متفرقه - اسناد جعفر پیشه‌وری - اسناد هیوایوب شکبیا.

عکسهایی که از سید جعفر پیشه‌وری و داداش تقی‌زاده درین کتاب آمده ظاهراً اولین بار است که در مطبوعات ایران به چاپ می‌رسد و نازگی دارد. طبعاً مهمترین قسمت این اسناد صورت بازپرسی‌های از جعفر پیشه‌وری است.

□ قفاز در تاریخ معاصر

ترجمه کاوه بیات و بهنام جعفری. تهران، انتشارات پروین، ۱۳۷۱. رقی - ۱۶۶ ص.
این کتاب مجموعه‌ای است از ترجمه چهارمقاله بدین شرح:

- ۱) انقلاب ۱۹۰۵ در قفاز از آناهید ترمسیان.
- ۲) درگیری‌های ارمنستان و آذربایجان بر سر مسئله قوباغ ۱۹۱۸-۱۹۱۹ از ریچارد هوانسیان.
- ۳) باکو چهار راه انقلاب ۱۹۰۲-۱۹۱۹ از یل دومون (ترجمه بهنام جعفری).

۴) کنگره باکو سرآغاز تحولی در سیاست خارجی شوروی از خسرو شاکری.

انتشار این نوع مقالات و منابع درین زمان برای روشن شدن سوابق مسائل سیاسی منطقه قفاز ضرورت دارد تا علاقه‌مندان ایرانی بیش از پیش بر عمق و گنه وقایع آگاه شوند.

دو کتاب از علی میرنیا

□ ایلها و طایفه‌های عشایری کرد ایران.

مشمول بر اوضاع اجتماعی، اقتصادی، فرهنگ ملی. نوشته علی میرنیا. تهران مؤسسه

آموزشی و انتشاراتی نسل دانش، ۱۳۷۰. وزیری. ۲۰۳+ فهرست اعلام.

کتاب مفیدی است برای شناختن علویات اکثراد در نه بخش. ۱. کرد و کردستان. ۲. کردان گیلان. ۳. کردان خراسان. ۴. کردان مناطق دیگر ایران. ۵. وضع اجتماعی کردان. ۶. فرهنگ مردم کرد. ۷. وضع اقتصادی. ۸. آموزش و پرورش. ۹. ورزش‌های سنتی.

[فرهنگ مردم (فولکلور ایران).

تهران، نشر پارسا، ۱۳۶۹. وزیری. ۵۱۰ ص (۲۸۰ تومان).

مجموعه مفید و خوبی است برای اطلاعات مردم‌شناسی و فولکلور. بخش اول جشنها و رقصها... بخش دوم آداب و سنن ملی بخش سوم اعتقادات و رسوم مثل مراسم باران خواهی، ختنه سوران، سفره‌ها، بخش چهارم باورهای مردم بر اساس اقوام، محله‌ها، بخش پنجم طب عوام، بخش ششم بازیهای محلی کودکان، بخش هفتم قصه‌ها و افسانه‌ها، بخش هشتم امثال یا بند بران، بخش نهم اشعار و ترانه‌های غایبانه، بخش دهم لالائی، بخش یازدهم چستانها.

بسیاری از این مطالب از روی مقالات و نوشته‌هایی که مرجع حرکت گفته شده دست چین شده است.

چاپهای برون از کشور

□ احوال و آثار نقاشان قدیم ایران و برخی از مشاهیر تبارگر هند و عثمانی

تألیف محمدعلی کریم‌زاده تبریزی. لندن، جلدهای دوم (۱۳۶۹) - سوم (۱۳۷۱). صفحات ۴۹۵ تا ۱۵۹۷ ص.

جلد اول این کتاب مفید و نفیس و مرجعی هنگامی که نشر شده بود در آینده معرفی شد. جلدهای دوم و سوم شرح حال نقاشان و نگارگران و مذهبیان دیگرست از حرف ع (شماره ۷۲۹) تا آخر (شماره ۱۴۹۱). به این ترتیب معرفی ۱۴۹۱ هنرمند درین مجموعه آمده و خود گویاست که چه مایه احاطه و اطلاع و چه پایه رنج و پشتکار در آن مصروف شده است. طبعاً در چنین کارهای بزرگ و ارزشمند که

برای نخستین بار انجام می‌شود نصها و اشتباهها دیده

می‌شود و حاشیه نشینان کاهی را کوه می‌سازند اما کریم‌زاده با ضمیمه کریم خود همه این گونه سخنها را نادیده می‌گیرد.

۱- پرویز پارسا
(فرهنگ عجمی پارسی) - ویراسته پزشکی
جامی شکیبی گیلانی. نشویل (امریکا) - ۱۹۸۸.
رقعی. ۳۶۳ ص.

این فرهنگ را مؤلف دانشمند برای بهره‌بری
فروزندگان ایران که در کشورهای دیگر فارسی
می‌آموزند آماده ساخته‌است و در کنار هر واژه عربی
همانندی پارسی نهاده است که فزندگان ایران با زبان
درست فارسی آشنایی بگیرند. کوششی است ارزنده
در راه ادبینه‌ای که یکصد سال است دانشمندان و
ایراندستان رنجهای را بر خویش هموار ساخته‌اند.

۲- سفینه‌ای از غزل و ظن
شامل یکصد غزل از چهل و هفت شاعر
پارسی گوی. گردآوری معین‌الدین محرابی. کلن
(آلمان). ۱۳۶۸. رقی. ۸۶ ص.

۳- کلمة الله هی العلیا
دختر فضل‌الله نعیمی حرولمی باتویی انقلابی
و گمنام از قرن نهم. از معین‌الدین محرابی. کلن
(آلمان). ۱۳۷۰. رقی. ۱۳۳ ص.
مدرجات: پیشوای جنبش حروفیه - حرفیان
پس از فضل - کلمة الله هی العلیا - آثار و نوشته‌های
که در آنها از کلمة الله هی العلیا یاد شده. کتابنامه.

۴- یادی از کاروانسراها، ریاطها و کاروانها در ایران
گردآوری محمد تقی احسانی. لوس آنجلس
(امریکا). ۱۹۸۹. وزیری. ۱۲۴ ص.

۵- چوپان

بخشی درباره داستان موسی و شیان. از دفتر
دوم مثنوی شریف. بند پنجم از هفت بند نای.
تألیف ادوارد ژرف. لوس آنجلس. ۱۳۶۹. وزیری.
۱۶۵ ص.

ادوارد ژرف پس از منجمیران و طوطیان و
شروح دیگری از قصه‌های مثنوی را آغاز کرد و چهار
تا را چند سال پیش در امریکا چاپ کرد و اینک قصه
چوپان را به رشته تألیف رسانیده. در مراسم کار او
شیفتگی به مولانا مضمربست.

۶- بدن انسان در امثال فارسی

برگزیده‌ای از ضرب‌المثلها، اندرزها،
اصطلاحات عامیانه، تشبیهات و ترکیبات
گردآورنده دکتر هادی بهار. طرح و تصاویر از
مهندس ناصری پور. پستدا - مریلند (امریکا) -
۱۳۷۰. وزیری. ۳۷۵ ص.

ابتکاری است در گردآوری و ارائه ضرب‌المثلها
و... فارسی براساس ذکر کنه‌های مربوط به بدن در
ضرب‌المثلها و جز آنها. مثلاً آرواره - ابرو استخوان
- استخوان - بعل - پوزه - تنف - چانه - دنده - کله -
کمر - میخ - مغز و جز اینها. (صد عنوان). برای اغلب
آنها شواهدی از شعر و نثر از قدما و معاصران آورده
شده است.

۷- سیم دل مسکین

صد و یک غزل از سعدی شیرازی. به اهتمام
ستراک مانوکیان. رم. مؤسسه فرهنگی جمهوری
اسلامی ایران. ۱۳۷۰. رقی. ۲۶۴+۵۲ ص.

L'Argento di un Povero Cuore.
Centuuno ghazal di Sa'di Shiruzi.

مثن و ترجمه ایتالیایی است از یکصد و یک غزل
خوب سعدی. مترجم جوانی است ایتالیایی (متولد
۱۹۹۶) که تحصیلات ایرانی‌شناسی را در دانشگاه ونیز
به پایان برده است.

زیبویی ادبیات شناس زبان فارسی استاد دانشگاه
ونیز بر این مجموعه مقدمه‌ای نوشته است.

۸- ریشه‌های تاریخی امثال و حکم

از مهدی پرتوی آملی - به کوشش خسرو
ناقد. ماینس (آلمان). ۱۳۷۰. رقی. ۳۲۲ ص.

گزیده‌ای است که از مقاله‌هایی که مرحوم مهدی
پرتوی آملی در مجله «هنر و مردم» می‌نوشت. البته
بعدها خود آن مرحوم مجموعه‌ای را در دو مجله به
چاپ رسانید و کار خود را تکمیل کرد.
انتشار مجموعه مذکور در آلمان توسط آقای ناقد



آلمان

مختصر مفید

تألیف محمد مفید مستوفی یزدی - به اهتمام دکتر سیف‌الدین نجم آبادی

Mokhtasar- e Mofid des Muhammad Mofid Mostoufi.

Von Seyfeddia Najmabadi Wiesbaden, Dr. Ludwig Reichert.

1989-1991

پس از معرفیهای دو فهرست نگار نامور شارل ریو و کارل استوری از نسخهٔ مختصر مفید نخستین کسی که معرفی بهتر از آن کتاب منتشر کرد و بخشی از کتاب را هم بدان ملحق ساخت دوست دیرین ایرانشناسم ژان اوین فرانسوی است که مقاله‌اش به زبان فرانسه در فرهنگ ایران زمین (جلد ششم) به چاپ رسیده است و من از خواندن آن مقاله بود که کتاب مذکور را شناختم و در مقدمهٔ جامع مفیدی که تألیف دیگر مؤلف همان کتاب است (من آن را چاپ کرده‌ام) مختصر مفید را در زبان فارسی معرفی کرده‌ام.

اینک دوست ما آقای دکتر سیف‌الدین نجم آبادی استاد پیشین دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران متن مختصر مفید را از ردی نسخهٔ موزهٔ بریتانیا به خط خویش استنساخ و بطور عکسی چاپ کرده و با فهارس اعلام در دسترس علاقه‌مندان قرار داده است و ارزش مندی زحمت او است که استفاده کردن از آن متن جغرافیایی دورهٔ صفوی را برای ما ميسر ساخته است. پس مناسب است که بطور مثال بعضی ملاحظات تصحیحی نسبت به متن در اینجا گفته شود:

- ص ۴ س ۶: ظا اکراد بانه است و بانه درست نیست (و ص ۱۷۸)
- ص ۸۹ س ۶: جوریاره قطعاً جوی یاره (جویاراه) است.
- ص ۹۷ س ۵: ده برافه قطعاً ده فراغه است.
- ص ۱۰۸: تیمور جانی نیست مگر همان تیمور کنونی نزدیک محلات.
- ص ۱۱۹: سنجاس و سهرورد قطعاً سنجاس و سهرورد است که هنوز هر دو آبادی نزدیک سلطانیه موجود است.
- ص ۱۳۶: کوخ کره رود قطعاً کرج کره رود است. کچسو شاید کچوست.
- ص ۱۳۸ س ۴: حویج غلط و خونج (خانه) درست است. اسم قدیم کاغذکنان.
- ص ۱۴۵ س ۸: پشکل دره است نه شکلدره (نزدیک قزوین).
- ص ۱۵۰ س ۱۱: بناهرود درست است به جای بنام ایزد.
- ص ۱۶۴ س ۸: باجروان درست است به جای باجردان (و ص ۱۸۶)
- ص ۱۷۳: ظاهراً رود آور و دزمارست به جای درآورد و درما.
- ص ۱۷۶ س ۱۷: در آبادی گلشیر و کلشیر در خطهٔ ایران و آذربایجان است که نامشان شباهت صوری با کلشیر مذکور در چاپ آقای نجم آبادی دارد.
- ص ۱۹۱ س ۳: ظاهراً نیه درست است به جای نیبه. نیه و نیدان اکنون هم برجای‌اند.
- ص ۲۱۲ س ۳: جهان ارغیان درست است به جای جهان ارغنان و خوسف به جای حوسف.

- ص ۲۱۷: رشمخه ظاهراً تصحیفی است از رشخوار.
- ص ۲۱۸: باید زادگان هسان زادگان کنونی باشد.
- ص ۲۲۲: طبن سینا غلط و طبن سینان درست است.
- ص ۲۲۲: طرشه ظاهراً تصحیف طرشیت یا طرشیزت.
- ص ۲۷۷: سوق الاهواز درست است به جای سون الاهواز.
- ص ۳۰۹: ظاهراً تویم تصحیف فریم است.
- ص ۳۲۳: گلبار باید کلیاد نزدیک ساری باشد.
- ص ۳۳۲: قطعاً مراد از مینا بندر میناب است و منوحا صورت غلطی است از منوجان (و ص ۳۵۲).
- ص ۳۴۰: نویجان باید همان نوینجان باشد (و ص ۳۵۱).
- ص ۳۴۸: جرابان همان جراث / گواش است.
- ص ۳۵۳: قطعاً پیاز که با انار آمده همان آبادی است که امروز بیاض می‌نویسند و باید بیاض باشد. در ناحیه بیابانک هم نام آبادی بیاضه (بیاضه) داریم. دشت بیاض (بیاض؟) هم علی‌الظاهر برگرفته از همین نام است.
- ص ۳۶۵: آختاباد قاعدة نصحیف استنباط است.
- ص ۳۶۸: فسان علی‌الظاهر قبان است.
- البته این موارد جز آنهاست که آقای دکتر نجم‌آبادی در جزوه تعلیقات و فهرس یاد آور شده‌اند. درین جزوه ایشان استعمال معارف را (صفحه ۳۸۳) با تردید و سؤال یاد کرده‌اند، ولی معارف بجای معاریف مصطلح کنونی در متون کهن سابقه دارد.
- در فهرس هم این کلمات باید به صورتی درآید که پس از هر یک نوشته می‌شود. ابراهستان / ایراهستان - دال / اوال - مشرقان / مسرقان - سورفرج / سورفرخ - فرمانشین / فرماسین - فشاپور / فشاپوره - قلعه فارخیزی / نارخیزی - کوبناق / کوربنان.

DIE MÄNNER DER ÄRA NASIR:

Die Erinnerungen des Dust 'Ali Han Muayyir al- Mamalik.
Frankfurt, Verlag Peter Lang, 1989. 126 S. (Heidelberger
Orientalische Studien, Band 12).

رساله‌ای است دو احوال و اعمال دوستعلی خان معیرالممالک که از رجال مشهور عصر قاجاری بود و با نگارش چند کتاب پس از شهریور ۱۳۲۰ بر تاریخ عصر ناصری پرتو تازه افکند. عناوین عمده این رساله چنین است:
مرگذشت - دوستعلی خان سوم (معیرالممالک) - خاندان مؤلف - حسینعلی بیگ - معیرالممالک اول - دوستعلی خان اول - حسینعلی خان معیرالممالک و شیرین شاه خانم - دوستعلی خان و ماه‌نسا خانم - دوستعلی خان و فاطمه عصمة‌الدوله - مادر - پدر - دوستعلی خان سوم - شجره‌نامه خاندان.
رجال عصر ناصری نوشته دوستعلی خان و تحلیل مندرجات آن - حسینعلی خان معیرالممالک دوم و امیرکبیر - دوستعلی خان دوم و میرزا حسین خان سپهسالار - اتابک و معیرالممالک - شوخیها - دوستعلی خان سوم و عزیزالسلطان.

BEIRUTER TEXTE UND STUDIEN

در سلسله مشهوره به متون و تحقیقات بیروت که توسط مؤسسه فرانتز اشتاینر در ویسبادن آلمان انتشار می‌یابد سه کتاب نشر شده است که در زمینه فرهنگ و تاریخ ایران است.

Band 28

**Arabic Texts Concerning the History of the Zynidi Imams of
Tabaristan, Daylaman and Gilan. Collected and edited by
Wilfred Madelung. Beirut. 1987. 377 + 22p.**

عنوانی که به عربی به کتاب داده شده اخبار ائمة الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان است. مادلونگ استاد دانشگاه آکسفورد از محققان رشته اسلام شناسی است و در زمینه تاریخ زنده و شیمه و کلام و عقاید آنان متخصص مسلم است.

او درین مجموعه هفت متن را به چاپ رسانیده است به این ترتیب:

- بخشی از جزء اول کتاب مشهور به الناحی فی اخبارالدولة الذلیمیه تألیف ابواسحاق ابراهیم صابی (متوفی ۳۸۴).

- جزئی از کتاب المصاییح تألیف ابی العباس الحسنی در زندگی یحیی اطروش در قرن چهارم هجری.
 - جزئی از کتاب الافاده در تاریخ سادات ائمه از امام ابی طالب الناطق بالمحق متوفی در ۴۲۴ هجری.
 - گزیده هایی از کتاب جلاء الابصار از حاکم ابرهه المحسن بن محمد البشیری بیهقی که احمد بن سعدالدین السوری در کتاب تحفة الابرار نقل کرده است. مؤلف در ۴۹۴ هجری درگذشته است.
 - نامه یوسف بن ابی الحسن جیلانی به عمران بن حسن بن ناصربن یعقوب غدوی همدانی از سال ۶۰۷ هجری.
 - گزیده از رساله العالمیه از منصور عبدالله بن حمزه متوفی در ۶۱۳ هجری.
 - جزئی از کتاب حقائق الوردیه فی مناقب ائمة الزیدیه از حمید بن احمد شحلی درگذشته در ۶۵۲ هجری.
 - جزء چهارم کتاب روضة الاخبار از ابو محمد یوسف بن محمد حجوری تألیف سال ۶۲۲ هجری.
- مادلونگ نسخ هریک ازین تألیفات را در کتابخانه های مختلف جهان یافته و به اسلوب علمی هریک را شناسانده و در ذیل صفحات هریک از متون نسخه بدلهای موجود را نقل کرده است. امیدست علاقه مندان به تاریخ جیلان و مازندران بتوانند بررسیهایی درباره این متون بنمایند.

Band 31

**Typologie des persischen Volksmärchens. Von Ulrich Marzolph.
Beirut, 1984. 312 S.**

اولیخ مارزولف از ایرانشناسان جوان آلمان است. او درین کتاب عالمانه افراد و اشخاص و شخصیت شناسی قصه های عامیانه فارسی را مورد نظر دارد و برای رسیدن به هدف پژوهش خود قصه را به انواعی چند تقسیم کرده و با دقت نظر در مجموعه هایی که قصه ها به چاپ رسیده و مقاله هایی که در مجله ها چاپ شده است محققان شرق شناس را با جنبه ای از فرهنگ ایران آشنا کرده که تاکنون سابقه عمیقی نیافته بود. البته لوریمر و ال سالن مطالعاتی کرده اند که بدین عمق و وسائی نیست. این کتاب دلپذیر توسط کاووس جهاننداری ترجمه شده است و نشر می شود.

Band 40

**Persien auf dem Weg in die Neuzeit. Iranische Geschichte Von
1350-1750. Von Hans Robert Roemer. Beirut 1989. 525 S.**

هانس روبرت رویمر ایرانشناس آلمان است که اکنون سالهای دهه هشتاد سالگی را آغاز کرده است از روزگار جوانی به تاریخ ایران علاقه مندی یافت و مخصوصاً تحقیق در دوره تیموری و صفوی را وجهه همت خویش قرار داد و در دوره تدریس در دانشگاههای آلمان توانست بسیاری از محققان و دانشجویان آلمانی و غیر آلمانی را به تحقیق و تجسس درباره وضع ایران در دوره پادشاهی آن دو سلسله وادارد. شاید بتوان گفت که پیش از بیست رساله ارزشمند درین زمینه زیر نظر او به رشته تألیف درآمده است. رویمر شخصاً در زمینه تاریخ دوره تیموری متون و شرقنامه عبدالله مروارید و شمس الحسنه تاج سلمانی را که هر دو از مدارک مهم آن روزگاران است به صورت عکسی یا ترجمه آلمانی نشر کرده است.

حاصل سالهای دراز پژوهش علمی او در تاریخ تیموری کتابی است که اینک به زبان آلمانی انتشار یافته است. البته او پیش ازین مقاله‌هایی درباره تیموریان نوشته و بخش تاریخ ایران کیسیرج را که ناظر بر وقایع و حوادث ایران از روزگار جلایریان تا پایان عصر صفوی است به رشته تحریر درآورده بود. کتاب حاضر متنی است به آلمانی از آن تحقیقات و دربرگیرنده تاریخ ایران از عصر جلایریان است تا جنگهای ایران با افغانان. کتابشناسی و مآخذهای این کتاب گویای دقت و شیعر مؤلف است و از مراجع اساسی.

Band 35

Das Aqrābādīn al-Qalānisi. Quellenkritische und begriffsanalytische Untersuchungen zur arabisch - pharmazeutischen Litteratur. Von Irene Fellmann. Beirut, 1986. 304 S.

باقریادین القلانسی - دراسات فی مصادر و تحلیل مصطلحاته، نام عربی کتاب است. قرابادین قلانسی از کتب مشهور در داروپزشکی قدیم است (قرن ششم). مؤلف در مقدمه مفصل خود به زندگینامه قلانسی و مندرجات قرابادین و نسخ خطی و چاپی آن پرداخته و در بخش اول آن مآخذ کتاب مذکور و معرفیهای آن را معرفی کرده است. بخش دیگر کتاب به مصطلحات شناسی اختصاص دارد. یعنی اصطلاحات آن کتاب مانند اشرهجات - حب - عطر - بخورات - برودت - بندله - ذریه - قفاح - فنبله - غرغره - جلاب - گل انگبین توضیح لغوی و فرهنگی و علمی شده است.



ISLAMKUNDLICHE UNTERSUCHUNGEN
Klaus Schwarz verlag begründet von Klaus Schwarz,
herausgegeben von Gerd Winkelbauer.

دین شماره کتابهایی که درمسئله تأسیسی شادروان کلوس شواوئر با مباحث ایرانشناسی مرتبط است و میان سالهای ۱۹۸۸-۱۹۹۲ انتشار یافته است معرفی می‌شود. این کتابها همه رساله‌های اخذ درجه دکتری است.

Band 124

Azeri and Persian Literary Works in Twentieth Century
Iranian Azerbaijan. By Sakina Berengian. Berlin, 1988. 238 p.

کتاب درباره وضع ادبیات فارسی و ترکی است در آذربایجان. خانم سکینه برنجیان، آذری، را برای ترکی رایج در آذربایجان ایران استعمال کرده است. کتاب در شش بخش است: ۱) مطالعه‌ای درباره دوره ادبیات قدیم و پیشگامان نثر جدید زین العابدین مراغه‌ای و طالب اف و محمدباقر خلیفائی. ۲) عمده آثار ادبی در دوره مشروطیت (آخوندزاده - روزنامه ملانصرالدین - میرزا تقی خان روضت) ۳) مهمترین شعرا در روزگار مشروطیت (ایرج میرزا - علی معجز - رضا صراف - محمد هیدجی - دیگوان) ۴) دوره رضاشاه (پروین اعتصامی - غلامعلی رعدی آدرخشی - کاظم رجوی - محمد حسین شهریار) دین دوره امیر خیزی و علی اصغر حریری را فراموش کرده است. ۵) دوره پشهوری (۶) ادبیات ترکی پس از سال ۱۹۴۶ (حیدربابا سلام - سهند - حبیب ساغر). کلمه آذری برای ترکی آذربایجانی از مصطلحات سیاسی است.

Band 128

Chorusantürkische Materialien aus Kalat bei Esfarāyēn.
Von Sultan Tulu. Berlin, 1989. 365 p.

بحث زبانشناسی و ارائه اشعار ترکی رایج در خراسان است. ضمناً چون واژه‌های زیاد فارسی در هریک ازین متون وجود دارد برای رسیدگی به نفوذ زبان فارسی در گویشهای ترکی مفید است.

Band 138

The Yaresan. A Sociological, Historical and Religio - historical
Study of a Kurdish Community. By M. Reza Hamzeh'ee.
Berlin, 1990- 308 p.

مطالعه‌ای است روشمند دربارهٔ یارسانهای کردی از لحاظ جامعه‌شناسی، تاریخی و مذهبی در مناطق کرمانشاه و لنگان.

Band 139

Die persische Gesellschaft unter Nāsiru'd- Din Shāh
(1848-1896). Mit einer Vorbemerkung von Bert Fragner.
Von Heinz Georg Migeod. Berlin, 1990 430 S.

مباحث عددهٔ این تحقیق دربارهٔ وضع زندگی دورهٔ ناصرالدین شاه عبارت است از: شاه - شاهزادگان - قاجارها - خانها - میرزاها - روحانیون - خرید و فروش - صنعت - مسافرت - زراعت - پیشه‌وری - خدمتکاری - اجیری - سرایزی - گدائی - غلام‌داری. مؤلف اکثریت کتابهای اساسی چاپ شده و بعضی از نوشته‌های خطی را دیده است.

Band 142

Les Mouvements Révolutionnaires et la Constitution de 1906
en Iran. Par Djafar Safiei- Nusb. Berlin, 1991. 692 p.

جریانهای انقلابی و قانون اساسی ۱۹۰۶ در ایران، به زبان فرانسه تحلیلی است از وضع مشروطه شدن ایران در شانزده فصل: وضع سیاسی ایران تا جریان رؤی تنباکو - نهضت ضد رؤی - وقایع پس از آن و قتل ناصرالدین شاه - تشکیلات سیاسی پیش از انقلاب (فراموشخانه - مجمع آدمیت - مجامع سری - کمیتهٔ انقلاب) - جریانهای پس از قتل ناصرالدین شاه - حرکت‌های سیاسی تا سال ۱۹۰۶ - استقرار قانون اساسی - آغاز حکومت پارلمانی - آثار عملی تشکیلات سیاسی در دورهٔ اول (انجمن مخفی - انجمن آدمیت - انجمن اخوت - سوسیال دموکراسی در ایران) - انجمنهای ایالتی و ولایتی - انجمن ایالتی تبریز - نهضت‌های عمومی (دهقانان - انقلاب دهقانی گیلان - جریانهای شهری) - قرارداد ۱۹۰۷ - قانون اساسی و مخالفان آن - کودتای ژوئن ۱۹۰۸ - وضع سیاسی ایران پس از کودتا.

Band 151

Nomadenstämme in Persien in 18. und 19. Jahrhundert.
Von Mariona Kuokk. Berlin 1991. 189 S.

عشایر کوچ‌کنندهٔ ایران در قرون هجده و نوزده میلادی ترجمهٔ رسالهٔ تحفة شاهي است با تعلیقات مفیدی که مترجم بر آن افزوده است.

مترجم نخست متن فارسی را بطور حروفی به چاپ رسانیده و در دنبال آن ترجمهٔ آلمانی را آورده است. این رساله از آن سال ۱۱۲۸ هجری است. در آن مواقع کشایی را فتنه‌ای و مسمی را مسینی می‌نوشته‌اند. ازین گونه فوائد درین رساله زیاد است.

در ترجمهٔ اسمهای جغرافیایی و اهلپای اشتباهاتی هست از قبیل Korus به جای گروس - Karāyili به جای گرایلی - Kazaz به جای کزاز به تشدید زای اول - qalamrou- yc Ališokr به جای قلمرو عیشکر به کسر شین نه ضم آن. Xobusān به جای خورشان به فتح اول - Lankar به جای لنگر - Miš- Most به جای میش مست به فتح میم.

Band 153

Timuridische Emire nach dem Mu'izzal - ansäb. Untersuchung
zur Stammesaristokratie Zentral asiens im 14. Und 15.
Jahrhundert. Von Shiro Ando. Berlin, 1992. 337 S.

این رساله تحقیقی درباره امرای دوره تیموری براساس متن مشهور معزالانساب تألیف شده است. مؤلف عکس چهارنسخه از معزالانساب (پاریس - لندن - دو نسخه در حلبگره) را در اختیار داشته. در تقسیم بندی ابتدا امرای دوره تیمور (برلاس و اولوس ایلچیکدای - بیلکوت - دوغلات - جلایر - سلدوز - سفری - ترخان) و سپس امرای دوره شاهرخ (برلاس - ترخان - علیکه - سفری - الوس ایلچیکدای - بیلکوت - دوغلات - ارلات - ازبکت) و سپس امرای دوره ابوسعید (ارغون - برلاس - ترخان - اولوس ایلچیکدای - بیلکوت - دولدای) و سپس امرای دوره حسین بایقرا (برلاس - ارغون - ارلات - سفری ترکمان - اولوس ایلچیکدای - جلایر - ققرات) معرفی شده‌اند و در ذیل هر طایفه مشاهیر امرا به نام گفته آمده و زندگی و کارهای هر یک برشمرده شده است.

OTTO HARRASSOWITZ

DAS PFLANZENBUCH DES ABU HANIFA AD- DINAWARI.

Von Thomas Buer. Wiesbaden. Otto Harrassowitz 1988. 290 S.

این کتاب درباره کتاب الثبات ابوحنیفه دینوری عالم قرن چهارم هجری است که تألیفات او ذخایری است از نمونه تفکر علمی در آن قرن. موضوع مورد توجه مؤلف، درین تحقیق ترتیب منابع کتاب الثبات است. در بخشی از کتاب تألیفات دینوری را در زمینه های ریاضی، نجوم، طب، زیان‌شناسی، شعر، علوم قرآنی، تاریخ، جغرافیا، ادب یرمی شماره نا خواننده را متوجه اهمیت علمی آن دانشمند بکند.

در بخشی که به معرفی منابع کتاب الثبات اختصاص دارد نام پنجاه و نه دانشمندی که دینوری به نوشته های آنان استناد کرده آمده و مؤلف کوشیده است احوال یکایک را از منابع و مراجع به دست آورد. همچنین مؤلف اشاراتی کرده است به منابع یونانی کتاب دینوری. سراسر کتاب نموداری است از مسیر و حوصله ای که دانشمندان آلمانی در تجزیه مطالب و دقت در جزئیات مصروف می کنند.

FARHANG I PAILLAVIK

Edited with transliteration, transcription and commentary from
the posthumous papers of Henrik Samuel Nyberg. By Bo Utas
with the collaboration of Christopher Toll. Wiesbaden, Otto
Harrassowitz, 1988. 174 p.

فرهنگ پهلویک (پهلوی) از نوشته های به زبان پهلوی است و از جمله کسانی که به تحقیق و تجسس و تصحیح آن پرداخت یکی هم ایران‌شناس مشهور سوئدی بود که نتوانست خود آنچه را درباره آن کتاب به انجام رسانیده بود به دست چاپ بدهد. پس از مرگش دو شاگرد دوستانه او که اینک هر دو استاد دانشگاهند نوشته های بازمانده استاد درباره فرهنگ پهلوی را به درستی و آراستگی به چاپ رسانیده‌اند. هم روان استاد را شاد کرده‌اند و هم دانش پژوهان رشته زبان پهلوی را از کتاب تحقیقی ارجمندی بهره ور ساخته‌اند.

مندرجات کتاب عبارت است از:

- مقدمه اوتاس (هجده صفحه).

- متن فرهنگ با زیرنویسهای (نسخه بدلها) و توضیحات نوبرگ.

- برگردان متن و آوانویسی آن.

- تعلیقات

- فهرست واژه‌های ایرانی
- فهرست واژه‌های سامی
- فهرست واژه‌ها به زبانهای دیگر.

KASKUL

Festschrift zum 25. Jahrestag der Wiederbegründung des Institut für Orientalistik an der Justus-Liebig-Universität, (Giessen). Wiesbaden, Otto Harrassowitz, 1989. 200 S.

در جشن نامهٔ «کاشکول» که به مناسبت بیست و پنجمین سال مؤسسهٔ شرقشناسی دانشگاه گِیسن (آلمان) نشر شده چهارده مقاله مندرج است. K. Röhrborn در نخستین مقاله تاریخچهٔ مطالعات شرقشناسی در دانشگاه گِیسن را به دست می‌دهد و در مقالهٔ دیگر، تحقیقی دربارهٔ مواجب و وظیفه و پیشکش و قبول و بیت‌المال عرضه کرده است. روهبرن دربارهٔ تاریخ دورهٔ صفوی و نظام ایالات کتابی دقیق دارد که به ترجمهٔ کاووس جهانپوری نشر شده است. بیشتر مقالات این مجموعه دربارهٔ ادبیات عربی است.

DIE PERSISCHE HANDSCHRIFTEN DER UNIVERSITÄTSBIBLIOTHEK HEIDELBERG.

Von S. Najmabadi. Heidelberg, 1990. 126 S.

دکتر سیدالدین نجم‌آبادی که سالی چندست در هایدلبرگ مقیم شده است و در آنجا تدریس می‌کند فهرست هفتاد و هفت نسخهٔ خطی فارسی موجود در کتابخانهٔ دانشگاه هایدلبرگ را تنظیم و نشر کرده است. او کتاب خود را با محبت و اخلاص به سه استاد گرامی‌اش محمد مقدم - ذبیح‌الله صفا - صادق کیا اهدا کرده است. حقی شناسی او را باید سپاس گزارد.

درین مجموعه بک متن مفرد از ناپیش اوستایی و یک مجموعه حاوی چند رسالهٔ بهلولی هست. هفتاد نسخهٔ دیگر کتابهای ادبی و تاریخی و منظومات است.

درین مجموعه مخصوصاً نسخهٔ مورخ ۶۸۷ حدیقهٔ المعنیة ستایی واجد اهمیت است. کوشش دلسوزانه و ایران دوستانهٔ نجم‌آبادی را دوستانه تحسین می‌کنیم.

ISLAMIC BOOK REVIEW INDEX

Compiled by Wolfgang H. Behn. 10 (1991). 258 P.

ده سال است که این کتابشناسی بطور منظم و جدی نشر می‌شود. ونگانگ بش در کتابخانهٔ دولتی برلین مقام عالی کتابداری شرقی را برعهده دارد و کارهای اساسی در زمینهٔ کتابشناسی ایران به انجام رسانیده.

فهرست انتقادهای ناشر بر کتابهای مربوط به اسلام که هر سال منتشر می‌کند براساس نام مؤلفین است و به نظم الفبائی و فهرستی از نام کتابها در پایان دارد. در هر جلد از دو هزار یا بیشتر کتاب نام می‌رود و مراجعه‌کننده بزودی درمی‌یابد که دربارهٔ هر کتاب چه مقاله‌های انتقادی و در کدام نشریه‌ها به چاپ رسیده است. طبعاً مراجعه‌کنندهٔ کتبچاکو چه بسیار کتابها را می‌شناسد که نام آنها را قبلاً ننشیده بوده است. کتابشناسی مفید و پرنرمی است.

PERSISCHE SEIDEN

Die Gewebekunst der Safawiden und ihrer Nachfolger. Von Reingard Neumann und Gehrard Murza. Leipzig, 1988. 335 S.

کتابی است تحقیقی، هنری، دیدنی و خوش چاپ دربارهٔ بافتنیهای ابریشمین ایران از عصر صفوی. تصاویر

رنگین کتاب، طرحهای برگرفته از نقوش پارچه‌ها یادآور والائی هنری است که فقط باید نمونه‌های پاره و پوره‌اش را در موزه‌های جهانی دید. چند نمونه را درین صفحات برای سط بصر و خجبت خاطر به چاپ می‌رسانیم.

انتشارات احمد مهراد

HANNOVERISCHE STUDIEN ÜBER DEN MITTLEREN OSTEN. Band 9. Hannover. Edition Asad, 1990.

بماند دفترهای پیشین حاوی چند مقاله سیاسی و سندی است و همچنین بخش معرفی کتاب دارد.

HANNOVERSCHE STUDIEN UND FORSCHUNG- GESELLSCHAFT NAHER UND MITTLER OSTEN.

در روزهای ۲-۵ فوریه ۱۹۹۰ مجسمی تشکیل شده بود که مجموعه سخنرانیهای آن به چاپ رسیده با نام زیر:

Muslims in der modernen Welt Westeuropaswege zu einer Verständigung zwischen dem pluralistischen weltbild der Europäer und den Lebensformen des Islam.

احمد مهراد بخش سندهای این مجموعه را فراهم کرده و متن سخنرانی او هم در آن چاپ شده است.

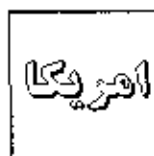
IRANISCHE JAHRBUCH

سالنامه ایران به آلمانی است که از سال ۱۹۸۱ به هیت احمد مهراد حاوی مطالب و مقالات متنوع هر سال در هاتور چاپ می‌شود و اکنون به دهمین سال رسیده (۱۹۹۱).

استاد و مدارکی که درباره جریانهای سیاسی و فرهنگی ایران در دوره اواخر عصر قاجار و دوره پهلوی، از میان منابع آلمانی به دست می‌آورد و درین مجموعه همراه معرفی کتابهای جدید مربوط به ایران به چاپ می‌رساند از کارهای ارزشمند است.

احمد مهراد چندین کتاب هم به زبان آلمانی در همین مباحث نشر کرده است.

NASER-e KHOSKROW'S BOOK OF TRAVEL. (Safarnāma).
Translated by W. M. Thackston jr. New York, State University of
New York. 1968. 135 p. (Persian Heritage Series, No. 36.)



متن ترجمه W.M. Thackston, Jr با یادداشت کوتاهی از دکتر احسان پارشاطر ناظر، مجموعه میراث ایران (Persian Heritage Series) که اینک به شماره ۳۶ رسیده است آغاز می‌شود مقدمه مترجم هم کوتاه است و اشارتی کامل ندارد به اینکه اسلوب کارش در ترجمه برچه مینا و چه متن و چه ترجمه‌ها بوده است. البته در کتابشناسی صورت کاملی از همه چاپها و ترجمه‌ها را می‌آورد.
چند نکته‌ای که گفتنی است اینهاست:

- موصولاً در زبان فارسی همدان و ساوه و قزوین را از ناحیهٔ «جبال» می‌دانند نه جبل و در فرهنگ جغرافیایی پایان ترجمه همه جا جبل آمده است. مترجم در صفحه ۱۲۱ صفهان را جزو «جبال» (Jebāl) ذکر کرده است.

آیا می‌توان دامغان را از «طبرستان» دانست (ص ۱۱۰ و ۱۱۴). مرجع اسناد چیست؟

- اینکه در صفحه ۱۱۲ نوشته‌اند لواسان مطابق نوشتهٔ ناصر خسرو نام دماوندست عبارت فارسی سفرنامه چنین مفهومی ندارد. ناصر خسرو نوشته است «میان ری و آمل کوه دماوندست مانند گنبدی و آن را لواسان گویند» و آن اشاره است به ناحیهٔ میان ری و آمل نه دماوند.

- کتکتاب را نمی‌توان به شیر خشک شده ترجمه کرد (ص ۱۱۶).

- مقصوده در مساجد هم برای نشستن اعیان و حکام بود و هم در موامی جای نشستن زنان. (ص ۱۱۶).

- مشهد (ص ۲۱۶) منحصرأ به محلهایی که محل شهادت بوده است گفته نمی‌شده. به یادگارهای یزد مراجعه شود. آقای محیط طباطبائی هم اخیراً در شمارهٔ زمستان ۱۳۶۶ مجلهٔ باستانشناسی و تاریخ نیز تصریحی درین باب وارد کرد.

- در ترجمه متن بعضی مسامحات هست که یادآوری نمونه‌هایی را مربوط به سه چهار صفحه از کتاب می‌آورم.

- مترجم به رعایت وحدت اصطلاحات مقید نیست. سه جا «مصانع» و «مصنعه» را عیناً نقل می‌کند (ص ۳۸ و ۷۰) و یکجا آن را به Water tanks ترجمه کرده است (ص ۹۹).

- یکجا کاریز به canal (ص ۹۷) و یکجا به subterranean channel (ص ۳) ترجمه شده. مترجم کاریز (ص

۹۷) را در یک سطر از همان صفحه به جای جوی و در یک سطر دیگر به جای کاریز آورده است.

- در عناوین و القاب امیر ابونصر احمد میان نصرالدوله و شرف‌الملة و اوامه ساقط شده است (ص ۸).

اینک نگاهی به قسمت سفر از مهربان تا طلیس می‌کنیم (ص ۹۷ بعد).

- سطر اول: «برجانب شرفی» ترجمه نشده است.

- همان سطر: «بازار بزرگ» به بازار ترجمه شده است.

- سطر سوم: «کاریزی نبود که آب شیرین دهنده فقط به canal اکتفا شده است.

- سطر هفتم: «برسیم از یکی که حال چگونه بوده است. گفت: ...» به آنها گفتند ترجمه شده و «از یکی» ترجمه نشده است.

- سطر دهم: «درین تاریخ که من آنجا رسیدم» به when I was there برگردانیده شده است.

- سطر هجدهم: «ظاهراً مدید صعقت است برای و شیخ مدید محمد» و اگر جزین باشد مدیدالدین لقب او بوده

است. یعنی «الدین» از نسخه افتاده است.

- سطر بیست و پنجم: عبارت «درو بیست هزار مرد بود» به with a population of twenty thousand

ترجمه شده است. آیات‌مظهور ناصر خسرو از خود «دربنجا» مردم» بوده است که به «جمعیت» ترجمه شده. ظاهراً خواسته

است تعداد مردان را ذکر کرده باشد. درین صورت ترجمه درست نیست.

- سطر بیست و هفتم: جوی «دربنجا» به canal ترجمه شده و درست است درحالی که در سطر سوم همین صفحه به

جای کاریز آورده شده بود. کاریز و جوی دو مفهوم مختلف دارد.

- سطر بیست و نهم: عبارت با کلمهٔ Orchards باید پایان گیرد. «و نخل و نارنج و تریج و زیتون بسیار باشد»

عبارت دیگری است. علی‌هذا چسباندن نام این درختان به پستانها نادرست است.

- سطر سی و ششم: از عبارت «از یکدیگر سؤالها کردیم و جوابها گفتیم و شنیدیم» به we held discussions

together تعبیر و تلخیص شده است.

صفحه ۹۹ سطر بیست و دوم: امیر به prince و در همان صفحه سطر ۲۸ پادشاهان هم پرنس ترجمه شده است.

شاید «امیر» ترجمه نشده بود بهتر بود.

- سطر بیست و چهارم: پیاده Piyāda درست نیست. نام آبدی است و پیاده درست است و امروزه آن را به غلط

«پیاضمه» می‌نویسند.

- سطر سی‌ام: tower برای گنبدک (little dome) ظاهراً مناسب نیست. مخصوصاً کسانی که گنبدک موضها

(آب انبارهای) بیابانک را دیده باشند می‌دانند که اصلاً شکل برج ندارد.

- سطر بیست و دوم: کوفجهان جمع کوفج است («قصص عربی») و همان قومی‌اند که در مکران بوده‌اند و به

صورت کوچ در منون آمده و گاهی با بلوچ یکجا آورده شده است. بنابراین شاید بهتر بود که در ترجمه به جای kufjan

کلمهٔ kufjā آورده شده بود.

صفحه ۱۰۰ - سطر چهارم: رباط مراعی Marāmi در چاپ دیرسیانی رباط مراست و «می» جزء میگویندست.
صفحه ۱۰۰ - سطر ششم: چهاردهم نام خاص بلوکی نزدیک طیس است و ترجمه شدنی نیست. بنابرین FOUR villages نامربوط است.

FERDOWSI, A CRITICAL BIOGRAPHY

By A. Shulpar Shahbazi. Cambridge, Harvard University, 1991. 149 p.

نازه‌ترین تحقیق در مرگدشت فردوسی است که با توجه به همه پژوهشهای دقیق پیشین و استنباطهای جدید و تعمق در خود شاهنامه به دسترس آمده است. عناوین مهم مباحث کتاب عبارت است از:
مطالعه منابع و تحقیقات - نام فردوسی و خانواده - تاریخ تولد با توجه به سالهایی که موجد و نلدکه و در تحقیقات بعدی آمده است - تاریخ دقیق تولد - تحصیلات و شخصیت - مذهب فردوسی - زردشتی یا زروانی جبری - مورخان ایران قدیم (مآخذ پیشین - خدای نامه - شاهنامه ابومنصور - اشعار دقیقی) - نخستین چاپ شاهنامه - فردوسی و سلطان محمود - سلطان محمود فردوسی - سالهای پابانی - ججو سلطان محمود - مرگ و گور - شاهنامه آفسانه، حماسه تاریخ، مقاصد فردوسی - میراث شاهنامه.
راستی جای شادمانی است که با تصحیح شاهنامه به اهتمام جلال خالقی مطلق و تألیف این رساله تحقیقی به وسیله شاپور شهبازی رشته تحقیقات مربوط به حماسه ملی ایران در خارج از کشور هم به دست ایرانیان افتاده است.

PERSIAN DIARY, 1939-1941

By Walter N. Koelz. Ann Arbor, 1983. 227 p.

(Museum of Anthropology, University of Michigan, No. 71).

یادداشت‌های سفر و پژوهشهای دانشمندی است امریکایی، زمانی که در وزارت کشاورزی امریکا خدمت می‌کرد و به ممالک آسیایی آمد و شد داشت. او توانست سه هزار تخم از گونه‌های گیاهی و چهار هزار نمونه گیاهان جمع‌آوری کند. او پس از بازگشت به امریکا عضو تحقیقاتی موزه حیوان‌شناسی و باغ نباتات دانشگاه میشیگان بود. دانشگاه سفرنامه او را چون جنبه قوم‌شناسی و اطلاعات جغرافیایی دارد به چاپ رسانیده است و افسوس که هست نکرده‌اند فهرست جغرافیایی برای آن تهیه کنند. فصول سفر او درباره کرمان و اصفهان و شیراز و جهرم و تبریز و خوزستان و دورود و تهران و کتاره خزر و ترکمن صحرا و مشهد و خراسان و آذربایجان و سرزمین ماد و دروازه بین‌النهرین است.
عکسهای کتاب اگرچه چندان خوب نیست ولی برای مردم‌شناسی مفیدست.

WAQF IN CENTRAL ASIA

Four Hundred Years in the History of a Muslim Shrine,
1480-1889. By R.D. McClesney. Princeton, Princeton University
Press, 1991. 356p.

نخستین کتاب مستقل اساسی درباره تاریخ وقف در سرزمینهای تمدن ایرانی است که به زبان انگلیسی انتشار می‌یابد. مؤلف درین کتاب که در چهارده بخش است عنایت خود را به یک موقوفه در بلخ مزار شریف متوجه ساخته و با دقت علمی توانسته است کیفیت و مناسبات موقوفات موسوم به مزار علی بن ابی طالب (ع) در بلخ را توضیح بدهد. درین کتاب ابتدا وضع سیاسی بلخ میان سالهای ۱۵۹۹-۱۶۴۷ و ایجاد آن موقوفات خوب تشریح شده است و سپس وضع بلخ و مزار میان سالهای ۱۶۵۱-۱۶۸۱.
تحولات این مزار و تشکیلات آن - بلخ در پایان قرن هفدهم - تشکیلات موقوفه میان سالهای ۱۶۶۸ تا ۱۷۳۸ - تصرف مرو به دست نادرشاه افشار - وضع مزار پس از سال ۱۷۴۷ و در سالهای میان ۱۸۴۹ تا ۱۸۸۹ - در دوره تسلط افغانان مطالب دیگر این تحقیق است.
ماکت جستی به دقت شرح و ظایف افرادی را که در موقوفه خدمتی برعهده دارند توضیح داده و از مآخذ و منابع

THE ARABIC BOOK

By J. Pedersen. Translated by G. French. Princeton. 1984. 175 p.

یوهانس پدرسن (۱۸۸۳-۱۹۷۷) از اسلام شناسان دانمارکی در سال ۱۹۴۶ کتابی با نام «کتاب عربی» Arabiske Bog منتشر ساخت و چون به زبان دانمارکی بود مردم دیگر جهان از آن بهره نبردند مگر آنکه دانمارکی بدانند. پس ج. فرنچ آن را به انگلیسی درآورد و روبرت هیلن براند R. Hillenbrand از دانشمندان تاریخ هنر و استاد این رشته در دانشگاه ادینبورگ که در شناخت هنر سرزمینهای اسلامی از آگاهان و پرکاران است آن کتاب را ویراستاری و نشر کرد.

حقاً کتابی است که با وجود کمی صفحات خواننده ناآشنا را از اطلاعاتی درباره نسخه‌های خطی اسلامی بطور مرتب و با نظم علمی آگاه می‌سازد و شایستگی آن را داشته است که چون درین زمینه کتابی به زبان انگلیسی برای عمومی خوانهای جهان نیست ترجمه شود. هیلن براند مقدمه‌ای بر کتاب دارد و گفته است گاهی نکته‌هایی توضیحی برای رفع اشتباه یا همزمان کردن اطلاعات باصفحه‌ای بر کتاب افزوده است. او کار مفید دیگری هم درین کتاب دارد و آن افزودن بوکتایشناسی است. کتاب پدرسن در ده فصل است: خط و کتاب در عربستان پیش از اسلام - قرآن و ادبیات عرب - ترکیب و نشر کتاب، کتابیان و کتابفروشان اوراقان، مواد و وسایل کتابت - خط عربی - نگارگری و آرایش کتاب - تجلید و صحافی - کتابخانه‌ها - کتابهای چاپی.

نام کتاب و عناوین بعضی از مباحث و مآخذ مورد استناد او نشانه آن است که مؤلف نظرش به هنر نهیة کتاب در سرزمین عربستان و میان اعراب است. اما هیچ معلوم نیست چرا در مبحث نگارگری، کتابت و بعضی موارد دیگر از مطالب سخنی به میان می‌آورد که مطلقاً مربوط به ایران است. آوردن نامهای بهزاد، رشیدالدین فضل‌الله - و دیگران برای خواننده‌ای که نداند این افراد از کدام سرزمین و متعلق به کدام فرهنگ است تصور می‌کند که همه عرب بوده‌اند و نیز آثار آنها زاده تمدن عربی است.

ادوارد براون وقتی که کتاب طلب عرب را نوشت همین بی‌توجهی علمی را مرتکب شد و اینکه پدرسن در موضوعی دیگر بر همان راه رفته است.

FROM DURHAM TO TEHRAN

By M.C. Hillmann. Washington. Iranbooks. 1991. 124 p.

مزرعینی است خواندنی از گزارش و دیدارهای دو سفری که نویسنده در سالهای ۱۹۸۶ و ۱۹۸۶ به ایران آمد. مایکل هیلمن با ایران از سالهایی دراز پیش ازین آشناست و با ادبیات معاصر ما آشناست. ازین نوشته گزارشی برمی‌آید که نویسنده مطالعه در مباحث ادبی معاصر و همنشینی با شاعران نو و نویسندگان را مفیدتر از تحقیق در زوایای تاریک گذشته می‌داند، یعنی رشته‌ای که زندگی علمی خود را با آن آغاز کرد.

DANESHVAR'S PLAYHOUSE

A Collection of Stories. By Simin Daneshvar. Translated from the Persian by Maryam Mafi. Washington, Mage Publishers.

1989. 183 p.

آنچه از نوشته‌های نویسنده نامور سیمین دانشور برگزیده و درین مجموعه چاپ شده چنین است: در بازار وکیل - تصادف - صورتخانه - کیدالخانین - به کی سلام کنم - غروب جلال. کتاب با نامه دانشور و سخنان پایانی مترجم به سر می‌رسد. انتشارات Mage که توسط خانم و آقای بانسانقلیج (بنا به شنیده) تأسیس شده است تاکنون چند کتاب از نوشته‌ها و آثار ایرانیان را به انگلیسی درآورده و ازین راه خدمتی ارزنده به فرهنگ ایران کرده است.

A LOVELY WOMAN: FORUGH FARROKHIZAD AND HER POETRY.

By M.C. Hillmann. Washington, Mage Publishers. 181 p.

مایکل هینمن از شناساندگان ردیف اول ادبیات معاصر ایران است و تاکنون دهها مقاله و چند کتاب به زبان انگلیسی نشر کرده است.
مؤلف جایی که ترجمه اشعار فروغ را می آورد متن فارسی را هم رو به روی آن گذارده است تا کسانی که اصل را می جویند در اختیار داشته باشند.

THE PRISON PARERS OF BOZORG ALAVI

A Literary Odyssey. By Donne Raffat. New York. Syracuse

University Press. 1985. 246 p.

اساس کتاب ترجمه هورق باره‌های زندان بزرگ علوی است. مترجم متولد ایران است و در دانشگاههای هاروارد و میشیگان درس خوانده است.
بخش اول اختصاص دارد به دیدار با علوی در برلین و نقل مطالبی از او به صورت مصاحبه.
بخش دوم ترجمه هورق باره‌های زندان است.
بخش سوم سخنی است درباره بازگشت علوی به برلین در سال ۱۹۷۸ و بادی از دیدار دیگر اواز تهران در سال ۱۹۷۹.

THE SEA OF PRECIOUS VIRTUES

(Bahr al- Favaid)

A Medieval Islamic Mirror for Princes. Translated from the

Persian, edited and annotated by Julie Scalt Meisami. Salt Lake

City. University of Utah Press. 1991. 19+448 p.

محمدتقی دانش پژوه کتاب بحرال فوائد را چند سال پیش در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسانید.
اینک خاتم زولی میثمی ترجمه آن را با بعضی تعلیقات فروری برای خارجیان به انگلیسی منتشر کرده است.
پیش ازین از خانم میثمی (که اینک در دانشگاه اکسفورد استاد فارسی است) کتاب تحقیقی شعر در فارسی درباره‌های ایران در قرون وسطی به چاپ رسیده بود.

IRAN

Edited by Haleh Afshar. New York. State University of

New York Press. 1985. 262 p.

مجموعه‌ای است از مقالات فارسی و جامعه‌شناسی و سیاست پردازی در سه بخش با این عناوین و مضامین:

الف) توسعه اقتصادی دوگانه

- توسعه اقتصادی و تحول انقلابی در ایران به قلم M. K. Pearson

- مزایای درآمد شهری بر تولید کشاورزی مطالعه درباره سالهای پیش از ۱۹۷۵ به قلم کامران افشار.

- ارزیابی سیاست توسعه کشاورزی در ایران از حالت افشار.

- عنایر و دولت در ایران در عصر پهلوی تا انقلاب به قلم غلامرضا فاضل.

- سیاست یعنی ایران از فریدون فشارکی.

ب) سیاستهای جدائی و نیروهای مسلح

اجتماعات در سیاست ایران میان سالهای ۱۹۰۵-۱۹۵۳ به قلم ارواند آبراهیمیان.
- جنگهای چریکی در ایران میان سالهای ۱۹۶۳-۱۹۷۷ به قلم ارواند آبراهیمیان.
- فتون از حالت افشار

ج) انقلاب اسلامی

- نهاد انقلاب اسلامی از مرتضی مطهری.
- حکومت الهی از حالت افشار.
- در ابتدای کتاب «واژه‌نامه‌ای فارسی به انگلیسی آمده است که از اشتباهات لغوی و تفسیری عاری نیست و چون غالب نویسندگان و ویراستار ایرانی‌اند ضرورت به تدکّار دارد.
- حضرت به معنی درگاه است و برای تعظیم و احترام اشخاص مهم بطور عنوان پیش از اسم آنان آورده می‌شود مانند استعمال آن برای رسول اکرم و ائمه اطهار شیعیان و نیز برای علما و اولیا و رجال درجه اول. بنابرین معادل saint نیست.
- حزب الله Hezib Allah درست نیست و Hezbollah درست است.
- حسینیه برای تعزیه‌داری حضرت امام حسین (ع) است.
- Kannameh یعنی چه؟
- مدرسه تشدید ندارد که maddrassah نوشته شده.
- مرجع را در آوانویسی نمی‌توان Marjayah نوشت.
- نسق بدون تشدیدست، شایرین Nassaq غلط است.
- رساله علمیه نوعی تألیف به مانند شهادت نامه دانشگاهی است نه manual
- شاحشاهی Imperial است.
- به جای شورای فتوی ظاهرأ شورای فقهی درست است.
- در این نوع کتابها که درین سالهای اخیر به وفور نوشته در ممالک اروپا و آمریکا می‌شود مطالب نظری و خطایی بیش است از آنچه جنبه تحقیقی و تعمّنی دارد.

DAUGHTER OF PERSIA

A Woman's Journey from Her Father's Harem through the Islamic Revolution. By Sattareh Farman Farmaian with Donna Munker. New York. Crown Publishers, 1992. 404 p.

شماره (به تشدید تاء) دختر عبدالحمید میرزا فرمانفرمایان خاطرات خود را درین کتاب نشر کرده است و چون ظاهرأ از نخستین بانوان ایرانی است که خاطرات زندگی خود را نوشته است برای تحقیق در احوال و حقوق زنان مرجعی مفید تواند بود.

مندرجات این کتاب خواندنی چنین است:

بخش اول: قلمرو شاهزاده (نان و نسک - قصه‌های خانم - مدرسه امریکایی - ضمیمه - پایان کردگی - سقوط رضاشاه - آهنگ سفر).

بخش دوم: ینگه دنیا (سرزمین آخر زمین - سقوط شیرخدا).

بخش سوم: خانم (رعه - پل بر روی هیچ - مرد با میکروفن).

بخش چهارم: زمین لوزه (برسیاه و آتش - بزم یاد - هرج و مرج).

CATALOGUE OF THE GERTRUDE BELL
PHOTOGRAPHIC ARCHIVE

Compiled by S. Hill, L. Ritchie and B. Hathaway. Published by
the Department of Archaeology, University of Newcastle upon
Tyne. 1985. 159 p.

گترود بل زنی انگلیسی بود که شهرتش به سفرهای اوست و ترجمه‌ای که از مقداری از غزلهای حافظ کرده است. او در سفرها عکس برداری می‌کرد و مجموعه‌ای که فراهم ساخت اینک از منابع تاریخی و باستان‌شناسی دانشگاه نیوکاسل است و فهرست آن را به چاپ رسانیده‌اند.
این عکسها مربوط به ترکیه، شامات، عراق و ایران است. فهرست عکسهای ایران به شماره‌های 185- 88-Q است.

AUTHORITY AND POLITICAL CULTURE IN SHIPISM

Edited by Said Amir Arjomand. New York. State University of
New York Press. 1988. 393 p.

- مجموعه‌ای است از مقالات و تقسیم شده در دو بخش.
بخش اول: مطالعات حاوی همت مقاله بدین توضیح:
امام و امت در دوره پیش از غیبت نوشته Etan Kohlberg. نویسنده اسناد زبان عربی و رئیس مؤسسه آسیایی و افریقائی است.
- تحولات مناقب خوانی عامیانه میان شیعیان از محمدحضر محبوب.
 - مجتهد عصر و ملاباشی از سعید امیر ارجمند.
 - انتخاب مرجعیت روحانی از عباس امانت.
 - مشروطیت و قدرت روحانی از عبدالکریم لاهیجی.
 - شریعت سنگلجی از یان ریشارد.
 - تحولات عقیدتی در شیعه از سعید امیر ارجمند.
 - بخش دوم: با عنوان «مأخذ برگزیده هشت مقاله است:
- کتابشناسی توضیحی درباره سیاست و دولت از محمدتقی دانش پژوه.
 - علامه حلی و امامت و اجتهاد از جان کوپر.
 - دو فرمان شاه طهماسب درباره مرجعیت شیخ علی کوکی ترجمه و توضیح سعید امیر ارجمند.
 - نظریات مقدس اردبیلی درباره تقلید ترجمه جان کوپر.
 - ترجمه دو ساله از قرن یازدهم هجری درباره سلطنت و حکومت توسط ویلیام جینبک.
 - زندگی‌نامه علما (قصص العلماء) تألیف محمد تکابنی، نوشته و ترجمه حمید دباشی.
 - نامه‌های متبادله میان حاجی ملاعلی کنی و عبدالوهاب خان آصف‌الدوله شیرازی ترجمه حمید دباشی.
 - رساله معنی سلطنت مشروحه نوشته عبدالعظیم خلخالی در سال ۱۳۲۵ قمری ترجمه حمید دباشی.
- مجموعه‌ای است سرشار از اطلاعات برای همه کسانی که در مغرب به تحقیقات مربوط به مسائل سیاسی ایران در دو قرن اخیر مشغول‌اند.

THE ISLAMIC WORLD

From Classical to Modern Times. Essays in Honor of Bernard Lewis.
Edited by C. E. Bosworth, Ch. Issawi, R. Savory. And A. L. Udovitch.
Princeton, The Darwin Press, 1989. 915 p.

- درین مجموعه که به نام برنارد لوئیس مستشرق انگلیسی گرد آمده است این مقالات درج شده است.
- Ch. Issawi دربارۀ برنارد لوئیس
کتابشناسی برنارد لوئیس
از نداد
- S.B. Ahmad زیوند چینی
- H. Akira مفهوم قدرت در تفکر اسلامی
- M. Arkoun ستارۀ سلیمان در هنر هنای عصر اسلامی
- J. Burton- Page آسیای صغیر از عصر سلجوقی تا آل عثمان
- C. Cahen اطلاع ابن جوزی از حبشیان دریغداد
- E. van Donzel خاموشی پس از تعالی در تمدن اسلامی قرون وسطی
- A. Ehrenkreutz سرگذشت حارث بن کلهده و ارتباط طب و اسلام
- G.R. Hawting توصیف قلاون از شافع بن علی
- P. M. Holt سیاستها و حمایتهای ابویان دمشق
- R. S. Humphreys خدمات شخصی و امتیازات وزارت در ایران قرون وسطی
- A. K. S. Lambton تعاون در اوائل اسلام
- G. Makdisi خصوصیات تمدن مملوک
- F. Malti- Douglas دربارۀ یکت فعیده ابونواس
- A. Miquel مسلمان شدن ناحیۀ خلیج فارس
- F. Omar یونیل در عبری فارسی
- H. H. Paper گزارش جاسف دربارۀ مانویان
- Ch. Pellat جنگ مملوک علیه رودس
- H. Ralic نظر ابوزید بلخی دربارۀ سیاست
- F. Rosenthal تشخیص محل عربستان غربی در سفر تکوین (۱۴)
- K. Salibi تشریفات عصر فاطمی در قاهره و فسطاط
- P. Sanders غسانیان
- I. Shahid آداب دیپلماسی در آسیای داخلی قرون وسطی
- D. Sinor صحنه های زندگی خانوادگی در قرن یازدهم
- A. L. Udovitch مفهوم عناوین کتاب در عربی
- G. M. Wickens

پس ازین دوازده مقاله دربارۀ عثمانی و سیزده مقاله دربارۀ مسائل خاورمیانه چاپ شده است.

MAZDA PUBLISHERS

Boyce, Mary

Zoroastrianism: Its Antiquity and Constant Vigour. Costa Mesa, Mazda
Publishers, 1992. (Colombia Lectures on Iranian Studies, No. 5)

Dandamayev, Muhammad A

Iranians in Achaemenid Babylonia. Costa Mesa, Mazda Publishers, 1992. 254p.
(Columbia Lectures on Iranian studies, No. 61)

Bournoutian, G.A.

The Khanate of Erevan under Qajar Rule. Costa Mesa, Mazda Publishers, 1992.
356 p. (Persian studies series No.13)

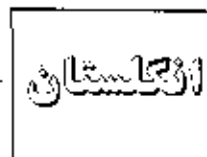
Komaroff, Linda

The Golden Disk of Heaven: Metalwork Timurid Iran. Costa Mesa, Mazda Publishers, 1992. 301 p. (Persian Art Series, No.2)

THE CAMBRIDGE HISTORY OF IRAN

Vol. 7: From Nadir Shah to the Islamic Republic. Edited by Peter Avery, Gavin Hambly and Ch. Melville. Cambridge, 1991.

XXIII, 1072 p.



آخرین جلد از دوره تاریخ ایران کمبریج انتشار یافت و طبعاً مرجعی شد برای ایرانی‌شناسان جهان که تاکنون نگاهشان به تواریخ ایران تألیف سرجان ملکم و سریرسی سایکس بود. انگلیسیها از عهد فتحعلی شاه به این سوی توجیهی سیاسی - فرهنگی به تاریخ ما داشته‌اند و هر چند نگاه بکبار این کار را با تجدید نظر در زبان خود زنده نگاه می‌دارند. مطالب جلد هفتم به چهار بخش سیاسی - روابط خارجی - اقتصاد و گسترش اجتماعی - دین و زندگی مدنی و فرهنگی تقسیم شده. عناوین و نویسندگان آن چنین است.

P. Avery	نادر شاه و میراث افشاریان
J. Perry	مسئله زند
G. Hambly	آغامحمدخان و تأسیس سلطنت قاجار
G. Hambly	ایران در دوره سلطنت فتحعلی شاه و محمدشاه
N. Keddie	ایران در دوره پادشاهان دیگر قاجار
G. Hambly	سلطنت مطلقه پهلوی
S. Shaw	روابط ایرانیان با امپراطوری عثمانی
F. Kazemzadeh	روابط ایران با روسیه و شوروی
R. Greaves	روابط ایران با کمپانیهای نهارتی اروپا
R. Greaves	روابط ایران با انگلستان و هندوستان مستعمره
Amin Saikal	سیاست خارجی ایران (۱۹۲۱-۱۹۷۹). (در صیقل)
A. K. S. Lambton	مالکیت و برداشت منابع زمین در قرن نوزدهم
R. Tapper	ایلات در قرون هجدهم و نوزدهم میلادی
G. Hambly	شهرهای سنتی ایران در دوره قاجار
Ch. Issawi	نفوذ اقتصادی اروپا میان ۱۸۷۲-۱۹۲۱
K. S. Maclachlan	گسترش اقتصادی میان ۱۹۲۱-۱۹۷۹
R. Ferrier	صنعت نفت
H. Algar	قدرت دین در قرون هجدهم و نوزدهم
H. Algar	قدرت دین در قرن بیستم

P. Chelkowski

P. Avery

B. W. Robinson

J. Scarce

تفنن‌های عامیانه و تغییرات اجتماعی قرن بیستم

نقاشی، مطبوعات و ادبیات

نقاشی ایرانی در دوره زند و قاجار

معماری، کاشی، فلز و بافندگی در دوره قاجار و پهلوی

بطوری که ملاحظه می‌شود برخلاف کتابهای ملکم و سایکس که به تاریخ و شرح وقایع اختصاص داشت این کتاب مجموعه‌ای است از مقالات متنوع که در کنار هم قرار گرفته و دسته‌بندی شده است و من حیث المجموع خواننده فرنگی می‌تواند به اطلاعاتی در خصوص ایران دست یابد و چون هر مقاله مستندست به مراجع زیاد (اعم از خارجی و ایرانی) طبعاً متخصصان و علاقه‌مندان دقیق می‌توانند از راه کتابشناسی پی به مدارک و مآخذ بیشتری ببرند و مطلب را خود بشکافند.

طبعی است که چنین کتابی هن فریب به زبان فارسی ترجمه می‌شود و در دسترس قرار خواهد گرفت. تصاویری که در کتاب آورده‌اند (اعم از بناها و نقاشیها و عکس رسال) ارزشمندست.

PERSIAN LITERATURE

A Bio-bibliographical Survey. Begun by the late C. A. Storey.

Vol. V. part 1. (Poetry to ca A.D. 1100). By François de Blois.

London, The Royal Asiatic Society, 1992. 240 p.

ایران‌شناس و دانشمند انگلیسی، ک.ا. استوری با پایه‌گذاری کتابشناسی و فهرست عظیم «نوشته‌های فارسی» تحقیقات ادبی و متن‌شناسی ایران را به مرحله علمی بردیگ ساخت و افسوس نبود نتوانست آن کار بزرگ را به پایان برد. ولی چون بنیادی بود اساسی انجمن پادشاهی آسیایی انگلیس که وارث ما ترک علمی استوری شد موجبات ادامه کار را فراهم ساخت و خوشبختانه چند جزوه از آن فهرست در سالهای پس از مرگ استوری منتشر شد و از چهار سال پیش طرح نویسی برای انتشار منظم دنباله این کتابشناسی آغاز شده و دانشمند جوان آقای فرانسوا دوبلوا دنباله کار را گرفته است و می‌کوشد که سریعتر دنباله کتاب را منتشر سازد. ایشان گزارش در همین باره در مجله انجمن مذکور در سال ۱۹۹۰ (صفحات ۳۷۰-۳۷۵) به چاپ رسانید و اینکه نخستین دفتری که به اهتمام او نشر شده است به مجله آینده رسیده و نویدی است از آنکه کار با نظم و توالی انجام خواهد شد.

بنابه گزارش بلوا دنباله حد سوم در دست چاپ است. جلد چهارم که به معارف اسلامی و فلسفه اختصاص خواهد شد توسط V. M. Shepherd تدوین می‌شود و برای سپردن به چاپ آماده شده است.

پنجمین جلد معرفی کتب شعر فارسی را در بر دارد. آنچه از استوری برجای مانده برگه‌هایی است که او از فهرستهای نسخ خطی و اطلاعات چاپی و ترجمه‌های آنها استخراج کرده بود که از حیث سرگذشت سربندگان ضعیف و مختصرست. بنابراین به سفارش انجمن آقای بلوا مکلف شده است که آن برگه‌ها را تکمیل کند و با مراجعه به صدها مرجع و منبعی که در زمینه ادبیات از روزگار استوری تا کنون به چاپ رسیده است اطلاعات مندرج در برگه‌ها را به حد مقدور تکمیل سازد. آنچه او اکنون به چاپ رسانیده صورتی نزدیک به کمال دارد. حقیقتاً نوشته است به حد امکان و توان خود یا دست‌یابی به مراجع چاپ ایران مطالب را «روزگانی» up to date کند. بطور مثال در صفحات ۱۱۲ تا ۱۵۹ که مربوط به فردوسی است به اهم منابع و مراجع و چاپها اشاره شده تازه‌ترین مقاله‌هایی هم که در مجله‌های آینده و ایران نامه راجع به فردوسی آمده معرفی شده است. این فرآیند حکایت از کمال جوی محفشی دارد که جانشین استوری می‌شود. ضمن تحسین کار بلوا، ایشان می‌توانند مطمئن باشند که برای اخذ اطلاعات علمی و کتابشناسی «آینده» جوابگوی پرسشهای ایشان خواهد بود.

IRAN

World Bibliographical Series. Volume 81. Compiler Reza

Navabpour. Oxford, Clio Press, 1988. 308 p.

دربین کتابشناسی معرفی ۷۸۷ کتاب مهم و اساسی مربوط به ایران در بخشهای زیر آمده است:

کشور و مردمش - جغرافیا و زمین شناسی - سفرنامه‌ها - سیاحت و راهنماهای سفر - گیاهشناسی و جانورشناسی - شناخت بیشتر از تاریخ و باستانشناسی - تاریخ - سرگذشتنامه و خاطرات - جمعیت - مهاجرت - اقوام و اقلیت‌ها - زبان - دین (اسلام) - مسیحیت و یهودیت - زردشتی - بنیادهای اجتماعی و تحولات جامعه - خدمات اجتماعی و بهداشت - سیاست - انقلاب ایران - روابط خارجی - جنگ خلیج فارس - قانون اساسی - سپاه و دفاع - اقتصاد - تجارت - نفت و صنایع آن - زراعت و آب‌پاری - حمل و نقل - کارگری - آمار - شهرسازی - آموزش و پرورش - علوم و فنون - ادبیات - هنرها - مجموعه‌های ایرانی در کتابخانه‌ها و موزه‌های خارجی - تولید و نشر کتاب - خطاطی - رسانه‌های همگانی - نشریات تخصصی - کتابشناسیها - فهرست نام مؤلفان و موضوعات - نقشه ایران.

چون کتاب برای استفاده عمومی سیاست‌پیشگان و علاقه‌مندان به آگاه شدن رجال ایران است ضمناً گردآورنده دانشمند را کوشش بر آن بوده است که کتابهای انگلیسی را درین مجموعه معرفی کند و نباید انتظار داشت که تعقیقات ایرانیان به فارسی در آن آمده باشد. ناچار کاربرد این کتابشناسی سودمند با کتابشناسی ویلسن و نظایر آن تفاوت دارد.

MEDIEVAL PERSIA 1040- 1797

By David Morgan. London, Longman, 1988. 197 p.

این کتاب هفتمین شماره است از سلسله کتابهای «تاریخ خاورمیانه» که زیر نظر پ. م. P. M. Holt انتشار می‌یابد. کتاب مورگان استاد تاریخ ایران در مدرسه زبانهای شرقی در دانشگاه لندن. تاریخ ایران را از زورگار ترکان سلجوقی تا پایان سلطنت دربردارد. مباحث کتاب او عبارت است از: سرزمین و مردم ایران - ایران در دورگازان پیش از سلاجقه - سلطنت سلجوقیان - شکایات سلاجقه - آخرین سلاجقه و اسماعیلیان و قره ختانیها و خوارزمشاهیان - مغولان و ورودشان به ایران - سکام مغول در ایران - عازان و جانشینان او - امپراطوری تیمور - ایران در دوره تیموریان - سلسله‌های ترکمنی - شاه اسمعیل و استقرار شیخ - بحرانیهای سالهای ۹۳۰-۹۹۵. سلطنت شاه عباس اول - دومین قرن پادشاهی صفویان - ایران در قرن هجدهم.

تردید نیست این کتاب کوچک جانشین خوبی است برای تاریخهای متصلی که ملوک و سلاطین نوشته‌اند و طبعاً برتری خواستگاری که مجال خواندن و مراجعه به کتاب هشت جلدی تاریخ ایران کیمبرج تازه تألیف ندارند ممتنی است قابل استفاده و مورد اعتماد.

CITIES AND TRADE

Consul [K.] Abbott on the Economy and Society of Iran 1847-

1866. Edited and with an Introduction by Abbas Amanat.

London, Ithaca Press, 1983. 44+256 p.

عباس امانت استاد تاریخ قاجار در دانشگاه ییل امریکا گزارشهای کنسولی آبت انگلیسی را که تاکنون چاپ نشده بود به چاپ رسانیده و متنی بسیار مهم دربارهٔ وضع شهرها و تجارت ایران در قرن نوزدهم در دسترس محققان گذارده است.

بخش اول شرح مسافرت اوست به دریاکنار خزر در سالهای ۱۸۴۷-۱۸۴۸. اواز تهران به آن صوب رفته بوده است. همه مطالبش در زمینه مسائل تجاری، قوم‌شناسی، وضع طبیعی و محصولات است در مناطق مازندران و گزرگان. بخش دوم گزارشهای اوست دربارهٔ مسائل تجاری و تولیدی در شهرهای کاشان، اصفهان، یزد، بندرعباس، کرمان، شیراز، ممهره، کرمانشاه، همدان.

در بخش دیگر اطلاعاتی دربارهٔ شهرهای دیگر و مطالبی از جمله دربارهٔ بشاگرد، بیرجند، تون، طیس و عشایر فارس و اسامی پرندگان را دربردارد.

قسمتی از گزارشها دربارهٔ آذربایجان است در سال ۱۸۶۴ و بیان وضع شوق، شهر تبریز، زراعت، مسافت، خوی، اردبیل، خلخال، شاهسونها، شقایقها، افشارها، ارمولوها، بلباس، مکرری و میاسها و اوزان تبریز.

گاه اسامی جغرافیایی را آبت با تحریفهای آوایی ضبط کرده است آن چنانکه به گوش او می‌رسیده و گاه هم ناشی از آن است که خط او درست خوانده نشده مانند Sav که قطعاً Sarv است (ص ۱۴۰). سرو پائین و بالا هم اکنون هست. یا Beack که بیوک Beock درست است (ص ۱۴۱). یا Kesovich که قطعاً Kesovich (کسونیه) است.

Mooghan که قطعاً مغار (موغار) است (ص ۱۹۵).

از جمله آنها که آبرت غلط ضبط کرده کاریزست که باید گاریز می نوشت (ص ۱۴۴). سانک که بکت کلمه است و آبوٹ Benat-ki نوشته. هنرا که به اشتباه Hanzar آمده است. این اسامی مربوط به یزدست که من می شناسم و بطور نمونه چندتا را ذکر کردم.

THE ISMA'ILIS

Their History and Doctrines. By Farhad Daftary.

Cambridge, Cambridge University Press, 1990. 804 p.

نخستین کتاب علمی، مستند و مفصل درباره اسماعیلیه است که به قلم نیک اهراسی - فرهاد دفتری - توسط یکی از معتبرترین ناشرین کتب اسامی و تحقیقی اروپا - دانشگاه کمبریج انگلستان - انتشار می یابد. پیش از دفتری، اسماعیلیه شناسان معروف چون ولادیمیر ایرانف، برنارد لوانیس، برتلس روسی، کلفرد باسورث و عده ای کثیر از اسلام شناسان کتابها و مقاله هایی درباره این مذهب نوشته اند و آقای دفتری در کتابشناسی خود از آنها یاد و زحمات پیشینیان را حق گذاری کرده است.

کتاب دفتری با یادداشت تسجد امیر پرنسور و بلنرد مادلونگ که خود از متخصصان شناخت مذاهب اسلامی است آغاز می شود. مندرجات کتاب عبارت است از: مقدمه درباره پیشرفتهای غربیها در مطالعات اسماعیلی، مبانی و آغاز گسترش تشیع - اسماعیلی گری آغازین - اسماعیلیان فاطمی - مستطیان اسماعیلی - اسماعیلیه نزاری در دوره الموت - اسماعیلیه براری پس از دوره الموت - کتاب درین قسمت به سرنوشت و حال اسماعیلیه در روزگار کنونی پایان می گیرد و خوانندگان بخوبی می توانند آنگاه شوند که اکنون پیروان این مذهب در چه وضع اند.

کتاب با جداول شرحه نامه و واژه نامه اصطلاحات و سپس یادداشتهای توضیحی هر فصل (که بسیار دقیق و روشمندست) و کتابشناسی و اندکس پایان می گیرد.

BURZOY'S VOYAGE TO INDIA AND THE ORIGIN OF THE BOOK OF KAJILAH WA DIMNAIL.

By François de Blois, London, Royal Asiatic Society 1990. 102 p.

(Prize Publication Fund Vol. XXIII.)

سفر برزوی حکیم به هند و پژوهش در سرچشمه کتاب کلبه و دمنه موضوع کتابی است از فرانسوا بلوا. مندرجات این رساله دقیق و تحقیقی عبارت است از:

- نظر اجمالی به کهن ترین روایت کلبه و دمنه.
- مندرجات ترجمه های عربی و فارسی
- چارچوب داستان.
- بخشهای مقدماتی.
- مرد در چاه.
- مآخذ عجیب درباره محتویات کتاب
- حکایت سفر برزویه به هندوستان.
- متن و روایت درازتر.
- برزویه و بوذرجمهر.
- بررسی انتقادی به روایت اسامی مربوط به حکایت برزویه.
- سفر هند و سرگذشت نویسی برزویه.
- تکوین متن کلبه و دمنه.
- نسخه ها و جایهای دیده شده.
- متن ها (مرد در چاه - روایت کوتاهتر سفر هند برزویه - روایت درازتر سفر هند برزویه).

بلوا در پیش سخن خود از سیلوستر موساسی یاد می کند که نخستین بار در سال ۱۸۱۶ کلبه و دمنه عربی را نشر

کرد و تحقیقاتی همراه آن ساخت. پس از آن به دست آمدن نسخه‌های دیگر و بررسی‌های گوتیدی، بیکل، تلذکه، درنرگند، رایت، شیخو، شوون، شولس و هرزل نازگنهای نویسی را پیش آورد. در ۱۹۱۴ هرزل نتایجی در تحقیقات مربوط به یک قرن مطالعه درباره کلبه و دمنه را عرضه کرد.

مؤلف بیست نسخه تاریخدار (از سال ۶۶۸ تا ۱۲۰۰) و سیزده نسخه بی‌تاریخ را معرفی کرده و جدولی را به چاپ رسانیده که مطابقاً وجود فصول کلبه را در اصل هندی، سریانی قدیم، سریانی بعدی، یونانی، فارسی ابوالمعالی، فارسی بخاری، ابن الهیباریه، عبری قدیم و لاتین، اسپانیایی، چاپ سیلوستر دوسامی نشان داده است. این کتاب را حتماً باید به زبان فارسی ترجمه کرد.

**LETTERS FROM TEHRAN: A BRITISH AMBASSADOR
IN WORLD WAR II PERSIA**

By Reader Bullard. Forworte by Fitzroy Maclean. Edited by
F.C. Hodgkin. London. I. B. Tauris. 1991. 13+301 p.

من نامه‌هایی است که سر ریچر بولارد سفیر انگلیس در ایران در دوره جنگ از تهران به خویشان خود به لندن نوشته و در آنها مطالبی قابل توجه راجع به احوال ایران مدرج ساخته و نظرهای سیاسی و مفروضات خود را اظهار کرده است و برای رسیدگی تاریخ ایران نکته‌هایی را دربردارد.

ریچر بولارد سفیری مقتدر بود، چون ایران در اشغال بود، در شاه و دولت و مجلس و عشایر و دیگر طبقات اعمال قدرت می‌کرد و سطردهای نامناسب پیدا کرده بود. به همین ملاحظه عامه ایرانیان و رجالی که حیثیت ایران برایشان مهم بود از او خوششان نمی‌آمد. اشاره‌ای به نامه‌های ساعد مزغانه‌ای و حسین علاه به تقی‌زاده که خواستار برکناری بولارد از سمت وزیر مختاری بوده‌اند می‌بایست در صفحات مقدمه این کتاب به چاپ می‌رسید تا معلوم شود آنچه درباره ایران می‌گفته است چه انعکاسی در دل ایرانیان داشته. آن نامه‌ها در دوره‌های مجله آینده چاپ شده است. جزین دوکتاب خاطرات تقی‌زاده هم از سیاست نامیون بولارد یاد شده است.

QANAT, KARIZ AND KHATTARA

Traditional Water Systems in the Middle East and North Africa.
Edited by P. Beaumont, Michael Bonine and K. McLachlan.
General Editor A. McLachlan. London- Middle East Centre,
School of Oriental and African Studies, University of London.
1989. 305 p.

مجموعه شانزده سخنرانی است که در سپتامبر هفتم، برگزار شده توسط آکادمی بریتانیا - مؤسسه ایران‌شناسی بریتانیا و مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه لندن ایراد شده است.

A. K. S. Lambton	پیدایی، توزیع و عمل قنات
P. Beaumont	قنات و منابع زیرزمینی
M.E. Bonine	مسئله‌ی شکل بودن زمینهای زراعتی ایران
S. Roaf	هموارسازی راه قنات ناحیه یزد
M. Honari	قنات و زندگی انسانی در ایران
E. Ehlers	قنات و جاه‌های پستی در عباس آباد همدان (با همکاری عباس سعیدی)
P. W. English	قنات ماهان کرمان
M. Hartl	قناتهای جنوب آباد
N. O. Kielstra	احیای یک قنات نزدیک اصطهبانات
A. K. S. Lambton	قناتهای قم

نش مقاله دیگر این مجموعه دربارهٔ فئات در آفریقا است.

STUDIES ON THE HISTORY OF SAFAWID IRAN
By Roger M. Savory. London, Variorum Reprints. 1987.

مجموعه شانزده مقاله است دربارهٔ تاریخ دوره صفوی. مؤلف در میان ایرانیان خارج مسلماً شاخص ترین دانشمندی است که تاریخ آن عصر را بررسی کرده است. موضوعهای این مقاله‌ها به چند دسته بخش بندی شده است: برکشیده شدن صفویان به قدرت (سه مقاله) - اصول تشکیلاتی دوره صفویان (چهار مقاله) - دولت صفوی و اصول سیاسی (پنج مقاله) - تشنهات قومی و عقیدتی در حکومت صفوی (چهار مقاله).

THE EARLY 'ABBASID EMPIRE
Al-Tabari. Volume 1: the Reign of Abu Ja'afar al-Mansur.
Translated by J.A. Williams. Cambridge, Cambridge University
Press. 1988. 263 p.

ترجمهٔ بخشی است از تاریخ طبری که حکومت ابو جعفر منصور را دربردارد.

**COMMERCIAL CONFLICT BETWEEN PERSIA
AND THE NETHERLAND, 1712- 1718.**
By W. Floor. Durham, University Durham. 1988. 62 p.
(Occasional Papers Series, No. 37)

مباحث این رساله که جنبشی است بر اساس دست اول چنین است: علت برخورد - فیات محمد جعفر بیگ - مسائل تجاری پشم کرمان - اعزام کتلاار Keteelaar به سفارت از هلند به اصفهان.

IRAN. THE CRISIS OF DEMOCRACY, 1941- 1953.
By Fakhreddin Azimi. London, I. B. Tauris. 1989. 433 p.

بیگمان روشن‌ترین و برجسته‌ترین تحقیقی است که دربارهٔ حوادث ایران میان سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ نوشته شده است. سالیانی که ایران تمرین دموکراسی می‌خواست بکند و مردم ایران می‌بایست بتوانند درین راه موفق بشوند اما نشد. همچنانکه پیش از توب بستن مجلس به فرمان محمد علی شاه و پس از فتح تهران هم به چنین آرمانی دستیابی پیدا نشد.

بهر تقدیر کتاب فخرالدین عظیمی که ترجمهٔ فارسی آن هم انتشار می‌یابد تحقیقی است اساسی بر اساس مدارک چاپی ایرانی و اسناد وزارت امور خارجهٔ انگلیس.
از دکتر فخرالدین عظیمی چند مقالهٔ عمیق در زبان فارسی نشر شده است و باید امید داشت بیشتر ازین در زبان مادری خود بنویسد آن هم اکنون که در یکی از بهترین دانشگاههای امریکا به تدریس تاریخ ایران اشتغال دارد.

IRAN. A CHILD'S STORY
A Man's Experience. By Gholam Reza Sahri. Tabriz.
Edinburgh, Mainstream Publishing. 1989.

خاطرات روزگار کودکی، جوانی نویسنده است مزوج با سرگذشت ایران در دورهٔ زندگی او. نویسنده لایبلی مطالب اشعار زیبایی از شعرای بزرگ ایران را به ترجمه آورده است.

WORLDWIDE SURVEY OF ISLAMIC MANUSCRIPTS

General Editor: Geoffrey Roper. Inaugural Volume.

London, Al-Furqan (Islamic Heritage Foundation), 1991. 159 p.

مؤسسه الفرقان (میراث فرهنگی اسلام) که جزوی است از بنیاد آقای زکی یحیی طرحی اساسی و بزرگ درباره معرفی و حفظ نسخه‌های خطی اسلامی دارد، در پی درین منظور در همه کشورهای جهان به بررسی پرداخته است تا بداند که در هر مملکت چه مجموعه‌هایی هست و کدامها فهرست شده است و هر مجموعه چه وضعی دارد. این جلد که به مناسبت افتتاح آن مؤسسه در لندن انتشار یافته حاوی گزارش مربوط به کشورهای اطریش، کامرون، کانادا، چکوسلواکی، مراکش، نیجریه، لهستان، قطر و واتیکان است.

ISLAM: STATE AND SOCIETY

Edited by Klaus Ferdinand and Mehdi Mozaffari.

London, Curzon Press, 1988. 219 p. (Studies on Asia Topics, No.12)

سلسله مطالعات در مطالب مربوط به آسیا، از انتشارات مؤسسه مطالعات آسیای کشورهای اسکانديناوی است.

کتاب کنونی مجموعه‌ای است حاوی چهار مقاله:

CJ. Toll	هدف کنونی مطالعات اسلامی
J. Hjärpe	مباحثات امروزی تعریف حقوق بشر در ممالک اسلامی
G. M. O. Kerimov	وضع اجتماعی سیاسی و وظایف اسلام امروزی
M. Arkoun	مفهوم قدرت در تفکر اسلامی
II. Djait (جمعی)	اساس حکومت اسلامی
J. B. Simonsen	اداره امور در حکومت اسلامی
M.A. Ghazi	حکومت و سیاست در فلسفه شاه ولی‌الله
M. Mozaffari	اسلام و جامعه مدنی
A. Rabo	بعث اسلام
A. Christensen	دین و سیاست در افغانستان کنونی
A. Olesen	توسعه حکومت جدید در افغانستان
M. Naur	تشکلات کارگری در لیبی
T. Melasuo	فرهنگ و اقلیتها در الجزیره

E.G.W. GIBB MEMORIAL SERIES

سلسله اوقاف گیب

اوقاف گیب پس از چند سال دو کتاب تازه منتشر کرده است.

- ۱ -

کتاب الناسخ والمنسوخ فی القرآن الکریم لابی عمید القاسم بن سلام

Abu 'Ubaidal - Qasim b. Sallam's K. al- Nasikh wa- l- Mansukh.

London, 1987. 192 p. + 116 (Text).

این متن کهنه عربی از ردی نسخه موجود در طوب فابی برای استانبول (احمد ثالث ۱۴۴۲) به وسیله جان برتن

J. Burton استاد دانشگاه سنت اندروز انگلستان نشر شده است.

درین مجلد متن عربی به چاپ حرفی و تعلیقات مفصل چاپ کننده بر متن؛ همراه با سرگذشت مصنف و وصف نسخه آمده است. نامخ و منسخ در تاریخ اسلام مبحثی با اهمیت است و ابو عبید که حدود سال ۲۲۴ هجری درگذشت از مردم هرات بود ولی روزگاری دراز را در قلمرو عباسیان گذراند و تألیفات مهم از خویش برجای گذاشت. چاپ متن دقیق است و همراه شده است با فهرستهایی چنین: صورت کتابهای دیگری که در نامخ و منسخ نوشته اند براساس فهرست این ندیم و کشف الظنون و صورت مصطفی زید - کسانی که ابو عبید از آنها غیر نقل کرده - اسناد (به کسر الف) ابو عبید - فهرست آیات قرآنی.

- ۲ -

**Document forms for official orders of appointment in the
Mughal Empire. Translation, notes and text By John F.
Richards. Cambridge, 1986. 78 p. and facs. edition.**

این کتاب متن عکسی و ترجمه انگلیسی یکی از مجموعه‌های ترسلمات دوره مغولی هند و حاوی اطلاعات و اصطلاحات زیادی است که برای شناخت تاریخ آن روزگار و مشکلات متونی که از آن عهد در دست داریم مفید فایده است. در حقیقت تا تحلیلی که مترجم از آن به دست می‌دهد دستورالعملی است از پادشاهان مغولی هند (گورکانیان). نسخه اصلی متن در کتابخانه موزه بریتانیا و محتوی شخصت و پنج سند در مباحث مختلف مربوط با تشکیلات اداری و عواید دولتی است در دوره بهادرشاه (که چهار سال در اول قرن هجدهم سلطنت کرد). مترجم نشان می‌دهد که روش مالی و اداری مملکت برگرفته اصولی است که اکبر پادشاه بنیاد نهاد و پیش از او هم در هند مجرا بوده است.

عکس نسخه (همه صفحات) درین مجلد به چاپ رسیده و عناوین عمده آن چنین است:

اسناد خدمات اهل خدمات و ارباب طلب جمله شخصت و پنج سند: صوبه داری - فوجداری - فوجداری جاگیر - کرورگری محالات - فوطه داری پرکنه - چودهراهی - زمینداری - برآمد نویسی پرکنه - پروانه بیاضی امانت - داروغگی خزانه پرکنه - تحویلداری محال سایر - مشرفی محال سایر - پیشکاری امانت و فوجداری پرکنه - داروغگی و امینی دارالضرب - صاحب عباری دارالضرب - چودهراهی محال سایر - کونوالی رکاب - مقیمی و مهنرانی - داروغگی جوی آب - داروغگی داکچوکی - داروغگی و امینی محال زعفران - داروغگی و امینی پتیه نحاس - پیمانہ کشتی - مچنگای خدمت - قبولیت تمهد خدمت - متصد پگری سورت بندر مبارک - دیوانی فوج - امانت پایبانی - کرورگری محال پایبانی - خدمت رفع ابواب ممنوعه - سپرد دامهای ملبوس خاص - راهداری و نهانه داری - خدمت ارمانی تومان پشاور - داروغگی منبعی غلات - خدمت استخفاف - پیشکاری دیوانی افواج - داروغگی و امینی سایر - دستک فوشخانه برای گریز جانوران - چوکسانی و وزن کشی دارالضرب - قبض نویسی منصب داران - امینی تنخواه دست بدستی روزنه داران - میربندری فرضه و داروغگی نمکسار بندر - میر بحری و داروغگی نوازه - امینی کونوالی - پیشکاری دیوانی صوبه - داروغگی و ناخدائی جهازات - داروغگی خزانه صوبه یا پرکنه - چودهرانی صرافه - مشرفی پرکنه - کرورانی خزانه - اخبارنویسی پرکنه - داروغگی و سزاوالی کاغذ صوبه - مشرفی بندتخانه - مردمانی - تنخواه دستگردان ساهاون - دیوان صوبه - پروانه کاشت زمین بنجر - معافی محصول باغ - سزاوالی ارسال کاغذ پرکنه - دستک تنخواه دو ماهه مدد خرج ارخوانه عامره - دستک تنخواه کارخانجات دوآب از خزانه - دستک تنخواه منصب داران.

درین فهرست الفاظ و کلماتی است که عیناً در متن فارسی آمده و از اصطلاحات رایج هندوستان بوده است.

این مجموعه ترسلمات نمونه‌هایی بوده است برای کسانی در دیوان و دربار و صوبه به کارهای نویسندگی اشتغال داشته‌اند.

بسیاری از اصطلاحات فارسی مرسوم در هند برای زبان ما اهمیت بسیار دارد مانند دستگردان که مترجم آن را standing order معنی کرده است.

THE IDEA OF IRAN

An Essay on its Origin. By Gherardo Gnoli

Roma, IsMEO. 1989. 216 p. (Serie Oriental Roma, LXII).

ایتالیا

آرینها در غرب ایران - آرینهای اوستا - سنت آریئی تا ظهور اسکندر - سنت آریئی در دوره سلوکیها و اشکانیها - ساسانیان و استقرار نام ایران، نتیجه: سر فصلهای تحقیق مهم و اساسی ینولی است که در تاریخ فرهنگ ایران باستان از نامداران و پژوهندگان درجه اول است. بحث او درین کتاب این است که نام ایران در هر دوره‌ای از لحاظ تاریخی و جغرافیایی چه مفهومی داشت. در چند صفحه نتیجه دامنه سخن را به دوره پس از اسلام تا عصر پهلوی کشانیده است. طبیعی است به همان میزان که برای مطالب مربوط به پیش از اسلام غوررسی کرده و به منابع و مراجع اساسی دستیابی داشته است، برای دوره پس از اسلام هم مخصوصاً باید در متون شعر و نثر به تجسس دقیق و عمیق پرداخت و مفهوم ایران را در افکار و آثار ایرانیان استخراج کرد.

ITALIA ED ESFAHAN

ایتالیا و اصفهان

گردآوری با مقدمه آنجلو پیه مونسه. تهران، ۱۹۷۰. خشتی، ۱۵۱ ص.

مجموعه‌ای است هم زیبا و هم محققانه که به مناسبت نمایشگاه نکتولوژی ایتالیا در اصفهان (آذر ۱۳۷۰) تهیه و پختن شده است و در مبحث دارد:

- اصفهان در زمان آوزون حسن نگارش آمبرو جیو کنتارینی
 - اصفهان در زمان شاه عباس صفوی نگارش پیترو دولاوله
 - اغذیه در اصفهان نوشته پیترو دولاوله
 - زاینده رود شعری به فارسی از پیترو دولاوله
 - خصوصیات شهر اصفهان در ۱۶۹۴ نوشته جوان فرنجسکو جملی کاری
 - بارعام دریاغ سعادت آباد ۱۶۹۴ - از جملی کاری
 - اهدای نشان پاپ به امام جمعه اصفهان از میرزا مسکین اصفهانی و فرزندش عبدالرحیم
 - ستونهای مسجد جمعه اصفهان از گالدیری
 - ساختمان عالیقاو در اصفهان از گالدیری
 - کتابشناسی ایتالیائی اصفهان.
- کوشش در تهیه این کتاب نتیجه دانش و ذوق و اطلاعات وسیع پیه مونسه است.

PROCEEDINGS OF THE FIRST EUROPEAN CONFERENCE
OF IRANIAN STUDIES.

Turin, September 7-11 (1987). Edited by Gh. Gnoli and
A. Panaino Rome, IsMEO, 1990. 602 S. (2 vols)

مجموعه خطابه‌هایی است که در نخستین مجمع علمی ایرانشناسی اروپا ایراد شده است. جلد اول به ایران باستان و جلد دوم به دوره ایران اسلامی اختصاص دارد. مجموعه پرارزشی است.

STATISTICS AND LIRICA PERSICA

By Riccardo Zipoli. Roma, University degli Studi di Venezia.
1992. 118 p. (Eurasistica, 26)

MAJMU' E - ye BAIĀRIYE

By R. Zipoli. Roma. Institute Culturale della Repubblica Islamica
d'Iran in Italia. 1989. 170 p.

مقاله اول از زیپولی است با نام از عنصری تا هاتف حاوی ترجمه برگزیده اشعاری از عنصری، فرخی، انوری، نظامی، عطار، سعدی، سلمان، حافظ، جامی، قفانی، نظیری، بیدل، هاتف. اهم مقالات دیگر این مجموعه چنین است:

G. Bellingeri

L. Serena Loi

G. Scarcia

F. M. Bertotti

G. Mattioli

غزلهای ترکی صائب

فارسیهای خوشحال خان خٔنک

شعر فارسی در مغرب

نگاهن به اشعار نظامی

قصه‌ای از صادق جویک پهلوان کچل

PREHISTORIC SETTLEMENTS IN THE BARDSIR PLAIN,
SOUTH-EASTERN IRAN

By S. Mansur S. Sajjadi. *EAST and WEST*. Vol. 37. No 51-4
(1987), pp. 11-128.

تحلیلی باستانشناسی است از یافته‌های زیرزمینی در کفۀ بردسیر کرمان. آبادیهایی که از آنها ذکر شده عبارت است از: مشیز، لاله‌زار، قلعه عسگر، تازیان، بهرامجرد، نگار.

نام ویرانه‌هایی که در آنها حفاریات شده عبارت است از بهرامجرد، غیره، قلعه درکو یا قلعه بابکان، جای بی‌نام نزدیک تازیان، کندار آسیاب، جای بی‌نام در راه خیرآباد به مزار، جای بی‌نام نزدیک شیرینک، جای بی‌نام نزدیک کشمش‌خانه، جای بی‌نام نزدیک عباس‌آباد در راه بهرامجرد، جای بی‌نام نزدیک کهن سیر، گسک، تل علی میرزائی.

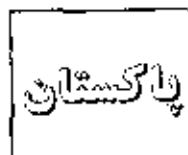
COUPS D'OEIL SUR LA LINGUISTIQUE IRANIENNE.

Par J. Duchesne- Guillemin. *La Position attuale della linguistica storica nell' ambito delle discipline linguistiche.* (Roma, 26-28 marzo 1991). Roma, Accademia Nazionale dei Lincei. 1992. pp. 131-145.

نگاهی است به تاریخچه زبانشناسی ایرانی در میان خاورشناسان و اشاره به عمده‌کارهایی که شده است و اینکه اکنون چه جویانی دنبال می‌شود. نوشته‌ها و پژوهشهای دوشن گیلنس همواره ژرف و عالمانه است. دانشمندی است داستین.

جدید فارسی شاعری

ترجمه از ن. م. راشد. لاهور. مجلس ترقی ادب. ۱۹۸۷. دفعی. ۴۰۰ ص.



نخست مقاله‌ای است تحلیلی درباره‌ی چگونگی اشعار نیما یوشیج - نوللی - اخوان ثالث - شاملو - اسمعیل شاهرودی - کسرابی - استیاج - محمد زهری - سپهری - نادریور - نصرت رحمانی - آنتی - زویایی - فرخ‌زاد - کیانوش - براهنی - حبیبوفی - حوئی - شفیع‌ی گلدکنی - سپانلو - احمد رفا احمدی به زبان اردو.

بسی از آن ترجمه‌ی بعضی از اشعار هریک از آنها آمده است.

مشمور

تألیف سراج‌الدین علی (خان آرزو). تصحیح: مقدمه و حواشی از ریحانه خاتون. پیش‌نقش از ابواللیث صدیقی. کراچی. مؤسسه آسیای مرکزی و غربی دانشگاه کراچی. ۱۹۹۱. وزیری. ۵۶۳ و ۶۸ و ۴۲ ص.

چهل و دو و شصت و هشت صفحه مطالب به انگلیسی در معرفی آرزو و کتاب مشمور است. مشمور کتابی است در زمینه مباحث زبانشناسی و لغوی زبان فارسی و زمانی در هندوستان به فارسی نوشته شد که در ایران ازین گونه مباحث سخنی در میان نبود. آرزو متولد ۱۱۰۶ هجری است. خانم ریحانه خاتون متن را به دستنویس خود به انضمام عکس دستنویسی که دنباله مطلب را دربردارد به چاپ رسانیده و در ذیل صفحات مشکلات را توضیح داده است. برای آنکه بر مضامین این متن مهم آگاهی به دست آید چند عنوان آن آورده می‌شود.

در بیان زبان فارسی - در بیان آنکه غلط از اهل زبان صادر شود یا نشود - در معرفت فصیح - در بیان حذف - در بیان تصرف فارسیان در الفاظ زبانهای دیگر - در بیان تصرف فارسیان در هندی - در توافق الفاظ - در معرفت اتباع - در معرفت حروف.

خدمات مؤسسه آسیای مرکزی و غربی دانشگاه کراچی در چاپ متون فارسی قابل تمجید و زحمات دلسوزانه آقای دکتر ریاض‌الاسلام مورخ مشهور و مؤلف اسناد تاریخ صفویه مزاورار تحسین است.

مقالات حافظ محمود شیرانی

جلدهای هفتم و هشتم. مرتبه مظهر محمود شیرانی. لاهور. مجلس ترقی ادب. ۱۹۷۶ و ۱۹۸۵. ۴۶۴ و ۴۶۰ ص.

معرفی شش جلد نخستین مقالات شیرانی موقی که منتشر شده بود در «راهنمای کتاب» آمد و اینک که فرزند گرامی مرحوم شیرانی: آقای مظهر محمود شیرانی لطف کرده جلدهای هفت و هشت را ارسال داشته‌اند با تجدید ذکر جلیل مرحوم شیرانی به آوردن مشخصات این دو جلد می‌پردازد.

مندرجات جلد هفتم در سه بخش است: مطالب - تنقید - تبصره.

آنچه در قسمت مطالب آمده است مرتبط است با تاریخ هندوستان - در قسمت تنقید مطالب زیادی هست که جنبه اصطلاحی دارد و با تاریخ و تمدن ایران هم ارتباط دارد مانند بلوچ، مغل یا جفتا، فرنگی یا رومی، راه مکه، بخشی، شاگرد پیشه، کمان یا کمنده، دربار، جاجم، شکار، باغ، زعفران، گلاب، نارنگی، رساله کلیم کاشانی، خزینه الاصفیاء تاریخ فرشته، سیرالعارفین، مونس الارواح، سیرالانقلاب، اسلحه آتشی، روایت فردوسی، منجین عروس، منجین چینی، دیبانه، عراده، دیگ، تفک، ناوکه، بخارا، خوارزم، نیشابوره رعد و کمان رعد، مجموعه‌الصنایع، دروغ اسکندری، کتاب آداب العرب، فلاجوری، دشنه، کناره، آتش بازی، امیرخسرو، تفک افکن، بندوق و جز اینها.

تبصره حاوی شرح احوال چند تن از هندیان و انگلیسیان است.

عنوان فرعی جلد هشتم «کتاب نصاب، عروض اور مسکوکات» سی متعلق مضامین است. این تفصیل: حصه اول کتاب نصاب (نصاب اردو است) که به «علاق باری» موسوم است. متن نصاب هم چاپ شده است. حصه دوم عروض: وزن رباعی - عروض جدید - مباحثات عروضی. حصه سوم: مسکوکات قدیمه.

مکاتیب حافظ محمود شیرانی

مرتبه مظهر محمود شیرانی. لاهور. مجلس یادگار حافظ محمود شیرانی. ۱۹۸۱. وزیری. ۳۴۰ ص.

حافظ محمود شیرانی (درگذشته در ۱۹۴۶) از استادان و ادیبان نامور هندوستان بود که در لاهور زندگی می‌کرد و استاد دانشگاه پنجاب بود. او نخستین کسی است که دریافت یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی از فردوسی نیست (پیش از عبدالعظیم فریب و مجتبی مینوی). او چندین مقاله درباره فردوسی و شاهنامه دارد که خوشبختانه به

فارسی هم ترجمه شده است. اواز استادان بنام دانشگاه لاهور و از محققان برجسته در زمینه ادبیات فارسی بود. او دارای کتابخانه‌ای بود که نسخه‌های خطی آن واجد اهمیت بسیار است. خوشبختانه فهرست آنها منتشر شده است. فرزند بزرگوار ایشان که خود اکنون از استادان است به مناسبت برگزاری مجلس یادگار حافظ محمود شیرانی (۱۹۸۰) که سال عدم ولادت او بود مجموعه‌ای از نود و هشت نامه حافظ را به چاپ رسانید. این نامه متعلق به اشخاص مختلف است. غالب این نامه‌ها متضمن مطالب ادبی و تاریخی است. مخصوصاً نامه‌هایی که به دکتر محمد اقبال (آنکه محقق بود) - عبدالستار صدیقی - دکتر سید عبدالله - دکتر عبدالله چغتایی.



فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان
تألیف احمد منزوی، مجلد سیزدهم (دانشهای بلاغی - دستور زبان - عروض و قافیه)، اسلام آباد پاکستان، ۱۳۷۰، وزیری، ص ۲۳۹۵ - ۳۰۳۱

کار بزرگ منزوی به سیزده جلد رسید، درین جلد ابتدا نسخه‌های خطی فارسی موجود در کتابخانه‌های پاکستان در موضوعات دستور زبان فارسی - دستور زبان عربی - عروض و قافیه - علوم بلاغت - آمده است، سپس فهرستواره می‌آید که عبارت است از کتابشناسی همه کتابهای خطی و چاپی در همان موضوعهای یاد شده پیش ازین، خدا یار و باور چنین مرد پرکار شیفته بادا که پایه‌ای استوار در علم فهرست نگاری ایران است.

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

- ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، تألیف اختر داهی، اسلام آباد (پاکستان)، ۱۹۸۶، وزیری، ۴۹۶ (شماره انتشار ۱۰۴).
- قسمت اول ترجمه‌ها به زبان اردو ترتیب موضوعی - قسمت دوم ترجمه‌های پنجابی و پشتو و سنڌی و براهوی، فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش، جلد دوم، تألیف عارف نوشاهی، اسلام آباد، ۱۹۸۹، وزیری، ص ۱۰۱۳ تا ۱۴۱۸ (شماره ردیف ۱۱۸).
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینه آذر، تألیف خضر عباسی نوشاهی، اسلام آباد، ۱۹۸۶، وزیری، ص ۵۹۰ (شماره ردیف ۱۰۶).
- این فهرست به ترتیب موضوعی است از نسخ فارسی مجموعه پیکه‌زار و پانصد نسخه خطی که در تملک پرفسور سراج‌الدین آذر بود و کتابخانه خریده است.
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه همدرد کراچی، تألیف خضر عباسی نوشاهی، اسلام آباد، ۱۹۸۶، وزیری، ص ۵۹۱ (ردیف شماره ۱۰۶).
- متأسفانه کتابهای دیگری که از سال ۱۹۸۶ توسط مرکز تحقیقات نشر شده است به دفتر مجله نرسیده تا به معرفی آنها بپردازیم و قصور از ما نیست.

ROAD TO PAKISTAN

A Comprehensive History of the Pakistan Movement- 1947.

Vol. 1 (712- 1858).

Edited by Hakim Mohammad Said, S. Moinul Haq, Shariful

Mujahid, Ansar Zahid Khan.

Karachi, Hamdard, 1990. 653 P.

تاریخ مرزبینی است که امروز پاکستان می‌گوییم، از سال ۷۱۲ تا ۱۸۵۸ میلادی، در بیست و یک فصل، هر فصل آن به فلم یکی از مطلقان پاکستانی است و درین مواضع، مقدمه - شبه فاره پیش از اسلام - غزنویان و غوریان - سلطنت دہلی و حکومت‌های محلی - امپراطوری مغول هند - تمولات جامعه مسلمانان (دو بخش) - تشکیلات اداری - تمولات اجتماعی اقتصادی - مماری - نقاشی هندی - خطاطی و سکه - دانش و آموزش و پرورش - ادبیات فارسی (از ساجدالدین تفسیمی) - ادبیات عربی در شبه فاره - انحطاط مغول - استقرار انگلیس - سلطنت خداداد میسور و سقوط حیدر علی - تشکیل حکومت میسور - انقلاب بزرگ سال ۱۸۵۷ - ۱۸۵۸ (در دو بخش) - تکوین زبان اردو از آغاز قرن نوزدهم.

حکیم محمد سعید به راستی از اعجوبه‌های مدیریت است. نه تنها مؤسسه بزرگ همدرد را ایجاد کرده است و اکنون حال بیت‌المکته (دانشگاه)، آن را به وجود آورده که در سی پهل مؤسسه و انجمن علمی و اجتماعی و فرهنگی کشورش دخیل و رکن فکری است.

چین و کوره

داستانهای برگزیده از شاهنامه فردوسی
ترجمه و انتخاب جان هون نین، ۱۹۹۱-۶۵۷ ص.
این برگزیده به زبان چینی است و با جلدی خوب.

گلستان سعدی

ترجمه کیم نام استاد زبان فارسی در سانول (کوره)، ۱۹۷۸. رقمی - ۲۶۴ ص.

این ترجمه در پنج هزار نسخه چاپ شده است. مترجم ترجمه بوستار و مثنوی مولانا را هم در دست دارد. رساله ختم تحصیلات او درباره سید محمدعلی جمالزاده بوده و جزین رساله‌ای درباره حرفه‌دار نوشته است.

خطای نامه

خطای نامه متنی فارسی است درباره چین از عصر شاه اسمعیل و تألیف علی اکبر خطایی که چند سال پیش در تهران به کوشش ایرج افشار چاپ شد. اینک ترجمه چینی آن توسط جان تی وی استاد دانشگاه پکن انتشار یافته است.

ANNALE OF JAPAN ASSOCIATION FOR MIDDLE EAST STUDIES

No. 4 (1989), 2 Vols. 293,308 p.

No. 6 (1991), 355 p., No.7 (1992), 546 p.

ژاپون

دوین مجموعه مقاله‌ها، گفتارها درباره ایران است.
جلد چهارم: اشاره‌ای درباره مقالات شهری تبریز در قرن نوزدهم میلادی از ماساشی میزوتا (به ژاپنی با خلاصه‌ای به فارسی).
جلد ششم: مسائل توسعه شهری در ایران به قلم امیرباقر مدنی.
- بناهندگان اصفهانی در خراسان از دکتر محمدحسین باهنی یزدی.
جلد هفتم: میرزا ملکم خان منتقد ادبی (از ایرج پاریسی نژاد)
- نقد کتاب میسو بوهندا (به زبان ژاپنی) درباره تصرفات مغولان چاپ ۱۹۹۱. به قلم اکیرا ایواناکی.

IRANIAN STUDIES

1- Caravan Routes Across the Zagros Mountains in Iran, K. Kamioka, Tokyo, 1988, 199 p. (No.36- Studia Cultural Islamica)

راههای کاروانی در کوه‌های زاگرس (به زبان ژاپنی)

2- Periodic Markets in Gijan, By K. Kamioka and K. Haneda, Tokyo, 1988, 212 p. (No. 37- Studia Cultural Islamica).

بازارهای دوره‌ای در گیلان به زبان ژاپنی.

STANDARDISATION AND ORTHOGRAPHY
IN THE BALUCHI LANGUAGE

By Carima Jahan: uppsala, 1989- 268 p. (Acta
Universitatis Upsaliensis. Studia Iranica Upsaliensis. 1).

تسلی

نخستین جلد از انتشارات دانشگاه اوپسالا (سوئد) در رشته ایرانشناسی، کتابی است به معیار علمی و کاملاً دقیق در زمینه زبان بلوچی. بیش از یکصد سال است که خاورشناسان بررسی در زبان بلوچی را جزو کارهای اساسی زبانشناسی گذارده‌اند. اینک خانم جهانی به مناسبت گویشهای محلی که در بلوچی هست کوشیده است راههای دست‌یابی به زبان معیار را در بلوچی نشان بدهد.

عناوین مباحث اصلی در کتاب خانم جهانی چنین است: نظر کلی به ادبیات بلوچی (گفتاری و نوشتاری) - نظریه درباره زبان معیار و شیوه رسم خط - تکوین دست‌یابی به معیار در زبانهای دیگر ایرانی - گویشهای بلوچی و آواشناسی معیارشناسی زبان بلوچی - کتابت و رسم خط در بلوچی - گزیده متون - کتابشناسی در سه بخش.

MIDDLE EAST AND ISLAM

A Bibliographical Introduction. Revised and Enlarged Edition
by Diana Grimwood - Jones. Zug, Inter Documentation
Company. 1979. 429 p. (Middle East Libraries Committee,
Bibliotheca Asiatica, 15).

تسلی

کتابشناسی اساسی و معتبر و همچون راهنمایی است برای همه کتابداران و محققان رشته‌های تحقیقی منطقه خاورمیانه و ممالک اسلامی. مندرجات این چاپ دوباره عبارت است از:

مراجع دم‌دستی

- | | |
|--------------------|---|
| D. Grimwood- Jones | کتابشناسیهای عمومی و اختصاصی و مراجع دم‌دستی |
| D. Hopwood | نشریات ادواری مربوط به ممالک اسلامی و خاورمیانه |
| J. D. Pearson | مطالعات شرقی، عربی و اسلامی |

تاریخ و مطالعات اسلامی

- | | |
|----------------|--|
| C. E. Bosworth | تاریخ اسلام |
| P. Stiglett | تاریخ خاورمیانه در دوره معاصر |
| J. D. Latham | اسپانیای اسلامی |
| J. D. Latham | مغرب |
| J. D. Latham | فقه اسلامی |
| G. Scanlon | هنر و معماری و باستانشناسی دوره اسلامی |
| J. D. Latham | اسلحه و جنگ |
| P. Johnstone | دین اسلام |
| J. D. Latham | کلام اسلامی |
| D. Brady | فلسفه اسلامی |
| P. P. Lorch | ریاضیات و نجوم نزد مسلمانان |
| P. Johnstone | پزشکی مسلمانان |

	کتابشناسیهای موضوعی
A. Al-Shahi	قوم شناسی ملل خاورمیانه
W. B. Fisher	جغرافیای خاورمیانه
E. R. J. Owen	مسائل سیاست خاورمیانه
E. R. J. Owen	تاریخ اقتصادی معاصر خاورمیانه
R. Mabro	نفت خاورمیانه
R. Mabro	انتشارات رسمی

	کتابشناسیهای منطقه‌ای
G. R. Smith	عربستان
G. N. Atiyeh	مصر
J. Knappert	اندونزی
P. Sluglett	عراق
R. L. Bidwell	شمال آفریقا
G. L. Lewis	ترکیه
D. Peretz	فلسطین - اسرائیل - اردن
J. A. Boyle	ایران قبل از قاجار
F. W. Avery	ایران قاجاری و پهلوی
M. A. Katouzian	اقتصاد ایران
C. Wakefield	روزنامه و نشریات ایران
R. L. Hill	سودان
A. Hourani	سوریه و لبنان

	زبان و ادبیات
J. D. Latham	ادبیات عربی قدیم
M. M. Badawi	ادبیات عربی معاصر
D. Hopwood	روزنامه‌ها و نشریات ادواری عربی
T. M. Johnstone	مطالعات لهجه شناسی
J. F. G. Bynon	مطالعات بربری

هر یک از این نویسندگان در زمینه کار خود متخصص است و هر نوشته شامل است از اطلاعات کتابشناسی.

MIDDLE EAST AND ISLAM

A Bibliographical Introduction. Supplement 1977-1983. Edited by Paul Auchtung. Zug. Inter Documentation Company. 1986.
246 p. (Bibliotheca Asiatca, No. 20).

این کتاب دنباله و پیوست کتابشناسی پیش است و بر همان ترتیب و اساس، مؤلفان این جلد کوشیده‌اند که پیشرفت تحقیقات و گسترش کتابشناسیها را تا سال ۱۹۸۵ به پژوهندگان معرفی کنند. چنین است تغییراتی که در آن روی داده، یعنی فقط نام مقالات که عوض شده یا نام نویسندگان که تغییر کرده است آورده می‌شود. بقیه بر همان منوال سابق و به قلم همان اشخاص پیشین تهیه شده است.

R. Hillenbrand	هنر و معماری و باستانشناسی دوره اسلامی
G. H. A. Juyboll	احادیث
P. Auchtertonie	فقه اسلامی
P. Auchtertonie	کلام اسلامی
I. R. Netton	فلسفه اسلامی
R. I. Lawless	جغرافیای خاورمیانه
P. Stiglett	تاریخ خاورمیانه در دوره معاصر
T. Niblock	عرستان دوره معاصر و ممالک عربی خلیج فارس
D. Hopwood	معبر
P. Auchtertonie	ایران
C. Hillenbrand	ایران (ماهیکاری)
J. Knappert	اسلام در شرق افریقا
J. Knappert	اسلام در اندونزی
D. Waines	فلسطین ۱۸۰۰ تا ۱۹۴۸
D. Peretz	فلسطین - اسرائیل - اردن
M. W. Daly	سودان
W. M. Hale	ترکیه
O. Wright	مقالات تهیه شناسی عربی
W. Behn	روزنامه‌ها و نشریات فارسی

BAUEN UND WOHNEN AM HINDUKUSHI

Von Paul Bucherer-Dietschi (Hrsg.). Liestal, 1958. 180 S.

(Stiftung Bibliotheca Afghanica, 7).

پول بوخر مهندس است سوئیس که از سی سال پیش دستیابی به افغانستان، تاریخ، فرهنگ و طبیعت آنجا پیدا کرد و سفرهای دور و دراز مشتاقانه به آنجا رفت. حالاً بیش از پانزده سال است که در شهرک کوچکی در سوئیس «کتابخانه افغانی» را که مؤسسه‌ای علمی و مرکزی شده است از اسناد و کتب مربوط به افغانستان بنیاد نهاده است. این کتابخانه انتشاراتی دارد که هفتصن آن به نام مذکور در صدر این یادداشت حاوی نه مقاله است:

W. Köhler	انواع مصالح ساختمانی در معماری افغانستان
A. E. Engler	خاک و ساختمان
H. W. Mohm	مصنایع چوبی
I. Von Moos	مسکن و خانه در مجن تل
V. Marigo	نوشته دیودور سیسیلی درباره خانه‌های شهرک «پاراپامیس»
D. W. Illi	فانوس و چراغ در خانه‌های هندوکش
N. H. Duprée	ویکتوریا در حرمرای افغانستان
M. Klinkott	آرایشهای ساختمانی در جنوب غربی افغانستان
غلام جیلانی داوری	سنگ قبری از غزنی (سال ۱۱۲۵)

این مجموعه با سلیقه‌ای هنری و با چاپ و کاغذ و تکمیلای خوب به چاپ رسیده است.

INTOXICATION EARTHILY AND HEAVENLY

Seven Studies on the Poet Hafiz of Shiraz. Edited by M. Glünz
and Ch. Bürgel. Bern. Peter Lang. 1991. 147 p.

هر دو سال یکبار در دانشگاه برن جلساتی برای معرفی حبه‌ای و گوشه‌ای از ادبیات و تاریخ مشرق تشکیل می‌شود. در سال ۱۹۸۹ این جلسه به حافظ اختصاص داشت و اینکه خطابه‌هایی که در آنجا خوانده شد به اهتمام م. گلوتز و استادش کک. بورگل به چاپ رسیده و حاوی مقالات از افراد ذیل است:

J. Ch. Bürgel- E. Glassen - M. Glünz- C.-C. Kappler - J.S. Meisani - D.M. Correale - Th. Widmer.

امید است این مجموعه ترجمه شود تا حافظ شناسی ایران چهره تازه‌های از برداشت خاورشناسان در اختیار داشته باشد.

MANI, LE BOUDDHA DE LUMIERE

Catechisme manichéen chinois. Par Nahal Tajmoud. Paris.

Les Editions du Cerf. 1990. 362 p.



مترجمات کتاب «مانی» بودای روشنائی، ترجمه و تحقیق خانم نهال تجمود چنین است: معرفی کتاب «خلاصه عقاید و قواعد بودای روشنائی» مانی» که در این ترجمه Compendium نامیده شده، نوشته روحانی مانوی در سال ۷۳۶- مانویت در چین - تاریخ متن - اهمیت سندی آن برای تاریخ مانویت - زبان کتاب و خلاصه و معرفی هر یک از شش بند آن - مجموعه متن یازده صفحه کوتاه چینی است. متن چینی و ترجمه آن - خوانندگان باید بدانند خانم نهال تجمود چینی می‌داند. تعلیقات (از صفحه ۸۹ تا ۲۵۳)، سراسر کار خانم تجمود و نمونه پژوهش و تسلط ایشان در موضوع است. پیوست ترجمه و یادداشت‌های چاپ شده از دو دانشمند فرانسوی پل پیلو و پل دمی اول. فهرست لغوی و اعلام کتاب «خلاصه». فهرست ارقام و اعداد کتاب «خلاصه». فهرست همان مطالب در بخش تعلیقات.

پیش از خانم نهال تجمود، متن چهار بنده اول کتاب «خلاصه» را هالون و هنینگ در مجله ایریماژور و بندهای پنجم و ششم را شاون و پیلو در ژورنال آریاتیکنه ترجمه و نشر کرده بودند. انتشار کتاب خانم تجمود به زبان فرانسه در زمینه مانی شناسی برای ما ایرانیان مفید است ازین حیث که پس از نقلی زاده ایشان ایرانی دیگری است که توانسته است در مکتب مانی شناسی اروپا تحقیقات خود را منتشر کند.

LE NOMADISME DANS LE NORD DU KHORASSAN

Par Mohammad - Hossein Papoli- Yazdi. Paris. Institut Français
de Recherche en Iran. 1991. 434 p.

کتاب دلپذیر و پژوهشی دکتر محمدحسین پاپلی یزدی درباره کوچ روی در شمال خراسان با بیش صحن کوتاه جغرافیاشناس فرانسوی پلانول آغاز می‌شود و در آن گفته است که اساس این تألیف برای اخذ درجه دکتری از دانشگاه پاریس بوده است.

پاپلی یزدی از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۷ در بیست و پنج آبادی خراسان به تحقیق و تجسس محلی پرداخته و حاصل کارش این تألیف عمیق جغرافیایی است در موضوعی که نازگی و ابتکاری است. البته درباره عشایر ایران قری است که خاورشناسان مطالعاتی کرده‌اند ولی تحقیقات دقیق‌تر از آن سی سال اخیرست. مثلاً آنچه دیگر فرانسوی و نگارنویس امریکایی درباره بختیاری و بکت امریکایی درباره قشقای و ناپر انگلیسی درباره تامسون انجام داده‌اند نمونه‌های

اساسی است. اینک تألیف پایلی یزدی را باید نام برد که به این رشته افزوده می‌شود. کتاب او دقیق و آماری و پر از نمودارهاست و مضامین اصلی آن عبارت است از: تاریخ و تشکیلات مشایری کردهای خراسان - محیط طبیعی - آب و هوا - پوشش گیاهی - مراتع و بیابان و قشلاق - مسکن و آغل - کوچ - نیمه کوچیان - ماشینی شدن وسایل حمل و نقل - ارتباطات اجتماعی اقتصادی - اسکان - نتیجه خوشبختانه ترجمه این کتاب به فارسی نشر شده است و درجای خود معرفی آن را آورده‌ایم. دکتر پایلی یزدی برای این کار و کوششهای زیادی که در زمینه جغرافیای ایران انجام داده است به دریافت جایزه انجمن جغرافیایی فرانسه نایل شد.

DES PALAIS DU CHAH AUX PRISONS DE LA REVOLUTION

Par Ehsan Naraghi. Paris. Balland. 1991. 381 p.

احسان نراقی بیان ماههای شهریور - دی سال ۱۳۵۷ هشت بار با شاه ملاقات و مذاکره کرد و همه صحبتها طبعاً مرتبط با جریاتها و مسائلی بود که در آن روزها میان رجال سیاسی و مخالفان در میان بود. نراقی چون در رشته جامعه‌شناسی درس خوانده همیشه برخورد واجب دیده است در هر واقعه و موضوعی که با جامعه ارتباط دارد وارد باشد. آن روزها برای کسی که با چنین روحه‌ای می‌زید بسیار پرکشش بود و طبعاً دادم در جستجوی آن بود مطلبی و خبری تازه به دست آورد و دره‌منزه باشد. ناچار با همه طبقات به سخن می‌نشت، حتی هشت جلسه با شاه آن هم در ابامی که بحران شتاب پیدا می‌کرد.

تردید نیست خاطرات نراقی از آن هشت جلسه که سعی کرده است عمده سخنان شاه را دربرداشته باشد گوشه‌ای است از آن دوره فعالیت نراقی و طبعاً برای محققان تاریخ در روزگاران دیرتر یکی از منابع تواند بود. نراقی متن را به فرانسه نوشته به ترجمه فارسی هم منتشر شده و نقدهایی هم درباره آن به چاپ رسیده است. بخش دیگر کتاب خاطراتی است از او از سه باری که پس از سال ۱۳۵۸ تویف و حبس شد و تجربه‌ای دیگر در شناخت مسائل اجتماعی به دست آورد و توانست از نشت و خامت با افراد و طبقات مختلف درکنج و سمج یادداشتهایی به خاطر بسپارد و زبده آنها را درین کتاب عرضه دارد.

LA ROSERAIE DU MYSTERE

Suivi du commentaire de Lâhijî. Traduit du persan, présente' et annoté par Djumshid Mortazavi et Eva de Vitray- Meyerovitch.

Paris. Sindbad. 1991. 226 p.

جشید مرتضوی که کارها و ترجمه‌های دیگرش از متون عرفانی پیش ازین در مجله معرفی شده است با همکاری خانم اوا دووینترای میروچ توفیق یافته است ترجمه گلشن راز شبستری یا گزیده‌ای از شرح لاهیجی بر آن منظومه را منتشر کند. چهار صد و سی و چهار تعلقه و حاشیه توضیحی درانتهای ترجمه برای تفهیم مطالب پیچیده عرفانی و اصطلاحات، حکایت از روش علمی و دقت نظر او دارد.

MOYEN ORIENT ET OCEAN INDIEN

5 (1988). Paris. 173 p.

مجموعه‌ای است کاملاً علمی از مقالات درباره سرزمینهای خاورمیانه تا اقیانوس هند در فزون شانزدهم تا نوزدهم و اینک پنجمین آن نشر شده است.

مهمترین مقاله آن سومین بخش است از مطالعات صفویه شناسی ژان اوبن با عنوان.

Avenement des Safavides reconsidere. (pp. 1-130)

اوبن درین نوشته به فوجات فریبانشان - تجلیات شاه اسمعیل - پایان حکومت آئی قزلبو - صوفیان کلاه سرخ - شیخ و شاه - بدبختیهای جنگ - مخالف عشاوری - روشندان مخالف - مخالفان خانوادگی - تشکل سیاسی پرداخته است.

دو مقاله دیگر یکی درباره تجارت جده در قرن هجدهم است از ویلیام فلور. دیگری درباره وضع روابط خارجی حکومت هند در اواخر قرن شانزدهم میلادی.

پنجه گربه، چشم بلبلی

PATTE- DE - CHAT ET OEIL - DE - ROSSIGNOL

بدن و اعضای بدن در واژه‌های گیاهی در زبان فارسی

Par M. J. Moïnfar. Illustration de Corinne Yénot Moïnfar.

Nanterre. Société d'Ethnologie. 1988. 107 p.

معین فر در این رساله‌ای که در کمال زیبایی و ذوق چاپ شده است چهل و سه گیاهی را که جزئی از نام آنها یکی از اعضای بدن است معرفی کرده و نام علمی هر یک را آورده و گونه هر یک را شناسانده و توضیحات لغوی و ادبی داده است.

نمونه: پایزی - تاج خروس - بر طلوس - دستبو - فرس کمر - گاو چشم - ریش بابا...

ABSTRACTA IRANICA

Vol. 13 (1990). Paris, Institut Français de Recherche en Iran.

1991. 135 p.

این جلد معرفی ۲۲۹ کتاب و رساله و مقاله را دربردارد. شمارش آن از جلدهای پیشین کم‌ترست (حتی از نصف کمتر). ظاهراً به این سبب که معرفی کتابها و مقاله‌های چاپ ایران در آن کمتر آمده است. طبعاً دشواری دسترسی به کتابهای ایرانی در فرنگ با مشکلاتی که برای صدور کتاب بود این گونه زبانهای معنوی را پیش آورد. اکنون که این دشواری برداشته شده است امید است بتوانند در جلد دیگر جبران مافات کنند.

بن بست

بر مبنای چند نامه از عروزی کیوان. از م. ف. فرزانه. پاریس انتشارات سرشار. ۱۹۹۱. رقمی. ۲۱۹ ص.

مصطفی فرزانه هم‌درس دوره دانشکده و دوست مشترک من و مرتضی کیوان و جمعی دیگر که ناشان در کتاب بن بست هست نامه‌هایی را که مرتضی به او نوشته بوده و سالهای درازی که دور از وطن زیسته با خود نگاه داشته و اینک کتابی بر مبنای آنها نوشته و یادگاری ارجسند درباره کیوان برجای گذاشته است. اما من که شاید بیش از هر کس از کیوان نامه داشتم (حدود صد تا میان سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۲) در سال ۱۳۴۴ یا ۱۳۴۴ مجبور شدم آنها را به همراه عکسهای زیادی که با هم گرفته بودیم و هفت هشت نامه مرحوم دکتر محمد مصدق و شاید نامه‌های دیگر در چاه بیندازم تا از احتمال افتادن آنها به دست ساوا که در مظان مراقبت آنها بر خودم بودم دور شود. البته حالا افسوس زیاد می‌خورم، زیرا نامه‌های کیوان مشهور بود به نکته‌های ادبی و نقل‌های زیاد از کتابهای آن روزگاران و یادهایی از رفقا و اشخاص فرهنگی که در آن سالها با ما مشغول بودند و با در مجلات نویسندگی می‌کردند. بهر تقدیر رسیدن کتاب فرزانه تجدید یادی شد برای من از آن جوین و درینجا هم مناسبتی ندارد به سبب واقعه برداشتم.

مرتضی کیوان جوانی فرهنگمند، مستند و نویسنده سخن شناس و عاشق تازگی و در دوش می‌شانه و راستین بود. البته ساده بود و بی‌پزایی. بهمین علت بود که غرق شد تا آنجا که جان خود را از دست داد. از ایامی که او در مجله بانو کار می‌کرد و سپس که به جهان نوه پیوست و سردبیر این مجله شد کمتر روزی بود که از هم خبر نداشته باشیم. بسیاری عصرها را با هم گذرانیدیم. از چهارراه سردر سنگی (خانه ما) به سوی خیابان نادری می‌رفتیم و سپس به کتابفروشی این سینا سری می‌کشیدیم و بازمی‌گشتیم. در کوهنوردی گاهی همراهی می‌کرد و چندبار در کوهنوردیهای توجال و ورجین و شهرستانک و جز آنها چند روزه با هم می‌بودیم. خوش سخن و دست و پاگرم و بی‌آلایش و متین و نکته‌دان و نکته یاب بود. شاید از سال ۱۳۲۷ بود که آرام آرام به همسخنی با رفقای نوده‌ای بیشتر تساهل پیدا

کرد. طبعاً از جهان نو بندریج برید ولی نلستت و خاست خود را با من داشت. در همین دوره بود که به نوشته‌های بهرمنجنامه من خرده می‌گرفت و آنچه را نمی‌خواست روبرو به من بگوید بصورت نامه‌های مفصل و مطول می‌نوشت و به خانه ما می‌داد و مرا از راه و روشی که در پیش می‌داشتم برحذر می‌داشت. ضابط نخستینش به حزب توده که خلافت به دلپسنگی نام و تمام بدان جمعیت منتهی شد حس سوءن ظن هم در او برانگیخته بود. برای اینکه سخنی به گزاف نگفته باشم ناچارم گفته‌ای را از تو گواه مطلب بیاورم.

خیال می‌کنم در سال ۱۳۳۰ بود که احمد اقتداری در یکی از کوچه‌های خیابان کاخ خانه‌ای اجاره کرده بود و من گاهی به او سر می‌زدم. یکی از روزها که من به خانه او رفته بودم کیوان مرا دیده بود که از آنجا بیرون آمده بودم. چون اقتداری را نمی‌شناخت از قیافهٔ جنوبی اقتداری که شباهی به پاکستانها دارد تصور کرده بود اقتداری پاکستانی است و از عوامل انگلیسها. یکی دو روز بعد که کیوان مرا دید به کتابه گفت منزل آن پاکستانی برای چه کاری رفته بودی! از حرفش تعجب کردم و چون پی‌جویی کردم و محل را گفت دریاختم مفوضش احمد اقتداری بوده است. هشتاد صفحه از این بسته خاطراتی است که مصطفی فرزانه از کیوان به یاد داشته و بقیه متن نامه‌هایی است که کیوان از تهران به پاریس به فرزانه نوشته است (سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۱).

پگانه عکسی که از یادگارهای گذشته و همیشگی با کیوان برام باقی مانده در سال هشتم آینده (۱۳۵۹) در صفحه ۹۳۵ چاپ شده است. درین جا برای تجدید یاد از کیوان، متع شده آنچه را در زمستان ۱۳۵۷ راجع به او در مجلهٔ راهنمای کتاب چاپ کرده‌ام به مناسبت نشر کتاب این بسته درینجا می‌آورم.

* * *

مرتضی کیوان از دوستان خوب و مهربان من در دوران جوانی بود. فریب هشت سال از زندگی ما او گذشته. در نیمی ازین سالها، روزی نبود که میانمان دیداری نباشد، خواه در دفتر مجلهٔ جهان نو و خواه در عمارت وزارت راه و الماع در سه راه شاه که او در آنجا کار می‌کرد و خواه عصرها در خیابان نادری و استانبول که معمولاً با سیایش کسوانی و هوشنگ ابتهاج و سیروس ذکاء و مصطفی فرزانه و کاووس جهاندار و جمعی دیگر قدم می‌زدیم و از بزمیهای ادبی و فرهنگی صحبتها به میان می‌آمد، و بالاخره در میان روستاها و کوهستانهای البرز که بارها و بارها با هم بودیم و من از لذت همصحبتی او بهره می‌بردم.

کیوان از مردم همدان بود. نوجوان بود که به طهران آمد. خدمت اداری خود را در وزارت راه شروع کرد و در آنجا با نامهٔ واده آشنا شد. این مجله بعد به واده موسوم شد و کمی بعدتر به جهان نو. بنیادگذار واده و واده نو محمد سعیدی بود و حسین حجازی سردبیر و گردانندهٔ آن. کیوان حیات فرهنگی خود را با این مجله‌ها که جنبهٔ ادبی و هنری و علمی داشت آغاز کرد و درین سیر سردبیری مجلهٔ «بانو» و سپس مجلهٔ «جهان نو» را پذیرفت. از اولین کارهای او در واده نوه که به یاد دارم نشر یکی از نامه‌های ناصرالدین شاه به ولیمهد بود (۱۳۲۴). طبع جوانی و نهاد پویای کیوان ازین میدان را با فراکشید و به دنیای تازه‌تری باگذاشت. تازه‌یابی و نوجونی ذوق او را برمی‌انگیخت که با ادبیات تازه‌تر و جهان فکری دیگر همسخنی کند. آنچه از او در مجله‌های چپ‌ناز سالهای ۱۳۲۸ بعد نشر شده است نمونه‌هایی است ازین تازه جوییها.

کیوان، در جمع دوستان آن روز نادره‌ای بود کم مانند، ازین حیث که بسیار می‌خواند. مخصوصاً هم آنچه به ترجمه می‌رسید و ازین رهگذر با ادبیات غربی و بطور اخص ادبیات روسی و نوشته‌های هنری و اجتماعی مکتبهای چپ آشنائی می‌یافت و هم آنچه از ادبیات و متون فارسی در دسترس او قرار می‌گرفت. او درین وادی نشئهٔ ناآرام و سیراب ناپذیر بود. یادم است در تابستان سال ۱۳۳۱ (که اگرچه هنگام گرمی هیجانهای سیاسی بود) محمد جعفر محبوب و علی کسائی و یکی دو نفر دیگر را برانگیخت که شاهنامه بخوانیم و به منزل می‌آمدند. محبوب شاهنامه می‌خواند و بحثهای دلپذیر می‌کردیم. اگرچه هر یک از ما در سیاست آن روز عقیده‌ای خاص خویش داشتیم هنوز ادب فارسی بیوند دهندهٔ میان همه بود، همانطور که صفا و صدقی دوستی و لذت مباحثه و همصحبتی.

کیوان نشر را تند روان و بی‌عیب و سریع می‌نوشت. در نوشتن مکتوب دوستانه پرتوان بود. افسوس که انبوه نامه‌های دلپذیر و خواندنی و پر مطلب او را از دست داده‌ام تا نشان دهم که او چندان نویسندگی را دوست می‌داشت و لذت می‌برد. از اینکه دریاقتهای خود را در زمینهٔ مباحث فرهنگی و آنچه می‌خواند به دوستان خود منتقل کند و به قلم نقد خواننده‌های خود را به دوستان بازگو کند.

در شهر نیز بی‌مایه نبود. مقداری از اشعارش در جهان نو و بعضی از نشرهای آن روزگار به چاپ رسیده است. بر مجموعهٔ شعر ناصر نظسی و بر ترجمهٔ محمد جعفر محبوب از «انتقام مروراید» اشترین بک مقدمه‌ای دارد و نیز بر بعضی کتابهای دیگر که نامشان یادم نیست.

والی مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی در صدد برآمد نشریه‌ای در معرفی کتابهای جدید آغاز کند، چون دوستان مهدی آذرپزدی گرداننده آن بود مرحوم کیوان سراز با شناخته به او مدد می‌رسانید، اما از آن نشریه که نامش «مجموعه راهنمای کتاب» بود بیش از دو شماره انتشار یافت. (طبعاً با مجله راهنمای کتاب که ده سال پس از آن انتشار یافت اشتباه نخواهد شد).

کیوان طبیعت را دوست می‌داشت. در سالهایی که به تقاب با حسین حجازی و ناصر و محسن مفخم رعیاس شوقی و امین عالی‌مرد و مهندس فروزان مهندس محمدی و عده‌ای دیگر به کوهنوردی می‌رفتیم او از یاران مقاوم و علاقه‌مند و استوار بود.

در سالهای ۲۸ و ۲۹ جمعیمان به محمد جعفر محبوب و محمود برزین و یکی دو نفر دیگر محدود می‌شد و بارها شد که دو به دو بودیم و از اوشان به شهرستانک، از جاجروود به لشکرک از این کوه به آن کوه دره‌های باشکوه را زیر پای می‌گذاشتیم.

کیوان از شرکت در حوزه‌های ادبی دوستانه به دور از تفاوت آراء سیاسی، پرهیز نداشت. مثلاً در دفتر جهان نو که خانابا طباطبائی، علی جواهر کلام، جعفر شریعت‌نکار و عبدالحسین زرین کوب، سیروس ذکاء، عباس شوقی، جمشید بهنام، قنبری ناظمی و عده‌ای دیگر از نویسندگان مجله می‌آمدند او هم می‌آمد و می‌گفت و می‌شنید. همچنین در جلسه‌ای که در منزل علی کسائی و نیز در اجتماعاتی که در انجمن گیتی متعلق به محسن مفخم تشکیل می‌شد با پی ثابت بود. در منزلی کسائی چه مجادلات و برخوردهای فرهنگی که میان صاحبان عقاید مختلف نمی‌شد. خروس جنگیها (ضیاءپور و شیروانی و غرب و هوشنگ ایرانی) بودند و محمد جعفر محبوب و محمود تفضلی و سیروس ذکاء و عده‌ای دیگر که نامشان را از یاد برده‌ام.

بازگویی خاطرات گذشته از احوال دوستی با ذوق و باصفاء جوانمرد و هنرخواه که نیرباران شد ناگوار است. او چندی پس از ۲۸ مرداد با جمعی از افسران عضو حزب توده ایران گرفتار شد و همراه یازده نفر از این گروه کشته شد. هیچ از پادم نمی‌رود چهره معصوم او را در آن نمی‌که با جمعی از دوستان به منزلش دعوت شده بودیم تا ما را با نامزدش آشنا کند. در آن محفل عده زیادی نبودند. زین العابدین رهنما و فرزندانش به مناسبت خویشی بودند و از دوستان نزدیکش بیش از چهار پنج نفر نبودیم. همین خانه بود که او را از پوری سلطانی جدا کرد و به کشتن کشانید. از آن روز که پیوند زناشویی بست چندی نماند که از میان رفت. قصه‌ای از مردانگی او بنویسم تا دردی را که از مرگش در دل دارم روشن‌تر سازم.

چند روزی پیش از اینکه گرفتار شود به منزل آمده بود و بک بسته محتوی عکسها و نامه‌ها و یادداشت‌هایی که از من داشت به کلفت خانه داده بود و رفته بود. بر روی آن بسته مضمونی از این قبیل نوشته بود «امانت‌هایی را که پیش من داشتی برگردانیدم...» چند روز بعد که خبر گرفتاریش را شنیدم دریافتم که او بیش از آن که می‌دانستم شریف و بزرگووار و انسان بود، چون دریافته بود که گرفتار شدنی است نخواسته بود در گرفتاری خود نامی از دوستش در اوراقش باشد و به آن دوست گرفتاری پیدا کند. بعدها از دوستان دیگر شنیدم همین جوانمردی و پایداری در دوستی را در حق آنها هم کرده بود.

کیوان به هنگام مرگ نزدیک به سی و سه سال داشت.

خدایش او را بیامرزد و امثال مرا بخشوده گرداند که پس از بیست و چهار سال نامش را توانستم از دل بر قلم بیاورم.

ایرج انشار

KITĀB AL-ṬABĪKĪJ

کتاب الطبیخ ابن سباز وراق

By Ibn Sayyār al - Warrāq. Edited by Kaj Öhrnberg and

Sahban Mroueh. Helsinki 1987. 10, 343 (Studia Orientalia, 60).



کتاب الطبیخ ابن سباز وراق متنی عربی است در هنر آشپزی و از روی نسخه موجود در کتابخانه‌های بوداپان

(اکسفورد) و هلستکی تصحیح و چاپ شده است. مقدمه انگلیسی کتاب شده‌ای است دربارهٔ کتابهای آشپزی که در زبان عربی موجود بوده و یا هست.

درین مقدمه اشاره‌ای هم به تأثیر طبخانی مرسوم نزد برمکیان ایرانی در طبخانی عربی شده است. افسوس که برای این متن فهرست کلمات و مصطلحات تهیه نکرده‌اند ورنه بخوبی روشن می‌شد که تأثیر ایرانیان در طبخ عربی از راه پی بردن به کلمات و مصطلحات بسیار آسان است. در همین کتاب بزم‌آورد، لون شاهی، کردناجات، سنوسجانات، لوبیایات، دیکبرنکات، زیرباجات، سفیدباجات، ستانیات، ناریباجات، لوزینق، فالودج، خشکناج، ساذج، جواوشنات و جز اینها یادگارهایی است از تأثیر و نفوذ و رواج آشپزی ایرانی در سرزمینهای عربی.

COLLECTION OF THE SOURCES FOR THE HISTORY OF
PRE-ISLAMIC CENTRAL ASIA.

مجموعه‌های منابع

آکادمی علوم مجارستان به مدیریت و نظارت ایران‌شناس نامور Janos Harmatta از چند سال پیش سلسله انتشاراتی را به نام مذکور در فوق بنیاد نهاد که همه مجلدات آن حاوی مقاله‌های درجه اول علمی و تخصصی است و چون بسیاری از مندرجات آنها با تمدن ایران مرتبط است فهرست مندرجات را به همان صورت اصلی می‌آوریم تا علاقه‌مندان بهتر بتوانند به آنچه می‌خواهند دست‌یابی پیدا کنند.

Vol. I

Prolegomena to the Sources on the History of Pre-Islamic
Central Asia. 1979.

Vol. II

Studies in the Sources on the History of Pre-Islamic Central
Asia. 1979.

Vol. III

From Hecataeus to Al-Huwarizmi. Bactrian, Pahlavi, Soghdian,
Persian, Sanskrit, Syriac, Arabic, Chinese, Greek and Latin
Sources for the History of Pre-Islamic Central Asia. 1984.

Vol. IV

From Alexander the Great to Kül Tegin. 1990.

فهرست مندرجات آنها در صفحات ۵۷۴-۵۷۶ دیده شود.

BETWEEN THE DANUBE AND THE CAUCASUS

Oriental Sources on the History of the Peoples of Central and
South Eastern Europe. Edited by György Kara. Budapest.

Akadémiai Kiado. 1987, 372 p.

میان دانوب و قفقاز مجموعهٔ هجده مقاله است دربارهٔ منابع شرقی مربوط به تاریخ مردم اروپای مرکزی و جنوب شرقی یعنی منطقه‌ای که عثمانیها بر آن نواحی نفوذ و حکومت داشتند و این است فهرست مندرجات کتاب. منابع عثمانی مربوط به نهضت مقاومت قشونی علیه عثمانی در بلغار

R. A. Cvetkova

G. David

منابع عثمانی مربوط به نهضت مقاومت قشونی علیه عثمانی در بلغار
نظام مالی در سنجاق هنگری

VOL. I

I. GREEK AND LATIN SOURCES

<i>P. Aalto</i> , Experiences with Latin Sources	9
<i>J. Wolski</i> , Points de vue sur les sources gréco-latines de l'époque parthe ...	17
<i>I. Borzák</i> , Zum Zeiteinsatz des <i>Q. Curtius Rufus</i>	27

II. BYZANTINE SOURCES

<i>H. W. Haussig</i> , Byzantinische Quellen über Mittelasien in ihrer historischen Aussage	41
<i>S. Szideczky-Kardoss</i> , Über das Werk des Menandros Protektor als eine Quelle der Geschichte Mittelasiens	61

III. OLD IRANIAN SOURCES

<i>R. Ghirshman</i> , La formation quadripartite des tribus perses	73
<i>B. Schlerath</i> , Das Awesta als Quelle für die Geschichte Zentralasiens	86
<i>K. Hoffmann</i> , Das Avesta in der Persis	89
<i>M. A. Dandamayev</i> , Data of the Babylonian Documents from the 6th to the 5th Centuries B. C. on the Sakas	95
<i>M. Masrhofer</i> , Zur Frage nicht medisch-persischer Personennamen in Persepolis	111
<i>R. Schmitt</i> , Die Wiedergabe iranischer Namen bei Ktesias von Knidos im Vergleich zur sonstigen griechischen Überlieferung	119

IV. MIDDLE IRANIAN SOURCES

<i>Ph. Gignoux</i> , Problèmes de distinction et de priorité des sources	137
<i>W. Sundermann</i> , Die mittelpersischen und parthischen Turfantexte als Quellen zur Geschichte des vorislamischen Zentralasiens	143
<i>J. Harmatta</i> , Sogdian Sources for the History of Pre-Islamic Central Asia ..	153
<i>R. E. Emmerick</i> , The Historical Importance of the Khotanese Manuscripts ..	167

V. OLD INDIAN SOURCES

<i>B. N. Puri</i> , Central Asia and its Peoples' Role in Ancient Indian History	181
--	-----

VI. ARAMAIC SOURCES

<i>H. Humbach</i> , Buddhistische Moral in aramäo-iranischem und griechischem Gewande	189
---	-----

VII. SYRIAN SOURCES

<i>G. Wiessner</i> , Bemerkungen zu Neu-Editionen orient-christlicher Geschichtswerke	199
---	-----

VIII. ARABIC SOURCES

<i>R. N. Frye</i> , Islamic Sources for the Pre-Islamic History of Central Asia ...	221
<i>M. Grignaschi</i> , Quelques remarques à propos des sources historiques arabes ...	231
<i>M. Maróth</i> , Die arabische geographische Literatur als Quelle zur Kenntnis Zentralasiens	249

IX. CHINESE SOURCES

<i>P. Daffina</i> , The Italian Project on the Chinese Sources of the History and the Historical Geography of Central Asia	259
<i>H. Wada</i> , Zur Geschichte Zentralasiens in der chinesischen Historiographie	261
<i>J. Esedy</i> , A Problem of Interpretation of the Early Chinese Sources on Barbarians	271

X. TIBETAN SOURCES

G. Uray, The Old Tibetan Sources of the History of Central Asia up to 751 A. D.:
a Survey 275

XI. NUMISMATIC SOURCES

D. W. MacDowall, The Monetary Systems and Currency of Central Asia 307
A. D. H. Bivar, The Absolute Chronology of the Kushano-Sasanian Governors in
Central Asia 317

XII. ARCHAEOLOGICAL SOURCES

B. A. Litvinsky, Significance of the Archaeological Sources for the Study of the
History and Culture of Central Asia 335

VOL. II

B. Ghirshman: Les daïvadâna 7
J. Harmatta: Darius' Expedition against the Sakâ tigraxaudâ 19
R. Schmitt: The Medo-Persian Names of Herodotus in the Light of the New Evidence
from Persepolis 29
J. Kellens: L'Avesta comme source historique: la liste des kayanides 41
I. Borzák: Semiramis in Zentralasien 55
J. Wolski: L'origine de la relation d'Arrien sur la paire des frères Arsacides, Arsace
et Tiridate 67
J. Harmatta: The Archaeological Evidence for the Date of the Sogdian «Ancient
Letters» 75
B. N. Mukherjee: Kharoshthi Documents of Shan-shan and the Kushâna Empire 91
W. Sundermann: Ein Bruchstück einer soghdischen Kirchengeschichte aus Zentral-
asien 99
Ph. Gignoux: Problèmes d'interprétation historique et philologique de titres et noms
propres sassanides 107
S. Szádeczky-Kardoss: Bemerkungen zur Geschichte (Chronologie und Topographie)
der sassanidisch-byzantinischen Kriege 113
Bo Utas: Non-religious Book Pahlavi Literature as a Source on the History of
Central Asia 119
A. Mohay: Priskos' Fragment über die Wanderungen der Steppenvölker 129
M. Maróth: Sistân nach den arabischen geographischen Quellen 146
I. Ecsedy: Early Persian Envoys in the Chinese Courts (5th—6th centuries A. D.) 153

VOL. III

F. Daffind: On Kaspapyros and the So-Called 'Shore of the Scythians' 1
H. W. Haunsig: Die ältesten Nachrichten der griechischen und lateinischen Quellen
über die Routen der Seidenstraße nach Zentral- und Ostasien 9
B. A. Litvinsky—*I. R. Pichikyan*: Monuments of Art from the Sanctuary of Oxus
(Northern Bactria) 25
I. Borzák: Zentralasiatische Elemente in dem Alexanderroman 36
B. Stavitskiy: Kara Tepe in Old Termez. A Buddhist Religious Centre of the Kushan
Period on the Bank of the Oxus 95
J. Wolski: Les sources de l'époque hellénistique et parthe d'Iran. Difficultés de leur
interprétation et problèmes de leur évaluation 137

<i>E. A. Davidovich</i> : The First Hoard of Tetradrachmas of the Kušāna 'Heraíos'.....	147
<i>I. Gershevitch</i> : The Colophon of the NOKONZOK Inscription.....	179
<i>J. Harmatta</i> : Kidāra and the Kidarite Huns in Kāśmīr.....	185
<i>Ph. Gignoux</i> : Titres et fonctions religieuses sassanides d'après les sources syriaques hugiographiques.....	191
<i>A. D. H. Bivar</i> : Questions of Interpretation in the Inscriptions of the Sasanian Seals.....	205
<i>K. Czeglédy</i> : Zur Geschichte der Hephthaliten.....	213
<i>M. Orignaschi</i> : La chute de l'Empire Hephthalite dans les sources byzantines et perses et le problème des Avar.....	219
<i>I. Fesedy</i> : Western Turks in Northern China in the Middle of the 7th Century.....	249
<i>Bo Utas</i> : The Pahlavi Treatise <i>Avdéh u sahikēh ī Saksistān</i> or "Wonders and Magnificence of Sistan".....	269
<i>M. Maróth</i> : Die Kalāg in den arabischen Quellen.....	269
<i>I. Gershevitch</i> : The Bactrian Fragment in Manichaean Script.....	273
<i>I. Gershevitch</i> : Beauty as the Living Soul in Iranian Manicheism.....	291
<i>W. Sundermann</i> : Probleme der Interpretation manichäisch-soghdischer Briefe.....	289
<i>M. Maróth</i> : Ptolemaic Elements and Geographical Actuality in al-Ḥuwārizmī's Description of Central Asia.....	317

VOL. IV

<i>J. Wolski</i> : Alexandre le Grand et l'Iran.....	1
<i>J. Wolski</i> : Le titre de 'roi des rois' dans l'idéologie monarchique des Arsacides.....	11
<i>M. J. Charmont</i> : A propos des premières interventions parthes en Arménie et des circonstances de l'avènement de Tigrane le Grand.....	19
<i>J. Harmatta</i> : 'King Kabneškir Son of King Kabneškir'.....	33
<i>I. Bartsch</i> : Zu Tacitus' hellenistisch-orientalischen Beziehungen.....	47
<i>I. Bartsch</i> : Vom zentralasiatischen xvarənah zur Attilas Bestattung.....	55
<i>Ph. Gignoux</i> : Pour une évaluation de la contribution des sources grecques à l'histoire sassanide.....	63
<i>Ph. Gignoux</i> : L'apocalyptique iranienne est-elle vraiment la source d'autres Apocalypses?.....	77
<i>J. Harmatta</i> : Chionitae, Kaseri, Gōdāni.....	89
<i>A. Mohaj</i> : Mihrakula - Gollas.....	99
<i>R. Schmidt</i> : Iranische Sprachen im vorislamischen Afghanistan.....	111
<i>I. Fesedy</i> : Chinese-Turk Political Connection and Conflict in 615 A.D.....	123
<i>M. Maróth</i> : Die politische Geographie Afghanistans im 7.-8. Jahrhundert.....	133
<i>J. Harmatta - M. Maróth</i> : Zur Geschichte der arabisch-türkischen Beziehungen am Anfang des 8. Jahrhunderts.....	139
<i>B. Brentjes</i> : Daniel Gottlieb Messerschmidt - ein Absolvent der Hallischen Universität und ein Entdecker Sibiriens (1720-1727).....	145

N. A. Dulina	دیپلماسی عثمانی و عدم تعهد میان ترک و یونان در ۱۸۴۰
B. Flemming	صاحبقران و مهدی در دوره سلیمان سلطان عثمانی
P. Golden	مجموعه درباره جغرافیای سرزمینهای شمال مدیترانه و کنار دریای سیاه
A. P. Grigar'ev	به زبان فارسی از دوره تیموری
T. Halasi-kun	تتمیش و تیمور
A. Horvath	منشی جغرافیایی و تاریخی از دفاتر عثمانی
J. Kaldy-Nagy	منبعی ترکی درباره هورس، درهنگری در آخر قرن شانزدهم
I. Vasary	اجنبیها در تشکیلات نظامی عثمانی در قرون شانزدهم
I. Vasary	کتابهای به خط رونی، از کنار داتوب
I. Petrosian	برایع ابراهیم و صاحب گرای
A. G. Sazykin	مبدأ قانون ینی چری
A. Scheiber	سندی تاریخی به خط اوبرات
E. Schatz	سبع تازه یاب عبری درباره تاریخ یهودیهای هنگری در قرون وسطی
M. Svanidze	سندی ارمنی - قیجاقی از سال ۱۶۴۰
F. Vass	وضع چشم داری و زنبورداری در گرجستان سال ۱۵۹۵
B. L. Zekiyan	دو دفتر تحریر از عهد سلطان مراد سوم
	جامعه ارمنی در فیلی پوپولیس



دو فرهنگ فارسی - از انتشارات بریل

شانت

- ۱ -

DICTIONNAIRE PERSAN - FRANÇAIS

Par Gilbert Lazard avec l'assistance de Mehdi Ghavam-Nezad.

Leiden. E.J. Brill. 1990. 482 p.

مقدمه کوتاه ژیلبر لازارد گویای هدف و روش و نظمی است که در تألیف این اثر ارزشمند به کار گرفته شده است. این فرهنگ لغتنامه واژه‌هایی است که روزمره در زبان فارسی تداول دارد. کسانی که می‌خواهند بدانند کلمه‌ای فارسی را به فرانسه چه می‌گویند بهترین مرجع است. لازارد ریاضت‌ناشناس است و در زبان فارسی و گویشهای آن ژرف نگری علمی بر اساس متون کهن فارسی و استمرار دانشی در زبان جاری از راه خواندن جراید و مجلات و مکالمه دارد و به تمام جوانب دستوری و آوایی و فقه‌الکلمه‌ای آن آشنایی کامل دارد و سخنش از صحت عاری نیست. لازارد کوشیده است به مراجعه‌کننده بیش از دو سه مترادف برای هر یک کلمه عرضه نکند تا مراجعه‌کننده گیج و سردرگم نشود و به آسانی توانا باشد که کلمه خوب مورد نظر و مفهوم سخنش را اختیار کند. مثلاً برای شترگاو پلنگ کلمه *Mélange* را آورده. البته معادلی است که تمام مفهوم را دربر نمی‌گیرد. شترگاو پلنگ مخلوطی است می‌تواند درحالی که گاهی اجزا مخلوط ممکن است به یکدیگر تعلق داشته باشد. ولی حق با اوست ازین روی که مراجعه‌کننده را از دودلی دور کند و معایبی را که نزدیک به واژه است به او بدهد.

تربیده معادل تراشه دانسته شده و معانی تراشه *émondé, écaillé, copeau, tongure* نوشته شده است. ضمناً تربیشه در گویشهای مرکزی ایران به معنی خیاربان ساریکی است که در چهار طرف باغ ایجاد می‌کنند.

طراز که مسدای ترازگفته شده اگر با طه باشد به معنی ردیف بالا و طبقه‌ای علی است مانند فنیهای طراز اول که در زمان قانون اساسی پیشین ایران ذکر می‌شد و هیچگاه درین موارد به‌ترازه استعمال نمی‌شود. ضمناً به‌طرازه معنی طریق (تربیع) هم دارد.

ENGLISH - PERSIAN DICTIONARY OF LEGAL AND
COMMERCIAL TERMS.

فرهنگ اصطلاحات حقوقی و بازرگانی انگلیسی به فارسی.

By K. Fahm, J. Halibion and P. Vittor. Leiden. E.J. Brill. 1989. 81 p.

این فرهنگ به مناسبت دعای حقوقی و بازرگانی که در دادگاه بین‌المللی لاهه پیش آمد (میان ایران و آمریکا) تدوین و چاپ شده است.

انتشارات تازه بریل

Kraemer, J. L.

Humanism in the Renaissance of Islam. The Cultural Revival During the Buide Age. Leiden. 1992. 364 p.

Musche, Brigitte

Vorderasiatischer Schmuck von den Anfängen bis zur Zeit der Achumeniden. Leiden. 1992. IXX, 306 p.

Vogelsang, W. J.

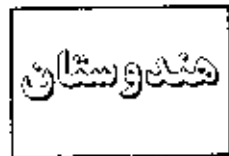
The Rise and Organisation of the Achaemenid Empire. The Eastern Iranian Evidence. Leiden. 1992, XII, 246 p.

Wallinga, H. T.

Ships and Sea- Power before the Great Persian War. Leiden, 1992. 248 p.

اکبرنامه

از شیخ ابوالفضل علانی - به تصحیح مولوی آغا احمد علی و
مولوی عبدالرحیم. از طرز آشیانیک سوسیتی. تجدید چاپ. دهلی.
کتاب پبلشنگ هاوس. ۱۹۷۷. جلد اول. ۳۷۰+۴۷ ص.



تجدید چاپ لوسی است از روی چاپ اول (۱۸۷۷) توسط Kitab Publishing House (دهلی).

نژادهای حافظ

بر اساس مجموعه لطایف و سفینه طرایف از سیف جام هروری همعصر حافظ.
به اهتمام نذیراحمد، دهلی نو. خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران. ۱۹۹۱.
وزیری. ۲۰۰ ص.

این کتاب حکایت از کوشش تازه‌ای دارد از دکتر نذیراحمد در معرفی شعر حافظ براساس نسخه‌ای قدیم.
نذیراحمد نسخه خطی و مجموعه لطایف و سفینه طرایف گردآوری سیف جام هروری را که از سال ۸۰۴ به بعد به

ترتیب آن نسخه پرداخته بوده) در هندوستان به دست آورده و با نبطهای معتبر دیگر مقابله کرده است. ۱۲۷ عزل و قطعه درین چاپ آمده است.

انتخاب نثر معاصر فارسی

ترتیب دکتر محمداسلم خان و دکتر شریف حسین قاسمی. دهلی، بخش فارسی دانشگاه دهلی، ۱۹۹۱. رقمی، ۲۲۸ ص.

چهل و یک مقاله و نوشته ادبی است از دکتر خانلری - دکتر بارشاطر - دکتر شادمان - دکتر بوسنی - علی دشتی - اقبال آشتیانی - دکتر زرین کوب - دکتر صنایعی - مجتبی مینوی - سعید نفیسی - دکتر مورنگر - محمد حجازی - جمالزاده - صادق جویک - شین پرتو - اعتصام الملک - آل احمد - محمد بهرنگی - هدایت - غلامحسین ساعدی.

THE SUJAI JAJHAN NAMA OF 'INAYAT KHAN

An abridged History of the Mughal Emperor Shah Jahan, compiled by His Royal Librarian. Edited and completed by W.E. Begley and Z. A. Desai. Delhi, Oxford University Press, 1990.

شاه جهان نامه نگارش عنایت خان داروغه کتابخانه شاه جهان گورکانی است و تلخیص سه مجلد پادشاهنامه‌ای است که در وقایع سلطنت آن پادشاه نوشته شده بود. بعدها این تلخیص توسط A. F. Fuller به انگلیسی ترجمه شده است (فولر در سال ۱۸۶۷ درگذشت). نسخه این ترجمه در کتابخانه موزه بریتانیا محفوظ مانده است و اینک در بگلی اسناد تاریخ هنر هند و مسالک اسلامی و هنر، دیسای مدیر سابق قسمت کتبه‌های مؤسسه باستانشناسی هند آن را با الحاق چند مجلس تصویر مرتبط به چاپ رسانیده‌اند و فهرست منظم گویای خوبی برای آن تهیه کرده‌اند.

SUFISM IN INDIA

By S. A. H. Abidi. Delhi, Wishwa Prakashan, 1992. 157 p.

مجموعه‌ای است از نه مقاله با عناوین: اسلام به هنگام آغاز شدن - بلخ مرکز مهم تصوف - منصور حلاج - مهم صوفیه در زبان و ادبیات فارسی - تأثیر حافظ بر جریان فکری بهرهمو مسیح که مؤسس آن راجارام مهان ری نام داشت - تصوف هندی و صوفیه مسلمان در هندوستان - مهمتی برن ناث از صوفیه مهم قرن هفدهم میلادی - آثار فلسفه هند و در شعر فارسی - تلاقی صوفیه و یوگانها.

دکتر امیرحسن عابدی استاد زبان فارسی و رئیس پیشین شعبه آن زبان در دانشگاه دهلی از ایرانشناسان بنام هند و از دوستداران ادبیات فارسی است و چند ده کتاب درین زمینه از او در دست است.

چند کتاب و نشریه از هند

آقای س. م. رازاله انصاری از محققان نامور هندوستان در رشته تاریخ پزشکی و علوم که برای شرکت در کنگره تاریخ پزشکی به تهران آمده بود چند نشریه به تحفه سفر آورد و مجله آینده را از پژوهشهای تازه در هندوستان آنگاه کرد.

دکتر انصاری عضو انجمن تاریخ پزشکی و علوم وابسته به جامعه همود (دهلی) است و نیز عضو گروه روانی دانشگاه اسلامی علیگروه. همچنین از اعضای چهارگانه هیأت تحریری مجله مذکور در ذیل است:

Studies in History of Medicine and Science

این مجله از مجله‌هایی است که بسیاری از مقاله‌های آن همیشه مرتبط با تاریخ پزشکی مسالک اسلامی و محصولات نوشته‌های علمی وطنی در زبان فارسی است. از این مجله تاکنون یازده مجلد نشر شده است. آخرین دفتر آن که جلدهای دهم و یازدهم (سال ۱۹۸۶-۱۹۸۷) است شش مقاله در زمینه تاریخ پزشکی و سه مقاله در زمینه تاریخ

علوم دربردارد. مقاله‌های پزشکی عبارت است از معرفی طب فیروزشاهی در علم معالجه پرندگان تألیف شاهعلی، همده متن فارسی آن رساله (تصحیح س. ظل الرحمن) - شرقشناسان و پزشکی اسلامی (از حکیم محمد سعید) - حواشی در نوشته‌های عربی مربوط به پزشکی (از فرید سامی حداد) - اسباب ضروریه (از الطاف احمد عزمی) - پزشکان و علوم پزشکی در آسیای میانه در قرون یازدهم و شانزدهم میلادی - طب یونانی به عربی در روزگار سلسله قطب شاهی (از حکیم عبدالیاری).

مقاله‌های مربوط به تاریخ علوم عبارت است از: رشیدالدین فضل‌الله همدانی مورخ و عالم مشهور (از ندیراحمد) - ایزداهای اسطراب در دوره سلاطین دهلی و مغولی هند (از یوکیو اهاشی) - درباره بعضی از زیجهای حاور نزدیک و میانه (از عبدالله زاده - ترجمه از روسی).

در شماره ۳ و ۴ سال نهم (۱۹۸۵) این مقالات دیده می‌شود: ابن نفیس و کتاب موجز القانون (از اسین کهبا) - نسخه نازهای از طب النبی تألیف سیوطی (از حکیم الطاف احمد عزمی) - ریاض عالمگیری (نسخه طبعی) (از حکیم ایوب علی) - مطالعه درباره تذکره شریفی (از حکیم محمود اشرف) - فرابادین (از جاوید اشرف) - مرآت الحساب (از حنیفه مظفر) - قانون ناصری به فارسی در اسطراب (از م. ن. ماتورا) - ترجمه فارسی Brhatsamhita نوشته ورهمیهر (از فرخ علی جلالی و رازالله انصاری) - رساله نیده به عربی از قضا بن لوقا (توسط حکیم س. ظل الرحمن). آقای دکتر انصاری مقاله مفیدی هم در معرفی مجلد تألیفات پزشکی نگارش فؤاد سرگین نوشته است که در سال هشتم مجله مذکور به چاپ رسیده است.

از نوشته‌های دیگر مربوط به تاریخ پزشکی که به انگلیسی در هند چاپ شده و آقای دکتر انصاری نسخه‌ای از آن را از راه لطف آورده است و باید ذکرش گفته شود رساله‌ای است از حکیم عبدالحمید تحت عنوان:

Exchanges Between India and Central Asia in the Field of Medicine. (Delhi, 1986). 60 p.

درین رساله مفید سرگذشت چهل پنجاه پزشکت مشهور که در بلاد هندوستان طبابت می کرده‌اند جمع آوری شده است. حکیم عبدالحمید برادر بزرگ حکیم محمد سعیدست. این دو برادر تأسیسات مهی در هندوستان و پاکستان به نام همدرد ایجاد کرده‌اند و شهرت جهانی یافته است.

میرزا محمد خان قزوینی و تحقیق و بررسی در آثار او

نام کتاب دیگری است که آقای دکتر انصاری با خویش آورده بود و آن تألیف دکتر شوکت نهال انصاری همسر خودشان است. کتاب با مقدمه ندیراحمد جزو انتشارات شعبه فارسی جامعه ملیه اسلامی (دهلی نو) به چاپ رسیده است. گزارشی است درباره کوششهای تحقیقاتی محمد قزوینی. سراسر رساله (دویست صفحه) به زبان فارسی است.

* * *

دیگر کتابهای رسیده دیگر

FLORIDA INTRENTIONA UNIVERSITY PRESS (Miami)

□ Espostio, J. L. - The Iranian Revolution. Its Global Impact. 1990. 346 p.

مقالات از نویسندگان مختلف است اعم از ایرانی (روح‌الله رضایی، فرهنگ رجانی، ساهرخ اخوی) و خارجی.

INDIANA UNIVERSITY PRESS (Bloomington)

□ Hunter, Sh. T. - Iran and the World. Continuity in a Revolution Decade. 1990. 254 p.

□ Ramazani, R. K. (ed.) - Iran's Revolution. The Search for Consensus. 1990. 148 p.

حاوی هفت مقاله است از چند محقق مربوط به تاریخ معاصر ایران از جمله آنتونی پارسونز سفیر انگلیس در ایران.

CORNELL UNIVERSITY PRESS (London)

□ Amanat, A. - Resurrection and Renewal. A Making of the Babi Movement in Iran, 1844 - 1860. 1989. 461 p.

STATE UNIVERSITY OF NEW YORK PRESS (Albany)

□ Amir Arjomand, Said - From Nationalism to Revolutionary Islam. Foreword by E. Gellner 1984. 256 p.

مجموعه ده مقاله است از جمله از سید امیر ارجمند، ریچارد کورتام، فرهاد کاظمی و دیگران.

UNIVERSITY OF TEXAS PRESS (Austin)

□ Olron, Robert - The Emergence of Kurdish Nationalism and the Sheikh Said. Rebellion, 1880- 1925. 1989. 19+229 p.

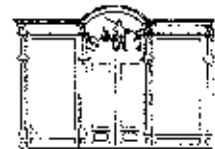
UNIVERSITY OF UTAH PRESS (Salt Lake City)

- Behnam, M.R. - Cultural Foundations of Iranian Politics. 1986. 188 p.
□ Cannon, Byron - Politics of Law and the Courts in Nineteenth Century Egypt. 1988. 329 p.
□ Najmabadi, A. - Land Reform and Social Change in Iran. 1987. 246 p.
□ Swagman, Ch. F. - Development and Change in Highland Yemen. 1988. 200 p.

سیصد سال کتابفروشی

HET OOSTERS ANTIQUARIUM

(Formerly of E.J. Brill)



مؤسسه بریل در شهر لیدن (هلند) یکی از قدیمی ترین مؤسسات کتابفروشی و نشر کتاب در زمینه کتابهای شرقشناسی است. شهرتش عالمگیر است و از سال ۱۶۸۳ (قرن هفدهم) به این کار پرداخته است، یعنی سیصد سال. از کارهای عمده و اساسی این مؤسسه سالهای دراز خرید و فروش کتابهای دست دوم و قدیمی بود و هر چند یکبار فهرستی از همین کتابهایی منتشر می کرد و با اینکه کتابها را به بهای گران می فروخت زود هم آنچه داشت فروخته می شد، زیرا آداب کار را خوب می داند. اخیراً در فهرستی که با نام دیگری (Het Oosters Antiquarium) برایمان رسید معلوم شد که قسمت کتابفروشی دست دوم و قدیمی مؤسسه بریل واگذار شده و تغییر نام داده و R. Smitskamp که سالهای دراز در آن مؤسسه، آن قسمت را اداره می کرده است اکنون مستقلاً این کار را در عهده دارد.

برای علاقه مندان نام و نشانی جدید را به چاپ می رسانیم.

HET OOSTERS ANTIQUARIUM

R. Smitskamp
Nieuwe Rijn 2
2312 JB Leiden
The Netherlands

فهرست مندرجات سالانه (سال هجدهم - ۱۳۷۱)

۳۲۴	آگرایی، محمود - هم نیک (شعر)	۴۹۹	آستانه‌ای، مهدی - درگذشت جهانگیر سرتیب پور
۲۲۸	اصین مدنی، صادق - یای ممره - یا نکره	۲۱۴	آفاقانی، عبدالکریم - توضیح دربارهٔ چند نام دورهٔ قاجار
۴۲۹	انتظام، عبدالله - مفصود ولدت خواندن تاریخ (ترجمه)	۲۱۶	آل داود، علی (سید) - نامۀ منتخب السادات به ملکه الشمره
۴۲۹	بازون، ژاک - مفصود ولدت خواندن تاریخ بختیار، مظفر	۴۹۲	احمدپور پیرانوف، اسماعیل - نام رودی در گلشن مراد احوان ثالث، مهدی
۳۷۵	- چند کتاب در زمینهٔ زبان و ادبیات فارسی به زبان چینی	۴۹۵	- یینی دربارهٔ شهریار اکتالی، پرویز
۳۰۶	جرجیان، حبیب - تاجیکستان وسط فارسی	۷۳	- فریدالدوله گلگون - حافظیات (نقد و بررسی کتاب)
۲۲۷	بینانی، قوام‌الدین - قبل سنگی لاریج	۱۴۲	اسلام‌پناه، محمد حسین - هنرمندان کرمانی (بخش دوم)
۲۸۷	پهلوان، چنگیز - نشریهٔ مرکز افغان شناسی	۲۲۳	اسماعیل پور، ابوالقاسم - امیر بازواری
۳۱۵	- شعر امروز افغانستان تاج بخش، اسماعیل	۲۶	افشار، ایرج - به نام نگارندهٔ هست و بود
۲۴۱	- بای تأکید و نفی تقرشی، مجید	۳	- دیدار با همزبان تاجیک
۱۷۸	- استاد مریوط به دهخدا ولدت نامه تقی‌زاده، حسن	۱۹	- پایان بیستین سال ایرانین استادیز
۱۹۴	- نمونه‌ای از گزارشهای سیاسی دورهٔ جنگ جهانی	۱۶۳	- مقالات ایران‌شناسی ژاپونیا
۶	تورسان زاد، اکبر - تاجیکستان و تاجیک	۱۶۶	- اتوها را مویش
۱۶	- زبان تاجیکی توکلی، احمد	۱۷۱	- معرفی کتابهای تازه
۲۴۵	- کرمانشاه امپراطوری، قبل هلن توللی، فریدون	۵۰۲ و ۲۵۷	- به یاد محیط ادب
۴۸۴	- ساز شگفت لقتی اعزاز، حسین	۳۹۹	- سبزی با تاجیکان
۱۲۰	- ساعتهای تاریخی اعلم‌الدوله تقفی پادگاری از روز عهد و فرمان‌مشرطیت	۳۱۳	- رگه‌های پیوند همبستگی در مذکر احباب و تذکرهٔ نصر آبادی
۱۹۹	جمال‌زاده، محمد علی - استاد معرمانهٔ وزارت خارجهٔ بریتانیا دربارهٔ فرزاداد ۱۹۱۹ (نقد و بررسی کتاب)	۴۱۴	- یادی از ابوالقاسم آزاد مراغی
۱۵۳	جوانشیر، علیقلی - شوخیهای جنگل (جنگلیهٔ اول و دوم)	۴۰۵	- سندی از رفتار اداری و اخلاقی علی‌اکبر داور
۲۳۳	حالت، ابوالقاسم - یاد محمد علی توفیق	۴۳۵	- مؤسسهٔ مطالعات آسیای مرکزی و غربی به سه‌نامه نظر کن تا بینی - نسخهٔ معدلو
۲۵۱	حقیقت، عبدالرفیع - لبیلهٔ جان (شعر)	۴۱۴	- یادگارهای فرهنگی مجتبی سبزی
۲۶	خائفی، پرویز - این چیست! چیست؟ (شعر)	۴۷۵	- مشرق زمین و معنای تاریخ - خط فارسی
۲۳		۴۸۷	- درگذشت بهرام فره‌وشی
		۴۹۷	- درگذشت محمود حسابی
		۴۹۸	- درگذشت سید حسن
		۵۰۱	- درگذشت سید حسن عسکری
		۵۰۱	افشار توپس‌کافی، صالح - کپکشان شعر (شعر)
		۴۹۶	افشاری، مهران - سه یادداشت دربارهٔ شعر حافظ
		۳۵۱	افتداری، احمد - گلگشت در شعر و اندیشهٔ حافظ
		۱۴۳	

	۱۳۸	شعبانی، احمد	- شورگل (نقد و بررسی کتاب)
	۳۲۷	- گوشه‌های از تاریخ کتابخانه مجلس	- بیگانه زینت
۳۴۴		شورای ملی	خرمشاهی، محمد
	۲۲۸	شقیعی، محمد	- تهران (شعر)
۳۴۶		- تبدیل عمر (شعر)	- لقب قرشی (شعر)
	۳۸۶	شقیعی صنبرائی، هارون	خضرائی، اورنگ
۲۰۹		- وهبی سنبلزاده	- مرثیه شباب (شعر)
	۲۳	شقری، حسین	داداشی، احمد
۲۲۳		- امامزاده یحیی همدان	- معماری مدارس
	۴۹۱	صنعتی، همایون	داور، علی اکبر
۹۳		- ساعت شب نما در اردکان یزد	- نامه به الهیار صالح
	۴۳۵	طاهر، غلامرضا	دوگانه، حسین
۲۲۰		- لذات یونانی در کتب طب قدیم	- توضیحی در مورد تفسیر معین
	۲۵۰	ظہیرالدوله	دیانی، محمد سالم
۴۵۳		- یادداشت	- زبان فارسی در افغانستان
	۲۱	عارف قزوینی، ابوالقاسم	ذکاتونی فراگوزلو، علیرضا
۳۴۹		- نامه به بدیع‌الحکماء	- فلسفه نوبیان به فارسی
۳۵۱		- صورت اسبابهای بازمانده	رجب‌زاده، هاشم
۳۵۱		- نامه به کتلت نصرالله خان کلهر	- جنگ روس و ژاپن به روایت ایرانیان ۹۱ و ۹۱۷
	۴۱۷	عبدلی، علی	رضوی، محمد (سید)
۳۴۷		- برزگو و مشایخ دابو	- سرگذشت
	۴۰۰	عبید رجب	روح الامینی، محمود
۳۲۱		- شعر، ترانه	- ولف بر خسته متره
	۳۳۷	عقیلی، عبدالله	روشن، محمد
	۴۹۲	- سندی از ابام تحصن مشروطه خواهان	- نسخه شاهنامه فردوسی
۱۷۲		در حضرت عبدالعظیم	وهنما، هوشنگ
	۲۲	علی دوست، احمد	- به تاجیکان (شعر)
۲۴۲		- گل غربت	زلفیه عطای
	۳۲۱	عنایتی، محمود	- آموی من
	۳۶۳	- موضوع نخست وزیری سید ضیاء	سالارپورادی، عبدالرضا
۱۲۷		پس از علاء	- از ماهان تاج‌بهار (نقد و بررسی کتاب)
	۳۳۲	عمادی، عبدالرحمن	سینقا، ساسان
۱۴۸		- دو واژه نامه از گویش یزدی و همدانی	- تکبیل الحان منسوب به یاربد
	۳۳۲	(نقد کتاب)	ستوده، منوچهر
۳۳۹		عین السلطنه، قهرمان میرزا	- واژه‌های رومانو
	۴۹۶	- تفصیلی از درگذشت مظفرالدین شاه	- روزنامه سفرگیلان مازندران
۴۹۰		مضفری، محمد حسین	سعیدی، خسرو
	۴۹۳	- نظر علی خان سردار اکرم	- خردکشی داور
	۲۳۹	فروچی، علی (دکتر)	سلطانی، محمد علی
۳۷۷		- توضیحاتی بر مقالة ارمانه گیلان در نهضت جنگل	- تیمورتاش در زندان
	۵۱	فروزش، سعید	سیف، احمد
۴۹۳		- دیوان حافظ به خط حافظ	دهقانان در ایران قرن نوزدهم
۱۵۹		فروغی، محمود	شاهانی، خسرو
	۴۸۵	- دکاء الملک و شهریور ۱۳۲۱	- کجلی و بدحسابی
۴۸۴		فولادوند، عزت‌الله	- مائین تحریر بجای حقوق
	۴۴۴	- لغزشهای چاپی مقاله	شاهرخ، ارباب کیخسرو
۳۷۷		قازادیان، گریگور	- دیباچه بر تاریخ کتابخانه های مجلس
	۴۸۸	- ارمانه گیلان در نهضت جنگل (ترجمه)	شورای ملی
	۴۸۹	قاسمی، ابوالفضل	شایگان، حسن
		- سیاستداران ایران در اسناد محرمانه بریتانیا	- چهار شاهکار شعر فارسی امروز
			- خطریا عطر

۴۹۰	- سرنوشت کتابخانه مولوی محمد شفیع واصف باختری	۶۰۹ و ۱۰۷	کاتوزیان، محمدعلی (همايون)
۳۲۲	- تاریخ (شعر) وانگه ای دان	۸۲	- مذاکرات سفارت انگلیس برای سقوط دکتر مصدق
۳۴۲	- مشک سخن ولوق، علی	۳۲۱	لایق، شیروعلی - دل تهران (غزل)
۱۸۱	- اربعه الدوله در کنفرانس صلح وفاترمانشاهی، جلیل	۳۲۲	محمد صدیقی - شرح ناشکیبایی
۲۳	- فرخی یزدی (شعر) هاشمی نژاد، قاسم	۳۳	محمدی حکیمک، جوان - گویش سیستانی در ترجمه قرآن قدس
۳۸۸	- دستکرد / کت و رز هنر، علی محمد	۲۵	محیط طباطبائی، محمد - ناله غریبانه (شعر)
۴۳	- بوبه دل نمودگی	۲۹۹	- نامه به مدیر مجله - تمهادهای غزل
۲۰۷	یغمانی، حبیب - در مرگ دوست (شعر)	۳۲۴	- ساختمان لفظی زواره - بمان و بمان
۳۹۵	متفرقه	۳۳۱	مشاور، علی - نامه‌ای از شیخ خزعل و فرمان ریاست وزرانی سعدالدوله
۸۱	- اقراح آینده	۱۷۵	شوخس حفترالدین شاه با وکیل الدوله
۸۱	- مجمع تالش شناسی دریاکو	۴۵۴	مشیری، فریدون - پشامنگ (شعر در سوگ حسین بنانی)
۱۲۴	- بخشش در کتابخانه	۵۰۱	معین فر، محمدجعفر - رمز شناسی افسانه‌ها و تصوف ایرانی
۱۷۰	- چند کتاب ایرانی شناسی	۳۵۵	منتخب السادات - نامه به ملک الشعرای بهار
۱۸۲	- یادداشتی از سید حسن مدرس	۳۲۷	منصوری، فیروز - زمین لرزه‌های تبریز (نقد کتاب) بخش دوم
۱۸۵	- بیمار وطن غلامحسین ایرانی	۱۶۶	مؤیدی، محسن - تونجی درباره نامه فریدون تولی
۱۸۵	- کارت پستی از روزگار مشروطیت چاپ روسیه	۲۴۵	مهران، مجید - خاطراتی از محمد مستوفی السمالکی
۱۸۵	- تبریکنامه نوروزی زرتشتیان به آیت‌الله یزدی	۳۰۳	میر، محمدعلی و علیمحمد (دکتر) - درگذشت دکتر محمد کاظم اسکرتی
۱۸۶	- گواهی پزشکی میرزا زین العابدین مؤتمن الاطباء	۲۵۳	مینا، نیرا - تاریخ نگاری ترجمه در ایران
۱۸۶	- صورت امین السلطنه، نقاشی ناصرالدین شاه	۲۴۴	میناسیان، خاچاطور - اراخته گیلان در نهفت جنگل
۲۳	- توضیح تحفلی بیان درباره قاسم محمودی	۳۸۲	نجاشی، رحمت‌الله - داوود، کشاورز، یغمانی
۲۳۲	- فهرست مقالات فارسی	۳۹۳	نواب صفاء، اسماعیل - ظهور الدوله و اجرای تأثر در کرمانشاه
۲۴۳	- توضیح و اصلاح	۲۵۵	نوشاهی، عارف - دو یادداشت درباره شیخ احمد جام
۲۵۶	- درگذشت محیط ادب	۲۲۵	
۲۵۶	- سوگهای دیگر		
۳۲۰	- پنج جایزه به استادان ادب فارسی		
۳۳۲	- فرهنگنامه کودکان و نوجوانان		
۳۴۶	- شعر فارسی قدیم		
۳۷۴	- جایزه جغرافیائی دکتر باهنی یزدی		
۳۵۳	- بیت شیرازی شیخ سعدی		
۳۹۸	- چند توضیح		
۴۵۲	- جشن بازگشت مشروطیت		
۴۵۳	- اعضای معارف خوزستان		
۵۸۱	- سیصد سال کتابفروشی		

تاریخ عکسبرداری در ایران

راهنمای جامع و در دسترس برای ایرانیان



A TREASURY OF EARLY IRANIAN PHOTOGRAPHS

Compiled by Iraj Afshar

به کوشش ایرج افشار



آینده

مجله فرهنگ و پژوهشهای ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)

بنیادگذار و نخستین صاحب امتیاز (در سالهای ۱۳۰۴-۱۳۴۰، چهار دوره): دکتر محمود افشار
صاحب امتیاز و مدیرمسئول کنونی: ایرج افشار
همکاران مدیر: کریم اصفهانیان (مدیر امور اداری) - بابک افشار (مدیر داخلی)
محمد رسول دریاگشت (مدیر امور چاپی) - قدرت‌الله روشنی زعفرانلو (مدیر امور همکاري)
بهرام، کوشیار و آرش افشار

مقالات و نامه برای مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود
نشانی پستی مدیرمجله: صندوق پستی ۵۸۲-۱۹۵۷۵-نیاوران (تهران)- ایران
نامه‌های مربوط به امور اداری به نشانی ذیل ارسال شود.
نشانی پستی دفتر مجله: صندوق پستی ۳۱۴۱-۱۹۳۹۵-تجریش (تهران)- ایران
تلفن دفتر ۲۷۰۸۱۵. تلفن خانه مدیر: ۲۸۳۲۵۴

مجله دفتر اداری: تجریش - باغ فردوس - چهارراه زعفرانیه - کوچه بخشایش (عارف نسب) - کوچه لادن -
باغ عقوقفات دکتر محمود افشار - شماره ۸
دفتر مجله روزهای یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه ساعت ۹-۱۳ برای پرداخت وجه اشتراک باز است.

بهای اشتراک سال ۱۳۷۲ ایران

برای افراد: پانزده هزار ریال (اگر شخصاً نپردازند و بناچار نماینده فرستاده شود دوازده هزار ریال)
برای مؤسسات دوازده هزار ریال - برای دانشجویان: هشت هزار ریال.

بهای اشتراک برای کشورهای دیگر

هوانی پنجاه دلار

به حساب پس‌انداز شماره ۹۵۰۰۶۸ (ایرج افشار) شعبه ۸۲۰ بانک صادرات ایران -
چهارراه زعفرانیه - تجریش پرداخت شود.

چون ارسال مجله به خارج دشوارها دارد (مخصوصاً به مناسبت گران شدن پست) ترجیح می‌دهیم علاقه‌مندان مجله
را توسط دوستان و خویشان خود بخوانند، به این بها:

اروپا و آسیا: بیست هزار ریال (هوانی) - آمریکا و ژاپن و استرالیا: بیست و پنج هزار ریال (هوانی)

پست زمینی همه‌جا: پانزده هزار ریال

از ایرانیان مقیم خارج خواهشمندیم نماینده‌های را در تهران معرفی کنند تا در پایان هر سال نام‌رده را آگاه گردانیم
تا در صورت تمایل شما به تجدید اشتراک، وجه را بپردازند. زیرا، مکاتبه با خارج گران است و غالباً هم به بیجوابی
برگردد می‌شود و رنه مجبور به قطع مجله می‌شویم.

لطفاً وجه اشتراک سال ۱۳۷۲ را تا آخر خرداد بوسیله چک و یا توسط شعب بانک ملی ایران به نام ایرج افشار به
حساب شماره ۱۷۹۵ نزد بانک ملی ایران، باغ فردوس (شعبه دویست و سی) شمیران پرداخت و فتوکپی قبض
بانکی را بطور سفارشی حتماً ارسال فرمائید. در غیر این صورت ما از پرداخت حق اشتراک مطلع نخواهیم شد.
متأسفانه بانک رأساً اطلاع کاملی به ما نمی‌دهد. در صورتی که وجه اشتراک حداکثر تا آخر شهریور سال ۱۳۷۲
پرداخت نشود دلالت دارد که به فرستادن آن علاقه دارید.

اگر شماردهای از مجله توسط پست نرسد و یا معیوب باشد لطفاً پیش از انتشار شماره بعدی ما را آگاه فرمائید. ورنه از
ارسال مجدد آن معذوریم.

تعمیرات و تعمیرات

تعمیرات و تعمیرات

تعمیرات و تعمیرات

تعمیرات و تعمیرات
تعمیرات و تعمیرات
تعمیرات و تعمیرات

تعمیرات و تعمیرات
تعمیرات و تعمیرات
تعمیرات و تعمیرات

تعمیرات و تعمیرات
تعمیرات و تعمیرات
تعمیرات و تعمیرات

تعمیرات و تعمیرات
تعمیرات و تعمیرات
تعمیرات و تعمیرات

تعمیرات و تعمیرات
تعمیرات و تعمیرات
تعمیرات و تعمیرات

تعمیرات و تعمیرات
تعمیرات و تعمیرات
تعمیرات و تعمیرات